

جغرافیای داری نظامشیان

از
آرنولد یوتن

ترجمہ
ہمایون حسن نقی اڈ



جغرافیای داری شهابی نشان

از آرنولد گوتینگ

ترجمه

همایون حسینی اذ

ایران
پاستان

۲

۳

۳۶

شابک ۹۶۴-۶۰۵۳-۸۳-۱
ISBN: 964-6053-83-1

قیمت: ۱۹۱۰ تومان



جغرافیای اداری هخامنشیان

از

آرنولد توین بی

ترجمه

همایون صنعتی زاده

تهران - ۱۳۷۹

توین بی، آرنولد جوزف، ۱۸۸۹ - ۱۹۷۵.

Toynbee, Arnold Joseph

جغرافیای اداری هخامنشیان / از آرنولد توین بی ترجمه همایون صنعتی زاده. - تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸.

۲۹۷ ص: مصور، نقشه، جدول. - (بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی: شماره ۷۳).

ISBN 964-6053-83-1

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

این کتاب ترجمه یکی از رساله های نویسنده است و یکی از پیوست های جلد هفتم کتاب "A study of history" محسوب می شود.

همراه با ۳ پیوست از مترجم.

واژه نامه.

کتابنامه.

۱. ایران - تاریخ - هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۳۰ ق. م. ۲. ایران - تقسیمات کشوری، ۵۵۸ - ۳۳۰

ق. م. ۳. ایران - جغرافیای تاریخی - ۵۵۸ - ۳۳۰ ق. م. الف. صنعتی زاده، همایون، مترجم. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۱۴۰۴۴

۹ ت ۷ / ت ۲۲۲ DSR

۱۳۷۸

۷۸-۱۹۲۶۷ م

کتابخانه ملی ایران

تعداد یک هزار نسخه از نخستین چاپ کتاب «جغرافیای اداری هخامنشیان» در مؤسسه گوهر حروفچینی شده و در چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران چاپ و صحافی شده است.

شابک ۹۶۴-۶۰۵۳-۸۳-۱

ISBN: 964-6053-83-1



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شماره ۷۳

هیأت گزینش کتاب

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر یحیی مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی
دکتر جواد شیخ الاسلامی - ایرج افشار

شورای تولیت

متولیان مقامی رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) - وزیر بهداری (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران یا معاونان اول آنها (طبق ماده ۲ وقفنامه)

متولیان منصوص دکتر یحیی مهدوی (از سوی ایشان: دکتر منوچهر مرتضوی) - دکتر علیمحمد میر (از سوی ایشان: دکتر حسین نژادگشتی) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - بهروز افشار (از سوی ایشان: مهربانو افشار) - ایرج افشار - مهندس نادر افشار

هیأت مدیره

دکتر سید مصطفی محقق داماد	استاد دانشگاه، و رئیس هیأت مدیره
حسین دادگر	معاون اول دیوانعالی کشور و نایب رئیس هیأت مدیره از شورای تولیت
ایرج رضایی	مدیر عامل
ایرج شگرف نخعی	خزانه دار
محمد شیرویه	دبیر

* * *

کریم اصفهانیان مسؤول انتشارات

بنام پروردگار یادداشت‌ها و اوقات

اول : طبق ماده ۲۳ و قفنامه اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... در آمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احاطه دادن جوایز به نویسندگان شرح دستور این وقفنامه گردد.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ و قفنامه (... تعلیم زبان فارسی و تکمیل حدت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ (مقداری از کتب رسالات چاپ شود و با بودجه این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه و قرائتخانه های عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مشرقین خارج فرستاده شود...)

چهارم : چون نظر بازگانی و انتشارات این موقوفات نیست تا حدی تحمل میان هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفنامه (هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را انداز بهای تمام شده و افزایش صدی دو مائیت قیمت گذاری شود...) این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ایست که برای پست غیر تحویل میشود از کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیریه که ابد اجنبه تجارتی ندارد و با مایه های تشریفاتی نباید. پنجم : براساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲، ۴، ۱۲) که میان ائمه دانشگاه طهران به امضاء رسید،

قسمتهای مهمی از رقبات مانند جایگاه سازمان اغتنامه و محل مؤسسه باستان شناسی، بطور رایگان دانشگاه طهران الهه شد و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد و قفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و

نشر کتاب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب «سی» میباشد در اختیار دانشگاه تهران قرار گیرد و وصول نمود و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شد است که از طرف ریاست دانشگاه لیغز از متولیان این موقوفات که از طرف اهف بعضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی امور جواز و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای است است از طرف اهف نیز بعضویت کمیته نامبرده معین شد و به سمت سرپرست انتخاب برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این بطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمس) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده و با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با مراجع کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با اهداف این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

محمد زعفرانی

تکلمه و تبصره

یادداشت اقف چند روز پیش از گذشت ۲۸ آذر ۱۳۶۲ برای اطلاع نویسنده

کتاب نظم و نثری از گذشته‌نگار یا آیندگان که با سرمایه و در آمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت اقف بود و قصنامه باشد. و مروج زبان ری در قلمرو این بان حکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بوی از ناحیه کربانی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت از ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی. به قصد تضعیف بان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب رسالت باید منزه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لغات پُرش و بیش تاریخی. نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخی ادبی، عالمانه، خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سو و زیان باشد. باید قسمت سودمند آن ترجمه شود، قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد. جا بلان، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد نه، شائنا تر. و بهیچ گری این بنیاد انتشارات نمی‌داید در هر حال از دروغ و نامزد پرمیز کند. به گفته نظامی گنجوی: چو توان هستی اوج کرد دروغی انبیا یخرج کرد

برای چاپ انتشار کتب رسالت نه تنها هزینه و حق الزحمه نمیخواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی ندارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن، از کاغذ و چاپ و غیره. از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملا نصرالدین باشد که تخم مرغ میخورد و نه می‌داند ای و شای، می‌بخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شای، عقیده ما بر اینست که اگر در این مؤخر ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و حکیم وحدت ملی و تمامیت فنی ایران است و لاج می‌بریم، این بیان به حساب صراف اقف در راه. ایده آل. و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکیه منتشر شده در ابتدا ای کتابهای این بنیاد که اضافات و تقاضاهایی که با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمد مؤمنان

آذرماه ۱۳۶۲

تکله سوم

کتابی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف قضا باشد اگر به تألیفات مجموعه مانیکه بقلم واقف منتشر شده یا می شود صد در صد این مطابقت اندازد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها با مال خود داشت ولی زمانیکه دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه است به عهده بنیاد و گذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید کتب نظم و نثری از کشتگان یا آینگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف آنکه ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است و برداشته کتابی که بوی از ناحیه گرایان و جدایی طلبی و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان دری، دیگر خبری نمی تفرقه آمیز شود سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد، و تاریخ کامل ایران که ادراقی و او هرگز نیست دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد میتوان با انداختن با یکی این موقوفات چاپ نمود بشرط آنکه اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس در شکای کمی قانوناً قائم مقام باشد در تکله دوم یادداشت واقف منتشره در جلد سوم افغان نامه بگاشتم که کتب رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ میشود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی مخصوصاً آلوده نباشد بغرض سیاسی خارجی و رفاذ پرهش تاریخی ادبی ایران شناسی.... و در پایان آن تکله افزودم: «هم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما نخواست و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عده مخاطبان باید آوریها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و مواد خالصی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این بطور متولی هجتم و فرزند او ششمین میرج افشار که به روزنویسندگی کاملاً آگاه میباشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجهی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. ان شاء الله. اردیبهشت ۱۳۶۲

فهرست مندرجات

مقدمه مترجم

۱- جغرافیای اداری هخامنشیان

۷	روح و سیاست نظام هخامنشیان
۱۶	سرچشمه‌های جاری آگاهی
۳۷	جغرافیای اداری و تاریخ سیاسی
۶۵	آشفته‌گی‌های ناشی از شباهت اسمی
۷۴	یادداشت‌هایی درباره اسم‌های جغرافیایی و مکان آنها

۲- پیوست‌ها

۱۹۴	پیوست ۱: سنگ‌نبشته داریوش بزرگ در بغستان (بیستون)
	فهرست ایالات هخامنشی در سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان
۲۰۷	پیوست ۲: فهرست ایالات هخامنشی در سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان
۲۱۳	جدول یکم - مقام ایالات هخامنشی در فهرست‌های پنجگانه
۲۱۴	جدول دوم - گروه‌بندی قبالی ایونیه‌ای و سکائی
۲۱۷	جدول سوم - ایالاتی که در نبشته بیستون نیامده‌اند
	یادداشتها
۲۲۵	پیوست ۳: شرح نقوش مربوط به اقوام
۲۳۹	عکسها
۲۶۳	فهرست اعلام
	نقشه‌ها

مقدمه مترجم

اگر اکثریت قریب به اتفاق پژوهشگرانی که در زمینه جغرافیای تاریخی ایران باستان کار می‌کنند با رساله‌ی «جغرافیای اداری هخامنشیان» آشنا نیستند، به این علت است که این تحقیق مورخ بلند آوازه این عصر، آرنولد توین بی، هیچگاه به صورت مستقل چاپ و نشر نیافته است. از جمله پیوست‌های جلد هفتم کتاب مفصل «مطالعه‌ی تاریخ» می‌باشد. شاید تذکر چند نکته درباره‌ی ترجمه این رساله بی‌فایده نباشد:

- ۱- مترجم حفظ سیاق قلم مؤلف به زبان انگلیسی را رعایت نکرده است. مترجم سعی کرد اندیشه‌های مؤلف را درک کرده به فارسی برگرداند.
- ۲- همان شیوه‌ی متن انگلیسی که در آن انبوه اسامی خاص با تلفظ و املای یکدست و یکنواخت نیامده است، در ترجمه بکار گرفته شده در مأخذ اصلی و فهرست‌های رسمی هخامنشیان نیز وضع به همین منوال است. در شش فهرست رسمی به جا مانده نه تنها نظم و توالی اسامی یکدست و یکنواخت نیست بلکه همین روال در تلفظ و املاء اسامی فهرست شده آشکار است. جالب آنکه حجاران و سنگتراشان آن روزگار به مناسبت‌های گوناگون مضمون این فهرست‌ها را در قالب حجاری‌های برجسته مصور کرده‌اند. مثلاً لا اقل شش بار صورت و پیکر نمایندگان اقوام تابع شاهنشاهی هخامنشی با لباسهای قومی خود در نمای آرامگاه شش پادشاه هخامنشی تکرار و حجاری شده‌اند. این صحنه‌های عظیم هرچند به ظاهر مضمون واحدی دارند اما در جزئیات با یکدیگر تفاوت‌های آشکار دارند. برای استفاده بیشتر خوانندگان کتاب چند پیوست در دنبال متن آورده شد. پیوست یک و دوازده کتاب «پژوهشهای هخامنشی، ترجمه و تألیف آقای ع. شهبازی

اقتباس شد و پیوست شماره ۳ از کتاب تخت جمشید، تألیف اشمیت و ترجمه‌ی مرحوم دکتر عبدالله فریار.

مترجم خود را مرهون و مدیون آقایان دکتر منوچهر ستوده و ایرج افشار می‌داند که ترجمه‌ی او را مطالعه و غلطها و اشتباهات آن را یادآور و متذکر شدند. همچنین مترجم سپاسگزار آقای محمود دقاقی کتابدار فاضل کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید باهنر کرمان است که زحمت تهیه فهرست اعلام و تطبیق صفحات و تنظیم نقشه‌های کتاب را بر عهده گرفت.

ه. ص. ز

— ۱ —

جغرافیای اداری هخامنشیان

جغرافیای اداری شاهنشاهی هخامنشیان^(۱)

۱- روح و سیاست نظام هخامنشیان

در فصلی که این رساله ضمیمه پیوست آن است^(۲) یادآور روحیه مدارا و تساهل، که خصیصه نظام هخامنشیان بود، شدیم. سرعت و سهولتی که با آن کوروش دوم [= کبیر]^{*} شاهنشاهی هخامنشی را بوجود آورد و کمبوجیه دوم آن را وسعت بخشید مرهون همین روحیه مدارا و تساهل بود. همینگونه بود سرعت مشابه داریوش اول برای دوباره بنیادگذاشتن شاهنشاهی و

۱- مؤلف توان کافی ندارد تا به خواننده اطلاع دهد تألیف این رساله ناچیز تا چه حد مدیون پروفیسور رونالد جی. کنت و پروفیسور جورج. جی. کامرون است. نه تنها بدون دسترسی به آثار انتشار یافته این استادان - که زیربنای این رساله بشمار می‌روند - تألیف رساله ناممکن بود بلکه اگر این دو بزرگوار با نهایت سخاوت‌مندی اوقات گرانبهای خود را صرف خواندن نخستین انشاء آن نکرده بودند هیچگاه جرئت لازم برای انتشار آن فراهم نمی‌آمد. چه بسا علیرغم تذکرات و یادآوری دانشمندان مذکور در بیان حقایق و درستی داوریهایی که در اینجا منتشر می‌شود اشتباهاتی راه یافته باشد. البته هرگونه مسئولیتی از این بابت تنها متوجه مؤلف است و لاغیر. خواننده هیچگاه از میزان وامی که مؤلف نسبت به اینان برگردن دارد آگاه نخواهد شد مگر آنکه با چشمان خود می‌دید تا چه اندازه در نسخه اولیه اصلاحات و از آن مهتمتر رفع زوائد انجام گرفته که به هنگام پاک‌نویس رعایت شد.

پیش از آنکه نخستین نمونه چاپی این صفحه غلط‌گیری شود با انتشار خبر درگذشت پروفیسور کنت جهان علم و دانش پژوهشگر عالی‌قدری را از دست داد.

۲- جلد ششم - صفحات ۹-۱۷۸.

* آنچه در فاصله میان [] آمده افزوده‌های مترجم است.

توسعه بیشتر آن که این بار چندان سهل نبود. اگر اقوام و ملت‌های ستم‌دیده از نظام‌های اجتماعی و اداری آشوریان و بابلیان با جان و دل اطاعت از ایرانیان را پذیرفتند و طوق بندگی آنان را گردن نهادند بی‌علت نبود. پس از تحمل آخرین و هولناک‌ترین دفعه‌ی هجوم نظامیان سفاک آشوری و لگدمال شدن زیر پای ستوران بیابانگردان دشت‌های آسیای مرکزی، که با یکجانشینان دشمنی و کینه دیرینه داشتند، و گرفتار شدن در میان شعله‌های جنگ‌های داخلی خانمان‌سوز میان حکومت‌های جانشین امپراطوری آشور، مردم دنیای آن روز به سختی نیازمند گذراندن دوران «بهبودی» بودند.^(۱) دوران بهبودی و آرامشی که شاهنشاهی هخامنشیان برای همگان به ارمغان آورد. شورش فراگیر و همه‌جانبه سال ۵۲۲ در سراسر شاهنشاهی هخامنشی، که با انتشار خبر قتل شاهنشاه بر مسند قدرت نشسته آغاز شد، از آن‌گونه استثنایا بود که روال معمولی مداراگرانه نظام هخامنشیان را بارزتر و مشخص‌تر می‌ساخت. البته تردیدی نیست که در اثر وقایع وحشتناک و غم‌انگیز سال ۵۲۲-۲۱ ق.م سنت‌های سیاسی و ساختار اجتماعی شاهنشاهی هخامنشی به نحوی جبران‌ناپذیر افت کرد و از وجاهت آن کاسته شد. همچنین بی‌شک در تمام دوره‌ی سیادت و آقائی هخامنشیان بر دنیای آن روز برای مدارا و مسالمت با انبوه ملت‌های تابعه تبعیض‌های بارز و آشکار گذاشته می‌شد. مصریان و بابلیان - که نسبت به قدمت و ریشه‌دار بودن فرهنگ و تمدن‌های یکتای خود آگاه و حساس بودند هنوز خاطره نوبت‌های کوتاه قدرتمندی و تسلط خود را از یاد نبرده بودند - نوعی خصومت و دشمنی پیوسته نسبت به فرمانروایان ایرانی خود داشتند که قربانیان سابق ستم و فشار بابلیان یعنی یهودیان و فینیقیان با آن‌گونه عناد و کینه بیگانه بودند.^(۲) دشمنی پیگیری که بکرات انگیزه شورش و عصیان مصریان و بابلیان شد. اما رویهم‌رفته نظام هخامنشی با مخالفت و مقاومت چندان‌ی روبرو نبود و با اعمال فشاری که ناچیزی آن حیرت‌انگیز است توفیق یافت دو‌یست سال پایدار بماند. این توفیق عمدتاً مرهون سیاست آزادمنشانه و عدم مداخله هخامنشیان در امور ملت‌های تابعه بود. شیوه و روشی که به گونه‌ای مطبوع و دلپذیر با سیاست‌های دولت‌های آشوری و نوبابلیان که

۱- نک: جلد چهارم، فصل چهار ۴۷۳، یادداشت ۳.

۲- نک: جلد پنجم، فصل پنجم، ۱۲۳.

جانشین آشوریان شدند تضاد داشت.

آشوریان از همان زمان - پایان هزاره‌ی دوم و آغاز هزاره‌ی اول ق.م^(۱) - که بر مهاجمین آرامی بین‌النهرین پیروز شده بودند هیچگاه به فرمانروائی ساده بر سرزمین‌ها و نواحی که تدریجاً ضمیمه میهن آباء و اجدادی خود کرده بودند قانع نبوده و عزم جزم داشتند تا با نابودی فرهنگ ملل زیردست آنها را در خود تحلیل برند و هضم کنند. گواه شدت سخت‌گیری و خشونت آشوریان، در اثر گذاشتن حتی بر آخرین و دوردست‌ترین و ناپایدارترین متصرفات ارضی خود، این بود که قرنهای قرن پس از برچیده شدن بساط شاهنشاهی آشور هنوز نقاطی مانند نینوا و کاله [[نمرود]] و خود آشور با نامهای آشوری شناخته می‌شد.^(۲) در منابع آشوری که پژوهشگران غربی سده‌ی بیستم میلادی با آن آشنا هستند سندی دال بر توسعه‌ی استیلای کوتاه مدت آشوریان بر سرزمین‌های جنوب شرقی در جهت شمال غربی در آنسوی امارت «خیله‌کو» *Khilakko = Cilicia* لاتین، *Kilikia* یونانی، واقع در جنوبی‌ترین خم رود هالیس دیده نمی‌شود. اما جالب است که در سده‌ی هفتم ق.م ماجراجویان هلنی که قصد استعمار سواحل شمالی آناتولی را داشتند نام مردم بومی ساکن مصب رودهای هالیس و ایریس و ترمدون^(۳) را «سوریه‌ایهای سپید» ذکر می‌کنند.^(۴) البته درست است که در این نواحی نام‌های آشوری چندان دوامی نیاورد. اما حتی در سال ۱۹۵۲ میلادی در زبانهای غربی هنوز اسم «سوریه» رواج دارد و این همان سرزمینی است که پس از نوبابلیان، ایرانیان و سپس هلنی‌ها قرنهای قرن بر آن تسلط داشته و مردم آن در نهایت افراط با حکومت آشوریان مبارزه کرده و سواحل آن در تصرف اقوام بلندآوازه‌ای چون فینیقیان و فلسطینیان بود.

در سوریه (و تا آنجائی که می‌دانیم نه در کاپادوکیه پونتی) یکی از وسائل که آشوریان با موفقیت بکار می‌بردند تا نام خود را بر سرزمین‌هایی که مردم آن از تسلط آشوریان متنفر و از فرهنگ آشوری بیزار بودند بگذارند نابود کردن منظم علائم

۱- نک: جلد دوم ۵-۱۳۴.

۲- نک جلد چهارم ۷۲-۴۶۲.

۳- نک هرودوت کتاب دوم، فقره ۱۰۴.

۴- نک جلد نهم، ۴۳۲ - یادداشت ۲.

مرزهای سیاسی قبلی و جانشین ساختن شبکه من درآوردی از ایالات آشوری به جای آن بود. در آغاز آخرین دوران وحشت آشوری که توسط تیکلات پیلسر سوم ظاهر شد (جلوس ۷۳۶ ق.م) کفایت دستگاه اداری آشور در جهت آشوری کردن سرزمین‌های اشغالی به حد اعلا رسید. به هنگام جلوس تیکلات پیلسر مدتها بود که امپراطوری آشور در داخل مرزهای خود به بیست و چهار ایالت تقسیم شده بود. با تکیه زدن تیکلات پیلسر بر اریکه سلطنت، تعداد این ایالات به بهانه تقسیم‌بندی جدید، دو برابر شد^(۱) و به تدریج به موازات توسعه امپراطوری آشور در سمت جنوب - غربی یعنی سوریه و نیز مشرق یعنی لبه‌ی غربی فلات ایران و همچنین جنوب شرقی یعنی بابل به مقیاس نوینی بر این تعداد افزوده شد. با تأسیس و توسعه این نظام مبتنی بر شبکه تُنک واحدهای اداری کوچک، تیکلات پیلسر سوم و جانشینان او همان اهدافی را دنبال می‌کردند که فاتحان فرانسوی پس از انقلاب فرانسه در نواحی اشغالی شمال ایتالیا و بلژیک و هلند و شمال غربی آلمان داشتند. امپراطوری آشوری نیز همانند امپراطوری ناپلئون در صدد بود به گونه‌ای قطعی و همیشگی نواحی و اراضی اشغال شده را در نقشه‌ی سیاسی خویش جذب و هضم کند.

سیماب آبگینه‌ای که جلوه‌گاه روش و شیوه مبتنی بر عطوفت و تساهل هخامنشیان شد همین سیاست ظالمانه و خشن آشوریان بود. سیاستی که متضمن نابودی هویت فرهنگی ملل به انقیاد درآمده بود. کوروش دوم و جانشینان او قصد داشتند با به حداقل رساندن دخالت دستگاه اداری هخامنشی در فرهنگ ملل تابعه و آنچه در سرزمین‌های گوناگون مرسوم بود اطاعت از قوانین و مقررات ایرانیان را برای اقوام و مردم زیر دست قابل تحمل سازند. چون پای جغرافیای اداری پیش می‌آمد پیاده کردن چنین سیاست و شیوه‌ای مستلزم مجاز دانستن حدا‌اعلای ممکن خودمختاری بود و خودداری از اعمال تغییرات در مرزهای دولت‌های مستقلی که اکنون توسط نایب‌السلطنه‌های اعزامی از دربار شاهنشاهی هخامنشی [= ساتراپ‌ها] اداره می‌شد. هرگونه تغییری در این مرزها را، مگر در موارد نادر و بسیار ضروری، نامطلوب

1- Forrer, E: die Provinzeinteilung der Assyrischen Reiches (Leipzig 1920 Hinrichs) pp 5, 10-11 and 49-50.

می‌دانستند.^(۱) تا زمانی که ملت‌های تابع هخامنشیان آرام بودند و مالیات‌های مقرر را می‌پرداختند دستگاه اداری دولت هخامنشی از دخالت در امور محلی و فرهنگی پرهیز می‌کرد و مردم را بحال خود وا می‌گذاشتند تا بر طبق سنت‌های قومی و دینی خود عمل کنند. مدیران دستگاه دولت در صبر و بردباری و فرونشاندن خشم خویش، حتی به هنگام طرف بودن با یاغیان پیشینه‌دار و دشمنان سابق، توانا و چیره دست بودند. هرودوت حق داشت که از میزان سخاوت و گذشت هخامنشیان به هنگام دوباره سرکارگذاشتن فرزندان دو شاهزاده شورش‌ی مصری انباروس و امیراتوس شگفت‌زده و متأثر باشد. نبود کسی که به اندازه این دو برای دستگاه اداری شاهنشاهی هخامنشی موجبات دردسر و مخمصه فراهم آورده باشد.^(۲)

آنچه این سیاست آزادمنشانه هخامنشیان را تا اندازه‌ای کم‌ثمر و ناکام می‌ساخت سرپیچی و تمرد گاه‌به‌گاه کسانی بود که از مزایا و ارفاق‌های این سیاست بهره‌مند بودند. پاداش وفاداری خلل‌ناپذیر دولت - شهرهای ساحل مدیترانه‌ای سوریه این بود که اجازه یافتند در امتداد یکی از حیاتی‌ترین شاهراه‌های ارتباطی شاهنشاهی هخامنشی^(۳) به کشورگشائی پرداخته و صاحب مستعمرات شوند. اما «دولت - شهر»های پیوسته یاغی و همیشه سرکش سواحل غرب آناتولی توسط آن جباران محلی اداره می‌شد که دست‌نشانده و حافظ منافع هخامنشیان بودند. همین‌گونه تبعیض در سیاست نسبت به بزرگترین واحد خودمختار اداری، که از اعضاء حکومت جهانی آنان بود، بر دولت شاهنشاهی هخامنشی تحمیل شد. دولت نوبابلی که کوروش آن را یکجا به حیطه تصرف آورده بود بعدها از نظر مالیاتی به دو بخش تقسیم شد.^(۴) یکی خود بابل و دیگری نواحی سابق آشوری، که به هنگام تقسیم مستملکات آشور با دولت مادی متفق، سهم نابوپولسر شده بود. فهرستی را که هرودوت از نواحی مالیاتی داریوش اول عرضه می‌دارد علیرغم آشفتگی اینجا و آنجا، حاوی نکات پنهانی است که دبیران کتیبه‌های رسمی مراقب

۱- واژه‌ی پارسی باستان خشره پاون Khashathrapavan (یونانی Satrapês) مفهوم نگاهبان سلطان‌نشین را می‌رساند (پارسی باستان، کنت، صفحه ۱۸۹).

۲- هرودوت، کتاب سوم، فقره ۱۵.

۳- نک جلد پنجم، ۱۲۳، یادداشت ۲.

۴- نک صفحات ۱۳۷-۱۳۳ زیرین.

بودند فاش نشود. همانگونه که خواهیم دید از اطلاعات گردآوری شده توسط هرودوت آشکار است که هریک از سه قلمرو نایب السلطنه نشین های اولی و اصلی - ارمنستانی که احتمالاً با بنیانگذار شاهنشاهی ماد تشریک مساعی کرده بود و مادی که یقیناً با بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی دست همکاری داده بود و پارسی که هنوز موطن شاهان بزرگ امپراطوری بود - به هنگام تقسیم شاهنشاهی توسط داریوش اول به تعداد نواحی مالیاتی بیشتر تجزیه و کوچک شده بوده‌اند. می‌توان حدس زد که انگیزه تجزیه و جداسازی این واحدهای بزرگ و مهم سیاسی به تعداد بیشتری از واحدهای مالیاتی با نیت پیشگیری از ضربات کشنده‌ای بود که نونهای غاصب شاخه اربارمنه خاندان هخامنشی، در سال پر آشوب اول سلطنت خود، از سوی ارمنی‌ها و مادها و پارس‌ها متحمل شده بود. براساس شواهدی که هرودوت عرضه می‌دارد می‌بینیم برای مقاصد مالی، ماد به چهار^(۱) و ارمنستان به سه^(۲) و پارس به دو بخش^(۳) تجزیه می‌شود. و نیز هرودوت فاش می‌سازد که برعکس، وفاداری یک نایب السلطنه نشین سبب می‌شود تا قلمرو او با منضم شدن نواحی دیگر وسعت یابد. هرچند در سودمندی این انضمام باید شک داشت. آن طوائف سرکش مادی که به جزایر خلیج فارس تبعید شده بودند و همچنین سه طایفه متمرّد پارسی یا توئیّه *Yautiya* (یونانی *Qutioi*-یونانی و مآچیه *Maciya* = (یونانی - *Mykoi*) در لارستان و اسگراتیّه *Asagratiya* = *Sagartioi* در کرمان با مجبور شدن به پرداخت باج هنگامت از نظر مراتب اجتماعی تنزل رتبه یافته بودند و همه ضمیمه نایب السلطنه نشین وفادار «هره هوایش» (که هره اوایش نوشته می‌شود^(۴)) *Harauvatiš* = *Harahavatiš* (*Aarchosia*) شدند. از فهرست‌های رسمی برمی‌آید، این نایب السلطنه نشین را حتی بیش از این وسعت داده بودند. زیرا *Zaranka* را نیز از نایب السلطنه نشین پارثوه *Parthava* جدا کرده و به آن افزوده بودند. همچنین نایب السلطنه نشین وفادار باختریش *Bakhtriš* با یونانی *Bactriana* = لاتین *Bactra* را پاداش داده مجاز دانسته بودند تا برای خود نیمه شاهنشاهی داشته باشد که نه تنها

۱- نک در زیر صفحات ۴۹-۴۳ و ۹۴-۷۹.

۲- نک در زیر صفحات ۶۰-۴۸ و ۱۴۰-۱۳۹.

۳- نک در زیر صفحات ۸۰-۷۵ و ۱۰۹-۱۰۱.

۴- نک در زیر صفحات ۴۷-۴۳ و ۱۰۹-۱۰۱.

سوگودا = سگدا *Suguda* = یونانی *Sogdiana* = لاتین *Sugda* در شمال شرقی رود سیحون [= آمودریا]] را شامل بود بلکه مأمور سرپرستی از متحدان مستقل شاهنشاهی هخامنشی موسوم به سکه‌های هئومه‌ورگه (*Sakai Anyryioi* - یونانی *Saka*) *Haumavarga* = در شمال شرقی رود جیحون [= سیردریا]] در فرغانه نیز بود.^(۱)

دلایل این استنباطات از نوشته‌های هرودوت در پائین خواهد آمد. اما آوردن این استنباطات در اینجا دلیلی ساده دارد. مراد آشکار کردن این واقعیت تاریخی است که در زیر فشار شرایط اجباری، گاهی دولت شاهنشاهی هخامنشی چاره‌ای نمی‌یافت جز اینکه از سیاست همیشگی و سنتی خویش مبتنی بر احترام و رعایت مرزهای تاریخی میان نایب‌السلطنه‌نشین‌های تابعه عدول نماید. می‌دانیم در طول تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان، که هم وسعت و هم تعداد نایب‌السلطنه‌نشین‌ها متغیر بوده است، می‌شد که از نواحی مالیاتی وسیع‌تر باشند و معمولاً هم چنین بود،^(۲) و می‌شد که از ناحیه‌ای مالیاتی کم‌وسعت‌تر باشند. مثلاً نایب‌السلطنه‌نشین کرکه *Karka* = *Caria* (لاتین) که سرانجام - شاید پس از سرکوبی شورش سالهای ۴۹۱-۴۹۹ ق.م - از یونیه (= *Ionia* *Yauna* - لاتین) متزع شد. این مطلب را از آنجا استنباط می‌کنیم که دیده می‌شود در سه فهرست قدیم‌تر از سرزمین‌های تابع و باجگذار شاهان هخامنشی اسم کرکه دیده نمی‌شود. حال آنکه در سه فهرست متأخر آمده است. از سوی دیگر می‌توان پنداشت که مرزهای نواحی مالیاتی همیشه از ثبات نسبی برخوردار بوده است.^(۳) زیرا به ناچار هرگونه تغییری [[در مرزها]] سبب آشفتگی دفاتری می‌شد که در دستگاههای مالی شاهنشاهی نگهداری می‌شد و عامل کلیدی در کفایت نظام مالیاتی شاهنشاهی بود. پس در جغرافیای اداری شاهنشاهی هخامنشی دو نوع واحد ثابت وجود داشت. یکی نواحی مالیاتی و دیگری نواحی که در آنها حکومت خودمختار محلی برقرار بود و [[گاهی]]

۱- نک در زیر صفحات ۱۲۱-۱۱۳.

2- June, P.J : ' Satrapie und Natio : Reichsverwaltung und Reichspolitik im Staate Dareios' I, (Klio vol. xxxiv (Neue Folge, vol. xvi, Heft ½) (Leipzig 1942, Dieterich), pp 1-53, especially p 5 , n.5).

۳- در این خصوص نک:

Junge: ' Satrapie' (ibid., PP. 4-5); eundem: Hazarapatiš (ibid., vol xxxiii (Neue folge, vol xv) (Lipzig 1940 Dieterich), pp 30-38, especially p 32. N.1).

هریک از نواحی مالیاتی از چند ناحیه حکومتی تشکیل می‌شد.

در فهرستی که هرودوت از نواحی مالیاتی هخامنشی^(۱) ارائه می‌دهد به روشنی آمده است که تأسیس این نواحی به ابتکار داریوش و در همان سالهای اولیه سلطنت او انجام گرفته بود.^(۲) در آن هنگام که وی هنوز از مرزهای شمال غربی، در حواشی سواحل آناتولی، که از پیشینیان به ارث برده بود فراتر نرفته بود. هرودوت می‌پندارد داریوش در این محدوده (که شامل فتوحات خود داریوش در حوضه آبریز روخانه سند نیز می‌شد) نخست شاهنشاهی هخامنشی را به بیست ناحیه مالیاتی تقسیم می‌کند. دو ناحیه دیگر، یکی «جزایر» و دیگری «اقوام اروپایی تاتسالی»، بعدها اضافه می‌شود. پیش از آنکه مرزهای شمال غربی شاهنشاهی در اثر ناکامی در پیکارهای ۴۷۹-۴۸۰ ق.م عقب کشیده شود. هرودوت آگاه بود که شاهنشاهی هخامنشی از جمله شامل اماراتی بود که تابع دولت نبود اما در ضمن نوعی مالیات هم می‌پرداختند. یعنی سرزمین کیلیکیه که اسم آن را به عنوان ناحیه چهارم مالیاتی در فهرست بیست ناحیه مالیاتی آورده بود. و همچنین بودند سرزمین‌های تابعی که از پرداخت مالیات معاف بودند. مهمترین اینها پارسه *Parsa* = یونانی - *Persis*^(۳) بود. دقیق‌تر بگوئیم بخش‌های باقیمانده از پارسه، یعنی سرزمینی که بیگانگان آنجا به مقام شهروندی ارتقاء یافته و پس از جنگ داخلی میان ایرانیان و ایرانیان جنوب شرقی در سال وحشتناک ۲۱-۵۲۲ ق.م، امتیازات ناشی از اینکه همانند اقوام حاکم ایرانی به شمار آیند را حفظ کرده بودند. سه قوم دیگر بخشوده از پرداخت مالیات که هرودوت نام می‌برد از اقوام هم‌پیمان فراسوی مرزها بودند: حبشی‌هایی که در امتداد مرزهای جنوبی نایب‌السلطنه نشین مصر زندگی می‌کردند. اعرابی که سرزمین خود مختار آنان شامل باریکه‌ی ساحل واقع در گوشه جنوب شرقی مدیترانه بود.^(۴) کلچی‌ها و اقوام مجاور که در دامنه‌های قفقاز یعنی در

۱- هرودوت کتاب سوم، فقره‌های ۹۷-۸۹.

۲- متن کتیبه بیستون از جمله اسناد رسمی رسیده به دست هرودوت نبوده است (هرچند نسخه‌ای از آن در بایگانی پادگان نظامی یهودی واقع در فلیه [[در حوالی اسوان]] در جنوب نایب‌السلطنه نشین مصر وجود داشت). و هرودوت آگاه نبود که میان زمان مدعی تاج و تخت شدن داریوش تا زمانی که توانست حکومت خود را بر سراسر مستملکات هخامنشی بنحو موثر اعمال کند یکسال فاصله بوده است.

۳- نک هرودوت کتاب سوم، فقره ۹۷.

۴- همچنین نک فقره‌های ۹-۴.

شمال شاهنشاهی هخامنشی سکنی داشتند.^(۱)

چه بسا تمایز میان اقوام شاهنشاهی و متحدان آن و اقوام تابع آن در زمینه سیاسی از اهمیت برخوردار بوده است. مثلاً مشاهده می‌شود که اسم کیلیکیه در هیچ یک از فهرست‌های هخامنشی جزو اقوام شاهنشاهی نیامده است. اسم پارسه نیز زیرکانه از فهرست ممالک تابعه و مالیات‌پرداز کتیبه تخت جمشید e داریوش حذف شده است. در کتیبه شوش e و نقش رستم a نیز با مهارت بیشتر میان این اسم با دیگر اسامی فرق گذاشته شده است. اما بنظر می‌آید، در مسائل مالیاتی، این تفاوت و تمایز فقط جنبه اسمی داشته است. زیرا می‌بینم اقوام به اصطلاح «آزاد» که از جمله خود پارسیان می‌بوده‌اند نیز می‌بایستی هدایای سالانه‌ای را پیشکش کنند. این هدایا همانقدر داوطلبانه و اختیاری بود که هدایای وصولی که هنری هفتم شاه انگلستان به جبر و ستم می‌گرفت. حال آنکه می‌دانیم اقوام تابعی که آشکارا می‌بایست مالیات بپردازند (چنانکه از نقش‌های برجسته [[تخت جمشید]] برمی‌آید) می‌توانستند مالیات خود را به صورت جنسی یا فلزات گرانبها (مانند گلدان طلا و نقره) پرداخت نمایند. علاوه بر اینها تمام آن بخش‌هایی از ربع مسکون که در قلمرو اقتصادی حکومت شاهنشاهی هخامنشی واقع بودند، از جمله سرزمین‌های دوردستی که از نظر سیاسی استقلال کامل داشتند، در فشار اقتصادی بودند زیرا هر سال می‌بایستی مقادیر هنگفتی از فلزات گرانبها به خزانه‌داریهای شاهنشاهی در شوش و اکباتان و تخت جمشید ارسال دارند. و سرانجام این گنجینه‌ها و دفینه‌های جمع‌آوری شده، در مدت نزدیک به دو قرن، ناگهان توسط اسکندر دوباره به جریان گذاشته شد.

۱- اسامی تمام این اقوام در فهرست اسامی اقوام بخشوده از مالیات در کتاب سوم، فقره ۹۷ آمده است. اما در فقره ۸۸ همین کتاب سوم می‌گوید اعراب تنها متحد صاحب استقلال شاهنشاهی می‌باشند. هرودوت از حال و وضع سکه‌های امیرگین Amyrgian Saka بی‌اطلاع بود.

۲- سرچشمه‌های جاری آگاهی

سرچشمه‌های آگاهی که پژوهشگران غربی، در نیمه‌ی سده‌ی بیستم میلادی، از آن فیض می‌برند مآلاً از منابع رسمی و دولتی هخامنشی مایه می‌گیرد. اما از دو مجرای جدا از یکدیگر. یکی اسناد رسمی نوشته شده توسط دبیران دستگاه دیوان سالاری هخامنشی و دیگر رویدادها و آماری که در اثر معروف هرودوت هلنی نژاد ضبط شده و تردید نیست که هرودوت آنها را از منابع و مأخذ دولتی هخامنشی استخراج کرده است. از آگاهی‌های جاری در هریک از این دو مجرا می‌توان برای تخمین صحت و درستی دیگری استفاده کرد و این معنا موهبتی است گرانقدر. زیرا اطلاعات جاری در هریک از این جویبارها آنچنان پاک و زلال نیستند که جوینده تشنه با آن لب تر کند. آشکار است که هرودوت و یا آن کسانی که هرودوت با واسطه‌گری آنان به این معلومات دست یافته بود در درک و تعبیر و تفسیر پاره‌ای از این اسناد رسمی - تعبیر و تفسیری که زیربنای شرح هرودوت از نقشه جغرافیائی اداری هخامنشیان است - دوچار خطا و اشتباه بسیار شده‌اند. اما لطف نوشته‌های هرودوت در این است که چون از رعایای دولت شاهنشاهی هخامنشی نبود انگیزه‌ای برای پنهان کردن و یا به سکوت برگزار کردن وقایع ندارد. نگران نیست که خواننده آن اطلاعاتی را به دست آورد که دولتمردان هخامنشی ترجیح می‌داد در اسناد و کتیبه‌های رسمی انعکاس نیابد. اما به همین قرینه، اسناد و کتیبه‌های رسماً تدوین شده، هرچند که تمام حقایق افشا شده توسط هرودوت را عرضه نمی‌دارد،

اما به مقدار وسیع فارغ از آن اشتباهات و بدفهمی‌هایی است که هرودوت، بیش از چندبار، دوچار آن می‌شود.

در جدول صفحات ۷ - ۱۸۶، اسامی کشورها و اقوامی که در شش فهرست رسمی دولتی آمده‌اند در طرف چپ و اسامی معادل آنها را، که هرودوت داده، در سمت راست آورده‌ایم. آنچه در بقیه این رساله خواهد آمد تعبیر و تفسیر اطلاعات به دست آمده از این سرچشمه‌های مختلف است. تعبیر و تفسیری که نظم و ترتیب اسامی آمده در جدول را مشخص می‌سازد.

اطلاعات رسمی که مستقیماً به دست [[پژوهشگران]] امروزی غرب رسیده عبارتند از شش فهرست. پنج فهرست از روزگار سلطنت داریوش اول و یک فهرست از آن خشایارشا. فهرست دهیوهائی (سرزمین‌هایی که نمونه‌های مردم هریک از آنها، در هیئت مردانی که با قیافه و آرایش مو و لباس قومی خود تخت سلطنت را بر دوش دارند، در نقش‌های برجسته حجاری شده‌اند) که داریوش و خشایارشا مدعی فرمانروائی آنها بودند. اسناد یادبودی که این فهرست‌ها در آنها آمده‌اند عبارتند از:

- شرح وقایعی که داریوش اول از رویدادهای سال اول سلطنت خود در کتیبه‌ی بیستون می‌دهد. این کتیبه واقع است بر کنار شاهراه بزرگ شمالی - شرقی که بابل را از طریق اکباتان [[= همدان]] و دروازه‌های دریای قزوین [[آبریزهای جنوبی رشته کوه‌های البرز که باریکه‌ی ساحلی دریای خزر را از کویر مرکزی فلات ایران جدا می‌سازد]] با دره‌ی جیحون - سیحون متصل می‌سازد. (DB)

- کتیبه‌ی داریوش در تخت جمشید (DPe)

- کتیبه‌ی داریوش بر ستون یادبود سنگی برافراشته شده در مصر به مناسبت افتتاح آبراه کشتیرانی که به دستور داریوش حفر شده بود تا اقیانوس هند [[= دریای سرخ]] را از سوئز از طریق وادی تومیل و رود نیل به دریای مدیترانه متصل سازد (DZd)

- کتیبه‌ی داریوش در شوش (DSe)

- کتیبه‌ی داریوش بر نمای آرامگاهش در نقش رستم $(DNa)^{(۱)}$

۱- در نقش رستم رویهمرفته چهار آرامگاه در دل کوه حجاری کرده‌اند. (نک: کنت، پارسی باستان، صفحه ۱۰۹)

- کتیبه *h* خشایارشا در تخت جمشید (*XPh*)

از این شش کتیبه، کتیبه‌های '*DB*' و '*DSe*' و '*DNe*' و '*XPh*' به سه زبان نقر شده‌اند. پارسی باستان، عیلامی و بابلی. کتیبه *DPe* به زبان پارسی باستان است. کتیبه سنگی کنار ترعه سوئز با حروف هیروگلیف مصر باستان بوده و از زبان آرامی استنساخ شده است. در کنار کتیبه‌ی *DNa*^(۱) نقش برجسته‌ای حجاری شده که در متن کتیبه توجه خواننده به آن جلب می‌شود. در این نقش برجسته [[تصویر نمونه‌های مردم]] سی قوم - از آن جمله پارسی‌ها - بعنوان حاملان تخت سلطنت همراه با اسامی آنان، با همان نظم و ترتیب که در فهرست آمده، حجاری شده است. تصاویر همین نقش برجسته در یکی از راهروهای تخت جمشید که در اواخر سلطنت داریوش بنا شده و همچنین در تالار کاخ صد ستون، از ایام سلطنت خشایارشا، تکرار شده است.^(۲)

در این شش فهرست رویهم‌رفته ۳۲ اسم - از جمله «پارسه» آمده است. اگر پارسه را کنار بگذاریم از سی و یک اسم باقیمانده بیست و یک اسم در هر شش فهرست تکرار می‌شود. (اما نظم آوردن اسامی در هر شش فهرست یکسان و یکدست نیست). این اسامی بر طبق کهن‌ترین فهرست [[یعنی]] *DB* عبارتند از:

<i>Huja</i> یا <i>Uuja</i>	۱- اژه
<i>Babirus</i>	۲- بابیروش
<i>Athura</i>	۳- آثوره
<i>Arabaya</i>	۴- اربایه

۱- کتیبه‌ی معرفی‌کننده حاملان تخت در *DNa* عمدتاً ناخوانا است. دیگر کتیبه‌های نقش‌های برجسته که حاملان تخت را نشان می‌دهند - در آرامگاه اردشیر دوم یا سوم؟ - هنوز قابل خواندن و رمزگشایی است.
 ۲- نک ص ۲۲ 'Satrapie und natio' Junge, P.J. همچنین به گفته یونگ ص ۲۴ این مجلس نقش مردان حامل تخت با نقش کسانی که باج می‌آورند مطابق نبوده و یکی نیست. کسانی که مالیات می‌آورند با جمعی از هدیه آورندگان که نماینده نجای ایرانی ساکن «اژه» [[= خوزستان]] *Huja* (که در نواحی پارساوش *Parsuwaš* - اسم دیگر آن پارساوش *Parsawaš* - و یا انشان *Anshan* می‌زیستند) و پارس و نجای مادی می‌باشند همراه‌اند. نمونه کامل تصویر نجای پارسی و مادی در نقش برجسته کاخ آپادانا، متعلق به داریوش، که در اواخر سلطنت او بنا شد حفظ شده است. بنا به گفته همین مرجع (ص ۲۵) در میان جمع باجگذاران نماینده‌ی سکه‌های هما و رگه *Saka Haumavarga* و هواره زمیش *Havarazmīš* = سکه‌های آنسوی دریا (یعنی سکه‌های ساکن سرزمین‌های وسیع استپ‌های (اروپا - آسیائی) و دهه «*Daha*» و «تسه کود» یا «تسه ودیا» *Thatagu[?d or v]iya* از قلم افتاده‌اند.

Mudraya	۵- مودرایه
Sparda	۶- اسپرده
Yauna	۷- یثونه
Mada	۸- ماده
Armina یا Arminya	۹- ارمینه
Katpatuka	۱۰- کت پاتوکه
Parthava	۱۱- پارثوه
Zarnaka	۱۲- زرنکه
Haraiva	۱۳- هریوه
Uvarazmiš یا Havarazmiš (Uvarzmiy یا Uvarazmiš نوشته می شود.	۱۴- هوارزمی
Bakhtriš	۱۵- باختیش
Sugda یا Suguda	۱۶- سوگوده
Gandara	۱۷- گندره
Saka	۱۸- سکه
Thataguš	۱۹- ته گوش
Harahvatiš (نوشته می شود Harauvatiš)	۲۰- هره هوایش
Maka	۲۱- مکه

چهار فهرست از شش فهرست یعنی تمام به استثنای 'DB' و 'DPe' یکی از این بیست و یک واحد مشترک را [[مراد سکه‌ها است]] به دو گروه تقسیم می‌کند. در DSe و DNA و XPh فرق گذاشته می‌شود میان سکه‌های «هوم نوش»^(۱) (Saka Haumuvarga)

۱- واژه‌ی هئومه Hauma از نظر علم اشتقاق لغوی با واژه‌ی سانسکریت سومه Soma هم‌ریشه است و آنچه در اوستا و ریگ‌ودا درباره‌ی مصرف آن آمده با یکدیگر هم‌نوا می‌باشند. در اوستا نام گیاه است. شاید از خانواده علف‌های شیری Milk Weeds که شیره آن را با فشار از گیاه می‌گرفتند. آنگاه شیره را می‌نهادند تا تخمیر شده و صاحب خواص نشه‌آور شود تا موبدان بنوشند. بعید نیست دیگران نیز آن را

با سکه‌های خودسر^(۱) (*Saka Tigrakhauda*). در کتیبه داریوش واقع در مصر = *DZd* نیز فرق گذاشته می‌شود میان «سکاهای ساکن مردابها» و «سکه‌های ساکن دشت‌ها»^(۲). «گندره» و «دریانشینان» که در هر پنج فهرست دیگر آمده در کتیبه *DZd* از قلم افتاده‌اند. نمی‌دانیم علت غفلت و مسامحه بوده و یا کم آمدن جا روی ستون سنگی.^(۳) هیندوش

→

مصرف می‌کرده‌اند. ریشه‌ای هند اروپائی برای [[واژه]] ورگه *Varga* شناخته نشده است. شباهت آن با واژه‌ی یونانی فرگون = *Fergon* گمراه‌کننده و موجب ناکامی است. زیرا آن واژه‌ی [[یونانی]] به ورگه *Werg* برمی‌گردد که گ = *G* آن کامی بوده و گ با ز = *Z* ایرانی برابر است مثل ورز *Varəz* اوستایی و د = *Haumavarga* = پارسی باستان مانند ارته - ورد - *Art - vard- iya*. ورگه *werg* آمده در هئومه ورگه *Haumavarga* باید در مرحله‌ی کهن‌تر صاحب آن نوع *g* باشد که با کمک لبها ادا می‌شده است. چون هئومه مایع است شاید این «ورگه» مفهوم «چلانیدن» یا «فراهم آوردن» یا بکاربردن و یا حتی «مصرف کردن» را می‌رسانده است. مراد مصرف کردن به معنای «خوردن و نوشیدن» است.

اگر واژه‌ی یونانی آسپورگیانوی *aspourgianoī* بازتابی از واژه‌ی ایرانی اسپه ورگه *aspa-varga* باشد این دلیل نیست که واژه‌ی ایرانی معنای «گوشت اسب‌خور» را ایفا کند. می‌تواند مفهوم «کومیز» *kumiz* خور-ها - یعنی کسانی که شیر تخمیر شده یا بورا می‌نوشند - را به رسانند. اگر این را بشود ثابت کرد شاید بتوان اطمینان یافت که مراد از هئومه‌ورگه همان «هئوم نوش» است. (این یادداشت را پروفورکنت نوشته است.)

«چلانیدن» که پروفورکنت آن را یکی دیگر از معناهای ممکن «ورگه» پیشنهاد می‌کند چه بسا هم معنای دوشیدن شیر یا بو و هم مفهوم گرفتن شیره از گیاه را می‌رسانده است. اگر چنین معنایی را برای این واژه بپذیریم آنگاه واژه‌ی اسپاورگه ایرانی دقیقاً معادل واژه‌ی یونانی بکار رفته توسط «هومر» است. *ιππηολογοι*.

۱- شکل کلاه مخصوص «سکه‌های خودسر» از روی تصویر اسکونخه = *Skunkha*، رئیس قبیله آنان که در نقش برجسته داریوش در بیستون حجاری شده، معلوم است. طبیعی‌ترین واژه‌ی انگلیسی امروزی برای رساندن معنای آن واژه‌ی هود = *hood* نیست بلکه سرپوش = *cap* می‌باشد. اگر در این نوشته واژه‌ی «خود» بکار می‌رود، دلیل دارد. نویسنده این سطور قرائن و اماراتی را دیده که تصور می‌کند کلاه‌خود امروزی و قرون وسطائی کشورهای غربی در اصل اقتباسی است از سرپوشی که سکه‌های تیزخود بر سر می‌گذاشته‌اند (نک: جلد هشتم، فصل دهم، صفحات ۵۵-۵۳): نویسنده اطلاعات زبانشناسی کافی ندارد تا اظهار نظر کند که آیا واژه‌ی خئوده = *khauđa* که به دنبال اسم سکونخه آمده با واژه‌ی هود = *hood* [[انگلیسی]] وجه اشتقاق مشترک داشته و از یک ریشه می‌باشند. همچنین نمی‌تواند رأی دهد که آیا میان واژه‌ی پارسی باستان با واژه‌ی فارسی امروزی «خود»، به معنای کلاه آهنین و یا تاج خروس در اسم مرکب «خود خروس» ارتباطی وجود دارد یا خیر.

۲- هرچند ظاهراً بعید می‌نماید که یکی از شاهنشاهان هخامنشی یک قوم را در کتیبه‌های رسمی مختلف به گونه‌های مختلف تقسیم کند. اما از سوی دیگر نیز نمی‌توان نشان داد این دو فرمول بکار رفته برای تقسیم سکاها به دو گروه با یکدیگر برابر و مساویند.

۳- «کم آمدن جا روی ستون سنگی» دلیلی است که الف. ت. المستد در کتاب تاریخ شاهنشاهی هخامنشی

Hinduś (که ظاهراً به هنگام نقر کتیبه DB هنوز تصرف و تملک نشده بود) در هر پنج فهرست بعدی آمده است. «ساکنان آنسوی دریاها» (= اقوام ساکن تراکیه و شاید پاره‌ای از سکه‌های چادر نشین سواحل شمالی دانوب سفلی) نه در DB و نه در DE دیده می‌شوند. اما نام آنها در چهار فهرست بعدی آمده است. در 'DSe' و 'DNa' و 'Xph' این اسامی نیز دیده می‌شود:

اسکودره	Skudra
پوتایه	Putaya
کوشیه	Kuša
کرکه	^(۱) Karka

تنها در کتیبه XPh اسامی دهه *Daha* و ^(۱)اکثوفجیه *Akaufacia* اضافه شده است. اما در هیچ کدام از این سه فهرست اسم اسگرته *Assagarta* ^(۲)، که تنها در *DPe* آمده، دیده نمی‌شود.

فهمیدن اینکه اسامی آمده در این فهرست‌های رسمی بر پایه کدام اصول - اگر اصولی در میان بوده - انتخاب شده‌اند دشوار است. روشن است که این اسم‌ها از میان اسامی فهرست مفصل تری انتخاب شده‌اند. داریوش بر حسب اتفاق در ضمن شرح رویدادهای سال ۲۱-۵۲۲ ق.م از دیگر کشورها و سرزمین‌ها نیز نام می‌برد. مثلاً مرگوش *Marguš* و ورکانه *Varkana* و یاثوتیه *Yautiya* و معلوم می‌شود که مرگوش به نایب السلطنه نشین «باختریش» و ورکانه به پارتوا منضم شده بود. یاثوتیه یکی از طوایف پارسی بوده‌اند. در هیچ یک از این فهرست‌ها «ورکانه» نیامده است. حال آنکه هریوه

→

(تهران، انتشارات فرانکلین، ترجمه دکتر محمد مقدم، ۱۳۴۰، صفحات ۳-۲۰۲) می‌آورد. [[المستند تلویحاً می‌رساند که دستگاه اداری حکومت هخامنشی اصرار اکید داشت که تعداد واحدهای سیاسی - اجتماعی از عدد ۲۴ تجاوز نکند. پرسشی که پاسخ می‌طلبد این است که چرا؟ آیا برای عدد ۲۴ خواص و آثاری مترتب می‌دیدند و یا آنکه علت دیگری داشت. م.]]

۱- گروهی از طوایف به جای اسم سرزمین.

* [[همان کوفج و کوفجیان که مثلاً در حدود العالم، چاپ دکتر منوچهر ستوده، صفحات ۳۱ و ۱۲۷ آمده؟]]

۲- اسگرته = *Asagarta* چهار بار و اسم جمع اسگرته *Asagratiya* دوبار در متن بیستون DB آمده است (پروفسور رولند. جی. کنت).

Haraiva، که ظاهراً همان شآن و منزلت «ورکانه» را در نایب السلطنه نشین و ناحیه مالیاتی پارتو داشته، در فهرست‌ها پیوسته ذکر می‌شود. به همین شیوه هیچگاه اسم «مرگوش» در فهرست‌ها نمی‌آید. حال آنکه همیشه اسم سگوده، که همانند مرگوش یکی از ولایت جزو نایب السلطنه نشین و ناحیه مالیاتی باختریش بود، دیده می‌شود.^(۱)

بعلاوه اقوامی که اسمشان در صورت نواحی مالیاتی هرودوت ضبط شده و یا به عنوان اقوام گمنامی که همسایگان اقوام صاحب نام بوده‌اند ذکرشان آمده، بر طبق روش شمارشی که در این ضمیمه اتخاذ شده، رویهم‌رفته ۷۳ قوم می‌باشند. ناچار به این نتیجه باید رسید که هرودوت، با واسطه‌های او از منابع رسمی هخامنشی، تقریباً دوبرابر تعداد اسامی که در فهرست‌های رسمی هخامنشی آمده اسم پیدا کرده بودند. آنهم به این شرط که خطاهای مکرر هرودوت - آنجا که به علت عدم تشخیص، اسم قومی را دوبار و یا حتی سه بار می‌آورد - نادیده گرفته شود. همچنین این امکان را نباید از نظر دور داشت که هنگام آوردن اسامی اقوام نواحی مالیاتی که در کرانه ساحلی دریاهای مدیترانه و اژه و سیاه زندگی می‌کرده‌اند با اضافه کردن آن اسامی که در میان مردم یونان شهرت و

۱- اختلافات موجود میان فهرست‌های رسمی وسیله‌ایست برای آنکه نظم تاریخی زمان انشاء آنها را معلوم سازیم. مگر در یک مورد که نمی‌توانیم درباره‌ی رابطه‌ی میان تاریخ انشاء DPe و DZe یقین حاصل کنیم. آشکار است که این هر دو فهرست متأخر بر DB می‌باشند (با این فرض که علت از قلم افتادن «گندره» و «دریانشینان» که در فهرست DB آمده ولی از DZd حذف شده فقط نبودن جا برای نوشتن و یا سامحه بوده و نه اینکه به هنگام تدوین DZd این دو قوم هنوز جزو شاهنشاهی هخامنشی نشده باشند) همچنین می‌دانیم که فهرست‌های DPe و DZd پیش از فهرست‌های DSe و DNa و XPh انشاء شده‌اند. اما از روی شواهد آمده در متن فهرست‌ها نمی‌توان ترتیب تاریخگذاری DZd و DPe را معلوم ساخت. زیرا از ارقام مختلف نتایج متضاد می‌توان گرفت. از یکسو می‌بینیم از نبودن «دریانشینان» که در DPe آمده است - همانگونه که در سه فهرست اخیر آمده - شاید بتوان نتیجه گرفت که DZd پیش از DPe انشاء شده باشد. اما در ضمن می‌توان به نتیجه کاملاً متضاد نیز رسید زیرا در DPe ذکر از «پوتایه» و «کوشیه» که در سه فهرست اخیرتر آمده دیده نمی‌شود. دو مورد اختلاف دیگر مویده این است که DPe بر DZd مقدم است در DPe اسم سکه‌ها آمده اما نه به عنوان دو تیره مختلف. حال آنکه در DZd از آنها به عنوان دو تیره جداگانه اسم برده شده است. و البته یقین نداریم که تفاوت میان «سکه‌های ساکن مرداب‌ها» و «سکه‌های ساکن دشت‌ها» معادل همان تفاوتی است که در سه فهرست دیگر میان «سکه‌های تیزخود» و «سکه‌های هوم‌نوش» قائل شده‌اند. افزون بر اینها نظم اسامی در DPe حکایت از آن دارد که «زرنکه» هنوز جزو نایب السلطنه نشین پارتو بوده است. حال آنکه نظم اسامی در DZd دل بر این است که «زرنکه» از پارتو مجزا و ضمیمه «هره هواتیش» شده بوده است. به این دلایل است که در جدول مذکور موقتاً DZd را پس از DPe آورده‌ایم.

رواج داشته هرودوت بر طول فهرست‌ها افزوده است.^(۱)

نیامدن اسم کیلیکیه در هر شش فهرست رسمی و آوردن اسم «پارسه» در سه فهرست به گونه‌ی مخصوص^(۲) انگیزه این تصور می‌شود که در این فهرست‌ها تنها اسامی آن اقوام تابعه که مجبور بودند مالیات بپردازند آورده شده است و هریک از اسامی بر ناحیه مالیاتی واحدی دلالت می‌کند و یا بر نایب‌السلطنه‌نشینی واحد.^(۳) اما آوردن اسامی اربایه، کوشیه، اکثوفجیه و سکه‌های هوم‌نوش بر این توجیه خط بطلان می‌کشد زیرا از طریق هرودوت و دیگر مؤلفان یونانی می‌دانیم که اعراب و حبشی‌های افریقائی و کلچی‌ها و^(۴) سکه‌های هوم‌نوش از اقوام مالیات‌پرداز نبوده بلکه از متحدانی بوده‌اند که می‌بایست فقط هدایائی بیاورند. بعلاوه بعید بنظر می‌آید تعداد اولیه ۲۰ ناحیه مالیاتی به ۳۲ ناحیه رسیده باشد حال آنکه تعداد نایب‌السلطنه‌نشین‌ها هیچگاه به این میزان نرسید.^(۵) ملاحظه می‌شود آن چهار ناحیه مالیاتی که هرودوت می‌گوید «ماد» را به آن تقسیم کرده بودند در تمام فهرست‌های رسمی فقط با یک اسم، «ماد»، دربر گرفته می‌شوند. از سوی دیگر سه واحد جزء نایب‌السلطنه‌نشین واحد باکتریا - یعنی دو قوم تابع باکتریش و سکوده و قوم متحد سکه‌های هوم‌نوش که هر سه در یک واحد متشکل شده بودند - در فهرست‌های رسمی هر کدام جداگانه و با اسم خود فهرست شده‌اند. این نظر پذیرفته شده از سوی تمام پژوهشگران که سکوده عضو لایتجزای نایب‌السلطنه‌نشین باکتریش بوده بر این واقعیت استوار است که در هر شش فهرست

۱- از سوی دیگر بعضی اسامی آورده شده توسط هرودوت، مانند اوتیه در ناحیه مالیاتی شماره ۱۴ و «ددیکه» Dadikdi و اپرتیه Aparytai در ناحیه مالیاتی شماره ۷، تنها از طریق منابع رسمی هخامنشی می‌تواند به دست او رسیده باشد حال آنکه در هیچ یک از فهرست‌های رسمی نیامده‌اند.

۲- نک: بالا صفحات ۱۵-۱۳.

۳- پروفور جی. کامرون در این باره می‌گوید:

«به نظر من از قلم انداختن اسم کیلیکیه و برخورد ویژه با «پارسه» حکایت از آن دارد که این فهرست اقوام تابعه مالیات‌پرداز نبوده بلکه صورتی است از نواحی که ساتراپ‌نشین بوده‌اند.

اما چه اشکالی دارد که سرزمین‌های شاهنشاهی اداره شده توسط ساتراپ‌ها همان وسعت سرزمین‌های شاهنشاهی اقوام مالیات‌پرداز را داشته باشد و در ضمن ناحیه مربوط به ساتراپ معینی با ناحیه مالیات‌پرداز معینی دقیقاً منطبق نباشد؟

۴- نک: صفحات ۱۱۵-۱۱۳ زیر.

۵- نک، صفحات ۱۷۶-۱۷۳ زیر.

رسمی اسم سکوده، بلافاصله، پس از اسم باکتریش می آید. همین نوع استدلال حکایت می کند که «هریوه» همیشه جزو نایب السلطنه نشین پارثوه بوده و «زرنکه» نیز در آغاز جزو «پارثوه» بوده و بعدها - لااقل برای مدتی - ضمیمه نایب السلطنه نشین «هره هویتیش» شده است.^(۱)

بنابراین آشکار است غرض از انتخاب اسامی آمده در فهرست های رسمی نه نوعی حاضرو غایب کردن از نواحی نایب السلطنه نشین بود و نه از نواحی مالیاتی و یا یکی از این دو نوع واحد اداری همراه با متحدان فرامرزی. لااقل ۹ اسم^(۲) از مجموع ۳۲ اسمی که در این یا آن فهرست آمده، تا آنجائی که می دانیم، هرگز نایب السلطنه نشینی جداگانه و یا حتی ناحیه مالیاتی مجزا نبوده اند. در فهرست هرودوت لااقل دو ناحیه مالیاتی - شماره ۱۷ و ۱۹ - دیده می شود که اسم آنها در هیچ یک از فهرست های رسمی دولتی آورده نشده است. هیچ یک از این کمبودها و یا افزوده ها نباید اسباب شگفتی باشد. زیرا بی شک انگیزه انتخاب اسامی، توسط صاحب منصبان هخامنشی، این نبوده که روزی به کمک پژوهشگران غربی بشتابند تا جغرافیای اداری شاهنشاهی هخامنشیان شاخه آریارمنه را بازسازی کنند. اما مشخص است هدف از تهیه این فهرست ها، همانند نقش های برجسته حاملان تخت، این بوده که خواننده فهرست و یا تماشاگر نقش های برجسته از کامیابی های اقوام ایرانی در گشودن و اداره کردن چنان شاهنشاهی وسیع، مرکب از انواع نژادها و فرهنگ های گوناگون، به حیرت و تعجب آید. این نیت را آشکارا در کتیبه بیستون داریوش بندهای ۹-۷ که بلافاصله پس از فهرست ممالک تابعه آمده می توان ملاحظه کرد. همین معنا در بند ۴ کتیبه ی DNa نیز مشهود است، آنجا که می گوید:

«اگر از خود پرسی سرزمین هایی که داریوش شاه دارد چقدر گوناگون است پس به پیکره هایی بنگر که تخت مرا بر دوش می برند. آنوقت

۱- هم در DB و هم در DPe سه اسم پارثوه - زرنکه - هریوه با همین نظم متوالی آمده اند. در «DSe» و «DNe» و «XBh»، «هریوه» بلافاصله پس از «پارثوه» می آید حال آنکه در DZd هریوه بلافاصله قبل از پارثوه آمده است. از سوی دیگر «زرنکه» در DZd بلافاصله پس از «هره هویتیش» و در DNa و DSe بلافاصله پیش از آن آمده است. در XPh دوباره نظم توالی زرنکه - پارثوه - هریوه تکرار می شود.

۲- زرنکه، اسگرته، مکی، دهه، هوارزمیش، هریوه، سگوده، ته گوش، پوتیه.

خواهی شناخت. پس خواهی دانست نیزه مرد پارسی تا کجا پیش رفته است. پس خواهی دانست مرد پارسی چقدر دور از پارس دشمن را کوفته است».^(۱)

خلاصه آنکه مراد از فهرست‌ها بیان آن واقعیتی است که به گونه‌ی موجزتر در انشای پرلاف و گزاف الواح زیرپی بنای کاخ آپادانای تخت جمشید آمده بود و با اصطلاحات مشابه، در کتیبه‌های پیدا شده در اکباتان، تکرار می‌شود که شاهنشاهی هخامنشی از سوگوده تا کوشیه و از هندوش [= هند] تا سپرده [= اسپارته] واقع در آسیای صغیر^(۲) وسعت دارد.

در ضمن مولفان ملاحظه کار فهرست‌های رسمی اجازه نمی‌دادند حرارت و اشتیاق آنان در به رخ کشیدن وسعت و پهناوری شاهنشاهی هخامنشی باعث شود تا آن اسامی را بیاورند که ذکر آنها موجب فاش شدن واقعیت‌هایی شود که در درسیار ایجاد کند. شاخه آریارمنه دودمان هخامنشی، که با غرور بر این شاهنشاهی تا دوردست گسترده فرمانروائی می‌کرد، از تجربه بسیار تلخ اولین سال پر آشوب به قدرت رسیدن ۵۲۲-۲۱ آموخته بود که تنها به وفاداری اقلیت بسیار کوچکی - حتی در میان دو قوم اصلی شاهنشاهی مادها و پارس‌ها - می‌تواند متکی باشد. بنابراین با احتیاط و دوراندیشی این دو سرزمین را برای مقاصد مالی مجزا کرده، پارس متمرد را به رتبه اقوام تابع مالیات پرداز تنزل داده و مادهای سرکش را به جزائر خلیج فارس تبعید کرده بودند. اما هرچه این گونه احتیاط‌های سیاسی لازم‌تر می‌آمد مصلحت این بود که مطلب مسکوت‌تر بماند. همان شرح بی‌پرده‌پوشی که در کتیبه بیستون داریوش از شورش «یاتوتیه»^(۳) های پارسی آمده دلیل کافی است که چرا این اسم بدیمن در شش فهرست رسمی نیامده است. هرچند بگونه‌ای ناشیانه همین اسم با تلفظ یونانی «اوتیه» به عنوان یکی از اعضای ناحیه ۱۴ مالیاتی همراه با «هره‌هواتیه» آمده است (منبع هرودوت این اسم را به صورت «تمنائیه» که مفهوم مردم مرزی را می‌رساند تغییر شکل می‌دهد). اما

۱- یونگه، داریوش یکم، ترجمه دکتر داود منشی‌زاده، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۵، ص ۱۴۲.

2- See Junge 'Satrapieyund Natio, pp. 15-16; Cameron G.G. Dariush, Egypt and "The Lands Beyond the Sea", in the Journal of Near Eastern studies, vol ii. Jan- Oct. 1943 (Chicago 1943, Chicage Universisty Press), pp. 307-13.

درباره اسم «اسگرته» که به همین اندازه فاش کننده اسرار است^(۱) بی احتیاطی آوردن آن در کتیبه‌ی DPe در جای دیگر هرگز تکرار نمی شود. حقیقت آنکه مولفان فهرست‌های رسمی در رسیدن به هدفهای دوگانه خود کامیاب می شوند. از یکسو با مهارت شکوه و جلال شاهنشاهی هخامنشیان آریارمنه‌ای را به رخ می کشند و از سوی دیگر با ظرافت در پنهان نگاهداشتن جوانب نامطبوع آن از افکار عمومی توفیق می یابند. البته هرچه این فهرست‌ها برای به دست آوردن این دو هدف متضاد توفیق بیشتری می یابند کار مورخ، برای استخراج آنچه از میان آنها می جوید، دشوارتر می شود.

اطلاعاتی را که هرودوت در کتاب تواریخ خود منعکس می سازد - و لااقل بعضاً توسط واسطه‌های دست دوم و سوم از منابع رسمی اخذ شده - از سه منبع رسمی کسب کرده است:

- فهرستی از بیست ناحیه مالیاتی اولیه داریوش^(۲).
- شرح فواصل شاهراه بزرگ شمالی - غربی هخامنشی^(۳). هرودوت این شرح فواصل را همراه با نقشه‌ی جهان نمائی می داند که روی صفحه‌ی برنجی حک شده بود و می گویند اریستاکورس اهل میلطه - از دست‌نشانندگان داریوش که بعدها به او خیانت ورزید -^(۴) آنرا با خود به دربار کلتومنس اول شاه اسپارت برد تا وی را ترغیب کند بعنوان پیشوای طوایف یونانی ناراضی ساکن آسیا به شاهنشاهی هخامنشی هجوم آورد.
- آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا که در سال ۴۸۰ ق.م از داردانل عبور کرد.^(۵) چه بسا این سند سوم جعلی نبوده و اصل باشد. اسکندر فاتح جنگ گوگمل [[میان اسکندر و داریوش سوم در سال ۳۳۳ ق.م]] پس از خاتمه نبرد به نسخه‌ای مکتوب از طرز آرایش جنگی نیروهای داریوش سوم دست یافت که بعدها به دستور اریستابولس،

۱- پژوهشگران غربی سده‌ی بیستم با ارتباطات تاریخی این اسم آشنا هستند. شش بار در شرح کتیبه بیستون داریوش از وقایع سال ۲۱-۵۳۲ آمده است. (چهاربار به عنوان اسم مکان و دوبار به عنوان اسم قوم). شرح داریوش از این وقایع است. حال آنکه فهرست رسمی از «دهیوها» با نهایت ملاحظه کاری تدوین شده است.

۲- هرودوت کتاب سوم، فقره‌های ۹۶-۸۹. (نک صفحه ۱۷۸ بالا).

۳- نک صفحه ۸۲، پانویس ۱، بالا.

۴- هرودوت، کتاب پنجم، فقره‌های ۵۴-۴۹.

۵- همچنین، کتاب هفتم، فقره‌های ۹۹-۶۱.

یکی از سرداران سپاه اسکندر، در کتاب «سفر جنگی اسکندر» ^(۱) *Alexander's Expedition* نقل و منتشر شد. این «آرایش جنگی» با وصفی که آریان قبلاً از صحنه‌ی یکی از نبردها می‌کند مطابقت و هم‌نوائی دارد. ^(۲) از سوی دیگر از همان سپاهه‌ی هرودوت از بیست ناحیه‌ی مالیاتی می‌شود دانست که ساخته دست مؤلف و گردآورنده‌ای ناشی و بی‌تجربه است. فهرست هرودوت در ضمن آنکه حاوی اطلاعات رسمی دست اول از بیش از یک منبع است، حاصل کار تدوین‌کننده‌ای است که به کرات از درک و فهم درست مدخل‌هایی که فهرست می‌کرده عاجز بوده و - لابد ناخواسته - آنچه فهرست کرده آشفته و بی‌منطق است.

نخست به این موضوع می‌پردازیم که نظم و توالی پیشنهادی هرودوت برای این بیست ناحیه مالیاتی نمی‌تواند نظم‌ی اصیل باشد. زیرا می‌بینیم شش فهرست رسمی موجود «دهیو» هاگواهی می‌دهد که تمام فهرست‌های رسمی که در صدرات عظمای شاهنشاهی تدوین می‌شد معمولاً اسم «پارسه» را در صدر خود نداشت زیرا «پارسه» از مالیات بخشوده بود. فهرست‌ها همیشه با اسامی «ماد» و «اژه»، دو سرزمینی که همراه با پارسه، به این سبب که قلب شاهنشاهی را تشکیل می‌داده و از اهمیت و شأن خاصی برخوردار بودند ^(۳) آغاز می‌شد.

اما فهرست هرودوت برعکس با سرزمین یونیه شروع شده سپس به «اسپرد» *Sparda* در مجاورت نزدیک ساحل یونیه پرداخته و پیش از آنکه به سرزمین‌های مرکزی شاهنشاهی برسد تمام سرزمین‌های واقع بر سواحل دریاها و سیاه و مدیترانه یعنی کاپادوکیه، کیلیکیه، سوریه و مصر را برمی‌شمرد. فهرست هرودوت حتی به این جا که می‌رسد باز هم اسم اژه (اسمی که در اصطلاح هرودوت می‌شود «کی‌سوی» ها *Kissioi*) [[کاسی‌ها = کاشی‌ها؟]] و بایبروش (در اصطلاح هرودوت آشوریه) یا ماد را

۱- آریان، سفر جنگی اسکندر، کتاب سوم، فصل یازدهم، فقره‌های ۷-۳.

۲- در کتاب سوم، فصل هشتم، فقره‌های ۶-۳.

۳- پارسه در صدر هر شش فهرست رسمی باقیمانده قرار دارد. در *DZd* و *DSe* و *DNa* و *XPh* ماد در مرتبه دوم و در *DPe* در مرتبه سوم می‌آید. اژه در *DB* و *DPe* دوم و در *DZd* و *DSe* و *DNe* و *XPh* سوم است. تنها استثنا بر این قاعده کلی سلسله مراتب در *DB* است که ماد در آنجا دهم است (یعنی همان مقامی که ماد در فهرست هرودوت دارد).

نمی‌آورد. بلکه نخست برق‌آسا به تتکویه (یونانی = *Sattagdia*) در آبریز سند علیا سر می‌زند. همین تمرکز توجه بر حاشیه ساحلی مغرب شاهنشاهی - محل تلاقی مستملکات هخامنشیان با حاشیه‌های شرقی دنیای هلنی - نیز محسوس است. می‌بینیم در فهرست اسامی اقوام مالیات‌پرداز به سرزمین واقع در کرانه غربی هالیس سفلی تا سواحل آسیائی آبراه باریکی که دریای سیاه را با دریای اژه مربوط می‌سازد اولویت داده شده است. می‌توان فرض کرد که مهمترین بخش این سرزمین کنه پتوکه (یونانی، کاپادوکیه) بوده است. زیرا این تنها بخشی است که اسم آن در فهرست‌های رسمی هخامنشیان از «دهیوها» آمده است. اما فهرست هرودوت به جای آنکه با کاپادوکیه (اسم دیگر آن سوریه سپید) شروع کرده و از شرق به غرب برود، به هنگام بر شمردن اقوام ساکن این ناحیه‌ی مالیاتی، با شهرهای یونانی ساحل آسیائی بغاز [[بسفور]] آغاز می‌کند و از مغرب به سوی مشرق می‌رود تا دست‌آخر به کاپادوکیه می‌رسد.

شاید این انحراف شدید در رعایت حق تقدم دهیوها - برخلاف آنچه در صدرات عظمای شاهنشاهی مرسوم بود - در سه مرکز اداری غربی‌ترین نایب‌السلطنه‌نشین‌های آسیائی یونیه، کرکره و اسپرده رخ داده بود. آنهم پیش از اینکه فهرست مزبور به دست یونانیها بیفتد. اما بیشتر احتمال می‌رود که مراکز محلی اداری از همان راه و روش صدرات عظمای شاهنشاهی پیروی کرده باشند و این انحراف شدید، که برای سرزمین‌های غربی شاهنشاهی نسبت به نواحی داخلی حق تقدم قائل شوند، کار مؤلفی یونانی باشد. شاید خود هرودوت یا یکی از پیشینیان او. کسی که علاقمند بوده است اطلاعات به دست آمده از منابع رسمی هخامنشی را چنان تنظیم کند که برای مخاطبان یونانی زبان کتاب مطبوع و دلپسند باشد. بنابراین چنان تصویری از شاهنشاهی هخامنشی عرضه می‌دارد، که نه به چشم هخامنشیان، بلکه در نظر یونانیان مقبول بنماید. طبیعی است این گونه دخالت و دستبرد زدن در نظم و ترتیب حق تقدم سرزمینها و اقوام شاهنشاهی هخامنشی سبب گرفتاری و مخمضه شود. هرودوت، یا واسطه‌ی یونانی او با منبع اطلاعات، چون به مطالب مربوطه به سرزمین‌های داخلی وسیع شاهنشاهی می‌رسد حیران و سرگردان می‌شود. روش وی برای فهرست کردن واحدهای جغرافیائی یا اداری این بود که از ایونیه شروع کرده و کرانه‌های ایالات ساحلی غربی را

دنبال کند. نخست رو به شمال شرقی در طول ساحل دریای سیاه و سپس در جهت جنوب شرقی در طول ساحل مدیترانه. حتی این روش مبتنی بر جغرافیای طبیعی، هرودوت را یاری نمی‌دهد تا شش جای خالی نخستین از بیست جایی را که برای فهرست کردن اسامی نواحی مالیاتی هخامنشی اختصاص داده بود پر نماید. پیروی از این روش، تنظیم‌کننده یونانی و ناشی فهرست را به اشتباهاتی دچار می‌کند که دشواریهای فراوان به بار می‌آورد. سبب می‌شود تا یکی از جاهای خالی فهرست را به امارت کیلیکیه اختصاص دهد. با آنکه تا همین روزگار نوشتن این رساله باستان‌شناسان پژوهشگر غربی توفیق نیافته‌اند فهرست رسمی نواحی مالیاتی داریوش را از زیر خاکهای فراموشی بدر آورند اما یقین داریم کیلیکیه یکی از این بیست ناحیه نبوده است. زیرا می‌دانیم در هیچ یک از شش فهرست به جا مانده از «دهیو» ها اسم کیلیکیه نیامده است. پس باید نتیجه گرفت کیلیکیه، هرچند یکی از سرزمین‌های «متحدان هدیه‌آور» شاهنشاهی بشمار می‌رفت، اما از نظر حقوقی کشوری مستقل به حساب می‌آمده است. نقص و عیب فهرست هرودوتی به همین جا محدود نمی‌شود. به علت عدم رعایت حق تقدم رسمی و اضافه کردن اسم سرزمینی که استقلال اسمی داشت، فهرست هرودوت دوچار نقص‌های عمده‌تری می‌شود. برای تهیه این فهرست از چند منبع استفاده شده است. لاقلاً دو تا از این منابع چنان نقشه‌ی اداری را عرضه می‌کنند که نه تنها با یکدیگر اختلاف دارند بلکه در عمل با یکدیگر ناسازگارند و بنابراین نمی‌توانند هر دوی آنها مشخص‌کننده حد و حدود شبکه واحدی از تقسیمات اداری شاهنشاهی باشند. از این‌رو، در فهرست هرودوت، به کرات برمی‌خوریم به مواردی که اسم قوم واحدی بیش از دوبار فهرست شده و آنها را به دو ناحیه مالیاتی جدا از هم منسوب دانسته‌اند. زیرا آن قوم دو اسم داشته و هرودوت متوجه نبوده که این دو اسم در واقع مترادف می‌باشند. در یک مورد آشکار سرزمین واحدی را دوبار متذکر می‌شود. زیرا آنها را منسوب به دو واحد اداری جدا از هم پنداشته است. بنابراین نمی‌توانسته‌اند روی نقشه اداری واحدی، کنار یکدیگر وجود داشته باشند. اما هریک از آنها می‌توانست همزمان با دیگری روی دو نقشه مختلف که باز هم همزمان، برای دو منظور مختلف، تهیه شده بود آمده باشد. لاقلاً در یک مورد تمام یک ناحیه را زیر دو نام مختلف می‌آورد. نتیجه آنکه هرودوتی که

برای نواحی مالیاتی هخامنشی بیست جای خالی در نظر گرفته بود خود را با بیش از بیست اسم نواحی مختلف روبرو می‌بیند و ناچار خود را به آب و آتش می‌زند تا گوشه و کناری سراغ کند و این اسامی زیادی را بر آنها بگذارد. همین معنا سبب می‌شود، اقوام جدا از هم را، از روی خطا و اشتباه زیر اسم ناحیه واحد مالیاتی فهرست کند. از این بدتر در نقشه اداری واحدی نواحی را متصور می‌شود که مرزهای آن رویهم افتاده و مشخص نیستند.

اگر اجازه دهیم نگاهمان از ابتدا تا انتهای فهرست نواحی مالیاتی هرودوت را تماشا کند خواهیم دید که هرچه بیشتر دقت می‌کنیم موجبات شرمساری بیشتر هرودوت فراهم می‌شود. پس از آنکه اشتباهاً یکی از جاهای خالی فهرست را به کیلیکیه اختصاص داده و تعداد نواحی را به ۱۹ تقلیل می‌دهد با دو بار به حساب آوردن هره‌هویتیش تعداد جاهای خالی را به ۱۸ می‌رساند. سبب این اشتباه هرودوت آنکه توجه ندارد قوم تمانیه *Thamaniaioi* (اسم دیگر آنان هره - هواتیه *Harahavatiya*) که در یکی از منابع او جای یکی از واحدهای مالیاتی را اشغال کرده با قوم پکتیه‌ها *Paktyes* (اسم دیگر آنان *Harahavatiya*) که قبلاً آنان را فهرست کرده یکی‌اند. زیرا در یکی دیگر از منابع او همین هره‌هوتیه اسم دیگری دارد. برای پژوهشگر غربی امروزی تعیین محل سکناي پکتیه‌های هرودوت آسان است. زیرا اسم آنان - همانند اسامی دیگری که هرودوت می‌آورد مثل «ددیکی *Dadikai* = تاجیک و یا اهریتی *Aparytai* = آفریدی هنوز بر اقوامی که زنده هستند اطلاق می‌شود. در سده‌ی بیستم مسیحی اقوام ایرانی ساکن در نواحی شمال شرقی [[فلات ایران]] که بیگانگان آنها را به اسم افغانها می‌شناسند هنوز خود را در لهجه‌های مختلف محلی زبان خود «پختان *Pakhtan*»، «پشتان *Pashtana*» یا «پتان *Pathan*» می‌خوانند.^(۱) این اسم دوام آورده، محل سکونت پکتیه‌ها، را در آن دهیوی هخامنشی که در فهرست‌های رسمی هره‌هویتیش نام دارد (که سرانجام به صورت یونانی شده ارخوزیا *Arkhosia* رخج]] و لاتینی ارکوزیا *Arachosia*)^(۲) درمی‌آید) مشخص می‌سازد. اما همین هره‌هویتیش، در جای دیگر از

۱- اینها اسامی جمع‌اند. اسامی مفرد عبارتند از پختون *Pakhtun* و پشتون *Pashtun* که به شکل یونانی اسم مفرد *Paktys* نزدیک‌تر است.

۲- ظاهراً این اسم رودخانه‌ای است که شریان حیاتی آن سرزمین بوده است (نک: ←

فهرست هرودوت، مسکن قوم تمانیه *Thamaniai* می‌شود. صدق این مدعا از مقایسه فهرست هرودوت از نواحی مالیاتی داریوش اول با شرح او از آرایش جنگی نیروهای اعزامی خشایارشا آشکار می‌شود. زیرا در شرح آرایش جنگی سپاه خشایارشا همان دو قومی که اوتیوی *Outioi* و میکوی *Mykoi* نام داشته در فهرست هرودوت با تمانیه گروه واحدی را تشکیل می‌دهند، این بار در شرح هرودوت از آرایش جنگی خشایارشا با پکتی‌ها گروه واحدی را می‌سازند. کاملاً طبیعی است که دهیوی واحدی را با سه نوع اسم شناسائی کنند. «هره‌هویتیش» اسم سرزمین است، پکتیه اسم خاص قوم ساکن آنجاست و تمانیه لقبی است وصفی.

واژه‌ی رایج در زبان فارسی امروزی «دمن *Daman*»^(۱) مفهوم دامن لباس را می‌رساند و به قیاس می‌تواند دلالت کند بر نواحی «سرحدی» یا «مرزی». پس شاید این حدس مجاز باشد که «تمانیه» معنای «مرزنشینان» را ایفاد می‌کرده است. هره‌هویتیش، تا زمانی که داریوش ناحیه سند و اطراف آنرا ضمیمه متصرفات خود نکرده بود، جنوب شرقی‌ترین سرزمین‌های شاهنشاهی هخامنشی محسوب می‌شد و محدوده‌ی آن تقریباً برابر بود با مکران روزگار بعد که (هرچند اسم آن در هیچ یک از فهرست‌های رسمی نیامده است) جزو ناحیه هفدهم مالیاتی هرودوت منظور شده و زیستگاه اقوام پریکانی *Parikanioi* و حبشی‌های آسیائی بود.

پس هرودوت مرتکب دو اشتباه عمده می‌شود. اشتباهاتی که بعد برای او مخمضه می‌آفرینند. نخست بی‌هیچ علت معقولی ناحیه ۴ مالیاتی را به کیلیکیه اختصاص می‌دهد. سپس ناآگاه از اینکه با دو اسم مترادف سر و کار دارد دو ناحیه



A.V.W. Jackson, Cambridge History of India P.321 N. 2 ,

تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، فرانکلین، تهران، ۱۳۴۰، ص ۶۲ یادداشت ۵۹).
۱- در سالهای اول سده‌ی نوزدهم در افغانستان دو ناحیه با اسم «دمن» وجود داشت. یکی از این دو ناحیه شامل تمام اراضی واقع در رشته کوه‌های نمکی سلیمانیه و سنگور در سند علیا می‌باشد. چه بسا این ناحیه در آن دهیوی هخامنشی واقع بود که هرودوت مردم آنجا را در شرحی که از ناحیه چهاردهم مالیاتی می‌دهد «تمانیه» می‌خواند. «دمن» دیگر در همان وقت در سوی دیگر افغانستان در شمال کابل در جهت هندوکش واقع بود. برای وصف این ناحیه و مردم آن، تاجیک‌ها، نک:

A . Burns: Cabbol a Personal Narrative of a Journey to , and residence in that city in the years. 1836, 7 and 8. London, 1843, pp. 146-66.

مالیاتی (شماره ۱۳ و ۱۴) را به عوض یک ناحیه به «هره‌هویتیش» منسوب می‌دارد تا برای قوم پکتیه = تمانیه زیستگاهی بیابد. آنگاه با این دردسر روبرو می‌شود که برای هر بیست عنوان، از عنوانهای موجود در منابع مختلف، یک ناحیه مالیاتی اختصاص داده و نمی‌داند با چند اسم باقی مانده از دیگر نواحی چه کند.

از شکل نهایی فهرست هرودوت آشکار است لااقل چهار اسم روی دست او مانده بوده که آنها را به ناحیه بیستم مالیاتی - تنها ناحیه‌ای که هنوز قومی را در آن جا نداده بود - هندوی *Indoi*، منسوب می‌نماید. این چهار اسم عبارتند از: اولاً طایفه دیگری از قوم پریکانی *Parikanioi* که از طایفه اول همین قوم که در ناحیه هفدهم مالیاتی جای داده بود - آنهم نه با حبشی‌ها بلکه با قوم ارتوکروبانت‌ها *Orthokorybantioi* - جدایند. ثانیاً آن طایفه از قوم ارتوکروبانت‌ها که با طایفه‌ای از پریکانی‌ها که هنوز جایشان معلوم نبود، دسته‌بندی شده بودند. ثالثاً ارمنی‌ها و رابعاً سکودی‌ها [[= سفدیها]].

اگر عقل هرودوت رسیده بود نمی‌بایست نگران دو اسم از این چهار اسم باشد. یکی از این دو را [[بی‌آنکه خود بداند]] در ضمن شرح ناحیه مالیاتی شماره ۱۲ آورده بوده. آنجا که استنساخ می‌کند «باکترائیان» تا آنسوی «ای‌گلای» (*Aiglai*)‌های همسایه آنان. «ای‌گل» نیز مانند «تمانیه» لقبی وصفی است که مفهوم «متحدین» را می‌رساند.^(۱) مراد از این لقب اشاره به سکه‌های هوم‌نوش آمده در فهرست‌های رسمی است که در الواح سنگ بنای تخت جمشید و اکباتان سکه‌های فراسوی «سوگوده» خوانده می‌شوند.^(۲) یعنی سکه‌های ساکن حوضه آبریز علیای رود سیحون (آمودریا) یا ناحیه‌ای که امروزه فرغانه خوانده می‌شود. اسمی که آشکارا از همان «پریکانی»‌های هرودوت مشتق شده است. همان قومی که هرودوت آنان را با ارتوکروبانت‌ها در یک ناحیه قرار داده بود. این قوم پریکانی (در اوستا پی‌ریکاش به معنای ساحرها)^(۳) یا قوم پریان یا

۱- نک، پایین‌تر، صفحات ۱۱۵-۱۱۳.

۲- نک، بالا، صفحات ۲۵-۲۴.

۳- در زبان ایرانی اوستائی «پریکه» *Pairika* که مونث مفرد است معنای «ساحره» را می‌رساند. «پروفسور رونالد. جی. گنت».

قوم پری پرستان^(۱) همان «ای گل» ها = متحدین شاهنشاهی هخامنشیان اند که رسماً آنان را با اسم «سکه هئوم ورگه = سکه‌های هوم نوش» می‌شناختند. ارتوکر و بانیت‌ها که در یکی از مآخذ هرودوت با پریکانی‌ها در یک ناحیه فهرست شدند «سکاهای تیزخود» بودند که در آخرین سه فهرست از فهرست‌های رسمی^(۲) با سکاهای هوم‌نوش گروه‌بندی شده بودند. اما سوکودیاها که اسم آنان در وصف ناحیه ۱۲ مالیاتی نیامده تلویحاً در جزو این ناحیه‌اند. زیرا ناحیه‌ای که از باکتریا تا فرغانه وسعت می‌داشت، و مسکن سکاهای هوم‌نوش متحد شاهنشاهی بود، نمی‌توانست سرزمینی را که در میانه آن قرار داشت یعنی سفدیانا را شامل نباشد. پس سرانجام جایی برای سفدیها فراهم شده بود. اما حق نبود سکه‌های پریکانی را در فهرست مناطق مالیاتی جای دهد زیرا از نظر حقوقی آنان نیز همانند کیلیکیه‌ایها از اتباع مالیات پرداز شاهنشاهی نبودند بلکه از جمله متحدینی محسوب می‌شدند که فقط می‌بایست هدایائی تقدیم دارند. در جمله «تا سرزمین آی گل‌ها» آشکار است که اصطلاح «تا سرزمین» با مفهوم «شامل نبودن» و نه «شامل بودن» بکار رفته است. دو اسم جفت یکدیگر یعنی «پریکانی - ارتوکر بانیت‌ها» را هرودوت بایستی از فهرستی اقتباس کرده باشد که مانند شش فهرست رسمی به جا مانده، صورت‌های نواحی مالیاتی نبوده بلکه گزیده‌ای بوده از اسامی دهیوهای با وضع حقوقی گوناگون.

اما هرودوت متوجه این راه‌حل ساده اصلاح نیمی از اشتباهات حساب‌های خود نشد. زیرا شاهدیم برای نجات خود همان راه اشتباه جادادن پریکانی‌ها و ارتوکر و بانیت‌ها در ناحیه دهم مالیاتی را برمی‌گزیند. یعنی همان ناحیه‌ای که آنرا قبلاً به

1- See Nyberg, H.S. Die Religionen des Alten Iran, in Mitteilungen der Vorderasiasischen - Egyptischen Gesellschaft. 43. Band (Leipzig 1938, Hinrichs) pp 297, 314 seqq; 340. 469.

۲- در متن دیگری، آرایش جنگی نیروی اعزامی خشایارشا، هرودوت باز با انعکاسی از این تفاوت رسمی میان دو شاخه قوم سکه برخورد می‌کند. اما دوباره آنها را با یکدیگر مخلوط می‌نماید. پس از آنکه در فقره ۶۴ از کتاب هفتم ضمن وصف سکه‌های تیزخود آنها را «سکه‌هایی که سرپوشایی راست و شق بر سردارند» می‌نامد می‌گوید ایرانیان اینان را سکه‌های آمو رگه (= هئوم ورگه [[هوم نوش]] می‌نامند. هرودوت متوجه نشده بود ارتوکر بانیت‌هایی را که در فهرست خود با مادها آورده است همان سکه‌های تیزخود می‌باشند که ذکر آنها در آرایش جنگی نیروی اعزامی خشایارشا نیز آمده است.

مادها اختصاص داده بود. سغدیه را نیز در ناحیه شانزدهم مالیاتی جای می دهد. یعنی همان ناحیه که آنرا قبلاً به پارتها *Parthoi* و آریه ها *[[هراتی ها Areioi]]* و خوارزمی ها *Khorasmioi* متعلق دانسته بود. این راه حل بسیار بد سبب شد تا از چند لحاظ آشفتگی و یاوه بودن فهرست هرودوت به حد کمال برسد. نتیجه این شد که سغدیه و سکاها ی هوم نوش دوبار در دو جای مختلف آورده شوند و باعث شد تا اقوامی که در مجاورت یکدیگر نبودند به ناحیه مالیاتی واحدی منسوب گردند. سکاها ی هوم نوش که اصولاً جزو اقوام مالیات پرداز نبودند (و نمی بایست اسم آنان در هیچ یک از نواحی مالیاتی بیاید) با اسم «پریکانی» ها در ناحیه دهم مالیاتی بیایند. همچنین با اسم «ای گال» ها در ناحیه دوازدهم. سغدیه که تلویحاً به ناحیه دوازدهم منسوب شده اند بار دیگر در ناحیه شانزدهم نیز به حساب آیند. از نظر جغرافیائی، به علت مجاور نبودن مرزهای آنان، در یک گروه محسوب داشتن سغدیانا با پارثوه - به علت تعلق داشتن سرزمین میان آن دو، «مرگوش»، به باختریش به گواهی کتیبه بیستون - مجاز نیست. از نظر جغرافیائی در یک ناحیه قرار دادن ماد با سکاها ی تیزخود که با تمام پهنای نایب السلطنه نشین پارثوه از یکدیگر فاصله دارند امری لغو و بی معنا است. از این بیهوده تر هم ناحیه دانستن ماد با سکاها ی هوم نوش است که نه تنها نایب السلطنه نشین پارثوه میان آن دو قرار داشت بلکه سرزمین باکتریش - که برای خود نوعی شاهنشاهی بود - نیز در میان آنها واقع بود.

هرودوت با ارتکاب اشتباهاتی چنین فاحش برای سه اسم از چهار اسمی که اضافه آورده بود جا پیدا می کند. چون نوبت ارمنستان می رسد اشتباه دیگری مرتکب می شود. آنچنان صغرا و کبری می چیند که سرانجام مجبور می شود تا ارمنستان را با سرزمین های جنوبی افغانستان در یک ناحیه مالیاتی جای دهد. بعید نیست که در اندیشه او چنین اتفاق افتاده بوده است:

احتمالاً در آن هنگام که هرودوت نگاهی دوباره به اطلاعات و آگاهیهای تحت اختیارش می اندازد تا محلی خالی برای جا دادن ارمنستان بیابد، در میان یادداشت های خود، چشمش به جمله ای می افتد که به یونانی اینچنین ترجمه شده بود:

«پاکتی کیه *Paktyikê* با ارامنه و اقوام همسایه آنان تا دریای سیاه»

با دیدن این عبارت (اگر حدس ما درست باشد) هرودوت می پندارد راه حل مشکل را

یافته است. در یونانی باکتی کیه صفتی می‌باشد معادل با اسم یونانی پکتیس *Paktyes* از آنجائی که قبلاً پکتیس‌ها را در ناحیه سیزدهم جا داده بود، به غلط تصور می‌کند که ارمنستان نیز جزو همان ناحیه اداری پکتیه است و آنگاه می‌پندارد که آخرین مشکل را گشوده است. خیال می‌کند کافی است به جای پکتیه‌ها بگذارد «پاکتی کیه باارامنه و اقوام همسایه آنان تادریای سیاه» و این عنوان را برچسب ناحیه سیزدهم مالیاتی می‌کند تا تمام اسامی که از منابع و مآخذ گوناگون به دست آورده بود در ۲۰ ناحیه مالیاتی توزیع کرده و جا داده باشد. و البته متوجه نشده بود که اقوام مجاور ارمنستان تادریای سیاه همان اقوام مسخ‌ها *Moskxoi* و تیبارینها *Tibarenoi* و ماکرونها *Makrônes* و موزیکانها *Mossynoikoi* و مارها *Mâres* می‌باشند که آنان را قبلاً به ناحیه مستقل دیگری (ناحیه نوزدهم) اختصاص داده بود. هرودوت نمی‌دانست که این راه حل ظاهری او تا چه اندازه غیرممکن است. متوجه نبود که مردم و اقوام ساکن کرانه‌های دریای سیاه نمی‌توانند در همان ناحیه مالیاتی قرار گیرند که دیگر اقوام آن ناحیه، ساکن شرقی‌ترین سرحدات شاهنشاهی باشند.

با تمام این احوال چون هرودوت می‌خواهد بر فهرستی که حال آماده انتشار بود مقدمه‌ای بنویسد، تا اندازه‌ای متوجه این ناسازگاریها می‌شود. نخستین جمله‌ی مقدمه‌ی او چنین است: «چون داریوش از تأسیس نایب‌السلطنه نشین‌ها فارغ شد و برای هریک نایب‌السلطنه‌ای گماشت مالیاتی را که هریک از اقوام می‌بایست پردازند برآورد کرد. در بعضی موارد مالیات هریک از اقوام مشخص بود. در سایر موارد اقوام همسایه را در یک ناحیه مالیات پرداز قرار داد».

می‌توان حدس زد که این عبارت بازتاب درست واقعیت بوده و هرودوت آنرا کلمه به کلمه از روی یکی از منابع خویش استنساخ کرده است. اما به هنگام استنساخ، کلمه «همسایه» باید موجبات شک و تردید او را فراهم کرده باشد. شاید یادش آمده بود در فهرست فراهم شده، ارمنی‌های ساکن مشرق آناتولی را با پکتی‌های ساکن مشرق ایران در یک ناحیه جای داده است و لابد باور داشت که این گروه‌بندی درست است. زیرا یکی از منابع او، بنا بر تعبیری که او می‌کرد، بر این معناگواهی می‌داد. از این گذشته اگر از این راه حل چشم می‌پوشید نمی‌دانست با اسم ارمنستان چه کند. اما به هر حال از

این راه حل هم نمی توانست رضایت کامل داشته باشد. زیرا با این اصل کلی که در یکی از منابع او آمده بود که تمام اقوام گروهبندی شده در یک ناحیه مالیاتی بایستی همجوار باشند منافات داشت. چون به عوض عنوان ناحیه سیزدهم مالیاتی این جمله ی یکی از منابع خود را برگزیده بود که پکتیه ها (که می دانست از اقوام مشرق ایران می باشند) با ارمنی ها و اقوام همجوار ارمنی ها در کرانه های دریای سیاه گروه واحدی را تشکیل می دهند، نمی توانست این تضاد در گفته را نادیده بگیرد. بنابراین (اگر در بازسازی آنچه در ذهن هرودوت گذشته خطا نکرده باشیم) دوباره با ناراحتی قلم به دست گرفته و جمله مقدمه خود را به این صورت اصلاح می کند:

«در مورد دیگر، اقوام همسایه را در نظر نگرفته و اقوام (غیر همسایه) آن طرف تر را به ناحیه مالیاتی (اقوام این طرف تر) منضم ساخت».

این جمله اضافی که ناقض مطلبی است که هرودوت در آغاز مقدمه خود آورده بود حاصل دستکاریهای او، در منابع مختلف، هنگام تدوین فهرست خود بود. اما این بدان معنی نیست که جمله «پکتیه ها با ارمنی ها و همسایگان ایشان تا کرانه دریای سیاه» که هرودوت آن را از یک مأخذ اقتباس کرده بود، تا به جای واژه پکتیه که از منبع دیگری گرفته بود بگذارد، در مأخذ اولیه و اصلی هم بی معنی و یا وه سرائی بوده است. باید توجه داشت که مدخل «پکتیه» در اصل متعلق به نقشه سیاسی شاهنشاهی هخامنشی به هنگام تشکیل شاهنشاهی پس از خلع استیاک به دست کوروش بوده است و نه از مدخل های آمده در نقشه مالیاتی کشور که توسط داریوش پس از سال پر آشوب ۵۲۲-۲۱ پیاده شد. وقتی آن را دوباره از روی نقشه مالیاتی، که هرودوت به اشتباه آن را در آن جای داده، برداریم و به روی نقشه سیاسی جای دهیم، همانگونه که خواهیم دید، جمله صاحب معنی خواهد شد.

۳- جغرافیای اداری و تاریخ سیاسی

وجود و رواج همزمان دو نقشه اداری مختلف از شاهنشاهی هخامنشی - که هرودوت ندانسته خبر آنها را در لابلای سطور فهرست خویش حفظ کرده است - باعث روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ سیاسی شاهنشاهی می‌شود.

آرمان همیشگی نظام هخامنشیان این بود که حتی‌المقدور با رضایت و پشتیبانی اقوام و مردم تابعه حکومت کنند. مبتکر و پایه‌گذار این آرمان کوروش دوم بنیادگذار شاهنشاهی بود. داریوش اول که قدرت و حکومت شاهنشاهی را از نو بازسازی کرد، نیز مثلاً با رفتار خود در مصر، نشان داد که همین آرزوی قلبی را دارد. تفاوت میان موقعیت داریوش با موضع کوروش را در تفاوت‌های آرمانها و آرزوهای آن دو نباید جستجو کرد. تفاوت در میزان امکانات آن دو در زمینه به‌دست آوردن هدف‌هایشان است. سزای داریوش از بابت هلاک کردن شاهی که بر تخت سلطنت نشسته بود؛ و خواه راست یا دروغ ادعا می‌کرد سمردیس = بردیه پسر کوروش می‌باشد، بروز طغیان فراگیر و ویرانگر سال ۵۲۲-۲۱ ق.م بود. خسارت غرامت این سال وحشتناک ضربات هولناک و جبران‌ناپذیری بود که بر نظام آفریده و پروریده و به ارث گذاشته شده کوروش وارد آمد. نظامی که بقا و دوام خود را در رضایت لاقلاقلیت وسیعی از مردم و اقوام تابعه می‌دید. هرچند غصب و حفظ تاج و تخت استیلاک مادی بدون خونریزی به دست نیامده بود اما ظاهراً کوروش برای به دست آوردن هدف سیاسی بسیار مهم

جریحه‌دار نکردن احساسات مادها، از طریق حفظ آبرو و رعایت شئون آنان، توفیق یافته بود. ظاهراً توانسته بود از پیدایش این تصور و پندار که پارس‌ها جای مادها را گرفته و یا شاخه کوروشی خاندان هخامنش جانشین سلسله کیاگزارس شده جلوگیری کند. کوروش به عنوان پسرزاده‌ی آستیاک، که بارضایت و خواست اکثریت خودمادیها جای نیایش را گرفته بود، به تخت سلطنت ماد جلوس کرد. طایفه خودش - مردم پارسواش و انشان و پارسه - را با طایفه مادها در اداره‌ی شاهنشاهی شریک برابر و مساوی می‌دانست نه برتر و والاتر. کوروش همین سیاست و روش مسالمت‌جویانه را در مورد بسیار دشوارتر فتح شاهنشاهی نوبابلی نیز بکار برد. با استفاده از اختلاف و منازعه میان نابونید و روحانیت بابلی توانست به عنوان قهرمان و نامزد مورد حمایت کاهنان بابلی به تخت سلطنت بابل دست یابد. اما در مورد مردم ساکن ایران شرقی و شمال غرب هندوستان که ظاهراً در فاصله دست یافتن به تاج و تخت ماد در سالهای ۵۵۶-۵۰ ق.م.^(۱) و حمله به شاهنشاهی بابلی در سال ۵۳۹ ق.م. به اطاعت خویش آورده بود، آنچه شایان توجه می‌باشد سهولت و آسانی مشهود در شرح تصرف این مناطق است. سهولت و آسانی که به احتمال زیاد نتیجه تدبیر کوروش بود. خود را به عنوان قهرمان و حامی مردم یکجانشین در برابر هجوم اقوام بیابان‌نشین معرفی کرده بود (ادعائی که سرانجام، برای اثبات صمیمیت خود در آن‌باره، جان خویش را از دست داد). نباید فراموش کرد که اکثریت قریب به اتفاق مردم ساکن حوزه سیحون - جیحون و حوزه‌ی رود سند به سختی و به کرات از حملات اقوام بیابانگرد آسیب و ستم دیده بودند. بازتاب سیاست کوروش را، که حکومت تا سرحد امکان مورد قبول و رضایت اقوام تابعه باشد، در مرزبندی نقشه اداری حکومت می‌توان مشاهده کرد. معمولاً رسم داشت به تمامیت ارضی ممالک و شاهنشاهی‌هایی که تصرف کرده و به یکی از ساتراپیهای حکومت جهانی خود تبدیل کرده بود احترام بگذارد. در اثنای سلطنت خود

۱- تاریخ خلع استیاک توسط کوروش ۵۴۹-۵۵۰ ق.م. در تاریخگذاری بابلی نابونید - کوروش، ۵۵۶-۵۵۵ ق.م. که در سند بابلی زیرین آمده است:

Weissbach, F.H. S.V. 'Kyros', in Pauly-Wissowa: Realencyclopädie der Classischen Altertumswissenschaft, Neue Bearbeitung, Supplementband IV, cols. 1142-3

او ظاهرآ سرزمین لیدیه - که بلافاصله بعد از فتح اولیه شورشی نافرجام کرده بود - ^(۱) تنها موردی از فتوحات اراضی بود که مجبور شد، آنرا به دوسترایی جدا از هم تقسیم کند تا پایه‌های قدرت خود را در آنجا تثبیت نماید. ^(۲) والا شاهنشاهی سابق نوبابلی و همچنین شاهنشاهی مادی را کوروش، دست نخورده، به نایب السلطنه نشین‌های یکپارچه تبدیل کرد. در شمال شرق، که خطرناک‌ترین مرزهای شاهنشاهی هخامنشی بود، یعنی همان جایی که بیابانگردهای وحشی آن سوی مرزها از اقوام نیرومند و پرتوان تشکیل می‌شد، کوروش ساتراپی باختریش را، که خود نوعی نیمه شاهنشاهی بود، حفظ کرد و یا بوجود آورد تا این مرزهای حیاتی شاهنشاهی را از گزند حملات بیابانگردان حراست و پاسداری کنند.

در فهرستی که هرودوت از نواحی مالیاتی داریوش می‌دهد نقشه سیاسی مبتنی بر دریادلی و سخاوت کوروش جای خود را - البته به حق - به نقشه مالی داریوش که محتاطانه و تنگ‌نظرانه است می‌دهد. نقشه‌ای که بازتاب عکس‌العمل داریوش نسبت به آزمون هولناک سال ۵۲۲-۲۱ ق.م. است.

ادعای داریوش نسبت به تخت و تاج شاهنشاهی - همانگونه که از نوشته خود داریوش [[در کتیبه‌ی بیستون]] برمی‌آید - جرقه‌ای بود که آتش شورش با هدف برانداختن یوغ اطاعت از هخامنشیان (هرچند که تا آن زمان این یوغ سنگینی چندان نداشت) را روشن می‌سازد. شورشیان می‌خواستند نظام‌های مستقل و مستقر پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی به دست کوروش را دوباره برپا و برسرکار آورند. به عنوان مثال مادها، فرمانروائی کوروش را به این دلیل با میل و رغبت پذیرفته بودند که او را بعنوان نوباوه یکی از شاخه‌های خاندان هخامنشی، که مادرش شاهزاده خانمی مادی بود، وارث بحق تاج و تخت مادی می‌پنداشتند. حال آنکه چنین زمینه وفاداری نسبت به داریوش در میان مادها وجود نداشت. داریوش را غاصبی می‌دیدند که نه تنها خون خاندان سلطنتی ماد در رگهایش جریان نداشت، بلکه برای دست‌یابی به تاج و تخت، شاهی را به قتل رسانده بود که نبیره آستیاک بود. در سال ۱۹۵۲ میلادی

۱- نک، هرودوت، کتاب اول، فقره‌های ۶۰-۱۵۴.

۲- نک، پائین صفحات ۱۶۰-۱۵۵.

وسيله‌ای در دست نیست تا یقین حاصل شود آیا سمردیس را که داریوش به قتل رساند فرزند واقعی کوروش دوم بوده یا همانگونه که داریوش ادعا می‌نماید، دغل‌بازی شید و مزور.^(۱) اطلاعاتی هم درباره‌ی روابط قبلی دو شاخه‌ی خاندان هخامنشی نداریم. شاید

۱- آنچه در پائین خواهد آمد نظر و عقیده دانشمند متخصص و متبحر پروفیسور رولاند. جی. کنت در این باره است که به مؤلف نوشته:

«شرح مربوط به وجود سمردیس [= بردیه] واقعی و سمردیس دروغی که مغی بنام گئوماته بود، را به دلائل زیر می‌پذیرم:

۱- شرحی که داریوش، در این باره، در کتیبه بیستون می‌دهد با آنچه هرودوت نقل می‌کند در کلیات و اصول با یکدیگر می‌خواند و سازگار است هرچند در پاره‌ای جزئیات با یکدیگر اختلاف دارند.

۲- اگر داریوش سمردیس واقعی، پسر کوروش و برادر کمبوجیه دوم را به قتل رسانده باشد و اگر خبر این قتل چنان شیوع یافته باشد که سبب انواع شورشهایی شود که داریوش در کتیبه بیستون شرح آنها را می‌آورد نمی‌توان پذیرفت که در نوشته‌های بعدی اشاره به این قتل نشده باشد و مخصوصاً غیبت‌گری حرفه‌ای چون هرودوت در شرح مفصلی که از این ماجرا داده اشاره نکند که از این ماجرا روایت دیگری هم وجود داشته است.

۳- گذشته از اینها اگر داریوش می‌بایست کشتن برادر واقعی کمبوجیه را بیان کند توجیه بسیار قانع‌کننده‌تری را می‌توانست به دنیای آن روز عرضه کند. توجیهی واقعی و نیازی نداشت تا شرحی ساختگی و باورنکردنی از کشتن شیدای را مطرح سازد.

چون داریوش سمردیس (خواه واقعی و خواه دروغی) را می‌کشد نیازی به داستان‌پردازی برای توجیه این قتل ندارد. کافی بود بگوید پدر سمردیس به ناحق جد او [= داریوش] ارشام را از حق خویش نسبت به تاج و تخت پارس محروم کرده و او انتقام ظلمی را که درباره‌ی شاخه خاندان او شده بود پس گرفته است. و چون ارشام از نظر جسمی دیگر توانائی پادشاهی کردن را نمی‌داشت خود داریوش این وظیفه را بر عهده گرفته است. پس لازم نبود تا سمردیس دروغین بیافریند و خود را در موضعی قرار دهد که تمام ماجرا را به دروغ نقل کند. بنابراین با توجه به تطبیق گواهی کتیبه بیستون با گفته‌های هرودوت بر این باورم که سمردیس واقعی قبلاً به قتل رسیده بوده (مگر آنکه در همان موقع به مرگ طبیعی درگذشته بوده است) و مغی گئوماته نام خود را به جای او قالب می‌زند که اندکی بعد به دست داریوش و یارانش کشته می‌شود. فراموش نشود که داریوش اسم یاران خود را در کتیبه می‌آورد و اینها همان اسامی می‌باشند که با مختصر تفاوتی هرودوت تکرار می‌کند.

ا. تی. المستد در کتاب «تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان» نظری مخالف ابراز داشته می‌گوید شاهی را که داریوش به قتل رساند سمردیس واقعی و فرزند کوروش دوم بود.

«داریوش ادعا می‌کند که بردیه، برادر کوچک کمبوجیه، به دست کمبوجیه کشته شده بود. ولی درباره‌ی زمان، جا، و طرز کشته شدن او منابع ما همدستان نیستند. داریوش این پیشامد را پیش از لشکرکشی کمبوجیه به مصر بازگو می‌کند و هرودوت در انشای این لشکرکشی و کنزیاس پس از آن. در گزارش رسمی که هرودوت نیز از آن پیروی می‌کند

بدان سبب که هیچگاه برای هیچ یک از این دو شاخه موقعیتی دست نداد تا به شرح روابط میان دو شاخه خاندان هخامنشی، که ظن آن می‌رود افشای آن برای هیچ یک از



عمل قتل به گردن پرکاسپس نامی انداخته شده، ولی شک بود که آیا بردیه هنگام شکار نزدیک شوش کشته شده بود یا در دریای «اریتره» غرق شده بود. پس از مرگ کمیوجیه، از ما انتظار می‌رود، باور کنیم پراکسپس در حضور مردم تمام گفته‌های سابق خود را انکار کرد و همگان را از قتل بردیه حقیقی آگاه ساخت و آنگاه چون از عمل خود پشیمان بود خودکشی کرد. همه، با توبه‌هائی که در بستر مرگ صورت می‌کرد به عنوان وسیله‌ی مورد استفاده تبلیغات چنان آشنا هستیم. پس از خودکشی فردی که مرده دیگر نمی‌تواند ماجرا را تعریف کند. از این گذشته بردیه «دروغین» دروغش فقط این بود که ادعا داشت پسر کوروش است. والا اسم واقعی او بردیه بود. بی‌معنایی و مسخره بودن داستان آنگاه به اوج خود می‌رسد که ادعا می‌شود بردیه دروغین با بردیه «حقیقی» به اندازه‌ای هم قیافه و هم شکل بودند که حتی مادران و خواهران بردیه حقیقی فریب خوردند.

اسخیلوس Aeschylus که معاصر این وقایع بود شک ندارد که ماردوس = Mardos - نامی که او به بردیه می‌دهد - شاهی قانونی بود که با نیرنگ و نه به دست داریوش بلکه به دست ارتافرنس یکی از هفت همدستان [[داریوش]] به قتل می‌رسد [[رجوع شود نمایشنامه «پارسیان» =

The Persians, Aeschylus, translated by Fredrick Rapheal, Kennethh Mcleish, Methuen, London, 1991,, P 24]].

.... دلیل آخر، ولی نه ضعیف‌ترین دلائل، این است که داریوش پیوسته پافشاری می‌کند که همه‌ی مخالفان او - بویژه بردیه دروغین - دروغزن بوده‌اند و از اینجا یقین می‌کنیم داریوش «بیش از اندازه پرخاش می‌کند». نویسنده این سطور که در زمینه تاریخ هخامنشیان فاقد تخصص است صلاحیت قضاوت درباره‌ی نکات مورد اختلاف متخصصان را ندارد. درباره‌ی مطلب مطرح شده خود را محدود می‌کند به اینکه یادآور شود به هنگام نخستین انشاء این نوشته جرئت کرد بگوید یقین پیدا کرده است که قربانی داریوش بردیه واقعی فرزند کوروش دوم بوده است و این اعتقاد نتیجه خواندن مکرر کتیبه‌ی بیستون بوده است.

اثری که شرح به ظاهر صمیمانه داریوش از وقایع هیجان‌انگیز سال اول سلطنت خود در ذهن نویسنده این سطور می‌گذارد خلاف تأثیری است که داریوش با نوشتن کتیبه بیستون آشکارا قصد دارد در ذهن مخاطبان خود ایجاد کند. هربار که داریوش در طول کتیبه تکرار می‌کند که او و تنها اوست که راست می‌گوید و یک یک رقیبان او دروغگویند شک نویسنده این سطور قویتر و قویتر می‌شود که وجدان داریوش زیر فشار دروغی بزرگ و جنایتی هولناک قرار داشته است. حتی انشاء اول این عبارت را با مصرعی از شکسپیر (هملت، پرده‌ی سوم، صحنه‌ی دوم) به پایان رساند - که در انشای بعدی حذف شد - و المستد ادعای خود را بر علیه داریوش با آن ختم کرده بود. (بعید نیست این تداعی حاصل اثر نوشته المستد بر ضمیر ناخودآگاه نویسنده باشد که سالها قبل نوشته المستد را خوانده بود).

درباره این نکته پروفیسور ر. جی. کنت در نامه خصوصی به نویسنده می‌گوید:

«اگر داریوش رقبای خود را «دروغگو» می‌خواند مرادش معنای مصطلح شرعی کلمه



طرفین کسب اعتبار نمی‌کرده است، پیردازد. فرضاً که داریوش می‌دانست برده‌ای را که به قتل رسانده بود صاحب برحق اسم لقب خود بوده و بنابراین وارث قانونی و شرعی کوروش دوم بوده است. می‌توان تصور کرد که از دیدگاه شاخه آریارمنه دودمان هخامنشی به هلاکت رساندن برده واقعی نوعی انتقام گرفتن بحق، اما به تأخیر افتاده، از کودتائی بوده که قبلاً صورت گرفته بود. کودتائی که زمان و شرایط وقوع آن هرچه می‌خواهد بوده باشد، نتیجه‌اش برکنار کردن جد داریوش، ارشام، از تخت سلطنت و محروم کردن پدر داریوش و یشتاسب از فرمانروائی پارسه بوده است. پیش از چنان کودتای فرضی، جد بزرگ داریوش، فرمانروای پارسه بود و چه بسا نوعی صاحب اختیاری بر تیول مادام‌العمر برادرش و کوروش اول در پرسواش و انشان اعمال می‌کرده است.^(۱) اما لابد این دیدگاه شاخه آریارمنه دودمان هخامنشی، مورد پسند و قبول اقوامی



است که به بیرون مذاهب دروغین اطلاق می‌شد. (یعنی کیشی سوای کیش مزداهپرستی داریوش). ظاهراً چنین تفسیری از این صفت ترکیبی (پروان دروغ = Draujana) که در فارسی باستان آمده در فقره‌های ۶۳ و ۶۴ کتیبه بیستون مجاز و ممکن است. هرچند از آن می‌توان معنای محاوره‌ای و معمولی «دروغگو» را نیز استنباط کرد. از سوی دیگر در فقره ۵۲ فعل «او دروغ گفت» = Adurujiya پارسى باستان» نه بار تکرار شده تا ادعاهای رقیب مغلوب شده خود را لکه‌دار و بی‌ارزش نماید. همین فعل با همین معنای آشکار در فقره یازدهم بکار رفته است. آنجا که برده دروغین ادعا می‌کند برده واقعی است. و در فقره شانزدهم آنجا که نیدین تو- بل ادعا می‌کند بخت‌نصر پسر نبونید می‌باشد و در فقره ۴۹ آنجا که ارخه ارمنی پسر هالیدته نیز مدعی می‌شود که بخت‌نصر پسر نبونید است. اما در فقره دهم طبیعی‌ترین تفسیری که از جمله «آنگاه دروغ در کشورها زیاد شد هم در پارس و هم در ماد و هم در دیگر کشورها» می‌توان کرد اینکه کیش مزداهپرستی در برابر رواج کیش رقیب عقب‌نشسته بود بلکه می‌خواهد بگوید «همگان راغب و مایل شدند تا ادعای برده دروغین را که برده واقعی است بپذیرند زیرا بنا بر آنچه در جمله ماقبل آخر این جمله در کتیبه بیستون آمده «چون کمبوجیه برده را کشت مردم آگاه نبودند که برده کشته شده است».

۱- نک: جورج کامرون (ایران در سده‌دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، شرکت انتشارات علمی فرهنگی تهران، ۱۳۶۵، صفحات ۳-۱۶۱). پروفیسور کامرون در نامه خصوصی خطاب به نویسنده این سطور مرا متوجه ساخت که سیدنی اسمیت این نظر را که کوروش اول شاه انشان تحت‌الحمایه آریارمنه شاه پارسه بوده است نمی‌پذیرد (نک):

S. Smith: Isaiah, Chapters XL-LV, Litrary criticism and History (London, 1944 ,



که به اطاعت از شاخه کوروشی دودمان رضایت داده بودند، نمی بود. شاید این اقوام، دغدغه خاطری نداشتند که شاه کشته شده به دست داریوش فرزند واقعی کوروش بوده یا نبوده است. و یا اینکه هویت شاه به قتل رسیده هرچا می خواهد باشد آیا داریوش حق داشته است او را بکشد یا نه. داریوش رسماً اعلام کرده بود که شیادی دغل باز را رسوا و مجازات کرده است. بالفرض که این ادعا صادق نبود، از دیدگاه ذهن داریوش، این قتل یکی از عوارض طبیعی اصولی اختلافات خانوادگی می نمود. اما همین قتل از زاویه دید اقوامی که با شاخه کوروشی دودمان هخامنشی بیعت وفاداری بسته بودند واقعه‌ی هولناکی می نمود. مخصوصاً برای طوایفی که از قوم ماد بودند. این قتل دلیل عینی بود که اجاق خاندان کوروش، بی آنکه وارث حلال زاده‌ی ذکوری داشته باشد تا آنچه به حق از آن او بود تصاحب کند، خاموش شده است. این بردیه‌ای که داریوش به قتل رسانده بود یا فرزند حقیقی کوروش بود و یا نبود. اگر نبود لابد همان مغ شیاد بود و در این صورت بردیه را کمبوجیه قبلاً به قتل رسانده بوده است. بر طبق هریک از این دو فرض آنچه مسلم می شد خاموش شدن اجاق خانواده‌ای بود که با آن بیعت کرده بودند. بنابراین احساس می کردند از قید و بند بیعت وفاداری آزاد شده اند. برخلاف درگذشت کمبوجیه، جان سپردن آن کس که به دست داریوش [[و همدستانش]] کشته شده بود - فرزند هرکس می خواهد بوده باشد - تردیدی به جا نمی گذاشت که دیگر وارث حلال زاده‌ای از تخمه‌ی شاهی استیاک و کوروش به جا نمانده است. از اینجا فاش می شود که چرا برخلاف خبر مرگ کمبوجیه، خبر مرگ بردیه - خواه بردیه راستین و خواه بردیه دروغین - بلافاصله به دنبال خود انبوهی از اعلامیه‌های شورشیانی را آورد که ادعا می کردند وارث حلال زاده و قانونی آن سلسله‌های سلطنتی می باشند که کوروش دوم آنان را خلع کرده و از سلطنت برکنار کرده بود.



Milford) P. 122, N. 31.

اگر دلیل پروفیسور کامرون تنها این باشد که در کتیبه «AMH» از اریارمنه با لقب «شاهنشاه» یاد شده است تردید نمی توان داشت که نظر پروفیسور کامرون مردود است زیرا پروفیسور ر. جی. کنت نشان داده که این کتیبه را اردشیر دوم، برای مقاصد سیاسی، جعل کرده است. نک: صفحه ۷۷ یادداشت ۱ در زیر.

سرنوشت خوفناک این رقیبان داریوش که به چنگ او می افتادند (ویک یک آنان دیر یا زود گرفتار او می شدند) مانع از آن نبود که به نوبه خود مدعیان دیگری بخت خویش را نیازمایند. به دنبال تسلیم «آسی نه»، مدعی سلطنت عیلام، به توسط خود مردم عیلام، شخصی «مرتبه» نام باز مدعی تخت و تاج عیلام شد. به دنبال شکست و نابودی «نیدین - توبل» مدعی تاج و تخت بابل مدعی دیگری «ارخه» نام، سر بلند کرد. شکست و فرار و اسارت و اعدام مدعی مادی فراور تیش، سرکشی و عصیان مدعی مادی دیگری «چسن تخمه» را به دنبال آورد. اما مدعیان مادی، برخلاف شورشیان عیلام، پیشوایان ملی و واقعاً انقلابی بودند. انقلابی که به خود ماد و مادها محدود نبود. بلکه دیگر اقوامی را که پیش از این جزو شاهنشاهی مادها بودند نیز در بر می گرفت. اسکرتیه های شمالی، اقوام ساکن ورکانه، پارثوه و از همه مهمتر ارمنی ها انقلاب کردند. و آشکار است که ارمنی ها، حتی بیش از مادها، برای داریوش دردسر و مخمصه ایجاد کرده بودند. از تمام اینها مهمتر و با معناتر، گردنکشی و مقاومت بعضی از طوایف پارسی در برابر داریوش است. مرتبه، دومین کسی که در عیلام باغی شده بود، هرچند ادعا می کرد از تخمه خاندان سلطنتی سابق عیلام است اما در واقع پارسی نژاد^(۱) بود. و داریوش صراحتاً می گوید که «وه یز داته» در سرزمین یوتی، در پارس به شورش برخاست.^(۲)

این واقعیات که بازگوینده آن خود داریوش است تردیدی به جا نمی گذارد که پاره ای از پارسیان و اکثریت طوایف مادی باور داشتند که قتل صورت گرفته به دست داریوش - و یا قتل که پیش از آن دیگری انجام داده بود - شعله ی حیات آخرین وارث حلال زاده اجاق های کوروش اول و کیا گزارس را - کوروش دوم و فرزندانش مظهر وحدت آن دو اجاق بودند - خاموش کرده است. بنابراین اخلاقاً و شرعاً مجاز بودند تا هرکس را می پسندیدند به فرمانروائی خویش برگزینند. و دلیلی نمی دیدند تا خود را متعهد بدانند ادعای داریوش را که جانشین برحق کوروش دوم است بپذیرند. اینگونه باورها سبب شد تا قتل کسی که در سال ۵۲۲ بر تخت سلطنت شاهنشاهی ایران نشسته بود به دست داریوش، همان عواقب مصیبت باری را به دنبال آورد که خودکشی

۱- نک، کتیه داریوش در بیستون، بند ۲۲.

۲- نک، کتیه ی داریوش در بیستون، بند ۴۰.

نرون در سال ۶۹ میلادی از پس بیاورد. این یقین قطعی که - لااقل در حال حاضر - تاج و تخت سلطنت وارثی حلال زاده و قانونی ندارد سبب شد تا دروازه‌های سیلند سد آشوب و هرج و مرج گشوده شود.

بخش نایب السلطنه نشین ماد فهرست نواحی مالیاتی شاهنشاهی هخامنشی هرودوت را بر چنین زمینه‌ای از وقایع تاریخی باید مطالعه کرد. در این فهرست، همانگونه که خواهیم دید^(۱)، ماد به چهار ناحیه مالیاتی جدا از یکدیگر تجزیه شده است. در کنار ناحیه مالیاتی شماره ۱۰ که هرودوت آنرا به درستی «ماد» نامیده است ناحیه مالیاتی شماره ۱۱ قرار دارد. ناحیه‌ای که ظاهراً شامل سرزمین باریک میان سلسله کوه‌های البرز و کویر مرکزی ایران بوده و از محاذات گذرگاه‌های تنگ کوهستانی معروف به «دروازه‌های دریای کاسپین» به سوی مشرق گسترده بود. همچنین ناحیه مالیاتی شماره ۱۸ هرودوت که ظاهراً شامل حوضه‌ی دریاچه اورمیه و متصرفات سابق آشور در شرق دجله (که به هنگام تقسیم شاهنشاهی آشور با متحد بابلی نصیب ماد شده بود) می‌باشد. احتمال دارد که ناحیه مالیاتی شماره ۱۵ هرودوت نیز به همین منوال بخشی از ماد بوده که شامل جلگه‌ی پهن مسیرهای سفلی رودهای ارس و کور، پیش از آنکه به یکدیگر پیوسته و از لای گذرگاه تنگ کوهستانی به دریای کسپین بریزند، می‌شد. و سرانجام یکی از طوایف تبعید شده مادی به جزائر دوردست خلیج فارس را در زمره طوایف آمده در ناحیه چهاردهم مالیات هرودوت سراغ می‌گیریم. (اصل و تبار مادی این طوایف در وصف رژه همراهان سفر جنگی خشایارشا به یونان آشکار می‌شود). در این شرح آرایش جنگی، تجهیزات و تسلیحات اینان، دقیقاً همانند ماده‌است^(۲). در قلمرو ناحیه چهاردهم بودن آنان نیز با معناست. زیرا این طایفه سرکش مادی به همان جایی تبعید شده بودند که طایفه پارسی متمرّد «یوتی» را در آنجا اسکان داده بودند. در واقع گوشه‌ی جنوبی غربی ناحیه چهاردهم مالیاتی توقیف گاهی بود برای شروترترین طوایف یاغی مادی و پارسی که بر علیه داریوش قیام کرده بودند. به منظور احتیاط بیشتر اینان را زنجیر کرده بودند به قوم وفادار هر هوتیه (= پکتی‌ها = تمنیه‌ها) که

۱- در صفحات ۷۹-۹۵ زیر.

۲- هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۸۰.

ساکن افغانستان جنوبی بوده و بعنوان پاداش وفاداری، به سمت زندانبان اینان گماشته شده بودند.^(۱)

پس از فهرست نواحی مالیاتی دهم و یازدهم و هیجدهم و پانزدهم و چهاردهم استنباط می‌کنم که داریوش از فرصت تقسیم و ناحیه‌بندی دوباره‌ی شاهنشاهی برای مقاصد مالی، سود می‌جوید تا خود را در برابر احتمال قیام دوباره ملی‌گرایان مادی بیمه نماید. با این نیت ماد را تجزیه کرده و بعضی طوایف مادی را تبعید می‌نماید. اما با توجه به دو عبارت که در دیگر فصل‌های تألیف هرودوت آمده ملاحظه می‌شود که قلمرو ماد، لااقل در سمت شمال، از آنچه در فهرست نواحی مالیاتی وی ماد خوانده شده و ناحیه دهم مالیاتی است وسعت بسیار زیادتری دارد. یکی از این دو عبارت آن جایی است که هرودوت راجع به زیستگاه پدر و مادر ناتنی و روستائی کوروش، که شبان بودند،^(۲) صحبت می‌کند و می‌گوید که از بخش‌های ماد بود. عبارت دوم در جای دیگر است^(۳) آنجا که راجع به مرزهای اروپا با آسیا توضیح می‌دهد. در این هر دو عبارت ماد را در شمال و هم‌مرز با سسپریان *Saspeires* و اینان را هم سرحد با کلچی‌ها که در کرانه‌های دریای سیاه می‌زیستند، معرفی می‌کند. این دو عبارت با یکدیگر سازگاری دارند اما با جغرافیای اداری فهرست او ناسازگارند. زیرا فهرست هرودوت از ناحیه هیجدهم مالیاتی نه تنها سسپریان بلکه متینی‌ها *Matienoi* و الرودیه‌ها *Alarodioi* را نیز شامل است. حتی در زمان حاضر می‌توان تشخیص داد «الودی» ترجمه‌ی هرودوت از اسم مردم «اورارتو» می‌باشد که در حوضه‌ی دریاچه وان و سرزمینهای واقع در وسط و بالای دره‌ی رود ارس زندگی می‌کردند. سسپریان در بالادست رود «چرق» می‌زیستند و اسم اسبیر *Isbir* که روی آن ولایت باقی ماند یادگار آنان است. متینی‌ها که سرزمین‌های واقع در حوضه‌ی دریاچه اورمیه قرنهای قرن با اسم آنان شناخته می‌شد در فاصله‌ی میان زیستگاه اسسپریان و همدان سکنی داشتند. در فهرست نواحی مالیاتی هرودوت ماد فقط به توابع همدان محدود می‌شود. این بدان معنی است که هرودوت در دو عبارت مورد

۱- نک، صفحات ۷۸-۷۷ و ۱۰۶-۱۰۵ پائین.

۲- کتاب اول، بند ۱۰۰

۳- کتاب چهارم، بند ۳۷.

بحث لااقل ناحیه‌ای را جزو ماد به حساب می‌آورد که در فهرست نواحی مالیاتی جزو ماد محسوب نمی‌کند. توضیح این نکته باید این باشد که در این دو عبارت مرزهای نایب‌السلطنه‌نشین ماد به همان ترتیب ثبت شده که کوروش دوم تعیین کرده بود. آنهم قبل از آنکه ماد، به سبب شورشهای سال ۲۱-۵۲۲ به هنگام تعیین نواحی مالیاتی جدید، به دست داریوش تجزیه شود. در این دو عبارت، هرودوت، آن نایب‌السلطنه‌نشین ماد را شرح می‌دهد که نه تنها اورارتو بلکه حوضه‌ی دریاچه اورمیه - که میان اورارتو و قلب سرزمین ماد یعنی توابع همدان امروزی واقع بود - را نیز شامل می‌شد.

حال آشکار می‌شود این دو عبارت تنها مواردی نیستند که هرودوت از نقشه سیاسی شاهنشاهی هخامنشی دوره‌ی سلطنت کوروش نقل می‌کند. آن نقشه واحدهای سیاسی را شامل می‌شد که، به گونه‌ای بالقوه خطرناک، وسیع بودند. اما کوروش دست به ترکیب مرزهای آنها نزده بود و چون داریوش زمام امور را به دست می‌گیرد - هرچند این مرزبندی را رسماً حفظ کرد - اما به سبب نیازهای مالیاتی و همچنین از روی احتیاط آنها را به واحدهای کوچکتر تقسیم و تجزیه می‌نماید. این نایب‌السلطنه‌نشین ماد که اسماً دست نخورده و ظاهراً تجزیه نشده باقی مانده بود، همتائی نیز داشت. در همسایگی آن نایب‌السلطنه‌نشین ارمنیه نیز اسماً دست نخورده و تجزیه نشده باقی مانده بود. این همان هویت جغرافیایی است که زیر عنوان «ارمنیه و اقوام مجاور آن تا دریای سیاه» به لای سطور روایت هرودوت از فهرست مناطق مالیاتی شاهنشاهی ایرانیان در عصر داریوش راه پیدا کرده است. و هرودوت آنرا ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۱۳ محسوب می‌دارد.

ناحیه‌ای که در اصل ارمنیه *Armina* یا ارمنیه *Ariminiya* نامیده می‌شد. همان جایی است که آشوریان آنرا نایری *Nairi* می‌خواندند. آن سرزمین از حوضه‌ی آبریز علیای دجله شروع می‌شود و در جهت غرب شمالی ادامه می‌یابد تا به گوشه‌ی شمال غربی حوضه‌ی آبریز فرات متصل شود. در همان نقطه که دو شاخه علیای فرات به یکدیگر می‌پیوندند. نخستین موج آشوریانی که در نایری ساکن شدند - و جمعی از آنان در سلطنت شلمانصر اول، سده‌ی سیزدهم ق.م، به آنجا آمده بودند - در سیلاب

ناشی از هجوم اقوام آرامی چادر نشین ساکن بیابان‌های شمال عربستان، در اواخر هزاره‌ی دوم ق.م و اوائل هزاره‌ی اول ق.م، ناپدید شدند. بعدها آشور نصرپال دوم در سال ۸۸۲ ق.م حکومت آشور را بر این بازماندگان مهاجرین آشوری تحمیل کرد. و امارت آرامی بیت زمانی *Bit Zamani* را در سال ۸۷۹ ق.م متزع ساخت. گسترش حکومت آشور در این ناحیه در سال ۷۹۹ ق.م به حد اعلای خود رسید. از آن به بعد تمام سرزمین نایری، به استثنای محدوده‌ی اطراف امدی *Amedi* (لاتین - *Amida* = به عربی، دیاربکر) پایتخت سابق بیت زمانی را، اورارتو از تصرف آشور به در آورده بود. بخش جنوب غربی ناحیه‌ای که از تصرف آشوریان به در آمده بود (ولایتی که جغرافیادانان یونانی مآب مکتب اسکندریه، سوفنی *Sophene* می خواندند) را تیکلات پیلسر سوم در سال ۷۳۹ ق.م دوباره تصرف کرده بود. اما بخش جنوب شرقی همان ولایت (یونانی *Arzanene*) مورد نزاع بود.^(۱) کسانی که از این صحنه منازعه، سرسختانه و طولانی و بی نتیجه میان آشور و اورارتو سود بردند پیروان موشکیان *Mushkian* یعنی سردار فریگیه‌ای کرد (به یونانی *Gordios*) بودند. در سال ۶۹۵ ق.م سناخریب بیهوده کوشیده بود تا جنگجویان کرد را از تل گریمو - سرراهی که رو به جنوب شرقی از سیواس به حوضه‌ی بالای قزل ایرماق (به یونانی هالیس و ملاطیه در دره‌ی تخمه سو (یکی از شاخه‌های غربی فرات بالا) می رفت - اخراج کند.^(۲) پس از آشور بانیپال و غروب قدرت آشور، هجوم آوردندگان موشکیانی که اسم کردها را روی خود گذارده بودند در سمت شمال غربی، به طرف قلب سرزمین آشور حمله کردند تا اینکه با مهاجمین اسکرتیه که از سوی شمال شرقی رو به همان هدف در جنوب رود بهتان *Bohtan* (به لاتین *Centriês*) روی آورده بودند روبرو شدند. البته به این شرط که اولاً کردخوئی‌هایی که گزنفون^(۳) و یارانش در کوههای گردینه *Gordyênê* - بقول جغرافیادانهای یونانی مآب اسکندریه - با آنها روبرو شدند از بازماندگان جنگجویان کردی باشند و اسم محل سی یرت *Siirt* (در ازمنی سغرت *Soghert* یا *Sogherd*) که بعنوان

۱- این پستی و بلندیها در «تاریخ نایری» را فورر *Forrer* در مأخذ نقل شده، صفحات ۳۳-۲۵ و ۸۷-۸۴ ثبت کرده است.

۲- نک، همچنین صفحات ۸۱-۸۰

۳- نک، گزنفون، سفر جنگی کوروش، کتاب سوم، فصل پنجم، بند ۱۴ و کتاب چهارم فصل سوم.

اسم شهری در محل تلاقی رود بهتان با دجله شرقی باقی مانده گواه این باشد که شاخه‌ی شمال غربی اقوام ایرانی زبان اسکرته از زیستگاه اصلی خود در جنوب و یا جنوب شرقی دریاچه اورمیه تا این جا آمده بوده‌اند.^(۱)

مهاجرین سده‌ی هفتم ق.م مادی، که در نواحی مرکزی آشور در مشرق دجله اقامت گزیده بودند، ظاهراً با مردم اهل فریگیه که در ناحیه‌ی بقول آشوریان نای ری و به گفته‌ی هخامنشیان ارمنیه رخت اقامت افکنده بودند ظاهراً بی‌هیچگونه برخوردی، در گوشه‌ی جنوب شرقی حوضه‌ی دجله علیا، با یکدیگر آشنا شده بودند.^(۲) از سال ۵۸۵ ق.م که مادها و امپراطوری لیدیه امتداد رودخانه هالیس را، از آنجائی که از سلطان نشین کیلیکیه بیرون می‌آمد تا مصب آنرا، بعنوان مرز فیما بین قبول کرده بودند ارمنیه بایستی جزو شاهنشاهی مادها شده بود. اما وقوع شورش همزمان سال ۵۲۲ ق.م علیه داریوش در ارمنستان و ماد و همچنین شدت مقاومتی که نیروهای شورشی ارمنستان در برابر قوای داریوش از خود نشان می‌دادند حکایت از آن دارد که روابط قبلی ماد و ارمنستان دوستانه بوده است. سر نخ زمینه‌های این دوستی و حسن روابط را شاید بتوان در همان عنوان «پکیه و ارمنستان و اقوام مجاور تا ساحل دریای سیاه» سراغ گرفت.

۱- این تشخیص را ئی. هرترفلد پیشنهاد می‌کند در

Zarathustra, Teil I' in Archäologische Mitteilungen aus Iran, Band I (Berlin 1929-30 Reimer), PP 76-124 on P.81 n.1.

اما پروسور جی. جی. کامرون متذکر این نکات احتیاط آمیز است.

«معنا کردن کردخوی به «جنگجویان کردی» و از آن بیشتر سی‌یرت را بازتابی از اسم «اسکرته» ها دانستن در واقع بازی با آتش است. دلایل زبان‌شناسی قوی‌تر مورد نیاز می‌باشد. آنچه بر نظریه مشتق شدن اسم قومی کردخوی و اسم مکان گوردینه از اسم خاص گردی (گوردیونز) خط بطلان می‌کشد پیدا شدن اصطلاح جنگجویان «کورتی» Korti در شرح وقایع سلطنت شاه آشوری توکلنی - نینورتای اول، که در نیمه‌ی دوم سده‌ی سیزدهم می‌زیست، می‌باشد.

(See D. Luckenbill : Ancient Records of Assyria and Blylonia. Chicago, 1926-27, University of Chicago Press, 2 Vols.), Vol I, PP 143, 152, 164, 171).

همچنین در اسناد سال جلوس نیکلات پیلر اول (پادشاهی از ۱۱۱۴-۱۰۷۶ ق.م) (نک مأخذ بالا، جلد اول صفحات ۲۲۰ و ۲۲۹). اگر این کورتی‌ها یکی از قبایل فریگیه‌ای بودند که در اواخر سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی دوازدهم ق.م بر شاهنشاهی حتی‌ها پیروز شدند آنگاه می‌توان پنداشت که اسم سردار فریگیه‌ای در سده‌ی هفتم ق.م از اسم قومی کورتی اشتقاق یافته است و نه برعکس و معرف فریگیه‌ای‌ها است.

۲- نه تنها با یکدیگر برخورد نداشتند که در یکدیگر ادغام هم شدند. زیرا کردهای روزگارهای بعد که اسم کوردی بر خود داشتند به یکی از زبانهای ایرانی سخن می‌گفتند و نه به یکی از لهجه‌های تراکیه.

همان عنوانی که هرودوت روی سیزدهمین ناحیه مالیاتی داریوش می‌گذارد. اگر در گمان خود خطا نکرده باشیم شاید درست باشد این عنوان را نه اسم ناحیه‌ی سیزدهم مالیاتی داریوش بلکه نام نایب‌السلطنه‌نشین کامل ارمنستان بدانیم. نایب‌السلطنه کاملی که همانند نایب‌السلطنه‌نشین قائم به ذات ماد تاریخ تأسیس آن به دوره‌ی سیادت مادی‌ها و نظام شاهنشاهی کیاگزارس و آستیاک برمی‌گشت. نایب‌السلطنه‌نشین‌هایی که تمامیت ارضی و استقلال داخلی آنها در دوره‌ی سیادت مادی - پارسی‌ها نیز مورد عنایت و احترام کوروش دوم و کمبوجیه و سمرایس «دروغین» قرار داشت. حتی داریوش هم اسماً و از نظر سیاسی مرزهای آنها را دست نزد و فقط به تجزیه آنها برای مقاصد مالیاتی اکتفا ورزید.

از این عنوان برمی‌آید کیاگزارس تمام ناحیه‌ای را که در شرق اورارتو ضمیمه شاهنشاهی ماد کرده بود، یعنی از شرق هالیس سفلی گرفته تا شمال سلطان‌نشین - کیلیکیه، که در حوالی مزکه Mazaka دو طرف هالیس سفلی را در برمی‌گرفت، یک نایب‌السلطنه‌نشین کرده بود. اگر این تصور درست باشد می‌توان نتیجه گرفت کیاگزارس توفیق یافته بود مهاجرین فریگیه‌ای ساکن نایری - ارمینه را قانع و راضی سازد تا داوطلبانه سیادت و آقائی ایرانیان را گردن نهند و در عوض به عضویت جرگه‌ی اقوام پادشاهی ایران پذیرفته شده اجازه یابند تا برای خود در مرزهای غربی شاهنشاهی ماد صاحب مستملکات شوند. قرینه همان سیاستی که کوروش دوم، در روزگار خودش در مرزهای شرقی پیش گرفت و توفیق یافت که باکتریان را قانع سازد تا داوطلبانه سیادت مادها - پارسها را بپذیرند. در این مورد هم، مانند آن یکی مورد، شاهد هستیم که آنچه دو طرف را به یکدیگر پیوند می‌داد اشتراک منافع بود. اشتراک منافی که بهترین ضامن بود تا دست و دلبازی قوم صاحب قدرت را طرف مقابل، مورد سوءاستفاده قرار ندهد. درست است که مهاجمین فریگیه‌ای سرزمین نایری - ارمینه و مادهای هجوم آورنده به ادیابن، بر سر مایملک به جامانده از شاهنشاهی فروپاشیده آشوری با یکدیگر در رقابت بودند، اما منافع مشترک آنان اقتضا می‌کرد تا شانه به شانه یکدیگر در برابر حریف قدرتمندی که پس از نابودی شاهنشاهی آشور با آن روبرو بودند ایستادگی کنند.^(۱)

این دشمن مشترک پایدار و قدرتمند بیابان‌نشینان بودند. قدرتی که پیش از پایان سده‌ای هشتم ق.م، از ژرفای دشت‌های پهناور آسیا - اروپایی در جهت جنوب غربی آسیا فوران کرده بود. اگر در این گمان خطا نکرده باشیم که در تاریخی میان سالهای ۵۵۶ و ۵۳۹ ق.م کوروش دوم بایستی شرکت در حکومت را با طوایف باکتریایا پذیرفته باشد تا امر مهم مراقبت از سکه‌های هوم‌نوش ساکن فرغانه را به آنها بسپارد، جرائت می‌یابیم تا حدس دیگری نیز بزنیم. اینکه سیاست کوروش در حل کردن مشکلاتی که در مرزهای شرقی خود با آن روبرو شده بود بر اساس الگوئی بود که کیاگزارس در سالهای ۶۱۰ الی ۵۸۵ ق.م، آن را برای حل مشکلات سرحدات شمال غربی خود، بکار گرفته بود. می‌توان حدس زد کیاگزارس مهاجرین فریگیه‌ای سرزمینی که هخامنشیان آنرا دهیوی ارمینه می‌خواندند به شرکت در حکومت پذیرفته و مراقبت از همسایگان بیابانگردی که پکنیه‌ها نام داشتند به آنها واگذار کرده بود. یعنی همان چادرنشینی که در سده‌ی ششم ق.م در خم رودخانه هالیس اطراق کرده و هخامنشیان زیستگاه آنان را کته پتوکه می‌خواندند.^(۱)

پکنیه‌ها یکی از اقوام بیابانگرد آسیائی - اروپایی بودند که در اثنا و بعد از سده‌ی هشتم ق.م از دشت‌های وسیع آسیا - اروپا بیرون آمده و از شکاف میان فلات پامیر و گوشه جنوب شرقی دریای کسپین^(۲) به جنوب شرقی آسیا هجوم آورده بودند. بنابراین

۱- پروفور جی. جی. کامرون می‌گوید: «این نظریه جالب است و شاید هم معقول باشد اما دلیلی قویتر از شباهت اسمی پکنیکه و پکنیه لازم است. دلیل مثبت باید ارائه داد.

۲- نک، جلد سوم، ۱-۴۰۰، به عقیده نویسنده این سطور بیابانگردانی که به جنوب غربی آسیا حمله می‌کنند همیشه از طریق این شکاف حمله می‌آورند و نه از سوی قفقاز و یا از ماورای آن. البته انکار نمی‌کند که گاهی هم اقوام بیابانگرد ساکن استپ‌های ولگا - دن از طریق انتهای شرقی سلسله جبال قفقاز به حوضه‌ی ارس - کور و آن طرف‌تر هجوم برده‌اند. اما قبول ندارد کسانی که از این راه هجوم آورده‌اند قصد اقامت دائم داشته‌اند. گفته‌ی هرودوت در کتاب اول بندهای ۴-۱۰۳ که کیمرانی‌ها و بدنبال آنان سکه‌ها از این راه وارد آسیای جنوب غربی شدند (در اواخر سده‌ی هشتم ق.م) به عقیده نویسنده این سطور از منابع واقعی و درست اخذ نشده بود بلکه حدسیاتی بوده که در روزگار هرودوت می‌زده‌اند. تنها قوم سکه که هرودوت از وجود آنها مطلع بود ساکن استپ‌های بزرگ مغرب آسیا - اروپا بودند و هرودوت در تصور خود این سکه‌ها را، نه از نزدیک‌ترین راه موجود، بلکه از طریق نزدیک‌ترین راه ممکن به ماد آورده بود. اما این پنداشت او که خیال می‌کرد سکه‌های ساکن استپ‌های مشرف به دریای سیاه همان سکه‌هایی هستند که دو یا سه سده قبل به جنوب غربی آسیا حمله کرده بودند تصوری خطا بود. بیشتر احتمال آن می‌رود آنگاه که

جای تعجب نیست که مشرق آناتولی را یکی از جناحین طوایفی تصرف کرده باشد که جناح دیگر همان طوایف مشرق ایران را به تصرف درآورده بود.

در تمام طول چهار هزار سال تاریخ اقوام بیابانگرد دشت‌های اروپا - آسیا هریک از موج‌های متوالی مهاجمین که توانست از دیواره‌های شمالی فلات ایران گذر کند به دو جریان تقسیم می‌شود. هریک از آنها، از این دو راه، که کمترین مقاومت را در برابر خود دید به جلو می‌رود. جناح چپ مهاجمینی که به بالای فلات می‌رسند معمولاً در جهت جنوب‌شرقی رو به حوضه‌ی آبریز رود سند پیش می‌روند. حال آنکه جناح راست همین موج از مهاجمین عازم مغرب می‌شوند و در طول باریکه میان کوهپایه کوهستان البرز و لبه‌ی شمالی کویر مرکزی ایران به راه ادامه می‌دهند تا به مراتع دلپذیر اطراف دریاچه اورمیه و دشت‌های مسطح حوضه‌ی پائین رودهای کور و ارس در مجاورت سواحل غربی دریای کاسپین برسند. به دنبال بیابانگردهای قبلی، اقوام تازه‌ای به این چراگاه‌ها می‌رسند. فشار می‌آورند تا اقوام قبلی در طول دره‌ی رود ارس حرکت کرده و در کوهستانهای درهم‌پیچیده و مشرف به گوشه‌ی جنوب‌شرقی دریای سیاه^(۱) مستحیل شوند. یا اگر خوش اقبال تر باشند، بیشتر در سمت مغرب حرکت کرده و



سکه‌ها از قلب آسیای مرکزی به بیرون هجوم آوردند به دو شاخه تقسیم می‌شدند (همانگونه که ترک‌ها در قرن یازدهم میلادی و مغول‌ها در سده‌ی سیزدهم به دو شاخه تقسیم شدند). خود دریای کاسپین این کار را انجام می‌دهد. یکی از این جناح‌ها از فاصله میان دریای کاسپین و فلات پامیر روانه جنوب غربی آسیا و هند می‌شود و جناح دیگر، از فاصله میان دریای کاسپین و کوههای اورال، رهسپار جلگه‌های وسیع واقع در شمال دریای سیاه می‌گردد.

پروفسور کامرون سؤال می‌کند «چه سبب شد که حوریان (در سده‌ی هفتم ق.م) به بین‌النهرین حمله آورند و بعدها موجب زدو خوردهای خونین میان اورارتو با آشور شوند. آیا فشار اقوام تازه از راه رسیده از طرف قفقاز علت این امر نبود؟ نویسنده این سطور دلیلی برای این گونه نتیجه‌گیری سراغ ندارد. مهاجمین بیابانگردی که از طریق دروازه‌های دریای کاسپین حمله آورده بودند و یا ساکنان یکجانشین کوهستانهای قفقاز، می‌توانستند نیروی محرکه این مهاجرت‌ها باشند و نیازی به فرض مهاجمین بیابانگردی که از راه دریند حمله بیاورند نیست.

۱- در این ناحیه کوهستانی اقوام سرگردانی که اسامی آنها خبر از زیستگاه اصلی آنان می‌داد. مانند مارها Mares، سئو‌ها Sannoi، اسکیتی‌نوی‌ها Skythēnoi (گزنفون مأخذ نقل شده کتاب چهارم، فصل هفتم، بند ۱۸ و فصل هشتم) سکسینوی Sakasēnoi، تاخوی Taokhoi (همچنین فصل چهارم، بند ۱۸؛ فصل ششم بند ۵؛ فصل هفتم بند ۱۴-۱) سیراکس‌ها Sirakes به بن‌بست رسیده بودند. مثلاً منشاء اصلی قوم



از آبریز میان حوضه‌های ارس و قزل ایرماق (هالیس) گذر کرده سرانجام به شبه جزیره آناتولی سرازیر شوند. چنین بود آنچه بر سربابانگردان سانسکریت زبان که در سده‌های هجدهم و هفدهم ق.م به جنوب غربی آسیا هجوم آوردند آمد. جناح چپ آنان به حوضه‌ی سند رسیدند حال آنکه جناح راست آنان از آذربایجان و بین‌النهرین و شمال سوریه و ماوراء قفقاز و آناتولی سر درآوردند. اقوامی که خود را متنی *Mtanni*، شاید هم *Mariannu* می‌خواندند.^(۱)

در هجوم بعدی اقوام ایرانی زبان به جنوب غربی آسیا، که مادها و پارس‌ها را به ایران آورد، نحوه پراکنده شدن آنان بر قرینه همین الگو بوده است.

در این هجوم - که مسیر آن را به قیاس، از روی محل سکونت نهائی طوایفی که در هجوم شرکت داشتند، می‌توان بازسازی کرد - ستون جلودار باید از طوایف قوم پارسی بوده باشد. در این ستون *[[طوائف]]* یاتوئیه و ماچیه پیش قراول بودند. بدنه اصلی ستون از پارس‌ها تشکیل می‌شد و طائفه اسکرته عقبداری می‌کرد. مادها بلافاصله پس از پارس‌ها. فشار مادها ستون جلودار هجوم را به دو جناح تقسیم کرد. جناح راست که با فشار مادها در جهت شمال غربی پیش می‌رفت و جناح چپ که آن نیز با فشار مادها در سمت جنوب شرقی. در سده‌ی نهم ق.م نخست از لای سطور اسناد آشوری و سپس به لطف یادبودهای هخامنشیان به گونه‌ای فزاینده روشن می‌شود که طوائف گوناگون تشکیل‌دهنده این موج مهاجرت قومی ایرانیان سرانجام در کدام وضع و موقعیت اسکان گزیدند. می‌بینیم که مادها در وسط قرار گرفتند. مسلط بر شاهراه شمال - شرقی که بابل را از طریق بیستون *[[کرمانشاه]]* با فلات ایران مربوط می‌ساخت. یاتوئیه و ماچیه در دورترین حد هریک از جناحها. پارساها در حد فاصل یاتوئیه و مادها. اسکرته‌ها نیز بلافاصله پشت سرپارساها در فارس و لرستان (پارساواش) و اسکرته در کرمان.



تی‌بری‌نوی‌ها (از تبال *Tabal*) و مسخوی *Moskxoi* از فریگیه و بیش از این از جنوب شرقی اروپا، چنین بود.

۱- نک، یادداشت درباره‌ی تاریخگذاری در جلد دهم، صفحات ۱۹۹-۲۰۲.

در جناح شمال - غرب بعدها آثار بازوی راست یا توئیه را می‌توان در اسم ارمنی اوتی (یونانی *UTÊΛÊ*) حس کرد.^(۱) اینان در ناحیه‌ی واقع میان قره‌باغ و ساحل جنوبی رودخانه‌ی کور، در ماوراء قفقاز، ساکن شدند. آثار بازوی چپ ماچیه را (به یونانی *Mykoi*) می‌توان در اسم موقان *MUGAN*، موغ‌کان *Mughkan* یا موغان *Mughan* به چشم دید.^(۲) همان دشت سرسبزی که در جنوب رودهای بهم پیوسته ارس و کور واقع است. بخشی از جناح راست پارسا سر از پرسوا *Parsua* در آورد. این اسم آشوری ولایتی در زاگرس شمال غربی است که ظاهراً در طرفهای جنوب - جنوب غربی دریاچه اورمیه قرار داشت.^(۳) اسناد آشوری، جناح شرقی اسکرته‌ها (به آشوری زیکرتو *Zikertu*) را ساکن شرق و یا جنوب شرقی این دریاچه ذکر می‌کند.

این تقسیم‌بندی طوایف بیابانگرد مهاجم به دو شاخه یکی به غرب و دیگری به جنوب غرب در سده‌ی هفتم میلادی هنگام هجوم طوایف ترک زبان چادرنشین به فلات ایران باز تکرار شد.^(۴) بنابراین مایه شگفتی خواهد بود اگر طوایف ایرانی‌زبانی که

1- See Adontz, N: *Histoire d' Armenie, Less Origines* (Paris, 1946, Union Generale armenienne de Bien-Faisance) P. 308.

در جغرافیای استرابون، کتاب یازدهم، فصل هفتم، فقره ۱ و ۸ این یا توئیه شمال غربی، اوی توئیه *Ouitioi* خوانده می‌شوند.

۲- نک: سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان صفحات ۱۸۸، ۴۹۱، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.

۳- شواهد دال بر وجود پارسوانی در شمال غربی در نواحی شمال رودخانه زاب‌علیا (یعنی مسیر بالای زاب کوچک) را سیدنی اسمیت در کتاب اشعیاء فصلهای ۵۵-۴۰ و در

Literary Criticisms and History (London, 1944, Milford) pp. 119-20 (notes 24 and 25).

آورده است. همچنین نک:

Forrer op.cit., pp 89-90, and Adontz, op.cit., pp 100-3 and 366-9.

اسم پارسوا مانند نام مادای *Madai* (مادا - مدیا) نخست در شرح وقایع سلطنت شلمانصر سوم می‌آید بنا به گفته

König, F.W. : *Älteste Geschichte der Meder und Perser* (Leipzig, 1934, Hinrich) P 8.

نخستین بار اسم پارسوا در سال ۸۴۴ ق.م شنیده می‌شود. اسم مادای در سال ۸۳۶ ق.م، نک، ایران در سیه‌دهم تاریخ، جورج کامرون، ترجمه حسن انوشه، صفحات ۱۱۱-۱۱۰، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.

۴- این مورد یادآور این واقعیت است (در صفحه ۴۵ یادداشت ۲، بالا) که مرز استپ‌های آسیا - اروپا

در سده‌های هشتم و هفتم ق.م به فلات ایران کوچ کردند - از قبیل اسپرده *Sparda*، کیمریان *Cimmerians*، سکه‌ها، پکتیائی‌ها و کاسپی‌ها که از همان دیاری می‌آمدند که بعدها ترکها از آنجا آمدند - بهمین گونه به دو شاخه تقسیم نشده باشند. واژه پکتیا، که در وصف هرودوت از ناحیه ۱۳ فهرست مالیاتی داریوش آمده، تنها گواه این مدعا نیست. اسم یکی از طوایف جدا شده از بدنه‌ی پاکتیه‌ها را که در آناتولی اسکان گزیدند در اسم مکان‌های ساخته شد با پکتیه می‌توان ردیابی کرد. مثل شهر پکتیه که ذکر آن در اسناد بجا مانده از سده‌ی ششم ق.م آمده و در نوک دماغه‌ی کالیپولی قرار داشت.^(۱) و کوهی به اسم پکتیه در نزدیکی افسوس *Ephesus*. همین‌گونه در اسامی خاص مانند



میان فلات پامیر و گوشه جنوب شرقی دریای قزوین تنها نقطه‌ای نبود که مهاجمین بیابانگرد استپ‌های آسیا - اروپا از آنجا وارد و به اطراف پخش می‌شدند. در سده‌ی یازدهم میلادی و بعد از آن این پخش شدن از هند گرفته تا دریای کاسپین ترک‌ها همسان بود با پخش شدن دیگر اقوام ترک که همزمان از زیستگاه اصلی خود در قلب استپ‌ها از شکاف میان کوههای اورال و دریای خزر به جلگه‌های واقع در جنوب روسیه حمله کردند. بعضی از این طوایف ترک‌زبان که به جنوب روسیه حمله کرده بودند در جهت شمال غربی بموازات رودخانه ولگا تا قازان پیش رفتند. بعضی دیگر در جهت جنوب غربی به [[شبه جزیره]] کوبان رسیدند. عده‌ای هم رو به مغرب رفته از رود دن گذشتند و سرانجام به کوههای کارپات دست یافتند. همان غزهایی که تحت تعقیب مغول‌ها به الفولد *Alfold* مجاری پناه بردند.

آنچه طبیعی بود حمله از جنوب و شمال دریای کاسپین بود. مثلاً در سده‌ی پنجم میلادی هونها همزمان به هندوستان و اروپا حمله می‌کردند. در سده هفتم میلادی پیشروی واحدهای کیمریائی و سکه‌ها از جنوب دریای کاسپین به آناتولی همراه بود با هجوم به سمت غرب دیگر طوایف همین اقوام از شمال دریای کاسپین به استپ‌های جنوب روسیه. (اسم «کیمری‌های بسفور» در زبانهای هلنی گواه گذشتن دسته‌ای از کیمری‌ها از تنگه کرج است که از سوی سکه‌های تعقیب می‌شدند). آشکار است که چون سیل اقوام بیابانگرد، همزمان از شمال و جنوب دریای کاسپین جاری شده و هم استپ‌های جنوب روسیه و هم جنوب غربی آسیا را فرا گیرد، سرانجام رأس جناحهای راست و چپ این حمله از یکدیگر فاصله بسیار زیاد خواهد داشت. مثلاً در نقشه‌های دنیای باستان که در سده‌ی بیستم میلادی تهیه می‌شود این گونه پراکندگی را در مورد باشکیرها شاهدیم. می‌بینیم اسم آنها هم در جنوب کوهستان اورال باقی مانده و هم در جنوب غربی بلوچستان [[مراد مؤلف ناحیه بشاگرد در شمال شرقی میناب است]]. بنابراین جای شگفتی نیست که بودینی‌های هرودوت (کتاب چهارم، بندهای ۲۱ و ۱۰۸) را که در بیشه‌زارهای شمال استپ در شرق رود دن (در حوالی باشکیرستان) جای داشتند نیز با یکی طوایف مادها (کتاب اول، بند ۱۰۱) می‌یابیم اما با اسم بودی‌ها. یا اینکه می‌بینیم جناح راست سندینا *Sindoi* در سواحل رودخانه کوبان استقرار یافته‌اند حال آنکه جناح چپ این قوم بیابانگرد، که در اصل ساکن استپ‌های آسیا - اروپا بودند، نام خود را به رود سند و سرانجام به تمام شبه جزیره هندوستان داده‌اند.

پکتیاس که داستان او را هرودوت در کتاب خود آورده است^(۱). وی از مردم محل مورد اعتماد کوروش دوم به هنگام نبرد با گرزوس و فتح سارد بود. کوروش گنجهای مشهور گرزوس را به او سپرد و پکتیاس از همین ذخائر و دفائن استفاده کرد و مردم لیدیای را به شورش بر ضد حکومت هخامنشیان برانگیخت.

مورد دیگر سزاوار توجه، کسپی‌ها *Kaspioi* می‌باشند.^(۲) هرودوت آنان را از یکسو در باریکه‌ای جای می‌دهد که خراسان را از طریق [[کوهپایه‌های جنوبی البرز]] به آذربایجان متصل می‌سازد. بعنوان یکی از طوایف ساکن در ناحیه‌ی یازدهم مالیاتی [[داریوش]] از سوی دیگر آنان را از جمله طوایف مستقر در ناحیه‌ی پانزدهم مالیاتی، یعنی سرزمینی واقع در دست پائین حوضه‌ی رودهای کوروارس بشمار می‌آورد، و این هر دو در وصف رژه همراهان سفر جنگی خشایارشا به یونان چنان با یکدیگر آمده‌اند که این تصور را ایجاد می‌کند که بایستی شاخه‌ای از کسپی‌ها نیز، مانند جناح دیگر پکتیه‌ها، در گوشه‌ای از مشرق ایران اسکان داده شده باشند.^(۳)

با این شیوه استدلال شاید بتوان تفسیر کرد که پکتیه آمده در ناحیه سیزدهم مالیاتی فهرست هرودوت با پکتیه به عنوان اسم قومی بلندآوازه ساکن مشرق ایران فرق دارد. این نام شناخته شده در مشرق ایران تا زمان حاضر یعنی سده‌ی بیستم میلادی به صورت پختون - پختان *Pakhtun- Pakhtan* دوام آورده است. پکتیه‌هایی که هرودوت آنان را با ارمنی‌ها مربوط می‌سازد با پکتیه‌های ساکن هره‌هوتیش، که هرودوت نواحی سیزدهم و چهاردهم مالیاتی را زیستگاه آنها می‌داند، یکی نیستند. در ناحیه سیزدهم فهرست هرودوت با نام خودشان پکتیه آمده‌اند و در ناحیه‌ی چهاردهم با لقب وصفی «تمنیه‌ها» = مرزنشینان. شاخه‌ی غربی موج بیابانگردان پکتیه‌ای که در آناتولی شرقی رخت اقامت انداختند با ارمینه ارتباط پیدا کرده بودند. و اینان باید با بیابانگردان کیمری

۱- کتاب اول، فقره‌های ۶-۱۵۳

۲- نک، جغرافیا، استرابون، کتاب چهاردهم، فصل اول، بندهای ۱ و ۱۳.

۳- ذکر این جناح شرقی کسپی‌ها در کتاب هفتم، بند ۶۷. در میان گنداریها و دادی‌کن‌ها از یکسو و رزمندگان زرنگی از سوی دیگر، فرماندهان پارسی‌گذاری - دادی‌کن‌ها و زرنگی‌ها برادرند. این کسپی‌های شرقی نیز همانند پکتیه‌های شرقی قبا‌ی چرمی بر تن داشتند.

نام ساکن محل یا بستگی داشته و یا حتی یکی باشند.^(۱) اگر به یاد بیاوریم که در تمام سرزمین‌های واقع میان قفقازیه و بین‌النهرین چون پای واژه‌ی غیر هند - اروپایی^(۲) پیش

۱- ظاهراً کیمریهائی که در سده‌ی هفتم ق.م. هنگام هجوم به غرب تا، سواحل غربی آناتولی تاخته بودند بازماندگانی از خود بجای می‌گذارند. زیرا شاهدیم که بعدها در زبان ارمنی کاپادوکیه را با اسم گمیر Gamir می‌شناسند. نک:

Prášek, J.V.: Geschichte der Merder und Perser. (Gotha, 1906, Perthes, 2 vols.) Vol.1, P 148.

۲- جمع با «ک» یکی از مکافات‌های سکونت در این ناحیه بود. زبان ارمنی نیز از این‌گزنند مصون نماند. از جمله اسم جمع ارمنی‌ها برای خودشان، «هائیک» که ارمنیان آنگاه که بخواهند از خود به صورت اسم جمع یاد کنند، چنین می‌گویند. اسم مفرد اسم جمع هائیک «های» Hay است که مفهوم ساکنان سرزمینی را القاء می‌کرد که در گوشه‌ی شمال - شرق حوضه‌ی فرات واقع بود. حتی‌ها آنجا را با نام هیاسیه Hayasa می‌شناختند. همانجائی که بعدها جغرافیادانان یونانی آن را «ارمنیه کوچک» نامیدند. (و اگر حدسیات ما در صفحات ۲-۴۱ بالا خطا نباشد) جنگجویان همراه «گردی» نیز به همین شیوه گردیک (در یونانی Kardoukhoi) نامیده شدند. فرورفتگی، کوهستانی واقع میان رودخانه بهتان Bohtan (به لاتین Centritês) و دجله که مانع از پیشرفت بیشتر آنان در جهت جنوب - شرقی شد با اسم گردینه Gordyênê شهرت یافت. گزنفون و همراهانش در ارتفاعات واقع در گوشه‌ی جنوب شرقی پشت سواحل دریای سیاه با طایفه‌ی موسوم به «تائوخی» برخورد می‌کنند. اینان احتمالاً طایفه‌ی کم‌شده‌ای از قوم ساکن ماوراء دریای کاسپین «دهه»‌ایند که گرفتار همان «ک» علامت جمع آن سرزمین شده بودند. البته پس از آنکه به داخل این مجموعه‌ی زنده از رسوبات طوایف مختلف جدا شده از اقوام مختلف راه یافتند. هرچند در بیرون ناحیه‌ای که «ک» را به عنوان علامت جمع بکار می‌بردند، یعنی در سواحل دریای فارس نیز دماغه‌ای با اسم تائوکه Taokhê و شهری به اسم Thokhênê وجود داشته است (نک: جغرافیای استرابون کتاب پانزدهم، فصل سوم، فقره سوم. در جغرافیای بطلمیوس کتاب ششم، فصل چهارم، بندهای ۲ و ۳ و ۷).

در سده‌ی هفتم ق.م که آناتولی مورد هجوم بیابانگردان آسیا - اروپائی قرار می‌گیرد طایفه‌ی اسپرده saparda جلودار ستون حمله‌کنندگان بود. ستونی که به ترتیب از پکتیه‌ها، کیمری‌ها، سکه‌ها و کسپی‌ها تشکیل می‌شد. چهارده قرن بعد شاهد هستیم که همین طایفه اسپرده با اسم سوردیک Sevordi-k در سالهای ۶۰-۷۵۰ میلادی به یکی از پایگاههای مسلمانانی که بر شاهنشاهی ساسانی تسلط یافته بودند در حوالی بردعه حمله کرده آنرا غارت می‌کنند. برای شواهد این ماجرا نک:

Marquart, J: Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge (Leipzig, 1903- Dieterich), pp 36-40. Macartney, C.A. : The Magyars in the ninth century (Cambridge, 1930, University Press), pp 87-90 and 174-6.

آنچه باعث گمراهی پژوهشگران امروزی در زمینه تاریخ اصل و تبار مجارها شده نظرات نادرست امپراطور فاضل بیژنس کسنتاتین پرفیور و جنتیوس می‌باشد که اصرار می‌ورزید این بازمانده‌های اسپرده‌هایی که در سده‌ی هفتم ق.م به جنوب غربی آسیا حمله آوردند از طوایف مجار بوده‌اند. شکل یونانی Σαβατοί آشکارا بازنویسی اسم عربی ساوردیه الاسفل یعنی آن طوایف ساوردیه که در جلگه‌های پائین

می آمد آن را با آوردن «ک، ک» در آخرش جمع می بستند خواهیم دید چقدر طبیعی خواهد بود که مؤلفان یونانی، شکل یونانی صفت پکتیکه *Paktyikē* را اسم جمع پکتی *Pakty* پندارند. اسم جمع پاکتوک *Paktuk* را در هجای دوم و سوم کت پاتوکه *Katpatuke* می توان بازیافت. اسمی که همانند اسم ارمینه نخستین بار از طریق فهرست دهیوهای هخامنشی پا به عرصه تاریخ می گذارد. اگر سیاست کیاگزارس و کوروش دوم اقتضا کرده بود که کاپادوکیه و اقوام ساکن کرانه های شمالی آناتولی در حد فاصل کاپادوکیه و کلچی ها - سوای خود کلچی ها - و نایری ارمینه همه یک نایب السلطنه نشین را تشکیل دهند باید نتیجه گرفت که فارس و ماد تنها واحدهای سیاسی هخامنشی نبوده اند که توسط داریوش به مناطق مالیاتی بیشتری تجزیه می شوند. علاوه بر اینکه پارس را به دو ناحیه تقسیم می کند، که یکی رسماً می بایست مالیات بپردازد و دیگری رسماً از پرداخت مالیات معاف بود و ماد که به چهار ناحیه تقسیم شده بود، داریوش ارمنستان را نیز به سه ناحیه تقسیم می کند. زیرا مردم ساکن منطقه محدود به مرزهای شمال ارمنستان و سواحل آناتولی دریای سیاه را در منطقه ای جدای مالیاتی جای می دهد که هرودوت آنرا منطقه نوزده مالیاتی می داند. برای مقاصد مالیاتی کاپادوکیه را از ارمنستان جدا می کند تا منطقه مالیاتی نوینی احداث نماید. منطقه مالیاتی شماره ۳ هرودوت در کاپادوکیه با ایالتی که از داسکیلون، در حوالی دریای مرمره، اداره می شود در یک گروه قرار می گیرد. خود این ایالت نیز از نظر سیاسی از لیدیه جدا شده بود.^(۱)

اینک گویا به جایی رسیده ایم که می توان تغییرات شدیدی را که در اوضاع



دست میان قره باغ و رودخانه کور زندگی می کردند می باشد. در برابر طوائف ساوردیه که در ارتفاعات سکونت داشتند. وصفی که مسعودی و استخری از این بازماندگان اسپرده می کنند که اینان گروهی از ارمنه می باشند از خطای کنستانتین به حقیقت نزدیک تر است.

۱- این ایالت جداگانه که در میان یونانیان به «فریگه هلسپونتی» مشهور بود بایستی قبل از آنکه داریوش شاهنشاهی هخامنشیان را به نواحی مجزای مالیاتی تقسیم کند از نظر سیاسی از لیدیه جدا شده باشد. بنا به گفته هرودوت (کتاب ششم فقره ۳۳) نه تنها در هنگام نخستین شورش اهالی ایونیه این ناحیه استقلال سیاسی داخلی داشت بلکه در سلطنت کمبوجیه نایب السلطنه سارد، اوریتوس که از سوی کوروش منسوب شده بود با میتراباتس حاکم داسکیلون اختلاف می داشت (کتاب سوم فقره ۱۲۰، ۱۲۶) و صفحات ۹-۱۴۷ زیر

داخلی شاهنشاهی هخامنشیان روی داده بود ارزیابی کنیم. این تغییرات ناگوار بهائی بود که داریوش به عنوان مکافات غصب مقام سلطنت و قتل شاهی که بر تخت نشسته بود می‌بایست پردازد. در آن ایامی که خاندان کورشی دودمان هخامنشی سلطنت می‌کرد، همانند روزگار سلطنت سلسله پیشین مادی (اگر در بازسازی تاریخ آن دوره خطا نکرده باشیم) زیربنای قدرت شاهنشاهی ایرانیان همبستگی تنگاتنگ گروه وسیعی از طوایف ایرانی بود که هریک از آنان، به گونه‌ای یکسان، از تمام حقوق و مزایای قوم فاتح و مسلط برخوردار بود. یعنی مادها، پارس‌ها، ارمنی‌ها و سرانجام باکتری‌ها. آنچه این همبستگی و اتحاد را ممکن می‌ساخت دو نکته بود. یکی آنکه هریک از این طوایف از حقوق و مزایای قومی فاتح که موقعیت اجتماعی ممتازی داشت، بهره‌مند بود. دیگر آنکه هریک از آنان نسبت به سلسله‌ی پادشاهی که عنایت آن سلسله موجبات فراهم آوردن این موقعیت ممتاز را ممکن ساخته بود احساس وفاداری می‌کرد.^(۱) در فهرست مناطق مالیاتی داریوش که هرودوت عرضه می‌کند برخلاف آنچه در بالا آمده، با تصویری اندوهبار روبرو می‌شویم. بگذریم از اشتباهات و آشفتگی‌های فهرست‌نویسی هرودوت - که سعی کردیم حتی المقدور متذکر آنها شده و سر و صورتی بدانها بدهیم - اما از لابلای سطور و ارقام آن مطالبی را می‌توان استنباط کرد که در هیچ یک از شش فهرست رسمی دهیوهای هخامنشی اشاره‌ای هم به آنها نشده است. غصب تاج و تخت در سال ۵۲۲-۲۱ ق.م توسط داریوش آتش شورش و انقلاب را در سراسر سرزمین‌های شاهنشاهی روشن و شعله‌ور می‌سازد. نه تنها در میان اقوام و طوائف مغلوب و زیردست بلکه در میان مردم و طوائفی که اتحاد و همبستگی آنان سنگ زیربنای قدرت حکومت مرکزی بود. جریان حوادث داریوش را مجبور می‌کند تا تن در دهد که سنگینی تخت سلطنت او به عوض استوار بودن بر همبستگی و اتحاد قشر وسیعی از طوائف ایرانی به گونه‌ای خطرناک به وفاداری و حسن نیت طیف کوچک و محدودی متکی شود و از پشتیبانی اکثریت طوایف ایرانی که دوام سلطنت کیاگزارس و کورش را تضمین می‌کرد چشم‌پوشد. پس از استقرار داریوش بر اریکه قدرت، از میان چهار سرزمینی که پیش از داریوش ارکان قدرت شاهنشاهی بودند، فقط باکتریا موقعیت

۱- در این باره نک: هرترفلد، مأخذ نقل شده، صفحات ۱۸-۱۱۷.

خاص و ممتاز خود را از دست نداده بود. پارس به شدت تجزیه و کوچک شده بود. تنها معدودی از طوایف وفادار پارس موقعیت خاص و ممتاز خود را حفظ کردند. اکثریت طوائفی که در شورش و انقلاب شرکت کرده بودند جابجا و تبعید شدند. یاتوئها و ماجیه‌ها به لارستان. اسکرتیه‌ها به جنوب شرق، یعنی کرمان. اینان هم از نظر سلسله مراتب اجتماعی، به رتبه طوائفی که قبلاً زیردست آنان بودند تنزل مقام یافتند. ماد برای مقاصد مالیاتی به چهار بخش تقسیم شده بود. بگذریم که عده‌ای از مادها را به جزائر خلیج فارس تبعید کرده بودند. ارمنستان نیز با در نظر گرفتن اهداف مالیاتی به سه قسمت تجزیه شده بود.

تردید نیست که داریوش این گونه اقدامات احتیاط آمیز را از روی نهایت بیزاری انجام می‌داد. بخوبی آگاه بود که این گونه اقدامات احتیاط آمیز نمی‌تواند جای حسن اعتقاد و اعتمادی را که دودمان هخامنشی از دست داده بود بگیرد. این بهای گزاف می‌بایست از بابت خاموش کردن اجاق خاندان کوروش و قتل شاهی که مدعی بود پسر کوروش و وارث مشروع کمبوجیه است پرداخت شود. می‌دانیم داریوش، بعدها، کوشش زیاد کرد تا حقانیت آنچه را کرده بود ثابت کند و موقعیت خویش را استوار سازد. شرح وقایع آشفته و مبهم سال ۲۱-۵۲۲ را به زبان‌های سه پایتخت رسمی شاهنشاهی بر صخره بیستون حجاری کرد.^(۱) همین متن به زبان آرامی ترجمه شد و به گوشه و کنار شاهنشاهی پهناور فرستاده شد.^(۲) نه تنها با دو دختر کوروش بلکه با نوه‌ی او، دختر بردیه واقعی، ازدواج کرد و کاری نداشت به آنکه پدر این دختر بردیه راستین بود^(۳) یا دروغین. همانگونه که از کتیبه‌ها و نقش‌های برجسته برمی‌آید اصرار

۱- نک، جلد پنجم، فصل ششم، ۴۹۹، یادداشت ۳.

۲- «به خواست اهورامزدا این است کتیبه‌ای که من بنا نهادم. بعلاوه آنرا به زبان آریائی روی چرم... سپس آن را به همه‌ی سرزمینها فرستادم و مردم از آن خرسند شدند». (DB، بند ۷۰، ترجمه کنت در پارسی باستان ص ۱۳۲) باستان‌شناسان امروزی توانسته‌اند بخشی از این ترجمه‌ی آرامی را از پایگاه نظامیان یهودی وفادار به هخامنشیان در «فیلیه» مصر بدست آورند، نک:

Hoonacker, A. VAN. Une communaute Judéo - Arameenne a Elephantine, en Egypte, Aux vi^e et v^e Siecles av. J C. (London, 1915, Milford) p.32.

۳- نک، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، فرانکلین، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۴۸.

داشت تا مادها را نیز همانند پارسها به مقامات بالای حکومتی بگمارد و در سپردن نقش‌های کلیدی و حساس به آنها اصرار داشت^(۱). حتی فارغ از شواهد مستقیمی که از مطالعه‌ی فهرست نواحی مالیاتی هرودوت به دست آمده با توجه به اسناد مربوط به سیاست‌های کلی داریوش می‌توان حدس زد در ضمن اقدامات احتیاط‌آمیزی که داریوش انجام می‌داد تا ماد و پارس و ارمنستان یک پارچه هرگز نتوانند بار دیگر در نهضت ضد آریارمنه‌ای مانند سال ۲۱-۵۲۲ ق.م شرکت نمایند، سعی بلیغ نیز داشت تا موجبات دلتنگی و نارضایی آنان فراهم نشود.

راه ساده جلوگیری از این خطر در ماد و ارمنستان این بود که این دو نایب‌السلطنه‌نشین بزرگ را به تعداد بیشتری نایب‌السلطنه‌نشین‌های کوچکتر تجزیه کند. اما همانگونه که دیدیم^(۲) از نقشه سیاسی شاهنشاهی هخامنشیان پس از استقرار داریوش برمی‌آید که نایب‌السلطنه‌نشین‌های یکپارچه ماد و ارمنستان حتی پس از آنکه این سرزمین‌ها برای مقاصد مالیاتی به نواحی کوچکتر تقسیم شده بودند - همزمان و هم مکان با این نواحی کوچکتر - دوام آورده بودند. از سرنخ حاصله از آشفستگی‌ها و ناسازگارهای فهرست هرودوت از نواحی مالیاتی داریوش به وجود و همزیستی این دو نوع تقسیم‌بندی، یکی سیاسی و کهن بازمانده از ایام گذشته و دیگری نو و ابداعی برای مقاصد مالیاتی پی بردیم.

حضور سنگین سنت واجب الحرمه بودن تمامیت ارضی نایب‌السلطنه‌نشین‌ها بزرگ مانند ماد و ارمنستان، سستی که کیاگزارس و کوروش در احترام به آن سرمشق بودند، محسوس است. هیچ سیاستی حذف رسمی و القای آنها را تجویز نمی‌کرد. برای همیشه غرور طوائف جسور و دلیری که در حاکمیت شاهنشاهی سهیم بودند جریحه‌دار می‌شد. گذشته از این حذف رسمی آنان از روی نقشه سیاسی آن روزگار به آسانی می‌توانست حمل بر این شود که پیروزی داریوش در مبارزه با حریفان، آن چنان که سزاوار سختی و بهای سنگینی که برای پیروزی پرداخت شده، قطعی و نهائی نبوده

1- See Jung P.J.: Dareios I (Leipzig, 1944, Harrassowitz), pp 129-30 with n.13 to chap.5

۲- صفحات ۶۰-۴۶ بالا.

است. بنابراین از اینکه داریوش به گونه‌ای رسمی و ظاهری به تمامیت ارضی نایب‌السلطنه‌های کورشی احترام می‌گذارد نباید شکفت زده شد. اما در ضمن نباید هم فریب خورد و متوجه نشد که عملاً از قدرت و توانائی نایب‌السلطنه نشین‌های خطرناک - با تجزیه و تقطیع شدن روی نقشه نوین مالیاتی داریوش - به مقیاس زیاد کاسته شده بود. مردم آن روزگار داریوش را بی‌سبب «کاسب»^(۱) لقب نداده بودند. درک نبوغ آمیز داریوش از امکانات نیرومند امور اقتصادی و مالی در پیشبرد مقاصد اجتماعی سرمشقی برای او بود که چگونه مسائل سیاسی خود را حل نماید. می‌دانست تدابیر احتیاطی را چگونه پیاده کند که موجب تحریک و عکس‌العمل نشود. بلد بود چگونه رفتار نماید و بنمایاند تا آنچه در عمل واقع می‌شد مورد توجه واقع نگردد. از نقش مهم منابع مالی در مدیریت اجتماعی بخوبی باخبر بود. لابد می‌دانست که هیچ نایب‌السلطنه‌ای - یا هر پیشوای قومی که همانند داریوش جای سلطان یا نایب‌السلطنه‌ای را غصب می‌کرد - بدون دسترسی به منابع مالی نمی‌توانست در برابر دولت مرکزی گردنکشی نماید. بنابراین اختیار امور مالی سرزمین‌های واقع در محدوده مرزهای سیاسی نایب‌السلطنه‌نشین را از نایب‌السلطنه سلب و به رؤسای نواحی مالیاتی که جداگانه و مستقیماً با دفتر صدارت عظمای شاهنشاهی سر و کار داشتند سپرد. البته در مقام مقایسه با آنچه در دنیای سده‌ی بیستم ملاک و میزان است توانائی‌های مالی سرزمین‌هایی که از نظر اقتصادی بسیار عقب مانده و تازه با مصرف پول آشنا شده بودند جزئی و ناچیز به نظر می‌آید. اما همین امکانات مالی ناچیز - که در اثر ایجاد شبکه مالیاتی مستقل در دستگاه اداری سابق پیدا شده بود - همراه با توانائی‌های اطلاعاتی دولت مرکزی می‌توانست بسیار موثر واقع شود. به عبارت دیگر جدا کردن قدرت مالی از قدرت سیاسی به مقدار وسیع از امکانات بالقوه‌ی نایب‌السلطنه نشین برای ایجاد دردسر و

۱- اقدامات داریوش در زمینه امور مالی از ابداع پول و ضرب سکه گرفته تا وضع مالیاتها سبب شده بود تا این گفته به سر زبانها بیفتد که «داریوش کاسب بود و کمبوجیه مستبد و کوروش پدر». که اشاره بود به این واقعیت که داریوش به تمام امور کشورداری از نظر اقتصادی می‌نگریست و کمبوجیه بی‌حوصله و پرخاشگر بود و کوروش صاحب فضیلت نرمش و مهربانی و به همین علت همه‌ی اقدامات او سودمند. (هرودوت، کتاب سوم، فقره ۸۹).

ناآرامی کاست. شبکه نوین مالیاتی که در پشت پرده نقشه کهن سیاسی نایب السلطنه نشین ها پیاده شده بود در عمل نیروی محرکه‌ی آن دستگاه اداری بود که فرمان آن را داریوش شاه، کاسب و حسابگر، در دست داشت.

آنچه چشمگیر و جالب می‌باشد مقایسه تفاوت‌های محلی این نقشه مالی نوین با نقشه سیاسی کهن است. تجزیه و تقطیع نایب السلطنه نشین‌هایی که از نظر سیاسی ممکن بود خطرناک باشند تنها در مورد ماد و ارمنستان اجرا نشد. بلکه با نایب السلطنه نشین بسیار مهم «بابل و سرزمین‌های آن سوی رودخانه» [= بهت بابیلی او ابیر - ناری *Paht Babili u Ebir-Nari*] (۱) نیز همینگونه رفتار شد. به دو ناحیه مالیاتی بایروش و آسوره *Athura* تجزیه گردید. با آناتولی غربی نیز با همین شیوه برخورد شد و به دو ناحیه مالیاتی اسپرده و ایونیه تقسیم شد. اما در این دو مورد نیز ظاهراً تعامیت ارضی نایب السلطنه نشین‌ها حفظ شده بود. (۲) با نایب السلطنه نشین وفادار هرهوتیش رفتاری متضاد شد. با منضم ساختن سرزمین زرنکه [[سیستان]] به آن بر اهمیت و اقتدار سیاسی این نایب السلطنه افزوده شد. حتی از این هم بیشتر پاداش یافت. روی نقشه مالیاتی نیز توسعه پیدا کرد. ولایات محل سکناى پارسه‌های ناراضی یعنی اسکرته و یاتوئیه‌ها و مکه‌های کرمان و لارستان را نیز بر ابواب جمعی مالیاتی هرهوتیش افزودند. این مجموعه ناحیه ۱۴ مالیاتی هرودوت را تشکیل می‌داد. (۳) نایب السلطنه نشین وفادار باختیش نه از نظر سیاسی و نه از دیدگاه مالیاتی تغییری نکرد و بصورت ناحیه دوازدهم مالیاتی هرودوت فهرست می‌شود. (۴)

ملاحظه می‌شود در شرایط نامطلوبی که غاصب اریارمنه‌ای خود را محکوم به تحمل آن کرده بود سیاست‌های داریوش از حد اعلای زیرکی و ذکاوت برخوردار بود. با این احوال از همین لقب «کاسب» که جامعه به او داده بود آشکار است در قلب مردمی که بر آنها حکومت می‌کرد جایی نداشت. علیرغم تمام کوششهای خودش و

۱- نک، صفحه ۲۴ یادداشت ۱ بالا و صفحات ۱۰۱-۱۰۲ زیر.

۲- نک صفحات ۱۳۵-۱۳۴ و ۱۶۶-۱ زیر.

۳- نک، صفحات ۷۷-۷۸ و ۱۰۱-۱۰۲ زیر.

۴- نک، صفحه ۱۱۴-۱۱۳ زیر.

بازماندگانش هیچگاه توفیق نیافتند تا همانند دوران آغازین سلطنت کوروش پایه‌های قدرت خود را بر اساس رضایت و پشتیبانی اقوام شاهنشاهی استوار سازند. و بعد، آنگاه که داریوش و خشایارشا با در پیش گرفتن سیاست بلندپروازانه‌ی منظم ساختن بقیه دنیای یونانی به شاهنشاهی خویش موجبات ضعف و فتور بیشتر پایه‌های هم‌اکنون ضعیف شده نظام‌های خود را فراهم آوردند، با فاجعه روبرو شدند.

۴- آشفتگی‌های ناشی از شباهت اسمی

اکنون باید شرحی را که تا اینجا درباره‌ی جغرافیای اداری هخامنشیان دادیم با نوعی ارزیابی از شواهدی که پژوهشگران سده‌ی بیستم در اختیار دارند تکمیل کرد. مراد شواهدی است که اهل تحقیق برای تشخیص هویت اقوام و کشورهای مذکور در مآخذ موجود - خواه منابع رسمی هخامنشیان و یا فهرست هرودوتی - از آن استفاده می‌کنند. یکی از دشواریهایی که پژوهشگر امروزی در این زمینه با آن روبرو می‌شود تکرار یک اسم روی نقشه جغرافیائی آن عصر است. شاید معقول باشد پیش از آنکه به جزئیات بیشتر پردازیم به کاوش در این چشمه‌ی - سودمند و حاصلخیز - آشفتگی پردازیم.

این تشابهات اسمی موجب انواع آشفتگی می‌شود. نخست آنکه پژوهشگر مردد است که آیا با قومی واحد سر و کار دارد یا آنکه با دو یا سه طایفه و قبیله جدا از هم که تنها با یکدیگر شباهت اسمی دارند. از جمله موارد مورد تردید می‌توان از پکتیه‌های شمالغربی ساکن کاپادوکیه (کت پتوکه)^(۱) و کسپی‌های جنوبشرقی ساکن ارکوزیا (هره‌هویتیش) یا اطراف آن نام برد.^(۲) دومین علت آشفتگی این است که حتی در مواردی که وقوع مکرر اسمی مورد تردید نیست نمی‌توان اطمینان قطعی داشت که این

۱- نک، صفحات ۵۸-۵۴ بالا.

۲- نک، صفحات ۵۷-۵۶ بالا و صفحات ۱۰۱-۹۷، زیر.

وقوع مکرر ناشی از تصادف تلفظی و فاقد اهمیت تاریخی نباشد.^(۱) از اینها گذشته حتی اگر بتوان ثابت کرد - یا لاقلاً احتمال داد - که تشابه اسمی واقعاً ناشی از وقوع مکرر اسم واحد در زبان واحد باشد باز هم تعیین مشخصات اسم مکرر همیشه ممکن نیست. از سوی دیگر چه بسا اسم تکرار شده اسم خاص اصیلی باشد که یک یا چند طایفه‌ی مسمی به آن با یکدیگر خویشی داشته و علیرغم داشتن زادگاه مشترک سرانجام پس از مهاجرت‌ها هریک در نقاط بسیار دور از یکدیگر رخت اقامت افکنده باشند. پیش از این به هنگام گفتگو درباره‌ی توزیع جغرافیائی پکتیه‌ها شاهد مثال چگونگی انشقاق و پراکندگی اقوام بیابانگرد آسیائی - اروپائی به هنگام فوران سیل مهاجرت این گونه اقوام بیابانگرد بودیم.^(۲)

اما در همین رساله با اسمی برخورد کردیم که آشکارا اسم خاص نیستند بلکه از القاب وصفی‌اند که با نگاه اول معنای آن روشن است و می‌دانیم در شرایط معین همراه با اسمی خاصی که هنوز از رواج نیفتاده بودند بکار برده می‌شدند. از نمونه‌های بارز این گونه موارد اسم‌های متعدد، یک تیره از مردمی است که اسم خاص قوم آنها «پکتیه‌ها» بود.^(۳) همانگونه که می‌دانیم پکتیه‌های جنوبشرقی در سرزمینی زندگی می‌کردند که اسم خاص آن هره‌هویتیش (به لاتینی ارکوزیا) بود. وجه تسمیه‌اش این بود که در آبریز رودی قرار داشت که در اوستا هره‌هویتی خوانده شده است.^(۴) در فهرست‌های رسمی

۱- پروفیسور جی. جی. کامرون در یادداشتی به نویسنده توصیه می‌کند که در این گونه موارد باید با حزم و احتیاط کرد و فرض را بر تصادف لفظی و فاقد اهمیت تاریخی گذاشت. مگر اینکه شواهد قانع‌کننده دال بر توجیه دیگری پیدا شود. می‌نویسد:

«تصور می‌کنم در پاره‌ای عبارت‌ها بیش از حد معقول بر شباهت اسمی تکیه کرده‌اید. مثلاً اعتقاد دارم بسیاری از اسم‌های شهرها از چنان گذشته‌ی دوردست و بدوی به جا مانده که گرفتن هرگونه نتیجه قومی و نژادی و زبانی از آنها ناممکن است. ذاتاً نسبت به این گونه استنباط شک و تردید دارم. مثلاً تصور می‌شد معنای «اربله» Arbela «شهر چهارایزد» است. در زبانهای سامی شاید چنین تعبیری مجاز باشد. اما اکنون در منابع کهن‌تر با اصطلاح «اربیلوم» Urbillum آشنا شده‌ایم که نمی‌توان آن را این گونه توجیه کرد. پس این اسم مربوط می‌شود به قبل از سامی‌ها». نویسنده این سطور پس از دریافت این هشدار صمیمانه دیگر نمی‌تواند به عذر بی‌خبر بودن متوسل شود.

۲- نک، صفحات ۵۶-۵۰، بالا.

۳- نک، صفحات ۳۲-۳۰، بالا.

4- A. V. W. Jackson in the Cambridge History of India, vol. 1. (Cambridge University Press), P. 321, N.2.

از این «دهیوش» منحصرأ با اسم آن سرزمین یاد شده است. و در آثار جغرافیایان یونانی پس از هرودوت این اسم مکان با تلفظ یونانی «ارخوزیا» (اسم قومی ارخوتی *Arakhoti*) ضبط شده، اما در کتاب هرودوت اسم «ارخوزیا» نیامده است. در وصف هرودوت از آرایش جنگی نیروی اعزامی خشایارشا از مردم «ارخوزیا» با اسم قومی آنان، «پکتیه»ها، یاد می‌شود.^(۱) اما در فهرست مناطق مالیاتی هخامنشی هرودوت اسم وصفی آنان «تمانیه» را بکار می‌برد که مفهوم «مرزنشینان» را می‌رساند.^(۲)

آشکار است که مقامات رسمی یا غیررسمی هخامنشی اصطلاح «مرزنشینان» را دربارهی تعدادی از اقوام مختلف بکار می‌بردند که هیچگونه وجه مشترکی با یکدیگر نداشتند، مگر آنکه از نظر جغرافیایی در نزدیکی مرزهای بسیار دور از هم شاهنشاهی وسیع هخامنشی سکنی گزیده بودند. کاربرد این اصطلاح و لقب نه تنها دلالت بر خویشی و بستگی این اقوام گوناگون با یکدیگر نمی‌کند بلکه برعکس می‌تواند قرینه این احتمال باشد که هیچگونه رابطه‌ای با یکدیگر نداشته‌اند. همانگونه که پیش از این دیدیم^(۳) در نقشه بعدی ایران و نواحی اطراف آن لااقل دو «دمن» وجود دارد. یکی در فاصله ارتفاعات شرقی فلات ایران و کرانه‌های غربی رود سند و دیگری در کوهپایه‌های جنوبی هندوکش و حوضه‌ی آبریز رود کابل. هیچ دلیلی در دست نیست تا فرض شود میان مرزنشینان شمال افغانستان و مردم سرحدات جنوب آن سرزمین بستگی نژادی وجود داشته باشد. در جغرافیای اداری هخامنشیان تنها قومی را که - در مآخذ موجود - با واژه‌ی «دمن» می‌خوانند پکتیه‌های ارخوزیا می‌باشند. اما در زبان پارسی باستان واژه‌ی دیگری نیز وجود داشت که آنهم مفهوم مرز و مرزنشین را ایفا می‌کرد و لااقل در چهار مآخذ جغرافیائی هخامنشی و یونانی بکار رفته است. این واژه پرایتکه *Paraitake* است.

یکی از این «پرایتکه»ها نخستین ناحیه از ماد بود که اسکندر در بهار سال ۳۳۰ ق.م به هنگام سفر جنگی دوازده روزه از محل اردوی زمستانی خویش در پرسیس

۱- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۶۷ و (۴) ۸۶ (به این شرط که «پکتیه‌ها را نوعی تصحیح از اسم تکرار شده «کسی‌ها» بدانیم».

۲- هرودوت، کتاب سوم، فقره ۹۳.

۳- نک، صفحات، ۳۲-۳۰، بالا.

(فارس) به هگمتانه (همدان) به آنجا رسید.^(۱) از این عبارت می‌توان استنباط کرد این «پرایتکه» بایستی در همان مکانی بوده باشد که بعدها استان اصفهان دانسته شد.^(۲) معلوم است اینجا ولایت مرزی ماد در برابر پارس بوده و باید موطن همان «پرایتکه» هائی باشد که هرودوت اسم آنها را به هنگام فهرست کردن اسامی طوایف ساکن ماد آورده است.^(۳) پرایتکه واقع در مرز میان ماد و پارس همچنین می‌تواند همان پراتکه *Furatka* یا پرتوکه *Partukka* باشد که ذکر آن در^(۴) شرح آسارحادون، شاه آشور، از عملیات سوارنظام آشوری به سال ۶۷۳ ق.م در فاصله میان رشته کوههای زاگرس و کویر مرکزی فلات ایران آمده است. در همین اردو کشی، آشوریان به سرزمینی موسوم به «پتوش اری» *Patush Arri* حمله می‌کنند. این اسم ظاهراً با اسم «پتیس خور» ها (*Pateiskhoreis*) که به گفته‌ی استرابون از جمله‌ی طوایف پارس‌ها بوده‌اند، یکی است.^(۵) اما در ماد «پرایتکه» دیگری هم وجود داشت که جغرافیایونیسان یونانی پس از هرودوت از وجود آن آگاه بوده و آن را جزو ماد محسوب می‌داشتند.^(۶) حال آنکه هرودوت متذکر آن نیست.^(۷)

- ۱- نک، آریان «سفر جنگی اسکندر»، کتاب سوم، فصل نوزدهم، بند دوم.
- ۲- برای «پرایتکه» واقع در دورترین ناحیه جنوبشرقی ماد، نک، جغرافیای استرابون، کتاب دوم، فصل اول، بند ۲۶؛ کتاب یازدهم، فصل سیزدهم، بند ۶؛ کتاب پانزدهم، فصل دوم، بندهای ۴ و ۸ و فصل سوم بند ۶ و کتاب شانزدهم، فصل اول، بند ۱۷.
- ۳- نک، هرودوت: کتاب اول، فقره ۱۰۱.
- ۴- نک، جی.جی. کامرون «ایران در سپیده دم تاریخ»، ترجمه حسن انوشه، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵، صفحه ۱۳۳، علیرغم شباهت اسمی، این دو ناحیه دلالت بر سرزمین واحدی نمی‌کند زیرا هر دو اسم در کنار هم آمده‌اند.
- (See, D.D. Luckenbill: Ancient Records of Assyria and Babylonia, University of Chicago Press, 1926-7. vol. II pp. 519, 540, 566.
- ۵- نک، استرابون، جغرافیا، کتاب پانزدهم، فصل سوم، بند یک که مفاد آن را کامرون این چنین نقل کرده است:
- «اما سرزمین «پتوش اری» ناحیه‌ایست در مرکز کویر نمک، واقع در دور دست سرزمین ماد، نزدیک کوه بیکنی *Bikni*، کوه سنگ لاجورد، سرزمینی که هیچ کدام از نیاکان من پا به آنجا نگذاشته بودند.
- (Luckenbill, op. cit., vol II. pp 519, 540, 567.)
- ۶- بعنوان مثال، نک، استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل دوازدهم، بند ۴؛ کتاب پانزدهم فصل سوم، بند ۱۲؛ کتاب شانزدهم، فصل یک، بندهای ۲ و ۸.
- ۷- پرایتکه‌های هرودوت نمی‌توانند ساکن این پرایتکه غربی باشند. زیرا در شرح فواصل منزل‌های شاهراه

این پرایتکه در محل تقاطع شاهراه بزرگ شمالغرب با شاهراه بزرگ شمالشرق واقع بود.^(۱) پرایتکه سومی هم در یکی از مرزهای سغدیان قرار داشت که از روی مطلب آمده در کتاب آریان درباره‌ی شرح عملیات اسکندر در آنجا^(۲)، نمی‌توان محل دقیق آنرا معلوم کرد. پرایتکه چهارم در آن سرزمینی قرار داشت که بعدها به سکستان (سیستان) معروف شد. در ساحل پائین دست رود هیرمند در میان زرنگیانا (زرنگه) و آرخوزیا (هره‌هوتیش).^(۳)

روشن است که در ایران عصر هخامنشی مردم مقیم در این چهار پرایتکه همانقدر با یکدیگر خویشی و نسبت داشتند که مردم مارچ [= مرز] آنکونا *Ancona* با مردم مارچ براندبورک و یا ساکنان «دان» مارک با اهالی «فین» مارک در اروپای مسیحی قرون وسطی.

اصطلاح «مرز نشینان» - که با اسم‌های مترادف «پریتنکی» ها و «تمانیه» ها ایفاد می‌شد - یکی از برجسب‌های وصفی بکار رفته روی نقشه جغرافیائی شاهنشاهی هخامنشی بود. اصطلاح دیگری که کاربردی همینگونه وصفی داشت واژه‌ی «پیریکا» ها می‌باشد و معنای مردمی که پیرو مذهبی قابل ایراد و ناپسند می‌باشند را می‌رساند.

پیش از این دیدیم که این اسم (به یونانی پریکنی)^(۴) یکی از چند لقب وصفی بیابانگردان ایرانی زبانی بود که در مرز سغدیان، در دره‌ی علیای رود سیحون (آمودریا) می‌زیستند که اسم قومی آنان به جا نمانده است. دولتمردان شاهنشاهی هخامنشی در آغاز این قوم را باگروهی از اقوام همانند زیر اسم عام «سکه» ها، که مفهوم بیابانگردان آسیا - اروپائی را می‌رساند درهم آمیختند. بعدها ظاهراً میان اینان با دیگر قبیله‌ها فرق

→

بزرگ شمالغرب شاهنشاهی هخامنشی - کتاب هفتم، فقره‌های ۵۴-۴۹ هرودوت، ماد را از جمله‌ی نواحی که این شاهراه از آن می‌گذرد به حساب نمی‌آورد. بر طبق عبارت آمده در کتاب پنجم، فقرات ۵۳-۵۲ این شاهراه از ارمینه آغاز و پس از گذشتن از متینه *Matiène* به «کیسیه» *Kissia* می‌رود. (نک، صفحات ۴-۸۱، پائین).

۱- نک، صفحه ۲۱۰، یادداشت ۳، بالا.

۲- نک، آریان، سفر جنگی اسکندر، کتاب چهارم، فصل‌های ۲۱ و ۲۲، بندهای ۱-۲.

3- See W.W. Tarn: The greeks in Bactria and India (Cambridge University Press, 1938) p. 95. Following Isidore of Charax: Parthian Stations, Chap. 18.

۴- در صفحات، ۳۱-۳۳، بالا.

قائل شدند. آنها را، به مناسبت یکی از آئینهای مذهبیشان، گاهی سکه‌های هوم‌نوش (سکه هماورگه) و گاهی به مناسبت روابط بسیار حسنه و عهدنامه‌های استوار با شاهنشاهی هخامنشی «متحدین» (یا به گفته‌ی هرودوت «ایگلانی»^۱) ها صدا می‌کردند. اما این قوم خاص نه تنها مردمی بودند که روابط حقوقی بسیار حسنه با هخامنشیان داشتند و نه به گونه‌ای انحصاری پیرو مذهبی مورد ایراد و ناپسند بوده و نوشابه هوم مصرف می‌کردند.^(۱) بنابراین چون در جای دیگر از فهرست هرودوت مردم دیگری را می‌یابیم که بر آنها نیز برجسب «پریکنی» ها را زده‌اند از این گفته هرودوت هیچ نکته تازه‌ای دستگیرمان نمی‌شود مگر اینکه این هر دو قوم کیش‌هایی داشته‌اند که مقبول و وجیه نمی‌نموده‌است. حال آن کیش‌ها هرچه می‌خواهد بوده باشد. این برجسب مشترک «پریکنی» ها، که در یونانی «پریکانی» می‌شود، بدون شک به علت کاربرد هرودوت، به اسم‌های این دو قوم الحاق می‌شود. دلیل این مدعا آنکه در نیمه‌ی قرن بیستم میلادی حوضه‌ی بالای رود سیحون که روزی موطن سکه‌های هوم‌نوش بود هنوز با نام «فرغانه» شناخته می‌شود. حال آنکه وجود چند روستای موسوم به «فارغان» *Farghan* در ۶۰ کیلومتری شرق طارم و ۱۲۰ کیلومتری شمال بندرعباس همراه با اسم ارتفاعات واقع در همسایگی آنان، کوه فروغون *Furghun* گواهی می‌دهد که در روزگار پیشین این ناحیه نیز موطن مردمی بوده است که با لقب «پریکان» شناخته می‌شدند. یعنی دقیقاً در همانجا که انتظار داریم پریکنی‌های مذکور در ناحیه هیجدهم مالیاتی داریوش در فهرست هرودوت را همراه با حبشی‌های آسیائی بیابیم.^(۲)

سومین لقب وصفی که در شاهنشاهی هخامنشیان همراه و پابه پای القابی که مفاهیم «مرزنشینیان» و «قوم بی‌دین یا کافر» را می‌رساند بکار می‌رفت، واژه‌ای بود که مفهوم «مردم کوهستانی» را نیز ایفاد می‌کرد. «آکثوفچی» *Akaufaciya* که این معنا را در زبان پارسی باستان می‌رساند به عنوان اسم قوم ساکن در یکی از دهیوش‌های هخامنشی

۱- مثلاً یونانی‌هایی که نقش نیاکان خود را می‌سوزاندند، یا هندیان «کالاتی» که گوشت اجساد پدران خود را می‌خوردند (نک، هرودوت، کتاب سوم، فقره ۳۸) بدون شک از دیدگاه روحانیون متعصب زرتشتی - که اجساد نیاکان خود را در معرض هوای آزاد می‌گذاشتند تا طعمه‌ی پرندگان گوشتخوار و درندگان شوند - اینان پیرو آئینی بودند که ناپسند و مذموم می‌نمود.

۲- نک، صفحات ۷۹-۸۰، زیر.

بکار رفته است^(۱) و پروتا *Parvata* که همانند «کثوفه» واژه‌ای ایرانی با معنای کوه است.^(۲) این واژه چون جامه زبان یونانی بر تن می‌کند در نوشته هروودوت می‌شود اپریتی *Aparytai* و در تألیف بطلمیوس پراویتوی *Parovêtoi* و پراثوتی *Parautoi*^(۳). آیا می‌شود که در روزگار پیش از آمدن آریائیها در یکی از زبانهای بومی رایج در فلات مرتفع آناتولی، ارمنیه و ایران واژه‌ای وجود می‌داشته که مفهوم «سرزمین کوهستانی» را می‌رسانده است و اسم عام «تبل» *Tabal* از آن مشتق شده باشد؟ اسمی که به کرات در اسناد آشوری سده‌های نهم و هشتم و هفتم ق.م بکار رفته است.^(۴) در کاربرد آشوری این اسم آشفته‌گی و ابهام دیده می‌شود. از یکسو به عنوان اسم عام بکار رفته و دلالت می‌کند بر سرتاسر کوهستان تاروس *Taurus* و آنتی تاروس *Antitaurus*. از سوی دیگر همین اصطلاح بعنوان اسم خاص امارت معینی در همین ناحیه در اسناد آشوری آمده است.

امارتی که سرچشمه‌های رودهای کیلیکیه را دربرمی‌گرفت و بعدها از سوی جغرافیادانان یونانی کتونیا *Catonai*^(۵) خوانده شد. همینگونه شک و تردید را در مورد دیگری داریم. نمی‌دانیم آیا فلسطینی‌های مهاجر اسکان یافته در سواحل اردن - که اسم خود را به آن سرزمین دادند - چکاد واقع در سرچشمه‌های رود اردن را به یاد کوه اته‌بیروس *Atabiros* جزیره رودس کوه تابور *Tabor* نام نهاده بودند یا آنکه این دو چکاد را به این علت ساده با نامهای مشتق از واژه‌ی تبل موسوم کردند که اسم عام «تبل» مفهوم کوه را می‌رسانده است. به هر حال یا باید پذیرفت که «کوه‌نشینان» (به یونانی تپوری *Tapouroi* به عربی *Tabari* = طبری) - همان قومی که اسم خود را به سرزمین طبرستان میان رشته کوهستان البرز و ساحل دریای کاسپین دادند - به این علت با «تی‌برنوی»های آناتولی شباهت اسمی دارند که هر دو ساکن مناطق کوهستانی بوده‌اند و یا باید قبول کرد که این شباهت اسمی دلالت بر این دارد که هر دو قوم تبار واحدی داشته‌اند. و البته

۱- نک، در زیر، صفحات ۱۵۲-۱۵۱.

۲- نک، صفحه ۱۲۰ با یادداشت ۲ زیر.

۳- نک، صفحات ۱۲۰، یادداشت ۳، زیر.

۴- اسم «توبال» آمده در تورات، سفر پیدایش، فصل دهم، آیه سوم، از همینجا می‌آید.

5- Forrer, op. cit; P. 73.

پذیرفتن نظر اول آسانتر می‌نماید. اما شق معقول‌تر اینکه علیرغم شواهد مثبت موجود نظر سومی را اتخاذ کرده و بیشتر احتمال دهیم شباهت میان اسم‌های «تی‌بری نوی» و «تپوری» عارضه‌ای تصادفی است.

لااقل در سه مورد دیگر شک و تردیدهای همانند و برابر وجود دارد. توجه شود به واژه‌ی ایرانی «دها» *Daha* (در سانسکریت *Dasa*) که معنای راهزن را می‌رساند. چگونه می‌توان پی برد و یقین داشت آیا اقوام و طوایف چندی که در نقاط مختلف روی نقشه جغرافیائی آن روزگار با اسم مشترک «دها» *Daha* (به لاتین *Dahae*، *Davi*)^(۱) شناخته می‌شدند بازماندگان دودمان واحدی بوده باشند؟ یا به این دلیل با این اسم شهرت یافته‌اند که همه‌ی آنان پیشه‌ی ناپسند و ناخوشایند راهزنی داشته و با این اسم بدنام شده بودند. باز توجه شود به آن واژه‌ای که چون به کسوت یونانی درمی‌آید می‌شود «امردوس» یا «مردوس» که آشکارا از واژه‌ی ایرانی «مرتیه» *Martiya* با معنای مرد می‌آید. چگونه می‌توان پی برد و یقین داشت که آیا قوم همسایه شمال غربی «تپوری»‌های ساکن رشته کوه‌های البرز شاخه‌ای بودند که از تنه اصلی خود، به هنگام گذار از پهنای فلات ایران، منشعب شده بودند؟^(۲) مثل طوایف خویشاوند یاتویی، ماچی، پارسا و اسکرته. یا اینکه تنها وجه مشترک این سه طایفه «مردها» این بود که با توجه به زبان مشترک ایرانی آنها و پیشه‌ی راهزنی مسلحانه آنان که مستلزم شجاعت و تهور بود این اسم را گزیده بودند تا بنمایانند که «مرد» به معنای واقعی کلمه هستند.^(۳) مورد سوم این است که چگونه می‌توان پی برد و یقین داشت «یائودی» *Yaudheye* ساکن مرز میان پنجاب و «راج‌پوتنه» با اوتوی (*Outoi*) لارستان و اوی‌تیو *Ouitioi* ماوراء قفقاز خویشی و بستگی داشتند یا اینکه این شباهت اسمی تنها بر آن دلالت می‌کند که این دو قوم ساکن هندوستان و جنوب شرقی آسیا از اینکه خود را «رزمنده» بخوانند

۱- اسم قومی دوی *Davi* از اسم شخصی «داوس» *Davus* مفهوم می‌شود که در یونانی می‌شود داتوس *Daos* و در ترجمه‌ی لاتین کمدی‌های اتیک *Attic* تألیف شده در سده‌ی سوم ق.م روی بردگان گذاشته می‌شد.

۲- نک، صفحات ۵۳-۵۲، بالا.

۳- استرابون این پرسش را در کتاب یازدهم فصل ۱۳، بند ۳ مطرح کرده است.

احساس غرور و افتخار می‌کرده‌اند.^(۱)

پس از این بازدید احتیاط آمیز و مقدماتی از انبوه دامهای شباهت اسمی خطرناک که بر سر راه پژوهشگر گسترده شده حال می‌خواهیم دل به دریا زده و از این راه لغزنده و نه چندان امن گذر نمائیم. آنچه در این سودای مبتنی بر نادانی جسورانه اندک مایه دلخوشی و قوت قلب می‌شود این است که می‌توانیم دست به دامن امنیت و سلامت نسبی مضمحل در کثرت و تعدد شویم. هر جا که فقط یک اسم داریم و آن را باید فقط در برابر شباهت اسمی با یک اسم دیگر قرار داد - مثلاً «تپوری» در برابر «تی‌بری‌نوی» - تردید نباید داشت که فرض اینکه این شباهت عارضه‌ای تصادفی است خردمندانه‌ترین و محتاط‌ترین چاره‌اندیشی است. اما آنجا که یک جفت اسم را در برابر یک جفت اسم مشابه داریم، مثلاً «تی‌بری‌نوی» به اضافه «مشکوی» که در زبان یونانی روبرو می‌شود با «تبل» به علاوه «موشکی» («توبال» همراه با «ماشک» آمده در سفر پیدایش تورات) یا کوه تبور به علاوه رود اردن واقع در فلسطین قرار می‌گیرد در برابر کوه اته‌بیروس جزیره رودس همراه با رود یاردانوس جزیره کُرت، فرض تصادف محض احتمال کمتری دارد. اما اگر در هر طرف چهار اسم داشته باشیم، که با چهار اسم مشابه مطابقت می‌کند، باید فرض تصادف اسمی را متنفی دانست، مانند شباهت میان یاتوئیّه (*Outioi*) به اضافه ماچیّه (*Mykoi*) به اضافه اسکریتیّه (*Sagartia*) به اضافه پاراسا (*Parsa*) ساکن در جنوب شرق ایران. به هنگام مطابقت با «اوتیه» به علاوه «موغان» به علاوه «اسکریتیّه» به علاوه «پارسوای» متوطن در شمال غرب ایران. در این مورد اخیر با اطمینان نسبی باید حدس زد و نتیجه گرفت احتمال تصادفی بودن این چهار جفت شباهت اسمی ناچیز است و باید ناشی از انشقاق تاریخی این اقوام هم‌کوچ و هم‌هجرت به دو جناح متباعد و دور شونده از یکدیگر باشد.

۱- برای اطلاع بیشتر در مورد یاتودیه نک:

E. J. Rapson "Cambridge History of India vol.I. P. 528 and De La Vallée Poussin, L. L'Inde aux Temps des Mauryas (Paris, 1930, Boccard).

۵- یادداشت‌هایی درباره‌ی اسم‌های جغرافیائی و مکان آنها

در گفتگوی پیش رو پرسش‌های برجسته و مهم مربوط به تعبیر و تفسیر و تطبیق و تعیین هویت‌های جغرافیائی مطرح خواهد شد. در این زمینه آن نظم و ترتیبی را رعایت خواهیم کرد که بر طبق آن اسم‌های مردم و کشورهای مذکور در منابع موجود در جدول صفحات ۹ - ۱۸۸ این کتاب ردیف شده است. در هر سطر، نخست به اسم پارسی‌باستان که در ستون دست راست جدول آمده خواهیم پرداخت. آنگاه اسم یا اسامی را که هرودوت در برابر این اسم پارسی آورده مورد دقت و بررسی قرار می‌دهیم. سپس به سطر زیرین رفته باز نخست اسم پارسی آمده در ستون دست راست را مطالعه خواهیم کرد.

آن سرزمین پارسا (یونانی *Parsai*) که پس از تجدید تشکیلات اداری داریوش اول هنوز از امتیازات یکی از اقوام پایه‌گذار شاهنشاهی هخامنشیان برخوردار مانده بود تنها بخش کوچکی از قوم پارس را دربرمی‌گرفت. مثلاً، پارسی‌های بیابانگردی که دنباله‌ی موج مهاجرت پارس‌ها را تشکیل می‌دادند، و تدریجاً جزو یکی از قبایل بیابانگرد مطیع شاهنشاهی هخامنشی در آسیای مرکزی یعنی سکه‌های تیزخود (نام دیگرشان ماساژات‌ها) درآمده بودند، از این جمله نبودند. زیرا در حوالی سال ۱۳۰ ق.م. بود که سرانجام این گروه عقیدار از اقوام پارسی توانستند از ارتفاعات شرقی فلات

ایران بالا بیایند.^(۱) آنچه را که داریوش «پارسا» می‌خواند و هرودوت «پارسی»، جناح راست قوم «پارسا» را نیز شامل نبود. همان‌هایی که آشوریان آنان را با نام «پارسوآ» می‌شناختند. اینان در همان آغاز هجوم و تصرف ایران غربی، همراه با جناح راست سه قوم همراه و همسفر - یاتوئیه، ماچی و اسکرتیه -، در اردلان و در آذربایجان و نواحی دورتر شمال و شمالغربی حوضه‌های سفلی رود ارس و کور سکنی گزیده بودند. با آنکه همین مجموع اسامی چهارگانه گواه متقن و قطعی است که این قبایل همه از تبار و نسل واحدی بودند، اما بی‌تردید مدتها بود که این نمایندگان ۴ قوم پارسی تبار ساکن شمالغرب، از نظر احساسات و عواطف سیاسی، خود را «مادی» و اهل «ماد» می‌پنداشتند. دلیل مدعا این است که حتی پس از آنکه داریوش اول در سرکوبی شورش ماد توفیق یافت و پیشوای شورشیان را در ری دستگیر و در همدان^(۲) به دار آویخت به مجرد اینکه مدعی دیگری در آن سرزمین پیدا شد و سر به شورش نهاد و گفت که از اعقاب کیاگزارس می‌باشد اسکرتیه‌های شمال غربی به پشتیبانی از او دست به شورش و طغیان نافرجام زدند. از همه‌ی اینها جالب‌تر و مهم‌تر اینکه «پارسای» آمده در فهرست‌ها حتی تمام اقوام و طوایفی را که از دوره‌ی هخامنش پسر چیش‌پش (سلطنت تقریباً ۴۴۰ - ۶۷۵ ق.م) زیر تسلط و حکومت دودمان هخامنشی بودند، شامل نمی‌شد.

سرزمین اصلی و موروثی دودمان هخامنشیان بلوک «پارسوش» یا «پارساوش» در بخش علیای رود کرخه، در جنوب ماد و شمال دشت عیلام بود. (همانجائی که بعدها به اسم لرستان شهرت یافت).^(۳)

۱- نک، تارن: «یونانیان در باکتریا و هندوستان»، صفحات ۴-۲۹۲.

۲- نک، کتیبه داریوش در بیستون، بندهای ۳۳-۳۲.

۳- در این رساله نظر پروفیسور کامرون در مورد تعیین محل پارساوش بکار رفته است و نه آن نظری که سیدنی اسمیت در کتاب

Isaiah, Chapters XL- LV, Literary Criticism and History, London, 1944, Milford.

اظهار داشته که می‌گوید پارساوش ناحیه و سرزمینی جدا و متفاوت با «پارسا» نبود و در لرستان قرار نداشت و همان پارسای واقع در پارس بود. به عقیده وی آنچه تیول و در مالکیت شاخه‌ی سالداتر کوروشی دودمان هخامنشی قرار داشت تنها «انشان» بود و نه انشان همراه با پارساوش. از سوی دیگر پارسا که با پارساوش یکی بود به مالکیت و تیول شاخه‌ی جوانتر، اریارمنه، درآمده بود. در نظر نویسنده غیرمتخصص

نخستین باری که در اسناد آشوری ذکر پارسواش به میان می‌آید به سال ۸۱۵ ق.م است.^(۱) در دوره‌ی سلطنت هخامنش (۶۷۵ - ۷۰۰ ق.م)^(۲) که گروهی از جنگجویان پارسواش را به کمک نیروهای متحدینی که، به پیشوایی عیلام، با سناخرب می‌جنگیدند و او را در «حلوله»^(۳) شکست دادند، فرستاد. در منابع بعدی از چیش‌پش جانشین هخامنش بعنوان «شاه شهرانشان»^(۴) یاد می‌کنند که بایستی در جایی واقع در حدفاصل پارسواش، عیلام و بابلستان قرار گرفته باشد.^(۵) ظاهراً در سالهای سلطنت

→

این سطور رأی کامرون مبتنی بر قرارداد پارسواش در لرستان درست‌تر و معقول‌تر می‌نماید تا حکم سیدنی اسمیت که محل پارسواش را در همان پارس می‌داند و برای این نظر دو دلیل دارد. نخست اینکه بیشتر احتمال می‌رود پارسواشی که در اوائل سده‌ی هفتم ق.م با دولت آشور تصادم نظامی پیدا می‌کند در لرستان باشد تا در فارس. یعنی آن سوی دوردست عیلام. دوم اینکه بسیار بعید می‌نماید که چیش‌پش به هنگام تقسیم قلمرو حکومت میان دو فرزندش تیول مروئی «پارساوش» را به فرزند کوچکتر خود اریارمنه و اگذار کند - و اگر پارساوش همان پارس باشد چنین کرده بود - و مستملکات تازه به دست آورده، یعنی ایشان را سهم فرزند بزرگترش، کوروش اول، مقرر دارد. توجیه چگونگی تقسیم قلمرو چیش‌پش آسانتر خواهد بود اگر بپذیریم که وی قلمرو مروئی خود، پارساوش واقع در لرستان همراه با ایشان را که در اوایل حکومت خود به دست آورده بود سهم پسر بزرگترش کوروش اول بنماید و پارسای دوردست‌تر و جدیدتر منضم شده به قلمرو خویش را نصیب پسر کوچکترش مقرر دارد. آنگاه از دیدگاه شرایط جغرافیائی معقول این است که چیش‌پش از پایگاهی در جلگه‌های شمال غربی عیلام و از طریق ایشان به فارس حمله کرده و راه یافته باشد.

۱- ایران در سده‌ی دوم تاریخ، جورج کامرون، حسن انوشه، صفحات ۱۲۷-۱۲۳، انتشارات علمی فرهنگی تهران، ۱۳۶۵.

۲- همچنین، نک، مأخذ بالا، ص ۱۳۶.

۳- کامرون تاریخ جنگ مزبور در مأخذ بالا را سال ۶۹۲ می‌دهد. اما سیدنی اسمیت تاریخ همین جنگ را در تاریخ کمبریج روزگار باستان (انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۲۵) صفحه ۶۳، سال ۶۹۱ ق.م می‌داند.

۴- نک، کامرون، مأخذ بالا، صفحات ۱۳۶ و ۱۶۵.

5- F. W. König in *Alteste Geschichte der Meder und Perser* (Leipzig, 1934, Hinriches) p.9.

جای ایشان را در محلی نه چندان دور از ناحیه دیر Dêr، واقع در گوشه شمال شرقی بابل می‌داند. سیدنی اسمیت در کتاب Isaiiah فصل‌های ۵۵-۴۰، صفحه ۱۲۱ (یادداشت ۲۷ و اشاره به صفحه ۲۸) «دیر» را همانجایی می‌داند که بعدها «بدره Badrah» - درست در طرف عراقی مرز ایران و عراق در جنوب شرق - خوانده شد. اما علیرغم آنچه در همین مأخذ نقل شد، در صفحه ۲۸ آمده که «هم پارسواش و هم ایشان» در اطراف پاسارگاد قرار دارد که نادرست بودن این تعیین محل را مسلح می‌کند. در جمله‌ی بلافاصله قبل، سیدنی اسمیت می‌گوید «ایشان را بابلیان از گذشته دوردست از عصر سومریان می‌شناخته‌اند». یعنی در عصری که سرزمین اطراف پاسارگاد که بعدها پارس، پرسیس و فارس نام گرفت، در ماوراء افق سرزمین «شینار» (Shinar) قرار داشت.

چیش‌پش (تقریباً ۶۴۰-۶۷۵) قلمرو حکومت هخامنشی پارسواش و انشان با تسلط بر تمامی گروه اقوام ایرانی که در آنسوی عیلام سکنی داشتند - یعنی سرزمینهایی که بعدها با اسم‌های فارس و لارستان و کرمان معروف شد - وسعتی بسیار و فوق‌العاده و چشمگیر یافت.^(۱) این فرصت برای چیش‌پش آنگاه پیش آمد که توانست در جنگ شدیدی که میان آشور و عیلام در سال ۶۶۳ درگرفت نقش طرف سوم و فرصت طلب را بازی کند. این جنگ میان عیلام و آشور بیست و پنج سال ادامه یافت. به نابودی کامل عیلام و خستگی و ضعف آشور، که ناشی از تلفات بسیار سنگین بود، منجر شد.

چیش‌پش مستملکات و قلمرو وسعت یافته خود را میان فرزند بزرگترش کوروش اول (سلطنت تقریباً ۶۰۰-۶۴۰) و اریارمنه تقسیم کرد. تیول موروئی دودمان، یعنی پارسواش و انشان را به کوروش بخشید. قلمروهای تازه به دست آورده در جنوب شرق را به پسر کوچکتر، اریارمنه، داد. پس از پیروزی کامل آشور بر عیلام بخت و اقبال شاخه‌ی مهتر این دودمان رو به افول گذاشت. سرداران آشور، کوروش اول شاه انشان، را مجبور ساختند تا به اطاعت از آشور گردن نهد. باجگذار آشور شده یکی از فرزندان خود را بعنوان گروگان تسلیم کند.^(۲) اما چندی نگذشت که ورق روزگار برگشت و اوضاع دگرگون شد. بخت و اقبال به سراغش آمد. دگرگونی که می‌تواند نتیجه ظهور ناگهانی دولت نیرومند ماد، پس از مرگ آشور بانیپال و سقوط و نابودی دولت آشور باشد. به تحقیق تاج و تختی که اریارمنه از پدرش چیش‌پش به ارث برد هیچگاه به هیشاسب نوه‌ی اریارمنه و پدر داریوش اول تعلق نیافت.^(۳) و چون می‌بینیم که نوباوه‌ی

۱- نک، کامرون، مأخذ نقل شده، ص ۱۶۱.

۲- نک، کامرون، مأخذ نقل شده، ص ۲۰۴. سیدنی اسمیت در مأخذ بالا، ص ۱۲۲ می‌گوید اگر همانگونه که کامرون می‌گوید کوروش اول تابع برادر کوچکترش اریارمنه بوده است از نظر قانونی چنین حقی را نمی‌داشت.

۳- کوروش کبیر نوه برادر و عموزاده هیشاسب پدر داریوش اول بود. تصور می‌کنم گفته‌ی داریوش، که نهمین شاه دودمان هخامنشیان بوده‌است را باید بپذیریم. شاید مطمئن‌ترین ترتیب برشمردن آنان چنین باشد. هخامنش، چیش‌پش، کوروش اول، کمبوجیه اول، کوروش دوم، کمبوجیه دوم، آنگاه شاخه‌ی دیگر، اریارمنه، ارشام، داریوش. هیشاسب هیچگاه به سلطنت نرسید. می‌دانیم چون داریوش اول شاه شد هیشاسب پدرش و جدش ارشام زنده بودند (کتیبه‌ی f داریوش در شوش، بندهای ۱۵-۱۲ و کتیبه‌ی f خشایارشا در تخت جمشید بندهای ۲۵-۲۰). بنابراین فقط ارشام می‌توانسته‌است که به مقام سلطنت رسیده

برخواسته از شاخه‌ی کهن‌تر دودمان هخامنشی - کمبوجیه اول (۵۵۹-۶۰۰ ق.م) فرزند کوروش اول و پدر کوروش دوم [[کبیر]] هم در پارس حکومت می‌کند و هم در پارساوش سلطنت و در ضمن یدک کشیدن لقب «شاه شهرانشان» باجگذار کیاگزارس شاه ماد نیز می‌باشد، حدس می‌زنیم شاید عزل و برکناری شاخه‌ی اریارمنه‌ی دودمان هخامنشیان در اثر اعمال نفوذ و دخالت مادها بوده است^(۱) که منجر به طلوع دوباره‌ی ستاره‌ی اقبال شاخه‌ی کوروشی این دودمان می‌شود. این احتمال را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که چه بسا فرزند شاه اریارمنه، یعنی شاه ارشام، تخت سلطنت پارسا را آنگاه از دست داد که کوروش دوم [[کبیر]] فرزند کمبوجیه اول، در راستای پایه‌گذاری شاهنشاهی وسیع هخامنشی و تعظیم نفس خویش او را از سلطنت خلع کرده است.^(۲)

→

باشد (از نامه خصوصی پروفورکنت به نویسنده). متن‌ها و ترجمه انگلیسی دوکتیه‌ی یافت شده در همدان (اکباتان) (AmH) که بنظر می‌آید توسط شاه اریارمنه و پسر و جانشینش شاه ارشام (AsH) انشاء شده‌اند در کتاب «فارسی باستان، دستور زبان، متون واژه‌نامه، تألیف کنت، صفحه ۱۱۶، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۹» منتشر شده است. همچنین نک:

"The Oldest Old Persian Inscriptions" in the Journal of the American Oriental Society vol. Ixvi, No.3. July- September 1946.

در صفحات ۱۲-۲۰۶. کنت نتیجه گرفت که کتیبه‌های اریارمنه و ارشام در روزگار سلطنت اردشیر دوم انشاء و نقر شده تا بر عزت و اعتبار نیاکان شاخه‌ی اریارمنه‌ای افزوده شود. و این بخشی از اقدامات ضدکوروشی اردشیر دوم بوده است.

۱- نک، کامرون، مأخذ نقل شده، ص ۲۱۸، همچنین در همین مطالعه، ص ۲۰۴، بالا.
۲- خلع ارشام از سلطنت توسط کوروش بدون مبارزه و خشونت انجام می‌گیرد، زیرا جان و آزادی ارشام حفظ می‌شود. حتی پس از به سلطنت رسیدن نوه‌اش داریوش اول، بعد از مرگ کمبوجیه دوم پسر کوروش کبیر، هنوز زنده بود. (کتیبه ۴ داریوش در شوش بندهای ۱۵-۱۲ و کتیبه ۴ خشایارشا در تخت جمشید بندهای ۲۵-۲۰). شاید توافق شده بود که ریاست فائقه نوبتی باشد (مقایسه شود با نظر سیدنی اسمیت در Isaiiah, chp.XL-LV p.29).

قراری که در این گونه موارد اغلب در فرصت مناسب و بطور یک‌جانبه منسوخ می‌شود. این چنین بود که هیشناسپ پسر ارشام هیچگاه صاحب تاج و تخت سلطنت نشد. حتی آنگاه که داریوش اول از او در کتیبه‌ی بیستون بعنوان پدر خود نام می‌برد وی را «شاه» نمی‌خواند.

R.G. Kent, J.A.O.S. No. Ixvi, No.3, pp 210-11 ; F.H. Weissbach, P.W. Supplementband IV, cols. 1132-44 s.v. Kyros

متذکر می‌شود که در شرح بابلی تاریخ «نبونید - کوروش» آمده است که کوروش دوم اندکی پیش از سال ۵۴۸ ق.م «شاه» انشان خوانده می‌شود و بعد از سال ۵۴۷ به «شاه پارسو» ملقب می‌گردد.

تنها نشانه در فهرست‌های رسمی داریوش و خشایارشا از دهیوها که آن «پارسا»ئی که در صدر فهرست‌ها قرار دارد شامل تمام سرزمین پارس موروثی جانشینان چیش‌پش، نمی‌باشد ذکر جداگانه‌ی اسم «مکه» در هر شش فهرست و سواکردن اسم اسکرته در کتیبه‌ی e داریوش در تخت جمشید است. اگر هرودوت کلید این معما را در فهرست اسامی اقوام ساکن منطقه چهاردهم مالیاتی داریوش به ودیعت نگذاشته بود، هیچگاه نمی‌توانستیم به علت آمدن این اسامی در فهرست‌های رسمی دولتی پی ببریم.^(۱) در فهرست اقوام ساکن منطقه چهاردهم مالیاتی نه تنها از میکوی (ماچیه) جنوب‌شرقی و اسکرته‌های (سکرته) جنوب‌شرقی اسم آورده می‌شود بلکه اوتیه (یاثوتیه) جنوب‌شرقی را به تمانیه‌ها (یعنی پکتیه‌های ساکن ارخوزیا) و سرنگی (زرنگی)‌ها مربوط می‌سازد. «پارسا» از دیدگاه قلمرو سیاسی و قانونی قومی که پایه‌گذار شاهنشاهی و صاحب مزایای خاص می‌باشند نه از یکسو شامل لارستان و کرمان بود و نه از سوی دیگر دربرگیرنده لرستان.^(۲) نه تنها ماچیه و یاثوتیه و اسکرته سرکشی و بی‌وفائی کرده بودند بلکه پارسوش که ملک و تیول موروثی دودمان هخامنشی بود نیز به رتبه اقوام و طوایف مالیات پرداز تنزل رتبه یافته بود. نه فقط دو سوم از پهنه‌ی آن سرزمینی که پیش از این پارسا دانسته می‌شد حال به هرویتیش منضم شده بود، بلکه تمام خاک پارسوش سابق نیز به اژه /خوزستان/ یا نایب‌السلطنه نشین عیلام بزرگ ملحق شده بود.

اما در باره‌ی ماد، در هر شش فهرست رسمی اسم ماد به گونه‌ای آمده که اگر نوشته هرودوت نبود هیچگاه فاش نمی‌شد این سرزمین را به چهار قسمت بخش کرده‌اند.

یکی از این بخش‌ها، ناحیه دهم مالیاتی هرودوت، که آنرا ماد اصلی می‌داند - (به محض نادیده گرفتن دو طایفه «سکه» که اشتباهاً و از روی تصادف به ماد منضم شده‌اند) - محدود می‌شود به اطراف اکباتان (همدان) و بخش مرتفع شاهراه بزرگ شمال‌شرقی در جنوب‌غرب همدان تا حدود شهر امروزی کرمانشاه.

بخش دیگر از ماد ظاهراً همان ناحیه یازدهم مالیاتی هرودوت است که شامل

۱- نک، صفحات، ۱۰۹-۱۰۱، زیر.

۲- نک، صفحات ۳۲-۳۰، بالا، صفحات ۹۶-۹۴، زیر.

سرزمین کسپی‌ها *Kaspioi* و پائوزکیه *Pausikai* و پنتی‌متی‌ها *Pantimathoi* و دریه‌تی‌ها *Dareitai* می‌باشد. اگر این حدس درست باشد که مراد از «دریه‌تی»ها مردم ساکن حوالی دروازه‌های کسپین است شاید بتوان از این چهارمین اسم به عنوان کلید کشف رمز موقعیت جغرافیائی این ناحیه سود برد.

واژه‌ی دواریا *Duvaraya* بعنوان اسم مکان مفرد رایج در زبان فارسی باستان در بند ۳۲ کتیبه‌ی داریوش در بیستون آمده است. در فارسی امروزی نیز واژه‌ی مرکب «دربند» اصطلاح فنی است که معمولاً به آن گذرگاه‌های سوق‌الجیشی مهم و محافظت شده توسط پادگان دائم مستقر در محل، اطلاق می‌شود که چنان نقش مهمی در شاهنشاهی عثمانی‌ها بر عهده داشتند. دروازه‌های کاسپین بر یکی از دو راه غیرکویری که تنه‌ی اصلی شاهنشاهی هخامنشیان را با متصرفات وسیع و گسترده‌ی آنها در شرق کویر مرکزی ایران مربوط می‌ساخت، مسلط بود. راه ماد به پارتوه، از طریق دروازه‌های کاسپین بخش شمال غربی کویر مرکزی را دور می‌زد. راه از کرمان به ارخوزیا بخش جنوب شرقی کویر مرکزی را در برمی‌گرفت. در سال ۲۱-۵۲۲ ق.م عملاً اهمیت استراتژیکی بسیار زیاد این هر دو راه ثابت شده بود. حمله بسیار متهورانه نیروی اعزامی «وه‌یزداته» یاغی یاوثیه‌ای، از پارسا به حوضه‌ی رود کابل، از طریق راه جنوب‌شرقی انجام گرفته بود. نیروهای یاغی مادی فروریش از طریق راه شمال‌غربی می‌توانستند به کمک شورشیان هیرکانیه و پارتوه که به طرفداری از فره‌ورتیش قیام کرده بودند بشتابند. اما اینان نیز در اجرای عملیات مانند اسکرته‌های شمال - شرقی آنقدر تعلل و تأخیر کردند تا فره‌ورتیش نیز شکست خورد و دستگیر شد.

این داریوش بود که توانست نیروهای متمرکز خود در «راگا» را، از طریق دروازه‌های کاسپین، به کمک پدرش هیشناسب، که نایب‌السلطنه پارتوه بود، اعزام دارد. رسیدن همین نیروی کمکی بود که سرنوشت نبرد را به گونه‌ای قطعی به سود او دگرگون ساخت.^(۱) اما همین رویدادها، به گونه‌ای بارز، اهمیت استراتژیکی دروازه‌های کاسپین را مشخص ساخت و داریوش آشکارا از این دو درس پند گرفت و آنرا به دل سپرد. پس از آنکه شعله‌های شورش و طغیان فروکش کرد با منضم ساختن کرمان به

۱- نک، کتیبه بیستون داریوش، بندهای ۳۷-۳۵.

نایب‌السلطنه هرهویش، تسلط کامل خود را بر راه کرمان - ارخوزیا تضمین کرد. لابد به همین اندازه نیز دلفکر امنیت و حفاظت راه دروازه‌های کاسپین بوده است. آمدن اسم «دریه تیه» در میان اقوام ساکن ناحیه یازدهم مالیاتی هرودوت حکایت از این دارد که مرزهای این ناحیه، دروازه‌های کاسپین را نیز دربرمی‌گرفته است. بطلمیوس ناحیه «دریه تیه» را در دورترین نقطه شمالشرقی مدیا، در مشرق «رهاگیانی» *Rhagianê* (نواحی اطراف راگا *Raga*، یونانی *Rhagi*)، قرار می‌دهد و کائودوسی (*Quadasoi*) ها را در آن میان.^(۱)

اگر موقعیت جغرافیائی «دریه تیه» با محل دروازه‌های کاسپین یکی باشد سرنخی به دست آورده‌ایم تا موضع جغرافیائی سه قوم مربوط را نیز تعیین کنیم. آشکار است که در مشرق دروازه‌های کاسپین نمی‌توانند قرار گرفته باشند. زیرا نواحی بلافاصله مجاور هیرکانیه و پارثوه ناحیه شانزدهم مالیاتی بود. احتمال اینکه میان رشته کوه‌های البرز و ساحل جنوبی دریای کاسپین قرار گرفته باشند ناچیز است. هیچگونه سند و مدرکی که حکایت از تسلط هخامنشیان بر ساحل جنوبی دریای کاسپین در مغرب هیرکانیه بنماید به دست نیامده است.^(۲) بنابراین باید در مغرب دروازه‌های کاسپین واقع شده باشند. اگر این

۱- نک، جغرافیا، کتاب ششم، فصل دوم، بند ۶.

۲- پروفسور جی. جی. کامرون در رابطه با این عبارت متذکر این نکته است:

چون بی‌تردید شاهنشاهی هخامنشی، هیرکانیه را دربرمی‌گرفت احتمال اینکه باقی مانده ساحل جنوبی کاسپین مستقل مانده باشد ناچیز است. در این صورت اگر «کادوسی» در اینجا قرار نداشت کجا می‌تواند بوده باشد؟ به احتمال قریب به یقین «کادوسی» در همین باریکه ساحلی سکنی داشتند، در انتهای شمال غربی آن و در شمال «گی‌لای» *Gélai* (نک، صفحات ۹۲-۹۳، زیر). اما آیا هیچ دلیلی وجود دارد که کادوسی از اتباع هخامنشیان و یا متحدان آنان بوده باشند؟ مطالبی درباره‌ی اردوکنی‌های بی‌حاصل هخامنشیان به سرزمین کادوسی و یا حتی حضور رزمندگان آنان در میان سپاهیان هخامنشی شنیده شده است. اما مگر نه اینکه داریوش و خشایارشا نیز به یونان اروپائی لشکر کشیدند و جانشینان آنان نیز گاهی جنگجویان یونانی مزدوران را اجیر می‌کردند؟ آیا مجاز هستیم که تصور کنیم قدرت و اعتبار هخامنشیان در اینجا بیش از یونان بوده است؟

البته در نظر اول نمی‌توان چنان نقشی جغرافیایی را متصور شد که در آن گیلان و طبرستان در آن سوی مرزهای شاهنشاهی هخامنشی قرار گرفته باشند، ولی از هر دو طرف این ناحیه، مرزهای شاهنشاهی به دریای کاسپین رسیده باشد. یعنی تا مصب رودهای ارس و کور در مغرب و مصب رود اترک در شرق. بعلاوه تسلط داشته باشد بر ناحیه‌ی دهلیز ماندی که ایران غربی را با خراسان متصل می‌کند و در فاصله‌ی میان بر جنوبی سلسله البرز و گوشه‌ی شمال غربی کویر مرکزی ایران قرار دارد. اما با امعان نظر بیشتر آشکار می‌شود که این

صغری و کبری چیدن‌ها درست باشد اثر و رد پای حضور طایفه‌ای از کسپی‌ها *Kaspia* محشور و مربوط با «دریه‌تیه»‌ها را، در اسم مکانی که بعدها رواج یافت یعنی قزوین، می‌توان مشاهده کرد. شاید بتوان «پائوزیکیه» *Pausikai* یا «پیزیکی» *Paesici* یا «پستیکیه» *Pestkae* را که در روایت رومی فرهنگ جغرافیائی^(۱) تالیف شده در روزگار پس از اسکندریه، با امردیها *Amardi* مربوط می‌دانند شناسائی نمود و از روی همین ارتباط موقعیت آنها را در شمال قزوین تعیین کرد. شاید در بخش‌های بالادست حوضه سفیدرود نزدیک آن گلوگاهی که در آنجا سفیدرود، بر سر راه دریای کاسپین، کوه‌های البرز را می‌شکافد. این مطلب بنوبه خود باعث می‌شود که برای تعیین موقعیت جغرافیائی پنتی‌متی‌ها *Pantimathei*، چهارمین قوم ساکن این ناحیه مالیاتی، جستجوی خود را محدود به مغرب قزوین بنمائیم.

ظاهراً اسناد بازمانده از بایگانی آشوری همین محل را محل سکناى شاخه‌ی شمالغربی عشایر ایرانی زبان مرسوم به اسکرتیه (به آشوری زیکرتو *Zikirtu* و زکروتی *Zarkuti* و به یونانی سکر توی *Sagartioi*)^(۲) معرفی می‌کند. بطلمیوس نیز محل اقامت اینان را در مشرق زاگرس می‌داند.^(۳) و نیز در همین ناحیه است که باید بقایای اسکرتیه‌های شمالغربی را سراغ گرفت. چون بار دیگر موج بزرگی از عشایر ساکن مراتع آسیائی - اروپائی به فلات ایران سرازیر شد، جریان تازه‌ی مهاجرین، از طریق

→

ناحیه کم پهنا نوعی قلعه طبیعی است. هر مهاجمی که بتواند خود را از ارتفاعات جنوبی بالا بکشد و یا از جناحین کوهستان گذر کند، در سراسیمه رو به دریا با چنان انبوهی از جنگل‌ها و مرداب‌ها روبرو خواهد شد که از پا درخواهد آمد. بخاطر بیاوریم که خلفای عرب نیز در زمان خود از یکسو بر مصب رودهای ارس و کور تسلط پیدا کردند و از سوی دیگر از دروازه‌های کاسپین گذشته بر حوضه‌ی رود سیحون و فرغانه دست یافتند. اما از تصرف گیلان و طبرستان عاجز مانده بودند.

1- In Pomponius Mela's Chorographia, Book III. chap.v., s° 39 and 42,

اسم اینان در

Pliny's Historia Naturalis, Book VI, chap. xvii (xix). s° 50

نیز آمده است.

۲- نک، کامرون، مأخذ نقل شده، صفحات ۱۵۰-۱۴۹. کوپنیک، مأخذ نقل شده، ص ۱۶. هرترفلد، مأخذ نقل شده ص ۸۲. فورر، مأخذ نقل شده، ص ۷۵، و در همین نوشته صفحات ۵۴-۵۳، بالا.

۳- بطلمیوس، جغرافیا، کتاب ششم، فصل دوم، بند ۶.

دروازه‌های کاسپین، به حوضه‌ی دریاچه اورمیه و رودهای ارس و کور روانه گردید. اسکرته‌های شمالغربی در برابر این موج و جریان تازه دوام آوردند. سرزمین واقع در میان ولایت‌های اردلان و قزوین، بر سر راه معمول رو به مغرب عشایر مهاجر آسیائی - اروپائی در جنوب دریای کاسپین قرار دارد. اما این بخش یکی از کوهستانی‌ترین قسمت‌های این معبر معمولی عشایر بوده و هیچ یک از اقوام مهاجر با رضا و رغبت خویش در آنجا رخت اقامت نمی‌افکنند. بنابراین جای شگفتی نیست به این نتیجه برسیم جمعی از قوم اسکرته، در حد فاصل گروهی از کسپی‌های ساکن دشت قزوین و طوایفی از کسپی‌های مقیم نواحی شمال دریاچه اورمیه و دره‌های پائین دست رودهای ارس و کور، زمین‌گیر شده باشند.

بعدها این سرزمین حد فاصل قزوین و اردلان «خمسه» نامیده شد. این واژه عربی است و مفهوم پنج را می‌رساند. شاید بتوان عنان جسارت در تخیل را رها کرد و حدس زد که این اسم نام همان دژ آشوری به نام پنزیش *Panziš* است که آشوریان در مرز میان سرزمین اسکرته و امارت تحت الحمايه خود «منای» *Mannai*، ساخته بودند. امارتی که در بخش نسبتاً مسطح حوضه‌ی دریاچه اورمیه واقع بود. یعنی در فاصله کرانه جنوبی دریاچه و پارسوا.^(۱) اگر پنزیش *Panziš* ترجمه‌ی آشوری واژه‌ی پنچا *Panca* باشد که در زبان پارسی باستان مفهوم «پنج» را ایفاد می‌کرد شاید بتوان جرأت کرد و حدس زد که واژه‌ی عربی خمسه ترجمه‌ی عربی این اسم مکان ایرانی بوده و پنج هویت قومی که این اسم یادگار آنهاست همان پنج طایفه‌ای می‌باشند که شاخه‌ی شمالغربی اسکرته را تشکیل می‌دادند. هر اتحادیه اقوام آسیائی - اروپائی بیابانگرد معمولاً مجموعی بود از قبایل مرتبط و خویشاوند با یکدیگر. مجموع اقوامی که این گونه همراه و همسفر می‌شدند گاهی خود را «چند و چند فلان و بهمان» می‌نامیدند. مثلاً ده قبیله ایغورها (*Onugur*) و قصدشان از این گونه عنوان‌گذاری فقط به رخ کشیدن قدرت و نیرومندی گروه متحده بود. حال عنوان با هر اسم و یا عددی که می‌خواهد ترکیب شده باشد. پنچلا

۱- برای محل پنزیش نک:

Forrer op.cit., p. 75 ; Adontz. op. cit. pp. 102 and 367

و یادنامه سارگون از هشتمین پیکارهای خود (۷۱۴ ق.م)

in Luckenbill, op. cit., vol. ii, pp. 150-1.

(*Panchla*) ها که در سنت اساطیری اعصار باستانی هندوستان با کوروها *Kuru* مربوط می‌شوند ظاهراً اتحادیه‌ای از پنج قبیله بوده‌اند که وجه تسمیه اسمشان معرف تعدادشان بوده است.^(۱) اگر اسکرته‌های شمال غربی خود را «پنج قبیله» می‌خوانده‌اند شاید دو هجای اول اسم مرکب خاصی که در کسوت زبان یونانی به شکل «پنتی متوئ» *Pantimathoi* آمده از واژه‌ی پارسی باستان پنچا *Panca*، به معنای پنج، گرفته شده باشد.

اگر این ملاحظات را واقعی و وزنی باشد می‌تواند دلالت کند بر اینکه ناحیه‌ی یازدهم مالیاتی هرودوت زنجیره‌ای از بلوک‌هایی بوده که از غرب به شرق از اسکرته مقیم خمسه تا کسپی‌های اطراف قزوین و در مشرق تا آن حد ادامه می‌یافت که دروازه‌های قزوین را نیز شامل می‌شد. شایان توجه است که نه در فرهنگ جغرافیائی هرودوتی و نه در هیچ یک از فهرست‌های رسمی هخامنشی اسم آن ناحیه از ماد که پایتخت آن «راگا» بود نیامده است. یعنی همانجائی که تهران پایتخت امروزی ایران در نزدیکی آن قرار دارد. و در همین حوالی بود که فره‌ورتیش مدعی تاج و تخت ماد آخرین نبرد نافرجام خویش را با سپاهیان داریوش انجام داد.^(۲) راگا یا بایستی از مضافات بلوک کسپی‌ها در حوالی قزوین بوده باشد و یا اینکه چون سرزمینی متعلق به معبدی خود مختار بوده، مانند اورشلیم^(۳)، در محاسبه آورده نمی‌شد.

آیا سراغ بخش دیگر از ماد را باید در ناحیه مالیاتی پانزدهم هرودوت گرفت؟ آنچه باعث مطرح شدن این پرسش می‌شود این است که هرودوت اسم‌های «سکیه» *Sakai* و کسپوی *Kaspioi* را همراه آورده و مربوط می‌سازد. اسامی که روی نقشه‌های جغرافیائی پس از اسکندر به کرات به چشم می‌خورند. هر دو در حوضه‌ی سفلی رودخانه‌های ارس و کور، در سرزمینهای موسوم به سکاشیانه و کسپیان، قرار دارند.

1- See Keith, A. Berriedale, in the Cambridge History of India, vol.i. p 118.

شاید این پنجالا- کوروی بهم پیوند شده جناح چپ آن اقوام بیابانگرد آسیائی - اروپائی باشند که جناح راست آنها اسم خود را روی رودخانه کور در شمال غربی «پنزیش» گذاشته است.

۲- نک، کتیبه داریوش در بیستون، بند ۳۲.

3- See Nyberg, H.S. Die Religionen des Alten Iran (Leipzig, 1938, Hinrichs), pp 314 and 342.

مردم «سکه» ای، این دو قومی که هرودوت متذکر آنان است، اسم خود را روی بلوکی گذاشتند که به «سکه آشیانه» *Sakašayana*^(۱) (سرزمین سکه‌ها) معروف شد و در ایالت اوتینی *Utênê*^(۲)، در حد فاصل ارتفاعات قره‌باغ و رود کور، واقع بود. اسم این ایالت، همانگونه که دیدیم از اسم قومی گرفته شده که پیش از مهاجرت سکه‌ها به آن محل در آنجا اقامت داشتند. یعنی شاخه‌ی شمالغربی یاتوئیه. در شرح آرایش جنگی سپاه داریوش سوم در نبرد کوکمل (۳۳۱ ق.م) سک آشیانه‌ئی‌ها همراه با البانی‌ها و کادوسی‌ان و مادها گروهبندی^(۳) شده‌اند.^(۴) استرابون نیز در رابطه با ارکسینی‌ها *Araxênê* و متیانیه‌های *Matianê* مادی^(۵) از آنها اسم برده و سک آشیانه و ارکسینه را جزو ارمنیه می‌داند.^(۶)

در این عبارت مراد استرابون - یا مأخذ مورد استفاده وی - از ارمنستان آشکار است که ارمنستان بزرگ می‌باشد. کشوری که پس از شکست انیتوخوس سوم از رومیان در سال ۱۹۰ ق.م، توسط ارتکسیاس *Artxias* یکی از دو نایب‌السلطنه‌ی دو استان ارمنی نشین^(۷) شاهنشاهی سلوکی، به تدریج وسعت یافت.

اما سلطان نشین ارمنی؛ ارتکسیاس، آنگاه به طور انحصاری، اسم «ارمنیه» را به خود اختصاص داد که خلف و جانشین وی، تیگران (۵۵-۹۶ ق.م) توفیق یافت ولایت مجاور ارمنی نشین متعلق به شاهنشاهی سلوکی در حوضه‌ی علیای دجله (به یونانی *Sophênê* و به آشوری *Nairi*)^(۸) را تصرف نماید. اما استرابون آنجا که به شرح جزئیات چگونگی توسعه‌ی سلطان نشین ایجاد شده به دست ارتکسیاس می‌پردازد - پیش از

1- The Sakapênê of Ptolemy, Geographia, Book V. chap. xiii, s'ss 9.

2- See Adontz. op. cit., p. 308.

«اوتینی» همان «اتنی» بطلمیوس است (نک، جغرافیا، کتاب پنجم، فصل سیزده، بند ۹).

3- See Adontz : op. cit., p. 308. Utênê is Ptolemy's Otênê (see Geographia, Book V, chap. xiii s'ss 9.

۴- نک، اریان، سفر جنگی اسکندر، کتاب سوم، فصل هشتم، بند ۴.

۵- نک، استرابون، جغرافیا، کتاب دوم، فصل اول، بند ۱۴ و کتاب یازدهم، فصل هفتم، بند ۲ و کتاب یازدهم، فصل چهارم، بند ۴.

۶- استرابون، مأخذ یاد شده، همچنین کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۴.

۷- نک، همچنین کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بندهای ۵ و ۱۵.

۸- نک، همچنین کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۱۵.

آنکه این توسعه در ایام سلطنت تیگران به اوج خود برسد - اشاره می‌کند^(۱) به تصرف «فانوی تیس»^(۲) (*Phanuitis*) و «بسورپده» (*Vaspuragan*) و «کسپینی» *Kaspianê*. این کسپینی باید همان سرزمین «کسپیو» باشد که بطلمیوس^(۳) آنرا در مرز غربی ماد، مجاور ارمینه (مراد ارمینه بزرگ است) قرار می‌دهد. کسپی‌ها در اینجا اسم خود را روی «رشته کوه‌های کاسپین» می‌گذارند. این اسم را بطلمیوس در مورد سرزمینی بکار می‌برد که آبریز دریاچه‌های وان و اورمیه بود و امتداد آنرا، در روزگار خود، مرز میان ارمینه و ماد بشمار می‌آورد. حد جنوبی این مرز محل تلاقی ماد و ارمینه و آشور بود.^(۴)

کسپینی که قبلاً جزو ماد بود اسمش را می‌دهد به بلوک کسبیک *Kasbi-k* که مورخین ارمنی اگه‌تنگلوس *Agathangelus*^(۵) و فائوستوس *Faustus* بیزانسی متذکر آن بوده و می‌گویند در سده‌ی ششم میلادی نزدیک شهر پایترکان *Paitarakan* در زاویه میان رودهای ارس و کور، کمی بالاتر از محل تلاقی این دو، قرار داشت. در ایام قدیم‌تر این کسپینی بایستی تمام دشت وسیع واقع در حوضه‌ی سفلی رودهای ارس و کور را شامل بوده باشد. از لبه‌ی شمالی حوضه‌ی دریاچه اورمیه در جنوب گرفته تا کوهپایه‌های جنوبی رشته کوه‌های قفقاز در شمال. دلیل این مدعا آنکه استرابون در عبارت دیگر می‌گوید: کسپینی در شمال رود کور تا سرزمین جنوبشرقی قفقاز، که البانیه نامیده می‌شود، ادامه دارد.^(۶)

حتی اگر استرابون در عبارت بالا آشکارا تصریح نمی‌کرد که کسپینی، پیش از انتزاع آن توسط ارمینه، جزو ماد بوده طبق شواهدی که هرودوت عرضه می‌دارد می‌توانستیم پی ببریم که کسپینی واقع در دست راست رود ارس، موطن یکی از دو گروه

۱- نک، همچنین کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۵.

۲- فوینی *Phavène*، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۴.

۳- در «جغرافیا»، کتاب ششم، فصل دوم، بند ۵.

۴- نک، کتاب پنجم، فصل سیزدهم، بندهای ۳ و ۴.

5- See Agathangelus: A History of Tiridates the Great and of Saint Gregory the Illuminator's Preaching, chap. I. French Translation in Langlois, V.: Collection des Historiens Anciens et Modernes de L'Armenie vol. I (Paris 1867 Didot), p. 115, col. 2; Faustus; An Historical Library Book IV, chap. 50, and Book V, chap. 14, French Translation *ibid.*, p. 267, col. 1 and p. 288, col. 2.

۶- نک، استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهارم، بند ۵.

اقوام کسپی‌ها بوده است. می‌دانیم هرودوت دریای کاسپین را تنها با اسم کاسپین می‌خواند (برخلاف جغرافیایان یونان پس از اسکندر که معمولاً اصطلاح دریای هیرکاتیه را بکار می‌بردند). از همین نحوه کار برد اسم کاسپین توسط هرودوت استنباط می‌کنیم سواحل آن بخش از دریا، که منابع آگاهی هرودوت به آن دسترسی داشته‌اند (و نه فقط در آن کشتیرانی کرده بلکه آنرا دور زده بودند چون به بسته بودن آن آگاهی داشتند)^(۱)، اقامتگاه مردمی «کسپی» نام بوده است. از سوی دیگر تنها کسپی‌هایی که اسم آنان در مآخذ موجود آمده و بی‌تردید بخشی از ساحل دریای کاسپین را در تصرف داشتند همان مردمی بودند که اسمشان را به ولایت کسپینه، متعلق به ماد واقع در دشت‌های اطراف مصب ارس، داده بودند. از این گذشته هرودوت آگاهی داشت رود ارس پس از آنکه مسیر خود را از غرب به شرق می‌پیمود به دریای کاسپین می‌ریخت.^(۲) با در نظر گرفتن درجه توحش ساکنان کرانه‌های این دریا، چه پیش و چه پس از هخامنشیان، نمی‌توان احتمال داد که منابع هرودوت از وجود دریائی بنام کاسپین آگاه بوده و با خبر باشند که رود ارس به آن می‌ریزد، مگر اینکه، این بخش از کرانه و اراضی مجاور موطن کسپی‌ها، به این دلیل که زیر فرمان هخامنشیان بوده، در دسترس این گروه از جغرافیادانان قرار گرفته بوده است. رود کور و سواحل مربوطه نیز باید در محدوده‌ی مرزهای شاهنشاهی هخامنشی واقع بوده باشد. اگر این حدسیات درست باشد آنگاه آشکار است که این کسپینه همسایه‌ی دیوار به دیوار سکسپینه اقامتگاه و موطن کسپی‌های است که در ناحیه پانزدهم مالیاتی هرودوت هم‌پالکی «سکه»‌ها می‌باشند.

غربی‌ترین عناصر گوناگون قومی ماد، که در فرهنگ جغرافیائی هرودوت در ناحیه هیجدهم مالیاتی شکل می‌گیرند متینی‌ها *Matienoi* و سسپیریها *Sasperies* و الرودیهها *Alarodioi* می‌باشند. پیش از این دیدیم^(۳) که تعیین محل اقامت الرودیهها و سسپیریها آسان است. الرودیههای مردم سلطان‌نشین سابق «اورارتو» می‌باشند که از

۱- نک، هرودوت، کتاب اول، فقره ۲۰۳.

۲- نک، هرودوت، کتاب چهارم، فقره ۴، هرچاکه هرودوت از رود «ارکسس» *Araxes* (مثلاً کتاب اول، فقرات ۲۰۲ و ۲۰۵ و یا در کتاب سوم فقره ۳۶) نام می‌برد رود ارس را یا رود جیحون یا سیحون یا هر دو اشتباه و مخلوط می‌کند.

۳- نک، صفحات ۴۸-۴۶، بالا.

حوضه‌ی دریاچه وان تا دره‌های بالادست فرات شرقی (مرادسو) و ارس ادامه داشت. سسپیرها ساکنان ولایت اسپیر واقع در دره‌ی رود «چرق» در شمال «اورارتو»^۱ بند. اکنون باید موقعیت سرزمینی که هرودوت آن را در رابطه با «متینی‌ها» اسم گذاشته و با الرودیه‌ها و سسپیرها همسایه بوده‌اند تعیین کرد.

در عصر هخامنشیان، این متینی‌های شرقی باید شاخه‌ای به کلی جدا از آن متینی‌ها باشند که در خم رود هالیس^(۱) در محل تلاقی کیلیکیه با کاپادوکیه و فریگیه اقامت داشتند. بنظر می‌آید، در آن مقطع زمانی، متینی‌های شرقی برخلاف متینی‌های غربی از صفحه‌ی تاریخ محو شده بوده‌اند. دلیل این مدعا آنکه در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا از متینی‌های شرقی ذکر نشده است. حال آنکه از مشابه اسمی آنان یعنی، متینی‌های غربی، همراه با همسایگانش الرودیه‌ها و سسپیرها اسم برده شده و هریک از اینان واحد نظامی را تشکیل می‌دهند که نه تنها شرح تجهیزات آنان داده شده بلکه از فرماندهان هریک از واحدها با اسم یاد شده است. الرودیه‌ها و سسپیرها فرمانده مشترک و واحدی داشته و هر دو صاحب همانگونه سازو برگ و تجهیزاتی می‌باشند که کلخی‌ها دارند.^(۲) از این دیدگاه، عدم ذکر اسم متینی‌های شرقی از فهرست ابوابجمعی سپاهیان خشایارشا برجسته و چشمگیر می‌نماید. حکایت از این می‌کند که در سال ۴۸۰ ق.م دیگر از اقوام حی و حاضر نبودند. از سوی دیگر وجود اسم آنها در فرهنگ جغرافیائی آن روزگار دلیل بر این است که هنوز سرزمینی را به اسم آنان می‌خواندند.

در آن عباراتی که هرودوت به متینی‌های غربی ساکن کرانه‌های رود هالیس اشاره نمی‌کند اگر اسم خاص «متینی» اسم مکان باشد و نه نام قومی حی و حاضر، این اسم مکان همیشه دلالت بر سرزمینی با وسعت یکنواخت و همانند نمی‌نماید. در شرح ناحیه هیجدهم مالیاتی داریوش این اسم تنها دلالت بر بخشهایی از این سرزمین می‌کند که نه جزو اورارتو بوده‌اند و نه منضم بر اسپیر. حال این بخشها هرچه می‌خواهد بوده باشد. اما به گواهی دیگر عبارت‌های آمده در تألیف هرودوت در ذهن نامبرده این ناحیه‌ای که به اسم متینی‌های به ظاهر نابود شده مسمی بود، نوعی «بام دنیا» می‌نمود. سرزمین مرتفعی

۱- شواهد و دلائلی مربوط به موضع جغرافیائی متینی‌های غربی در یادداشت مربوط به تاریخگذاری در کتاب دهم، ۲۰۱ آمده است.

۲- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۷۹.

که رودهای اصلی جنوب‌غربی آسیا - ارس، دیاله (Gyndes) و زاب کوچک^(۱) - از آنجا سرچشمه گرفته و بهر سو روانه بودند.^(۲) در این عبارات اصطلاح «متینی»‌ها برچسب فراگیری است که سرتاسر ناحیه هیجدهم مالیاتی، از جمله الرودیه‌ها و سیسپریها را در برمی‌گیرد.^(۳)

اندکی پیش از آغاز شورش مردم ایونیه در سال ۴۹۹ ق.م [[بر علیه داریوش اول]] آنگاه که هرودوت شرح می‌دهد چگونه اریستوگراس مبلطی از کلثومانس اول شاه اسپارت تقاضای کمک می‌کند و تمنایش اجابت نمی‌شود خود هرودوت و یا منبع اطلاعات وی چشم بر نقشه‌ای دوخته بوده‌اند. در این نقشه اسم متینیه بر آن دسته از مستملکات سابق آشور (میگدونیه Mygdonia، ادیابن Adiabênê و چالونیتش Chalanîtis در اصطلاح جغرافیایانویسان پس از مکتب اسکندریه) گذاشته شده بود که به هنگام تقسیم آشور میان مادها و نوبلیان در سال ۶۰۹ - ۶۱۰ نصیب مادها شده بود.^(۴)

۱- نک، هرودوت، کتابهای اول، فقره‌های ۱۸۹ و ۲۰۲. آنجائی که هرودوت در فقره ۲۰۲ می‌نویسد رود Araxes و Gyndes از «متینی» سرچشمه می‌گیرد آشکار است که مراد از این Araxes رود ارس است. اما در همین کتاب در جای دیگر منظور از رود Araxes رود ارس نیست بلکه مقصود رود سیحون است. آنجائی که می‌گوید این رود مرز میان شاهنشاهی کوروش و ماساوات‌های بیابانگرد آسیای مرکزی بوده و چهل مصب دارد که فقط یکی از آنها به دریای کاسپین می‌ریزد و بقیه در مردابها و سواحل کم عمق دریاگم می‌شوند (یعنی سواحل مردابی دریاچه اورال).

۲- نک، هرودوت، کتاب پنجم، فقره ۵۲، در این عبارت هرودوت به اشتباه می‌نویسد که سرچشمه‌ی زاب بزرگ در ارمنیه است.

۳- نک، هرودوت، کتاب پنجم، فقره‌های ۵۴-۴۹.

۴- در شرح دقیق هرودوت، (کتاب پنجم، فقره‌های ۵۴-۵۲) از شاهراه بزرگ شمالی - غربی عبارت مربوط در فقره‌ی ۵۳ به آن صورت که به دست پژوهشگران غربی امروزی رسیده - چنین است:

«در ارمنستان ۵۶ فرسخ با ۱۵ ایستگاه دارد. در اینجا نیز مرکزی برای پاسداری قرار دارد. در نواحی مزبور چهار رودخانه جاری است که از همه‌ی آنها با قایق می‌توان عبور کرد. اول دجله، دومی و سومی نام مشترک دارند. یکی از ارمنستان سرچشمه می‌گیرد. دیگری از سامان ماتیانان [= متینه] جاری می‌شود و چهارمی دیاله، همان رودخانه‌ایست که کوروش آنرا به ۳۶۰ شاخه قسمت کرده بود. پس از عبور از ارمنستان و ورود به خاک ماتیانانی باید ۱۳۷ فرسخ دیگر پیمود. این بخش ۳۴ ایستگاه دارد. در خاک «کیسیا» (خطه کاسیها در خوزستان کنونی) ۴۲ فرسخ دیگر با ۱۱ ایستگاه هست و به رودخانه کرخه می‌رسد که باکشتی باید آنرا پیمود. و شهر شوش در ساحل آن واقع است.»

[[نقل از «تواریخ»، ترجمه وحید مازندرانی، ص ۳۱۲، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران،

و چون بقیه شرح هرودوت از این نقشه با فرهنگ جغرافیایی او از مناطق مالیاتی داریوش^(۱) موافقت و همخوانی دارد. می توان نتیجه گرفت که لابد هم در فرهنگ

→
[[۱۳۶۸

در این بخش لااقل سه اشتباه وجود دارد، نخست عددی که فرسنگ‌های واقع در متینه را باید بدهد از قلم افتاده است. در متن این تنها مدخلی است که در جدول مربوط نیامده. از این گذشته در متن، به شکلی که هست، مجموع فرسنگ‌هایی که، به استثنای متینه، کشور به کشور داده شده ۱۳۷ فرسنگ از تعداد کل فرسنگ‌ها که در فقره ۵۳ آمده کمتر است. دوم، در متن بشکلی که هست، مجموع تعداد ایستگاههای بین راه، که کشور به کشور داده شده، از مجموع تعداد ایستگاهها که در فقره ۵۲ آمده سی عدد کمتر است. سوم، در متن به شکلی که هست، شرح مرزهای ارمنیه با تمام دیگر شرح‌های شناخته شده از این مرز تفاوت کلی دارد. از جمله در رابطه با بخش قابل کشتیرانی مسیر زاب بزرگ و طبیعتاً تمام بخش‌های مسیر زاب کوچک و دیاله.

اگر یک جمله به متن اضافه شود و پاره‌ای جملات پیش و پس شوند، شرح یکدست شده و اغتشاش ناشی از شامل کردن مسیرهای دیاله و زاب کوچک و بخش هائین و سرراست زاب بزرگ در ارمنستان بزرگ از میان برداشته می‌شود. اگر این اصلاحات انجام شود متن به این صورت درخواهد آمد:

« در ارمنستان پانزده ایستگاه که مجموعاً ۵۶ پ فرسخ فاصله دارد برپاست. در میان این ایستگاهها یک قراولخانه هست. پس از عبور از ارمنیه و ورود به سرزمین متینه (سی) و چهار ایستگاه (مجموعاً ۱۳۷ فرسخ) وجود دارد. از این سرزمین چهار رود قابل کشتیرانی می‌گذرد. از تمام آنها با قایق می‌توان گذشت. اول دجله، آنگاه، دو رود که نام مشترک دارند هرچند که یکی نبوده و سرچشمه واحد ندارد. زیرا آنکه نخست سر راه است از ارمنیه شروع می‌شود و آنکه بعد سر راه می‌آید از متینه. رود چهارم Gyndes نام دارد. (کوروش یک بار آبهای آن را به ۳۶۰ نهر تقسیم کرد). پس از عبور از این سرزمین و ورود به خاک «کسی‌ها» تا رود کارون Choaspes یازده ایستگاه به مسافت ۴۲ پ فرسخ فاصله است. رود کارون نیز قابل کشتیرانی است. شهر شوش بر کرانه آن بنا شده است.»

در سفر از شوش، راه پس از عبور از «کیسه» و ورود به متینه راه بابل - اکباتان را قطع می‌کند (نک، ص ۲۱۰، یادداشت ۳، بالا). آنگاه دیاله و سپس زاب سفلی را پشت سر گذاشته به اربلا می‌رسد. پس از گذر از زاب بالا به محل نینوا در ساحل شرقی دجله می‌رسد. از همان گذرگاهی که راه نظامی آشوریان را به نایری متصل می‌ساخت عبور کرده (یعنی در نزدیکی نینوا و نه چندان دور از بزیده Bezabde، همانجائی که اسکندر در سال ۳۳۱ ق.م. رو به سمت مقابل از دجله گذشت. آنگاه راه از نصیبین عبور می‌کند (گلوگاه دجله را در میان ارتفاعات تورع ابدین - کوه مسیوس - و بلندیهای دوردست گوردینه دور می‌زند) سرانجام از حوضه‌ی خابور گذشته وارد حوضه‌ی دجله علیا می‌شود. در همین وقت است که از میان تورعابدین واقع در دست راست و کوه «ازالا» واقع در چپ گذشته متینه را پشت سر گذارده، به ارمنیه می‌رسد. در همین گذاری که حوضه‌ی خابور را به حوضه‌ی دجله علیا متصل می‌سازد بود که شورشیان ارمنی موفق شدند از پیشروی ستون اعزامی داریوش در سال ۵۲۲-۲۱ جلوگیری کنند (نک، کتیبه‌ی داریوش در بیستون، بندها

←

جغرافیایی و هم در نقشه مورد نظر این مستملکات سابق آشور زیر اسم متینه با اورارتو و اسپیر ارتباط می‌یافته‌اند.^(۱)

با این‌گونه نتیجه‌گیری‌ها، عملی بودن این ترتیبات اداری از دیدگاه جغرافیایی، مورد سؤال قرار می‌گیرد. در عمل کدام راه‌ها برای ایجاد ارتباط میان این قطعات و بخش‌های آشور و اورارتو مورد استفاده بود؟ و مرکز مشترکی که از آنجا دو بخش ناحیه هيجدهم مالیاتی می‌توانست اداره شود در کجا قرار داشت؟ خط ارتباط میان این دو ناحیه نمی‌توانست از طریق شاهراه بزرگ شمال - غرب باشد. زیرا این راه آن‌گونه که هرودوت مسیر آن را وصف می‌کند در جهت شمالغربی پیش می‌رفت و مستملکات سابق آشور را در متینه در برمی‌گرفت و بی‌آنکه، سر راه، از اورارتو بگذرد مستقیماً به ارمنیه می‌رسید. راه ارتباط میان این مستملکه سابق آشور و اورارتو از شرق رودخانه دجله و نیز ارتفاعات گوردینه در زاویه‌ی میان دجله و ستیریتیس *Centritès* نمی‌توانست گذر کند، زیرا هنگامی که گزنفون و همراهانش در سال ۴۰۱ ق.م از این طریق عازم شدند راهی پیدا نکردند و مجبور شدند از بیراهه‌ی کوهستانی، زدوخوردکنان، از منطقه عبور نمایند. و چون بهر تقدیر خود را به ساحل شمال ستیریتیس رساندند تازه به ارمنیه رسیده بودند و نه اورارتو (دقیق‌تر بگوییم رسیده بودند به ارزینه *Arzanêh*).^(۲) راه قابل استفاده جنوبی - شمالی دیگری نیز میان ساحل شرقی دجله و یا رشته کوه‌های زاگرس

→

۳۰-۲۹). فاصله‌ی این راه که روی نقشه در نیمه‌ی سده‌ی بیستم اندازه گرفته شد از ماردین از طریق دیار بکر و سرچشمه‌های دجله غربی و خرپوت تا گذرگاه فرات سر راه خرپوت به ملاطیه تقریباً ۳۱۲ کیلومتر است که نزدیک به ۵۲ پ فرسنگ می‌شود. اگر بعضی بی‌دقتی‌ها و امکان اشتباه در اندازه‌گیری‌ها را نیز مدنظر بیاوریم می‌بینیم که این اندازه به گونه‌ای چشمگیر با فاصله ۵۶ پ فرسنگ که برای بخش ارمنیه شاهراه بزرگ شمال - غرب داده شده نزدیک است. پس می‌توان احتمال داد که پایانه جنوب‌شرقی این بخش از راه، درو یا نزدیک ماردین بوده است. مخصوصاً با توجه به اینکه هرودوت اصرار دارد که این پایانه در گذرگاه فرات میان ارمنیه و کیلیکیه واقع بوده است.

۱- این گروه از اسامی دهیوها جای دیگر نیز دوباره پیدا می‌شوند. آنجا که استرابون می‌گوید «سیس‌پرتیس‌ها تا دوردست کالاکخانه *Kalakhanê* و ادایان» جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهارم، بند ۸، و فصل چهاردهم بند ۱۲.

۲- نک، گزنفون، سفر جنگی کوروش [[صغیر]] کتاب سوم، فصل پنجم، بند ۱۵ و کتاب چهارم، فصل سوم و مخصوصاً پنجم فصل سوم، بند یک.

وجود ندارد. دره‌های بالادست زاب بزرگ نه تنها گذرگاه نیستند که بن بست نیز می‌باشند. به همین سبب بود که سرانجام مسیحیان نسطوری به آن محل روی آورده و آنجا را پناهگاه مستحکم کوهستانی خود ساختند.^(۱)

اگر پایتخت سابق مملکت آشور واقعاً در ناحیه‌ی واحدی از تقسیمات مالیاتی داریوش با اورارتو مربوط بوده است نقطه معقول اتصال این دو بخش و پایتخت اداری باید در مشرق زاگرس و در حوضه‌ی دریاچه اورمیه بوده باشد. از حوضه‌ی دریاچه اورمیه راههای متعدد و سودمند و به درد خور نه تنها رو به جنوبغربی در جهت آشور وجود داشت بلکه در جهت غرب رو به حوضه‌ی دریاچه وان و رو به دره‌ی بالای رود ارس نیز دیده می‌شد. مبارزات و جنگهای خونین میان آشور و اورارتو در این سرزمین خود دلیل وجود این شبکه راههای ارتباطی سودمند بود که از حوضه‌ی اورمیه به اطراف می‌رفت. اسمی که آشوریان این سرزمین نسبتاً مسطح را با آن می‌خواندند منای (*Mannai*) بود. شاید از تصغیر اسمی محل پیدا شده بود. بعدها در کسوت زبان یونانی و به دست هرودوت، یا منیع او، بصورت متینوی *Matiēnoi* در آمد. آنچه مؤید صحت تشخیص موقعیت این متینوی شرقی هرودوت می‌باشد، پیدایش دقیق همین اسم در نقشه پس از اسکندر به جنوبغربی آسیا است.

هم‌اکنون شاهد بودیم^(۲) که استرابون در عبارتی دوبار تکرار می‌کند «متینه واقع در ماد» با ارکسینه و سکسینه ارتباط می‌یابد. در عبارت دیگری نیز اشاراتی می‌کند که با این معنا هم‌نوائی دارد. متینه همسایه شمالی اتروپاتنه *Atropatēnē* است.^(۳) بخش‌های شمالی ماد از دروازه‌های کاسپین و راگا تا متینه و ارمینه ادامه دارد.^(۴) متینه در زیر یال رشته کوههای پره‌خووتره *Parakhoathhra* با ماد و در سواحل غربی دریای کاسپین با کادوسیان^(۵) و بلافاصله در شمال باگیلای *Gēlai* (یعنی گیلان)^(۶) هم‌مرز است. بنا به

۱- نک، دوم، ۲، ۸-۲۵۷.

۲- صفحات ۸۵-۸۴، بالا.

۳- استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل سیزدهم، فقره دوم.

۴- همچنین، بند ۷. در بیان این نکته شاید استرابون از لیبوس پیروی می‌کند، کتاب پنجم، فصل پنجم، بند ۹- در آنجا که آمده متینه‌ها و کادوسیان دو همسایه شمال ماد می‌باشند.

۵- نک، استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۸.

۶- همچنین، نک، فصل هفتم، بند ۱ و فصل هشتم بند ۱، پلینی کادوسیه را باگیلی *Gaeli* یا گیلی *Gaeli*

گفته‌ی بطلیمیوس^(۱) مرتیانیه^(۲) *Martianê* در تمام طول خود با جناح (شرقی) آشور و سرحد جنوبی کسپیه که در ماد قرار دارد، هم‌مرز می‌باشد.

این شواهد پراکنده را چون جمع کنیم به این نتیجه می‌رسیم که اسم متینیه بر نقطه‌ای در حوضه‌ی دریاچه اورمیه اطلاق می‌شده است. خود این دریاچه را بطلیمیوس دریاچه مرتیانی *Martianê* و استرابون در یک عبارت دریاچه متیانی *Mantianê*^(۳) خوانده است. پس می‌توان پذیرفت که هم حوضه‌ی دریاچه اورمیه و هم مستملکات سابق آشور که در تقسیم‌نامه ۶۰۹-۶۱۰ ق.م نصیب ماد شده بود در ناحیه هیجدهم مالیاتی با اورارتو و اسبیر ارتباط یافته و یک ابوابجمعی را تشکیل می‌داده‌اند. بعلاوه مرکز اداری تمام این ناحیه در نقطه‌ای از حوضه‌ی اورمیه قرار داشت و به همین دلیل تمام منطقه هیجدهم مالیاتی را به اختصار متینیه *Matiênoi* می‌خوانده‌اند.

کاربرد این اسم از نظر سیاسی نیز مدبرانه بود. کاربرد اسم قومی که نابود و محو شده بود باعث بیداری و تداعی خاطرات خطرناک اقوام زنده‌ای چون ماد و یا آشور نمی‌شد. حقیقت آنکه میتیانیه شرقی پس از آنکه به دست «حتی»‌ها و آشوریهای سده‌ی چهاردهم ق.م شکست خورد، نابود شده بود. این شاهنشاهی شرقی میتیانیه، در مرحله‌ی آخر حیات تاریخ خود از پایتختی واقع در حوضه‌ی رود خابور بین‌النهرین اداره می‌شد. دوام و بقای این اسم در حوضه‌ی دریاچه اورمیه به این دلیل بود که این جایکی

→

یکی دانسته و (تاریخ طبیعی، کتاب ششم، فصل شانزدهم) آنها را ملحق به متینیه می‌شمرد.

۱- جغرافیا، کتاب ششم، فصل دوم، بند دوم.

۲- واژه‌ی کهن پارسی باستان «مرتیه *Martiya* به معنای «مرد» که به عنوان اسم مکان در موارد متعدد بکار رفته منبع آسانی است برای تبدیل *Mat* به *Mart* (یادداشت از پروفسور رونالد جی. کنت).

۳- استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۸. در این عبارت استرابون دریاچه متیانیه را واقع در ارمنستان می‌پندارد. اما آشکار است که مراد او دریاچه اورمیه است. زیرا بلافاصله از دریاچه وان (یا دریاچه ارسینی *Arsênê* با دریاچه توبی تیس *Thôpitis*) نام می‌برد. استرابون در این عبارت می‌گوید معنای «متیانیه» آبی فوق‌العاده دریائی (*Kyanê*) می‌باشد اما این معنا را در واژه‌های ارمنی «*Kapoit*» و «*Kapauta*» [[کبود؟]] نیز می‌توان یافت. (در متن بازمانده تحریف و به صورت *Spauta* درآمده است) همین اسم را استرابون در کتاب ششم، فصل سیزدهم، بند دوم به دریاچه اورمیه می‌دهد. از مقایسه بند ۸، فصل چهاردهم، کتاب یازدهم با بند ۴، فصل سوم، کتاب اول برمی‌آید که دریاچه‌های نمک واقع در ارمنیه و متینیه و فریگیه سفلی به ترتیب عبارتند از دریاچه وان، دریاچه اورمیه، و توزگلو *Tuz-gölü* در آناتولی مرکزی.

از پایگاه‌های سابق میتیانه‌ایها، در راه مهاجرت رو به غرب آنان از آسیای مرکزی، از طریق دروازه‌های کاسپین بوده است. چه بسا پس از انتقال مرکز قدرت سیاسی خود به حوضه‌ی خابور هنوز از مراتع و چراگاههای تابستانی خود در حوضه‌ی دریاچه اورمیه استفاده می‌کرده‌اند. مانند بیابانگردان آسیائی - اروپائی ترک زبان که بعدها در سده‌ی پانزدهم میلادی جای آنها را گرفتند و به ترکمانهای قره‌قوینلو و ترکمنهای آق‌قوینلو شهرت یافتند. راههای میان بین‌النهرین و حوضه‌ی دریاچه اورمیه، که از ادیان می‌گذشت، زیر اختیار میتینه بود. در آن روزگاری که در اوج قدرت خویش بودند نه تنها از آشور بلکه از اره پخه Arrapkha نیز باج می‌گرفتند.^(۱)

حال اگر تمام ارقام تالان‌هایی را که هرودوت برای چهار ناحیه مالیاتی که نایب‌السلطنه‌نشین ماد به آن تقسیم شده بود جمع بزنیم خواهیم دید ماد را، نه تنها از نظر سیاسی، بلکه از دیدگاه مالی نیز زیر فشار گذاشته و مجازات کرده بودند. سرجمع ارقام به هزار تالان می‌رسد که در فهرست مالیاتی هرودوت، یکسان و معادل می‌شود با برآورد مالیات بابلستان. بابلستانی که در روزگار هخامنشیان چه از نظر ثروت و حاصلخیزی و درآمد و چه از نظر تعداد جمعیت از مجموع چهار ناحیه مالیاتی ماد به مراتب جلوتر بود. برای آنکه یقین داشته باشیم چنین مقایسه‌ای از این دو رقم درست و منصفانه است نخست باید اطمینان حاصل کرد که به هنگام مقایسه تمام و کلیه انواع باج و مالیات تحمیل شده بر هر دو ناحیه، از جمله مخارج روزمره دربار شاهنشاهی و سپاهیان ملازم شاه و دربار به هنگام اقامت سالیانه متناوب آنها در بابل و همدان، در محاسبه منظور شده است. درباره‌ی این مطلب اطلاع کافی در دست نداریم. اما حتی با در نظر گرفتن این رقم نامعلوم ظاهراً برآورد مالیاتی که داریوش بر نایب‌السلطنه‌نشین ماد بسته بود بگونه‌ای غیرمتعارف سنگین بوده است.

دهیوشی که در فهرست‌های رسمی «اوژه» *Huja* نام داشت (نوشته می‌شد *Uvja*) و هرودوت «کیسوی» *Kissioi* می‌خواند از جمله شامل ارتفاعات بایر واقع در اعماق شمال و شمال غربی عیلام بود. همراه با آن بخش از عیلام کم‌ارتفاع که از گهواره‌های

1- See Götze, A: *Hethiter, Churriter und Assyrier* (Leipzig, 1936, Harrassowitz) pp. 98-99 and 116-117.

پروفسور جی. جی. کامرون. اره‌پخه را با کرکوک روزگار بعد یکی می‌داند.

تمدن بشری بشمار می‌آمد. هم اسم رسمی و هم اسمی که هرودوت روی این نایب السلطنه نشین می‌گذارد از نام بخش‌های کوهستانی آن سرزمین انشقاق می‌یابد و نه از اسم دشتهای مسطح آن. اوژه در زبان یونانی می‌شود «اوکسیوی *Ouxioi*». جمع آن به عربی «اهواز» است و در فارسی امروزی اسم مکان خوزستان.^(۱) «کیسوی» باید از واژه‌ی «کاسیت»^(۲) *Kassite* انشقاق یافته باشد. عقبه‌داران کاسی‌ها در رشته کوههای زاگرس با پریته‌های جنوب‌شرقی ماد هم‌مرز بوده و اینان پس از سقوط هخامنشیان و مرگ اسکندر، آنگاه که سرداران مقدونی اسکندر بر سر تقسیم لاشه شاهنشاهی هخامنشی به جان یکدیگر افتاده بودند، گوشمال سختی به انتیگنوس مقدونی دادند.^(۳) چون دلیلی بر خلاف نداریم باید پذیرفت عیلام بزرگ فقط یک ناحیه‌ی مالیاتی محسوب می‌شده (ناحیه هشتم مالیاتی هرودوت) و بر روی نقشه سیاسی آن زمان نیز نایب‌السلطنه نشین واحدی بوده است.

همانگونه که دیدیم، در ربع جنوب‌شرقی شاهنشاهی هخامنشی، هرهوتیش آمده در فهرست‌های هخامنشی (که نوشته می‌شود *Harauvatiš*؛ به یونانی *Arakhosia*) آن دهیوشی است که هرودوت اهالی آنرا در فهرست مالیاتی خود «تامانیه‌ها» و در شرح آرایش جنگی خشایارشا «پکنیه»‌ها می‌خواند.^(۴)

ظاهراً هرهوتیش هخامنشی در سمت شرق تا کرانه غربی رود سند یعنی ناحیه‌ای که حتی در سده‌ی نوزدهم «دامان» و همچنین «درجات» نام داشت ادامه می‌یافت. این بهترین تعبیری است که می‌توان از اظهارات هرودوت کرد. می‌گوید شهر کس‌پتیروس *Kaspatyros* و سرزمین پکتین‌ها (یعنی هرهوتیش) با شمالی‌ترین و جنگجوترین اقوام هندی، که معمولاً برای جمع‌آوری طلا به صحرای هند اعزام می‌شوند، هم‌مرز

۱- نک، سرزمینهای خلافت شرقی، لاسترنج، ترجمه مرحوم محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، تهران، صفحات ۲۶۶-۲۵۰ و صفحه ۲۳۲ همین کتاب و صفحه ۲۰۹ و یادداشت ۳، بالا.

۲- شایان توجه است که از ذکر دو اسم تیول موروثی دودمان هخامنشی و شاخه‌ی کوروشی آن در لرستان و پشتکوه - پرسواش و ایشان - هم در فهرست‌های رسمی و هم در نامگذاری هرودوت چشم‌پوشی شده است.

۳- در یادداشت ۳، صفحه ۲۱۰، بالا به این حادثه اشاره شده است.

۴- در صفحات، ۳۲-۳۰، بالا.

است.^(۱) و اضافه می‌کند که شهر کس‌پتیروس و سرزمین پکین‌ها همان نقطه‌ای بود که اسکیلایس اهل کارینده *Scylax of Caryande* سفر دریائی خود را به فرمان داریوش از آنجا آغاز کرد و طول رود سند را پیمود و وارد اقیانوس هند شد و از طریق دریای احمر رو به سواحل مصر به سفر اکتشافی پرداخت.^(۲) گفته‌های اراتوستنس مؤید این تعبیر از گفته‌ی هرودوت است.^(۳) می‌گوید پیش از آنکه سلوکوس نیکاتور بخشی از ایالاتی که در پائین فهرست خواهد شد به «چندراکوپتا» از سلسله موریاهای هند واگذار کند «اراخوتی» (یعنی نایب‌السلطنه‌نشین هرهوتیش و همچنین پروپانیزادی *Paropanisadi* (یعنی گندره) در شمال و گدروزیا (ناحیه‌ی هیجدهم مالیاتی هرودوت) در جنوب تا سواحل غربی رود سند در هند وسعت داشت و کشیده می‌شد.

اگر «کس‌پتیروس» هرودوت ترجمه‌ی یونانی غیر دقیق (کس‌پیروس) باشد که هکاتئوس آنرا به عنوان شهری کنار رود سند آورده است آنگاه شاید حق به جانب هرترفلد باشد که اسم اصلی سانسکریت شهر را «کشیپا - پورا» *Kašyapa-Pura*^(۴) می‌داند. محل دقیق این بندر رودخانه‌ای هرکجا می‌خواهد بوده باشد می‌توان جرائت کرد و حدس زد که معنای این اسم «شهر کاسپین‌ها» بوده است. بارانداز و انباری برای کالاهای حمل شده در راههای آبی حوضه‌ی سند و کاروانهای زمینی که میان دره‌ی سند و ایران شرقی از طریق رشته‌کوههای سلیمان در رفت و آمد بودند.

در سالهای اول سده‌ی نوزدهم میلادی که سیاحان انگلیسی تازه شروع کرده بودند حواشی شرقی دولت رو به اضمحلال افغانستان را سیاحت کنند رفت و آمدهای فصلی فراوانی از گذرگاههای میان «دامان» به موازات سواحل رود سند و قندهار^(۵) (که روزگاری در حکم قلب دهیوش هخامنشی هرهوتیش بود) و کابل (واقع در دهیوش

۱- نک، هرودوت، کتاب سوم، فقره ۱۰۲.

۲- نک، هرودوت، کتاب پنجم، فقره ۴۴.

۳- نقل شده در استرابون، جغرافیا، کتاب پانزدهم، فصل دوم، بند ۹.

۴- نک، هرترفلد، مأخذ نقل شده، ص ۹۴.

۵- اسم مکان قندهار نه از اسم مکان «گندران» و نه از اسم خاص اسکندر مشتق شده است. گندوفاریا، شهری بود که «سورن‌کندو فارس» پارتی بنا کرده بود. (نک، و.و. تارن، یونانیان در باکتریا و هند، انتشارات دانشگاه کمبریج، ص ۴۷۱). وی در ربع اول سده‌ی اول میلادی حکمران این محل بود. (همچنین، نک، صفحات ۳۴۴ و ۳۴۷).

سابق گندرانه (*Gandrana*) صورت می‌گرفت. می‌توان حدس زد که در این عقب‌افتاده‌ترین و محافظه‌کارترین گوشه از «ربع مسکون» این حمل و نقل - که در آن بازرگانی و کوچ فصلی گله‌ها و احشام میان مراتع ییلاقی فلات ایران و چراگاههای زمستانی دره سند^(۱) درهم آمیخته می‌شد - از همان عصر هخامنشیان سال پس از سال ادامه یافته بود.^(۲) اگر واقعاً این حمل و نقل در عصر داریوش رونق داشته و سنگین می‌بود^(۳) آنگاه می‌توان پی برد که انگیزه این شاه کاسب‌کار و اقتصاددان چه بوده است تا درباره‌ی امکان توسعه‌ی این راه هم‌اکنون پررونق بازرگانی، اینهمه علاقه نشان دهد. در همان زمان که کالاهای بازرگانی را از طریق راه آبه‌های حوضه‌ی سند به اقیانوس هند می‌رساندند، ادامه این راه از طریق اقیانوس هند و دور زدن شبه جزیره عربستان و رساندن آنها به ایالت مصر شاهنشاهی ایران^(۴) از طریق دریای سرخ ممکن می‌نمود. شهر کس پتیروس^(۵)، دقیقاً هرجا که می‌خواهد بوده باشد، به‌رحال بندری رودخانه‌ای بوده

۱- برای شرح جزئیات، نک:

M.Elphinstone: An Account of the Kingdom of Caubul and its dependencies, new. ed. (London 1839. Bentley 2 vols.) vol. I. pp 378-88 and vol. ii pp. 58-59; and Burnes: Travels into Bokhara (London, 1824, John Muray, 3 vol.4) vol ii pp. 415-16.

۲- تاون مأخذ نقل شده، ص ۱۰۰، یادداشت ۳ متذکر است که بنا بر گفته‌ی کتیبه آپدندی شوش داریوش اول از آرخوزیا عاج به دست می‌آورد، و داریوش سوم فیل بنا بر گفته‌ی آریان در شرح سفر جنگی سکندر، کتاب سوم، فصل هشتم، بند ۶.

۳- هرودوت، کتاب سوم، فقره ۸۹.

۴- داریوش نیز مانند پطربزرگ به مسائل مربوط به منابع طبیعی، حمل و نقل، بازرگانی و امور مالی علاقمند بود. چه بسا همانند پایه‌گذاران امپراطوری بریتانیا در اوئل سده‌ی نوزدهم میلادی از مکان سود بردن از توسعه‌ی بازرگانی از طریق راههای آبی میان ایران و حوضه‌ی سیحون از یکسو و شبه قاره هندوستان و اقیانوس هند از سوی دیگر به وجد و هیجان آمده بود. برای اطلاع از نوع گزرنشی که اسکیلان به داریوش داده است نگاه کنید به:

Peport of the establishment of an Entrepot, or Fair, for the Indus Trade, Appendix I. Cabool, 2nd ed. (London, 1843, John Muray) pp. 283-303.

در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی مانند تاریخ امپراطوری بریتانیا، فتوحات نظامی نتیجه نفوذ بازرگانی بود.

۵- از محتوای گزارش برنر Burns، که در بالا به آن اشاره شد، می‌توان حدسیاتی درباره‌ی موقعیت جغرافیایی شهر مهم بازرگانی کسپه پیروس زد. برنر شرحی می‌دهد درباره‌ی محل‌های مناسب برای ایجاد چنین پایانه بازرگانی زیر نظر بازرگانان انگلیسی. چهارپایانه بازرگانی را که در آن عصر مورد استفاده‌ی بازرگانان لوهنی افغانستان بود با یکدیگر مقایسه می‌کند. شهر دره اسمعیل خان و دره غازی خان در درجات

که پایانه راهها و حمل و نقلی که از گنداره و هرهوتیش انجام می‌گرفت.^(۱) اکنون می‌توان پی برد که چرا هکاتئوس^(۲) آن را «شهری گندرای» خوانده و هرودوت علیرغم این واقعیت که توسط کسپین‌ها بنیانگذاری شده بود آنرا در سرزمین پکتین‌ها جا می‌دهد.



(یعنی دامان واقع در کرانه غربی رود سند)، مولتان در نزدیکی ساحل جنوب شرقی رود چناب و بهوالپور نزدیک ساحل جنوب شرقی سولنج، کمی بالاتر از محل پیوستن آن به چناب. سپس قلعه باغ واقع در ساحل غرب سند را به عنوان شمالی‌ترین نقطه ممکن در نظر می‌گیرد. سرانجام میانکوت که آنهم در ساحل غربی سند کمی پایین‌تر از محل پیوستن سند به پنجاب بود. از این میان برنز، دره‌ی غازی‌خان را بر دیگر نقاط ترجیح داده می‌گوید:

« این محل [[دره غازی‌خان]] نه تنها بازرگانی پنجاب و هندوستان و قندهار و کابل را زیر چتر خود می‌گیرد بلکه بازرگانی پایتخت‌های دوردستی چون هرات و بخارا و ... متکی بدان است. از بمبئی تا دره‌ی غازی‌خان حمل و نقل آبی ممکن است، سند علیا نیز قابل کشتیرانی است. در روزگارهای گذشته راههای متعددی از غرب به اینجا می‌آمد. گذشت زمان و پیدایش امنیت دوباره باعث آبادانی و رونق این راههای متروک خواهد شد. و شرایط مطلوب بازرگانی در این نقطه تمرکز خواهد یافت (مأخذ نقل شده، ص ۲۸۷).

اگر روزی برحسب تصادف بخشی از گزارشی که اسکیلان برای داریوش ارسال داشته بوده است از بایگانی‌های شوش یا تخت جمشید پیدا شود باعث شگفتی نخواهد بود اگر ملاحظه شود مضمون آن با نوشته‌های این سیاح انگلیسی تفاوت چندانی ندارد.

۱- شرح منازل میان راه از دروازه‌های کاسپین تا نقطه‌ای در ساحل غرب رود سند در دو روایت به جا مانده است. (این مسافتات را نخست مهندسی‌نی که اسکندر مقدونی را در سفر جنگی خود به مشرق فلات ایران همراهی می‌کرده‌اند اندازه گرفته بودند). یکی از این روایات از آن استرابون است که در دو عبارت به شرح آن می‌پردازد (جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۹ و کتاب پانزدهم، فصل هشتم، بند ۸) دیگری از پلینی است (تاریخ طبیعی، کتاب ششم، فصل هفدهم، بندهای ۶۱-۶۲).

این راه از دروازه‌های کاسپین شروع شده از طریق هکاتم پلیس در پارتیا به اسکندریه واقع در اریه (Areia) یعنی هرات می‌رسید و از آنجا به ارتوس پنه (کابل) می‌رفت. یا مستقیم از طریق راه کوهستانی باکتریا یا غیرمستقیم رو به جنوب از طریق پروفاتیسیه Prophthsia واقع در درنگیان و پایتخت ایالتی نایب‌السلطنه نشین آرخوزیا (کلات غلژائی؟). از ارتوس پنه (کابل) به بعد راه دره‌ی رود کابل را تا سند می‌پیمود. در هردو عبارت به جا مانده از استرابون در جغرافیا در وصف ارتوس پنه (کابل) می‌گوید «محل تقاطع سه راهی که از باکتریا می‌آید». البته این تذکر در صورتی درست است که مسافر از راه طولانی جنوبی آمده باشد و الا راه مستقیم از طریق سرزمین کوهستانی باکتریا مسافر را به دو شهر همجوار کاپیسا Kapiša و کانیش Kaniš در محل تلاقی شاخه‌های رود کابل یعنی رود پنج شیر و غوربند می‌رساند. (نک، صفحه ۱۰۶ و یادداشت ۱ زیر).

۲- استفانوس بیزانسی می‌گوید «کس پیروس Kaspapyros».

هکاتئوس^(۱) همچنین در وصف «کس پتروس» می‌گوید «بر ساحل واقع است» یا آنکه «دماغه‌ایست از سکاها» و پیش از این گفتیم که چراکسپین‌ها را از جمله آن اقوام بیابانگرد آسیائی - اروپائی به شمار می‌آوریم که در سده‌ی هفتم ق.م مراتع آسیای مرکزی را ترک و از طریق ناحیه‌ی میان دریای کاسپین و کوه‌های پامیر وارد فلات ایران شدند.^(۲) جناح راست این کسپی‌ها به سوی مغرب رفته نخست اسم خود را به دروازه کاسپین و سپس به دریای کاسپین می‌دهند و سرانجام در حوضه‌های پائین رودهای ارس و کور و در برابر ارتفاعات قره‌باغ و قفقاز متوقف می‌شوند. جناح چپ آنان رو به مشرق چرخیده و سرزمین‌های پارثوه، هریوه و هرهوتیش را در نور دیده سرانجام در برابر کوهپایه‌های رشته جبال سلیمان از حرکت باز می‌ایستند.^(۳)

۱- همچنین، استافانوس .

۲- در صفحات ۵۶-۵۱، بالا .

۳- این مسیر فرضی کسپهای جنوبشرقی - بعنوان بخشی از موج مهاجرت اقوام گوناگون در سده‌های هشتم و هفتم ق.م - را سکا‌های معروف به «تورانی» دوباره ضمن مهاجرت اقوام گوناگون در سده‌ی دوم ق.م می‌پیمایند. در اوستا، تورانی‌ها نخستین بار همراه با «ایرانی»ها و «سیریم»ها و «ساینی»ها و «داهی»ها پایه صفحه تاریخ می‌گذارند. اینان از جمله اقوام بیابانگرد ایرانی تبار آسیای مرکزی‌اند که به هنگام بعثت زرتشت از وی با روی گشاده استقبال می‌کنند (نک، نیبرگ، مأخذ نقل شده، صفحات ۲۳۷ و ۵۱-۲۴۹ و ۲۹۷). در روزگار ساسانیان هنوز بخشی از خوارزم نام «تور» را بر خود داشت. در اوائل تاریخ میلاد مسیح در شهر اولبیا (Olbia) واقع در دشتهای سواحل دریای سیاه برمی‌خوریم به اسم روحانی بزرگ و افسانه‌ای تورانی که در زبان یونانی به صورت فیلیانوس (Phlianos) درآمده است. این واقعیت قرینه‌ایست بر اینکه لااقل یک تیره از تورانیان همراه «سرمتی»ها از شمال دریای کاسپین رو به مغرب مهاجرت کرده بودند (نک، همچنین صفحات، ۲۳۷ و ۲۵۱) اما شاخه‌ی دیگری از تورانیان باید پس از رسیدن به فلات ایران رو به جنوبشرقی رفته باشند. زیرا در روزگار خلفای عباسی ولایتی در مجاورت خان‌نشین کلات اسم توران را بر خود دارد. (نک، سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه مرحوم محمود عرفان، صفحات ۵۷-۳۵۲، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷). همچنین هنوز در سده‌ی بیستم میلادی قبیله «تورها» را در ارتفاعات سلیمان و دره‌های بالادست رود کروم و جنوب دره‌ی کابل می‌توان یافت. می‌گویند این تورها تا همین چندی پیش عشایری بودند که هر سال دوبار از مراتع تابستانی دره کروم به مراتع اطراف قلعه باغ در ساحل چپ رود سند و شمال رشته کوه‌های نمک ییلاق و قشلاق می‌کردند. نک:

T.L.Pennell: Among the Wild Tribes of the Afghan Frontier (London, 1912 Seeley Service) pp. 55-56.

این تورها سر راه خود از استپ‌های آسیای مرکزی به لبه‌ی شرقی فلات ایران افسانه‌های ملی خود را به مکتبی از شعر حماسی که در دهیوش سابق هخامنشی زرنکه پا گرفته بود، به ودیعت سپردند. اسم این دهیوش در زیر پای سم اسبان سکه‌ها به سکستان تبدیل شد. (نک، صفحات ۹-۳۵).

شاید خطا نباشد اگر بگوئیم احتمالاً این کاسپی‌های شرقی در سرزمینی رخت اقامت افکندند که حوضه‌ی رود هیلمند مغرب آن و مسیر وسطای رود سند مشرق آن بود.^(۱)

در وصف هرودوت از آرایش جنگی نیروی اعزامی خشایارشا به یونان اسم کسپه‌های شرقی بلافاصله پس از گنداریها و دادیکی‌ها // = تاجیک‌ها // می‌آید - که در فهرست اقوام نواحی مالیاتی در ناحیه هفتم مالیاتی قرار می‌گیرند - اما اسم کسپی‌های شرقی در فهرست اقوام مالیات‌پرداز هرودوت نمی‌آید. فرمانده کسپی‌های شرقی برادر فرمانده واحد متشکل از گنداریها و دادیکی‌ها است. از سوی دیگر کسپی‌ها همراه پکتیه‌ها رژه رفته و مانند اینان سی‌سیرنه *Sisyra* - واژه‌ی یونانی برای جامه‌ی دوخته شده از پوست گوسفند - یا پکتیسه = پوستین، بر تن دارند. تن‌پوشی که در سده‌ی نوزدهم از مشخصات بارز و لباس ملی افغانهای غربی بود. الفینستون این تن‌پوش را چنین وصف می‌کند:^(۲)

«بالا پوشی بزرگ از پوست گوسفندی که خوب آتش شده است. داخل آن پشم است. این بالا پوش را روی شانه می‌اندازند و آستین‌هایش چنان دراز است که گاهی به قوزک پا می‌رسد».

اگر خواننده می‌پرسد چرا و چگونه این قوم که روزگاری ساکن آسیای مرکزی بوده و شهری را در حوضه‌ی رود سند پی افکندند در این اقامتگاه گرمسیری نوین اصرار می‌ورزند بالا پوشی چنین سنتی اما خفقان‌آور بر تن کنند نویسنده دو پاسخ می‌تواند بدهد. می‌توان اشاره کرد به چرخس‌های شمال قفقاز که در سده‌ی نوزدهم از سوی دولت عثمانی به ماوراء اردن آورده شدند و اینان نیز با همین سرسختی در پوشیدن

۱- اگر همانگونه که

W.H. Schoff ; The Periplus of the Erythraean Sea, (London, 1912, Longmans Green) p. 189.

ادعا می‌کند. اسم «کشمیر» در اصل از اسم مرکب سانسکریت کاسپه ، مته Kasyapa- Mata به معنای «زادگاه کاسپه» مشتق شده باشد. می‌توان حدس زد که تیره دیگری از کسپی‌های شرقی در کشمیر اقامت گزیده بودند و بعدها به غلط تصور کرده‌اند که اسم این مردم از یاد رفته اسم افسانه‌ای پیش از «کواتمابودا» بوده که در کتاب عهد عتیق مهیانه Mahayana آورده شده است.

۲- در مأخذ نقل شده، جلد اول، ص ۳۱۳.

لباس‌های ملی خود در هوای گرم ماوراء اردن کوشیدند. همچنین می‌تواند از قول الفینستون نقل کند که در قرن حاضر افغانها شرقی ساکن در «دامان» هنوز همین‌گونه پوستین در زمستان بر تن می‌کنند، می‌گوید:

«هرچند در تابستان تقریباً همانگونه لباس می‌پوشند که هندیان.... اما...

حتی در زمستان عمامه بر سر می‌گذارند.... و در آن فصل بالاپوشهای

سنگین و خاکستری رنگ و پوستین بر تن می‌نمایند».^(۱)

پس این وصف هرودوت از رژه کسپیه‌های شرقی که پوستین بر تن می‌کنند با این واقعیت که آنان بنیادگذار شهر بندری رودخانه کسپه پیروس، در اراضی پست و استوایی حوضه‌ی وسطای رود سند باشند منافات ندارد.

در ضمن این احتمال نیز می‌رود که هرهوتیش داریوش، در سمت شرق تا کرانه غربی رود سند ادامه داشته است. یقین داریم که روی نقشه سیاسی این نایب‌السلطنه‌نشین در اواخر عصر سلطنت داریوش در غرب، زرنکه^(۲) - سیستان - را نیز در برمی‌گرفته است. اما از نظر مالیاتی آن ناحیه مالیاتی که هرهوتیش را نیز شامل بود (ناحیه ۱۴ مالیاتی هرودوت) در سمت جنوبشرقی تا سواحل شمال شرقی خلیج فارس ادامه داشته و اسگریته (*Sgartioi*) ساکن کرمان و ماچیای *Maciya* ساکن لارستان غربی و ساحل دریای^(۳) و مادیهای تبعید شده به جزائر خلیج فارس (*Deracines*) نیز در ابوابجمعی این نایب‌السلطنه‌نشین بوده‌اند.^(۴)

از روی شواهدی که تاکنون بررسی شد^(۵) و از روی تغییراتی که در فهرست‌های رسمی داده شده می‌توان نتیجه گرفت انتزاع «زرنکه» از نایب‌السلطنه‌نشین پرثوه و انضمام آن به نایب‌السلطنه‌نشین هرهوتیش در فاصله‌ی تاریخ انشای کتیبه‌ی *DPe* و کتیبه‌ی *DZd* صورت گرفته است. در اینجا می‌توان دو نکته را تشخیص داد که یک یا

۱- الفینستون، مأخذ نقل شده، جلد دوم، ص ۵۹.

۲- نک، صفحه ۲۴ یادداشت شماره ۱، بالا.

۳- نک، صفحات ۱-۷۰ در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا «اتوئی» و «میکوی» ساز و برگ پکتین‌ها را دارند. اما واحدهای اوتین و میکین یک واحد را تشکیل داده و یک فرمانده دارند. (نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۶۸).

۴- نک، صفحات ۴۶-۴۴ و ۸۰-۷۹، بالا.

۵- بالا، صفحه ۲۵-۲۴.

هر دوی آن داریوش را وادار کرده بود که این تغییر را در نقشه سیاسی محل اعمال کند. این اقدام از یکسو سبب می شد تا از وسعت و جمعیت نایب السلطنه نشینی که بزرگان و سران آن ضدیت و عناد خود را نسبت به شاخه‌ی اریارمنه‌ای دودمان هخامنشیان نشان داده بودند کاسته شود. مگر نه آنکه پارتی‌ها و هیرکانه‌ای‌ها بر علیه نایب السلطنه خود هیستاسب پدر داریوش، قیام کرده بودند؟ از سوی دیگر این تغییر بر پهنای دهلیز موجود میان نایب السلطنه نشین وفادار هرهوتیش و اقوام گردنکش پارسی - اسکرتیه‌های جنوبشرقی ساکن کرمان، یاتوتیه و ماچییه جنوبشرقی ساکن لارستان - می افزود. داریوش به شدت این اقوام را تنزل رتبه داده بود. اینان که روزگاری از اقوام پایه گذار شاهنشاهی محسوب می شدند و از پرداخت مالیات و باج معاف بودند، اینک مزایای یکی از قوم‌های پایه گذار شاهنشاهی بودن را از دست داده و بصورت رعایای مالیات پرداز درآمده بودند.

در وصفی که هرودوت از آرایش جنگی نیروهای اعزامی خشایارشا^(۱) به یونان می کند اسکرتیه‌های جنوبشرقی (سگرتیه) مردمی بیابانگرد^(۲) و عقب مانده و محافظه کار معرفی می شوند که تنها بعنوان سواره نظام بکار می روند و سلاح اصلی آنان کماند است. به زبان پارسی سخن می رانند. در سال ۴۸۰ ق.م به پیاده نظام سپاه خشایارشا وابسته اند اما تجهیزات آنان مخلوطی است از ساز و برگ پارسی‌ها و جنگ افزارهای پکیه‌ها؛ از همین آخرین اطلاعی که هرودوت می دهد می توان استنباط کرد که اینان مقیم کرمان (در پارسی باستان کرمانه *Karmana* و به لاتین *Carmania*) بوده اند که در همسایگی بلافصل شمالشرقی لارستان فارس قرار داشت.^(۳) این ولایت در انتهای جنوبشرقی بیابان مرکزی ایران واقع و با زرنگه و هرهوتیش روبرو بود. در سده‌ی بیستم میلادی اگر قرار می شد قومی تنها با گله داری و تربیت احشام معیشت نمایند نمی توانست با تکیه بر بیابان

۱- در کتاب هفتم، فقره ۸۵.

۲- نسبت به سلاح فلزی، به استثنای خنجر، هنوز بدین بودند.

۳- بنا به گفته استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل دوم، بند ۸، کرمانیا هم مرز بود با هرایتکه واقع در جنوب شرق ماد، یعنی کرمانیا شامل ولایت بعدی یزد نیز بود. بطلمیوس در این باره صراحت دارد، جغرافیا، کتاب ششم، فصل ششم، بند ۲. کرمانه در کتیبه Dsf بند ۳۵، بعنوان منبع طلای بکار رفته در کاخ داریوش در شوش آمده، پروفیسور رونالد کنت.

خشک و بی آب و علفی که در اینجا و آنجایش گاه واحه‌ای به زور آبیاری ایجاد شده بود امور خود را بگذرانند. خشکی این بیابان لااقل بعضاً حاصل نادانی آدمی بود. حتی تا دوره خلافت عباسیان جنگلهائی که در آغاز کوهستانهای کرمان را پوشیده بود نابود نشده بود.^(۱) در گذشته که این جنگلهای بکر و دست نخورده بود بارندگی سالیانه در کرمان از چنان حد میانگین بالائی برخوردار بود که بخش اعظم آن سرزمین را مراتع سرسبز و چراگاههای پر علف فرا گرفته بود و عشایر اسکرته ساکن این مراتع و چراگاه‌ها قومی پر جمعیت و ثروتمند و توانمند بودند.

هرچند داریوش در کتیبه‌ی بیستون، برخلاف اسکرته‌های شمالغربی از اسکرته‌های جنوبشرقی اسم نمی‌برد، این واقعیت که فقط در یکی از شش فهرست رسمی دهیوها از اینان اسم برده شده قرینه‌ایست که اسکرته‌های جنوبشرقی نیز مورد بی‌مهری داریوش قرار گرفته بودند. اینان لابد یکی از طوایفی بودند که بر علیه داریوش قیام کرده و به طرفداری از «وه‌یزداته» یاغی شده بودند. چون نیروی اعزامی وه‌یزداته که به گنداره هجوم بردند فقط در صورتی می‌توانسته‌اند چنان فاصله‌ی دوری را طی کنند که سوار بر اسب باشند. شاید بتوان حدس زد که اسکرته‌های جنوبشرقی ستون فقرات نیروی اعزامی وه‌یزداته را تشکیل می‌داده‌اند.

اما درباره‌ی «یائوتیه» که قوم و طایفه خود وه‌یزداته به حساب می‌آمدند. میزان سرافکنندگی و شرمساری آنان از اینجا معلوم می‌شود که اسم و نشانه‌های آنان را از تمام فهرست‌های رسمی برداشته و نام آنها به کلی حذف شد. علت این محروم شدن یائوتیه از تمام حقوق اجتماعی را می‌توان از شرح صریح و بی‌پرده‌ای که داریوش در کتیبه بیستون برای همگان مطرح می‌کند مشاهده کرد.^(۲) حقیقت - که در اینجا داریوش هیچگونه کوششی برای پنهان کردن آن نمی‌کند - این است که وه‌یزداته خطرناک‌ترین و سهمگین‌ترین دشمن داریوش از آب درآمد. هیچ‌یک از دیگر کسانی که در برابر این مدعی تاج و تخت شاهنشاهی شاخه‌اریارمنه‌ای دودمان هخامنشی در سال بحرانی و سرنوشت‌ساز ۵۲۲-۲۱ ق.م قد برافراشتند به اندازه وه‌یزداته برای داریوش دردسر و

۱- نک، به عنوان مثال، لسترنج، مأخذ نقل شده، صفحات ۲-۳۲۱.

۲- در DPe

مزا حمت و خطر ایجاد نکردند. درست است که ارمنیان سرسخت‌ترین و مادها نیرومندترین دشمنان نظامی و جنگی داریوش بودند اما وه‌یزداته خطرناک‌ترین و موثرترین دشمن سیاسی داریوش محسوب می‌شد. عیلامیان، مارگیان‌ها، تتگوئی‌ها، سکاها با داریوش می‌جنگیدند تا خود مختاری از دست رفته خود را بازیابند. بابلیان (محروم از حسن ظن اتباع سابق خود) و مادها (بهره‌مند از پشتیبانی و حسن ظن اتباع قدیم خویش) دست به اسلحه شده بودند تا شاهنشاهی‌های پیش از کوروش خود را، از نو، برپا دارند. اما هیچ‌یک از این دشمنان داریوش، مانند خود او این نیت را در سر نمی‌پروراندند که بر تمام ربع مسکون آن زمان فرمانروائی نمایند، یعنی خود را جانشین قانونی و به حق کوروش دوم بدانند. تنها وه‌یزداته بود که داریوش را درست در عرصه همان ادعاهای خود داریوش به مبارزه می‌طلبید.^(۱)

وه‌یزداته اهل «تره‌وا» *Tarava* مانند خود داریوش پارسی‌تبار بود. از این حیث شبیه بود به مرتبه اهل کوگنه کا *Martiya of Kuganka*. اما تمام جاه‌طلبی مرتبه به این محدود می‌شد که شورش ملی را در عیلام پیشوائی کند و به همین سبب فقط اعلام کرده بود که نوباوه‌ی از خاندان سلطنتی پیشین عیلام است.^(۲)

دعوی وه‌یزداته نقطه مقابل ادعاهای فروتنانه مرتبه بود. با صراحت و شجاعت می‌گفت فرزند کوروش دوم [= کبیر] بوده و خود بردیه معروف به سمردیس است و وارث زنده و به حق تاج و تخت سلطنت شاهنشاهی. ادعائی که به گونه‌ای آشکار و بارز بر ادعای غاصبی از شاخه‌ی اریارمنه‌ی دودمان هخامنشی ارجحیت داشت. ادعای وه‌یزداته تنها مورد تأیید یا توثیق، قبیله خودش، قرار نگرفت. جمع کثیری در خود پارسا به زیر علم او گرد آمدند از جمله پاسداران و محافظین کاخهای سلطنتی. همین تحولات سبب شد که وه‌یزداته در خود پارس به عنوان شاه بر تخت سلطنت جلوس کند. این واقعه برای داریوش هولناک‌ترین رویداد ممکن بود. باید بیاد آورد که پارسه تیول و سرزمین موروثی جد بزرگ خود داریوش اریارمنه بود و نه منطقه حکمرانی کوروش اول جد

۱- نک، DB، بندهای ۴۸-۴.

۲- نک DP بندها ۲۳-۲۲. ادعای مرتبه نسبت تاج و تخت عیلام قرینه‌ایست که او پارسی‌تباری از شهر کوگنه کا بود که نه در فارس بلکه در پرسواش (لرستان) قرار داشت.

بزرگ سمردیس و یا بردیه‌ای که وه‌یزداته می‌خواست خود را به دروغ بجای او بقبولاند.

از این گذشته وه‌یزداته این خطا را نیز مرتکب نمی‌شد که بدون تحرک بر جای خود و در انتظار پیش آمده‌ها بنشیند. مانند داریوش به گونه‌ای فعال و کوشا بر علیه هرکس که در برابر ادعای او مخالفت و مقاومت می‌کرد به تعرض و تهاجم می‌پرداخت. در عملیات نظامی که برای تصرف سرزمین‌های موروئی کوروش انجام داد ثابت کرد که از نظر استراتژی توانائیهای فوق‌العاده و چشمگیر دارد. نخستین هدف او تصرف حوزه‌ی رود کابل در گنداره بود - نقطه‌ای که ناف راههای ارتباطی به شمار می‌رفت -^(۱) اگر توفیق می‌یافت در آنجا مستقر شود از یکسو می‌توانست راه ارتباط میان دو نایب‌السلطنه‌نشین عمده و بزرگ طرفدار داریوش یعنی نایب‌السلطنه‌نشین هرهوتیش و نایب‌السلطنه‌نشین باکتریا را قطع کند و از سوی دیگر میان نیروهای خودش و شورشیان پنجاب (تگوش‌ها)^(۲) ارتباط برقرار سازد. آنگاه روشن کردن آتش شورش در ولایت ناراضی مارگوش، واقع در باکتریا که با ولایت شورش کرده زیر فرمان پدر داریوش هیشتاسب، پارثوه و هیرکانیه همسایه بود، دشواری نداشت. هدف وه‌یزداته به هنگام اعزام نیرو برای تصرف دره‌ی کابل چیزی نبود مگر تسلط کامل و اعمال قدرت بر تمام بخش‌های جنوب شرقی و شمال شرقی شاهنشاهی هخامنشی. اگر در راه بدست آوردن این هدف توفیق می‌یافت ولایات تحت تصرف هخامنشیان در دره‌ی سند خودبخود به چنگ او می‌افتاد. اگر نقشه جنگی وه‌یزداته برای ایران شرقی با موفقیت پیاده شده بود داریوش شکست می‌خورد و وه‌یزداته می‌توانست در انتظار خبر مرگ داریوش روزشماری کند تا سپس به مقابله با فره‌وریش مدعی تاج و تخت سلطنت ماد بپردازد. وه‌یزداته نزدیک بود موفق شده به مقصود برسد. و یوننه، نایب‌السلطنه هرهوتیش نتوانسته بود پیش از آنکه سپاهیان وه‌یزداته به شهرهای دوقلوی^(۳) واقع بر محل تلاقی

۱- نک، صفحه ۹۷، یادداشت ۴، بالا.

۲- تته‌گوش به شهادت کتیبه‌ی داریوش در بیستون، بند ۲۱، در حال شورش بود.

۳- کاپیش‌کانیش که مانند بوداپست بصورت یک کلمه نوشته می‌شود (در آن علامت جدائی کلمه که در پارسی باستان رایج بود بکار نرفته است) اسمی است که در کتیبه‌ی داریوش در بیستون به این دو شهر داده

رود پنج‌شیر و رود غربند، دو شاخابه کابل، برسند با او روبرو شود. در این نقطه تلاقی، راهی که از دهیوش هرهوتیش در حوضه‌ی هیلمند، از طریق غزنه و کابل می‌آمد، به سه شعبه تقسیم می‌شد.^(۱) این راهها، از طریق چند گذرگاه، رشته کوههای هندوکش را می‌شکافتند. یکی از این راهها در جهت شمال - شرق به بالادست دره‌ی سیحون می‌رسید.^(۲) دو راه دیگر از دو طریق مختلف به بلخ پایتخت نایب‌السلطنه‌نشین باکتریا می‌انجامید. پس از آنکه نیروی اعزامی وه‌یزداته با ستون اعزامی تحت فرماندهی وی‌ونه روبرو شد مجبور به بازگشت گردید. وی‌ونه این مهاجمین شکست خورده را در سرتاسر سرزمین گنداره تعقیب کرد و آنها را به هرهوتیش عقب راند. در اینجا مهاجمین بار دیگر صف‌های خود را منظم کرده و آماده نبرد شدند. این بار در خاک ارکوزیا و در محلی به نام گندوتوه *Gandutova*. سپاه وه‌یزداته پس از این نبرد ظاهراً بی‌نتیجه به پایتخت نایب‌السلطنه‌نشین ارخوزیا، شهری بنام ارشادا *Aršada*^(۳) عقب نشست. از قرار

→

شده است. کتیبه‌ی بیستون، بند ۴۵. این شهر به گونه‌ی آشکار همان شهر کپسا - اسکندریه می‌باشد که ذکر آن در آثار جغرافیانویسان یونانی پس از اسکندر آمده است (نک، تارن، یونانیان در باکتریا و هندوستان، صفحات ۹۸-۹۶، ۴۰-۱۳۹ و ۴۶۲-۴۶۰ همراه با نقشه شماره ۳ در آخر کتاب). آنچه داریوش در کتیبه بیستون آورده اسمی است که پیش از عصر تسلط یونانیان در آن خطه بر بخش واقع در کرانه غربی شهر اطلاق می‌شد. شهر واقع بر ساحل شرقی، کاپیسا *Kapiša* نام داشت. کانیش در آن مکانی واقع بود که بعدها در زبان پختو «بگرام» یعنی «شهر» به معنای واقعی کلمه، خوانده می‌شد (نک، همان مأخذ، صفحه ۴۶۲). این دو شهر در عصر کوشانیان به اوج شهرت خود رسیدند. خوجولا *Kujula* بنیان‌گذار شاهنشاهی کوشانیان (نک، همان مأخذ، صفحه ۳۳۸) پس از تصرف این شهر برای خود لقب کدفیس *Kadphises* را برگزید تا خاطره‌ی فتح کاپیسه را جاودانی سازد. با آنکه بیش از پنج سده از شکست وه‌یزداته و پیروزی داریوش به سال ۲۱-۵۲۲ در این نقطه پراهمیت استراتژیکی گذشته بود، این محل اهمیت خود را حفظ کرده بود.

پلینی در (تاریخ طبیعی، کتاب چهارم، فصل ۲۳، بند ۹۲ می‌گوید کاپیسا *Kapiša* (به لاتین *Capisa*) به دست کوروش اول [= کوروش دوم = کوروش کبیر] ویران شده بود. این گفته پلینی دلالت می‌کند که کوروش کبیر حوضه‌ی رود کابل (گندره) را به شاهنشاهی هخامنشیان منضم ساخته بوده است.

۱- نک، عبارت استرابون در جغرافیا، نقل شده در صفحه ۹۰، یادداشت ۱.

۲- برای شرح مسافرت کاپیتان جان وود *Captain John Wood* از حوضه‌ی رود سیحون به دره‌ی پنجشیر از طریق تنگه‌ی خوْک *Khawak* در اپریل سال ۱۸۳۰، نک:

A Journey into the Sources of the Oxius, new ed. (London, 1872, John Muray) pp. 272-5.

۳- در کتیبه‌ی عیلامی بیستون بند ۴۷ آمده است که «ارشادا» مرکز اداری وی‌ونه بوده است. تارن در «یونانیان

معلوم و یوئه نتوانسته بود پیش از آنکه سپاهیان وه یزداته به شهر مذکور درآیند به آنها برسد و دستگیرشان کند.

اگر شخص دیگری غیر از داریوش بخواهد ادعا کند که تاج و تخت شاهنشاهی کوروش را برای شاخه‌ی آریارمنه‌ای هخامنشیان دست و پا کرده است آن شخص یوئه می‌باشد. داریوش نیز برای آنکه مراتب حقشناسی عمیق خود را نسبت به پکتیه‌های شرقی // پاتان‌های امروزی // و نایب‌السلطنه وفادار آنان در حساس‌ترین مواقع نشان دهد نه تنها ولایت زرنگه را به سرزمین آنان منضم ساخت بلکه علاوه بر این، سه ولایت محل اقامت پارسیان ناراضی در کرمان و لارستان - اسکرته و یاتوئیه و مکیه - و حتی حکومت بر مادهای سرکش و تبعید شده به جزائر خلیج^(۱) فارس را نیز به یوئه داد. درباره‌ی پاتان‌هایی که این چنین مؤثر در سال ۲۱-۵۲۲ برای داریوش شمشیر زده بودند آن جمله‌ای را که بعدها در وصف روابط فرانسس زوزف با کروات‌ها گفتند، که در سال ۴۹-۱۸۴۸ به نفع او جنگیده بودند گفتند، کاملاً صادق است. می‌گفتند پاداش وفاداران به شاهنشاه همان چیزی بود که به عنوان مجازات به یاغیان علیه شاهنشاه داده^(۲) شد. توسعه و گسترش نایب‌السلطنه‌نشین هرهوتیش همراه بود با برآورد نوین از مالیات‌های منطقه مالیاتی - منطقه مالیاتی شماره ۱۴ هرودوت - به مبلغ ۶۰۰ تالان. سنگینی و گراف بودن این برآورد آنگاه آشکار می‌شود که رقم ۶۰۰ تالان مالیات هرهوتیش مقایسه شود با مالیات سرزمین مصر که ۷۰۰ تالان بود. سرزمین هرهوتیش چیزی نیست مگر کوه و بیابان و مرتع. حال آنکه ثروت و جمعیت مصر افسانه‌ای است که در خیال نمی‌گنجد. آنجا که پای سه طایفه پارسی مورد بی‌عنایتی قرار گرفته و مادهای تبعید شده پیش می‌آید تردید نیست که غرض از این برآورد سنگین مالیاتی، مجازات و کیفر دادن آنها است. اما چون هرودوت سرجمع رقم مالیاتی را



در باکتریا و هندوستان، صفحات ۹۴ و ۴۷۰ محل این شهر را در حوالی کلات غلژائی در کرانه رود ترنک Tarnak در جنوب شرقی قندهار امروزی می‌داند.

۱- نک، هرودوت، کتاب سوم، فقره ۹۳، و همین رساله صفحات ۹-۳۷ و ۳-۷۲، بالا.

۲- نک، پنجم، ۵، ۲۹۳، یادداشت ۲ و صفحه ۱۱۴ همراه با یادداشت ۶، بالا.

می‌دهد نمی‌دانیم سهمیه ولایت وفادار و مورد عنایت هرهوتیش و زرنگه چه مبلغ بوده است.

اما درباره‌ی ماچیه (میکوی) ظاهراً اسم آنان یادآور خاطرات نامطبوع و ناخوشایند از جنس آنچه اسامی یاتوئیه و اسکرتیه در ذهن هخامنشیان آریارمنه‌ای تداعی می‌کرد، نبوده است. زیرا می‌بینیم اسم خود آنان و یا سرزمین آنان، مکه را، در هر شش فهرست رسمی آورده‌اند. اما ماچیه نیز به تحقیق از آزمون هولناک سال ۲۱-۵۲۲ خیلی سرافراز بیرون نیامده بودند. اگر چنین نبود مانند یاتوئیه و اسکرتیه تنزل رتبه نمی‌یافتند و در زمره اقوام مجبور به پرداخت مالیات محسوب نمی‌شدند.

موقعیت جغرافیائی دو ولایت یاتوئیه (اتوئیه) و مکه (میکوی) را می‌توان، به گونه‌ای تقریبی، مشخص کرد.^(۱) شهر زادگاه وه‌یزداته، «تاروا» *Tarava* اسم خود را بعدها به طارم، شهری در مرز شرقی لارستان، داده است. وه‌یزداته در کوهی (*Kaufa*) به نام پرگه *Parga* آخرین نبرد را انجام می‌دهد.^(۲) این جا باید یکی از دو شهر دوقلوی موسوم به «برک» *Burk* - که بر روی کوه چون کوهان شتر می‌نموده است - و فرک که در مجاورت خود قلعه‌ای داشت باشد. این شهر هنوز در زمان خلفای عباسی بر سر پا بود.^(۳) اسم مکان ماهان *Mahan* که در عصر خلفای عباسی رایج بود یادگاری از «مکه»‌ها است که سر راه شمال - غرب بود که از بندر هوزو *Huzu* واقع در ساحل لار برابر جزیره قیس [[کیش]] می‌آمد و به شیراز می‌رفت و از لغیر *Laghir* می‌گذشت.^(۴) این اسم هنوز در سده‌ی بیستم، در اسم مکان‌های موغان نزدیک دهانه‌ی رود «درغه‌بند» و «مغو» که شرقی‌تر است و در جنوبی‌ترین نقطه کرانه‌ی لارستان قرار داشت، دوام آورده بود. جزائری که ماده‌های تبعیدی به آنجا گسیل شده بودند لابد همان جزائری بود که به موازات ساحل قرار داشت. بزرگترین آنها قشم بود. از میان این جزیره‌ها سرانجام تنها جزیره هرمز صاحب آوازه شد. داریوش با اسکان ماده‌های

۱- DP، بند ۴۰.

۲- DP، بند ۴۲.

۳- نک، لاسترنج، مأخذ نقل شده، ص ۳۱۳، در فارسنامه ابن بلخی اسم «هرک» یا «پیرگ» آمده است (مقایسه کنید با واژه یونانی *Pyrgos*) و می‌افزاید قلعه مستحکمی است که بسیار وسیع بوده و با سنگ ساخته شده است. [[فارسنامه ابن بلخی، انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۴۳، ص ۱۶۵]].

۴- همچنین، نک، ص ۲۵۷: یادداشت یک.

ناراضی در این جزائر از روی نهایت درایت و آگاهی، در یک زمان، به دو قصد و هدف می‌رسید. از یکسو گروهی شورشیان سابقه‌دار و خطرناک را در سلسله‌ای از زندان‌های دور دست، که طبیعت برای او فراهم آورده بود، جای می‌داد تا توانائی هرگونه اقدامی علیه نظام از آنان گرفته شود. از سوی دیگر با سکنی دادن آنان در این نواحی، تسلط و حاکمیت شاهنشاهی خود را بر این سواحل بسیار بدآب و هوای اقیانوس هند استحکام می‌بخشید. آب و هوای این سواحل و جزایر چنان ناخوشایند بود که کسی به میل و رضای خودش در آنجا سکونت نمی‌گزید.^(۱) انتخاب این جزائر به عنوان تبعیدگاه شورشیانی سازش‌ناپذیر بخشی از آن برنامه وسیع و کلی بازرگانی، اقتصادی داریوش بود که لازمه‌اش ایجاد راه‌آبی پیوسته بازرگانی از بندر رودخانه سند، کسپی - پاروس، تا رأس دریای سرخ بود. همان نقطه‌ای که داریوش در آنجا راه آبی [[کانال]] حفر و احداث کرده بود تا دریای سرخ را از طریق رود نیل به دریای مدیترانه متصل سازد.

این اقدامات بخشی از نقشه وسیع و حساب شده داریوش بود برای تسلط کامل بر اقیانوس هند و تصرف راههای کشتیرانی که عربستان را دور می‌زد. تا شبکه طولانی و پیچیده راههایی که دو انتهای شرقی و غربی شاهنشاهی هخامنشی را به یکدیگر متصل و مربوط می‌ساخت کامل و اشباع شود.^(۲)

۱- مادهای سرکش تبعید شده تنها محکومین سیاسی مجبور به اقامت در این جزائر نبودند. سردار ایرانی مکابیز که پس از شورش انباروس، مصر را بار دیگر برای شاهنشاهی هخامنشیان گشود، توسط اردشیر اول به خلیج فارس به محلی بنام کیرتیه Cyrtiae تبعید شد (نک، کنزیاس، پرسیکا، کتابهای ۷۷-۱۴، بند ۷۱). چاپ جی. گیلور، لندن، ۱۸۸۸، ص ۱۲۴. کسانی که از غارت شهر میلطوس در سال ۴۹۴ ق.م جان سالم بدر برده بودند به جزائر تبعید نشدند بلکه به مصب رود دجله در ساحل خلیج فارس (بابلستان) فرستاده و سکنی داده شدند. (هرودوت، کتاب ششم، فقره ۲۰).

۲- از این رشته تمهیدات و تدابیر سوداگرانه و همراه با دوراندیشی حیرت‌انگیز آشکار است که داریوش نسبت به اهمیت قدرت دریائی در اقیانوس هند اشراف و آگاهی کامل داشته و پی برده بود برای شاهنشاهی که بر پل زمینی خاورمیانه‌ای سوار است تسلط بر کشتیرانی در اقیانوس هند تا چه اندازه اهمیت دارد. برخلاف عثمانی‌ها در سده‌ای شانزدهم میلادی که از اهمیت این مطلب بکلی غافل بودند و راههای آبی اقیانوس هند را در اختیار پرتغالی‌ها گذاشتند. داریوش سفری اکتشافی نیز در دریای مدیترانه، همانند سفر اکتشافی به ریاست «اسکیلان اهل گرینده» در اقیانوس هند، ترتیب داده بود. داریوش برای ریاست این سفر اکتشافی دریانوردی یونانی‌الاصل بنام دموسیدس اهل کروتون را مأمور ساخت تا ناوگان اکتشافی ایران را

پریکانی‌های جنوبی و حبشی‌های آسیائی

اسم دو قومی که در فرهنگ جغرافیائی هرودوت مشترکاً در ناحیه مالیاتی شماره ۱۷ اقامت دارند، پریکانی‌های جنوبی و حبشی‌های آسیائی، در هیچ‌یک از فهرست‌های رسمی هخامنشی نیامده‌است. هرودوت در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا نیز این دو قوم را با یکدیگر مربوط نمی‌سازد. در اینجا پریکانی‌ها همان ساز و برگ و تجهیزات پکتیه‌ها را بکار می‌برند. اما واحد نظامی آنان مستقل بوده و از خود فرمانده دارند.^(۱) حبشی‌های آسیایی همراه با هندیها یک واحد را تشکیل می‌دهند.^(۲) دوام اسم پریکانی‌ها // = کافران^(۳) // در اسم مکان «فرغان» واقع در ۶۰ کیلومتری شمال طارم و ۱۲۰ کیلومتری شمال بندرعباس، همانگونه که دیدیم^(۴)، گواه است که پریکانی‌های جنوبی همسایه دیوار به دیوار مشرق اوتیان‌ها (یاتوئیه) بوده‌اند. ولایت آنان حد جنوب‌شرقی کرمان و بخش غربی مکران بود. بخش شرقی مکران، حدفاصل پریکانی‌ها و سند، باید سرزمین «حبشی‌های آسیائی» بوده باشد. حدس می‌زنیم داریوش این ناحیه را همزمان، یا پس از تصرف سند، به مالکیت درآورده باشد. لابد به عنوان بخشی از همان سیاست به دست آوردن سواحل اقیانوس هند برای شاهنشاهی هخامنشیان. اگر داریوش بنا به مصالح مالی و اقتصادی از این سرزمین‌ها ناحیه‌ی مالیاتی واحدی ایجاد می‌کند از نظر ملاحظات سیاسی آنرا یا ضمیمه هرهوتیش

→

ناخدائی کند. این سفر اکتشافی دریائی در دریای مدیترانه نافرجام ماند (نک، هرودوت، کتاب سوم، فقره‌های ۸-۱۳۵۳). اما گواه دیگری است بر وقوف عمیق داریوش بر «اهمیت قدرت دریائی». داستان کوشش ستاسپس برای دور زدن قاره‌ی افریقا از ساحل مدیترانه‌ای مصر و عبور از تنگه جبل الطارق (نک، هرودوت، کتاب چهارم، فقره ۴) حاکی از این است که داریوش اهمیت داشتن قدرت دریائی را به فرزندش خشایارشا نیز تفهیم کرده بود. بگذریم که سفر ستاسپس نیز توأم با موفقیت نبود.

۱- هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۶۸.

۲- همچنین، فقره ۷۰.

۳- نک، صفحات ۳۳-۳۲، بالا.

۴- در صفحات ۷۰-۶۹، بالا.

می‌سازد و یا منضم می‌کند به نایب‌السلطنه نشین هند.^(۱) با در نظر گرفتن اقتباس ساز و برگ و تجهیزات جنگی پکتیه‌ها توسط همسایگان و هم‌پالکی‌های اداری آنان، یعنی کسپی‌ها و اوتیه‌ها و مکی‌ها و پریکانی‌ها، می‌توان پی برد که فرهنگ غالب و مسلط در ربع جنوب‌شرقی شاهنشاهی هخامنشیان، فرهنگ پکتیه‌ها // پشتونها // بوده است. با همین میزان می‌توان حکم کرد که در ربع شمال شرقی شاهنشاهی هخامنشی فرهنگ باکتریایی، که خود پاجوشی از فرهنگ مادی بود، تسلط و مزیت داشته است. شاهد هستیم به هنگام رژه نیروی اعزامی خشایارشا، باکتریان، کم و بیش، ساز و برگ و تجهیزات مادی را بکار می‌گیرند. بعد هم دیده می‌شود که پارتیان، خوارزمیان، سفدیان و گنداریها و دهی‌ها ساز و برگی همانند باکتریان بکار می‌برند. اما هرایوانی‌ها // مردم هرات // تجهیزات و ساز و برگی بعضاً باکتریایی و بعضاً مادی دارند.^(۲)

اگر ترتیب دسته‌بندی اقوام ساکن در نایب‌السلطنه نشین‌ها و مناطق مالیاتی شمال‌شرقی را از یکسو با نحوه گروهبندی آنان در واحدهای نظامی از سوی دیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که در آنجا نیز، همانند مناطق جنوب‌شرقی تشکیلات نظامی با تشکیلات اداری مطابق و موازی نیستند. بعنوان مثال ساکنان هیرکانیه (ورکانه)، در

۱- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۶۴. بنا به گفته هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۶۱، سه مشخصه بارز البسه و ساز و برگ مادها عبارت بود از: کلاه نمدی نرم، شلوار و خنجر آویخته از کمر که روی ران راست قرار می‌گرفت و کمانی بزرگ. این شرح دقیقاً مطابق است با البسه و ساز و برگی که در نقش‌های برجسته تخت جمشید یک یا دو قوم بنیان‌گذار شاهنشاهی [[و معاف از پرداخت هرگونه مالیات]] بر تن دارند. از این معنا استنباط می‌شود که تجهیزات دیگر اقوام بنیان‌گذار شاهنشاهی، آنگونه که در نقش‌های برجسته حجاری شده، باید لباس ملی طوایف پارس باشد که عبارت بود از کلاه نمدی سفت به جای کلاه نمدی نرم و قبائی دراز به جای نیم‌تنه سواری و شلوار. هرودوت اضافه می‌کند که پارس‌ها به هنگام خدمت نظامی، لباس مادی را که کمتر دست و پاگیر بود، می‌پوشیدند. کسپی‌ها (یعنی جنگجویان پارسی مقیم پارسواش) نیز همینگونه ملبس بودند. اما به جای کلاه، سربند داشتند که سرپوش سنتی آنان بود. باکتریایی‌ها کمان مادی را حمل نمی‌کردند اما سرپوشی همانند مادها داشتند (نک، همین فقره ۶۴). تمام اقوام بیابانگرد آسیا - اروپائی از سکه‌های هماورگه در فرغانه گرفته تا سکه‌های ساکن استپ‌های شمال دریای سیاه نیز همینگونه کلاه داشتند. مگر سکه‌های تیزخود، یعنی ماساوات‌ها. می‌توان حدس زد که اصل این گونه کلاه سرگذاشتن هرچه می‌خواهد بوده باشد، مادها رسم شلوار پوشیدن را از عشایری اقتباس کرده بودند که آداب سوارکاری را، به جای گردونه رانی، به آنان آموخته بودند.

۲- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۲۶. هرایوانی‌ها [[مردم هرات]] کمان بزرگ مادی را بکار می‌برند و نه کمان ساخته از خیزران باکتریایی‌ها را. دیگر ساز و برگ آنان مانند باکتریایی‌هاست.

دوره‌ی هخامنشیان برای منظورهای اداری و کشوری از جمله‌ی بخش‌های نایب‌السلطنه‌نشین و منطقه‌ی مالیاتی پارتوه محسوب می‌شدند و اسم آنها نه در فهرست‌های رسمی دولتی آمده و نه در فرهنگ جغرافیائی هرودوت، اما در شرحی که داریوش از رویدادهای سال ۲۱-۵۲۲ ق.م می‌دهد به آنها اشاره می‌کند. ولی همین مردم هیرکانیه واحد نظامی مستقلی را تشکیل می‌دهند که با تجهیزات مادی مسلح بوده و فرماندهی جدا دارند.^(۱) برعکس مردم پرتوه که با ساز و برگ باکتریائی مجهز می‌باشند. سغدیان هرچند در هر شش فهرست رسمی دولتی از جمله‌ی بخش‌های باکتریا به حساب آمده‌اند، نیز به همین منوال، فرمانده مجزا دارند. برعکس سکه‌های هماورگه //هوم نوش// ساکن فرغانه از دیدگاه نظامی به باکتریا وابسته‌اند. حال آنکه فرغانه و باکتریا هم سرحد و همسایه نبودند (سغدیانا آنها را از یکدیگر جدا می‌ساخت). علاوه بر این، سکه‌های هماورگه، از نظر موقعیت اجتماعی با مردم باکتریا تفاوت داشتند زیرا سکه‌ها از اتباع مالیات پرداز هخامنشیان نبوده بلکه از متحدین آنان محسوب می‌شدند. همچنین خوارزمیان (مردم هرازمیه) با آنکه همسایه و هم‌مرز با پارتیان نبودند با آنان واحد نظامی مشترکی را تشکیل می‌دادند. حال آنکه سرزمین خوارزم را صحرای قره‌قوم و قوم‌داهی‌های ساکن ماوراء کسپین از پرتوه جدا می‌ساخت.

جغرافیای اداری و کشوری و نظامی ربع شمال شرقی شاهنشاهی هخامنشیان روشن و آشکار است. نایب‌السلطنه‌نشین پرتوه (پارتیا) - که کم‌وبیش مطابق بود با ناحیه مالیاتی شانزدهم هرودوت - در ورکانه (هیرکانیه) با گوشه‌ی جنوب‌شرقی دریای کاسپین تلاقی می‌کرد. در شمال با نایب‌السلطنه‌نشین هوارزمیش (اسم دیگر آن هوارزمیه، به لاتین *Horasmia* و عربی خوارزم)، در طول مسیر سفلا‌ی رودخانه جیحون (آمودریا)، هم‌مرز بود. بنابراین نایب‌السلطنه‌نشین پرتوه سرزمین ده‌ها *Daha* را نیز دربر می‌گرفت. این اسم هرچند تنها در یکی از فهرست‌های رسمی هخامنشی، «XPh» آمده اما تا دوره‌ی خلفای عباسی رایج بود. بخش غربی سرزمین ماوراء کاسپین را دیهستان *Dihistan*^(۲) می‌نامیدند. پرتوه اصلی، تقریباً مطابق بود با ایالاتی که بعدها خراسان غربی و کوهستان

۱- هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۶۲.

۲- نک، لسترنج، مأخذ، نقل شده، ص ۴۰۵.

اسم‌گذاری شدند. این نایب‌السلطنه‌نشین در سمت مشرق آنقدر ادامه می‌یافت تا هر یوه (به یونانی *Areiai* و اسمی که بعدها روی شهر هرات باقی ماند) را نیز دربرمی‌گرفت. اما شامل مرگوش (مرو)، که به نایب‌السلطنه‌نشین باکتریا^(۱) تعلق داشت، نبود. هرودوت هرچه می‌خواهد بگوید،^(۲) آشکار است سگودا (سغدیانا) جزو پرتوه نبود. سرانجام همانگونه که دیدیم، پیش از آنکه زرنکه به نایب‌السلطنه‌نشین هرهوتیش منضم شود، این سرزمین، که در سواحل شمالی هامون هیلمند واقع بود، نیز جزو نایب‌السلطنه‌نشین پارتوه بود.

نایب‌السلطنه‌نشین باکتریش (باکتریا)

این نایب‌السلطنه‌نشین که کم یا بیش با ناحیه مالیاتی دوازدهم هرودوت مطابق بود نه تنها خود باکتریش بلکه سگودا (سغد) را نیز شامل می‌شد. خود باکتریش، که اسم شهر بلخ از آن گرفته شده، میان کرانه‌های شرقی بخش وسطای مسیر رود سیحون (آمودریا) و جناح شمالی هندوکش واقع بود. سگودا (سغدیانا) در شمال شرق ساحل شمالی سیحون، برابر باکتریا، شروع می‌شد و تا جنوب ساحل پیچ جنوبی رود جیحون (سیردریا) ادامه داشت. در اینجا با سرزمین سکه‌های هوم‌نوش در فرغانه^(۳) هم‌مرز بود. قلب سغدیانا دره‌ی رود طلائی بود - ترجمه یونانی اسم پارسی باستان آن می‌شد *Polytîmêtos* - جغرافیایان پس از عصر یونانی مآبی اسکندریه آنرا «گرانها» می‌خواندند، که اسم پارسی آن زرافشان، تا به امروز دوام آورده و شهرهای سمرقند و بخارا در سواحل آن قرار دارند.

سکه‌های هماورگه (*Saci Amyrgioi*)^(۴) که در فرغانه همسایه^(۵) سغد می‌شدند زیر

۱- نک، کنیه داریوش در بیستون، بند ۳۸.

۲- صفحات ۲۴-۲۵ و ۱۰۲-۱۰۱، بالا.

۳- استرابون این مرزها را از اراتوستنس نقل می‌کند، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۸.

۴- امیرگیوی *Amyrgioi*، تلفظ یونانی اسم مرکب ایرانی هئومه - ورگه است. آن را می‌توان مقایسه کرد با اسپورگیانوی *Aspourgianoï* قومی که استرابون آنها را ساکن ساحل شمال دریای سیاه در مصب رود کوبان *Kuban* می‌داند. (جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل دوم، بند ۱۱ و کتاب دوازدهم، فصل سوم، بند ۲۹). این

سرپرستی نایب‌السلطنه باکتریا بودند. این را از آنجا استنباط می‌کنیم که می‌بینیم هم در شرح هرودوت از آرایش جنگ سپاه اعزامی خشایارشا به یونان این سکه‌ها با باکتریان یک واحد را تشکیل می‌دهند و هم در شرح آریان از آرایش جنگی سپاه داریوش سوم در نبرد کوکمل به سال ۳۳۱ ق.م. اما اینان همه از متحدین شاهنشاهی هخامنشیان محسوب می‌شدند و نه از اتباع و رعایای آن شاهنشاهی. آنچه موید درستی این حدس درباره‌ی موقعیت اجتماعی اینان می‌شود اسم «ایگلای» (*Aiglai*) است که هرودوت آنان را با این اسم می‌خواند اما نمی‌داند که این «ایگلای»‌ها چه کسانی‌اند. اصطلاح «ایگلای» که هرودوت بکار می‌برد در اثر بطلمیوس به شکل «آئوگلوئی»^(۱) (*Aogaloi*) تکرار می‌شود. شاید این همان اسم «آئوگاسیو» *augasioi* می‌باشد که استفانوس در نسخه‌ای از جغرافیای استرابون - کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۸ - به آن برخورده بود. در نسخه‌ای که به دست محققین غربی روزگار ما رسیده است این واژه به صورت



اسم یونانی بوده و ظاهراً تلفظ یونانی اسم پارسی باستان اسپه - ورگه *Aspavarga* می‌باشد. اگر این پارسی باستان «ورگه» معنای «فردن» یا «نوشیدن» را ایفا کند (نک، یادداشت پروفیسور ر.جی. کنت در صفحات ۶-۱۴ بالا) اسپه‌ورگه برچسبی بوده است برای عشایر آسیا - اروپائی که از شیر یابو استفاده کرده و کومیز می‌نوشیده‌اند. با هریک از این دو تعبیر فرضی، «اسپه‌ورگه» و «هئوم ورگه» تعریف‌های وصفی برای طبقه‌بندی عشایر سکه بوده است. طبقه‌بندی مبتنی بر تفاوت نوع آشامیدنی سکرآوری که معتاد به آن بوده‌اند. سکه‌های اسپه - ورگه این نوشیدنی را با تخمیر شیر یابو تهیه می‌کردند و سکه‌های هئومه - ورگه فراگرفته بودند این نوشیدنی را از عصاره گیاهی که در ارتفاعات آسیای مرکزی می‌روئید فراهم آوردند. اینان در اثر فشار اقوام نیرومندتر صحاری آسیای مرکزی به این ارتفاعات مهاجرت کرده بودند. برای اطلاعات بیشتر نک:

Rostovtzeff, M: *Iranians and Greeks in South Russia* (Oxford, 1922, Clarendon Press).

صفحات ۱۵۲ و ۱۶۰ برای اسپورگیانوی‌ها و برای اسپورگوس *Aspourgos* فرزند استندروخس *Asandrokhos* که در اواخر سده‌ی آخر ق.م که به سلطنت امارت کیمریهای بسفور دست یافت نک، صفحات ۳-۱۵۲ و ۱۵۲ و ۱۶۶.

۵- بسوس، نایب‌السلطنه باکتریا فرمانروای سرزمین «هندوهائی» که همسایه دیوار به دیوار باکتریان بودند بود. علاوه بر فرمانروائی بر باکتریان و سغدیان، «سکاها» نیز در حوزه‌ی فرمانروائی بسوس بود. اینان یکی از اقوام سکائی آسیائی بشمار می‌آمدند. اما بر خلاف سه قوم دیگر این سکاها از اتباع بسوس محسوب نمی‌شدند. اما به این سبب در سپاه بسوس خدمت می‌کردند که از متحدین داریوش [[سوم]] بودند (در کتاب آریان). به گفته کتزیاس (کتابهای دهم و یازدهم، بند ۳۸، چاپ گیلور، لندن، ۱۸۸۸، ماکمیلن، صفحات ۶-۱۳۵) اتحاد با سکه‌های هئوم - ورگه از زمان کوروش دوم ایجاد شده بود.

۶- بطلمیوس، جغرافیا، کتاب ششم، فصل هفتم، بند ۴.

«اتاسیو *attasioi*» درآمده. توماشگ حدس می‌زند این واژه‌های گوناگون و شبیه به یکدیگر کوشش‌های مستقل و جدا از هم برای ترجمه‌ی واژه‌ی ایرانی «اثوگازدائو» *aogazdáo* بوده است. خود این واژه مشتقی است از واژه اوستائی «*aoganh*» به معنای «نیرو».^(۱) بعید نیست است این اصطلاح را برای ایفاد مفهوم «نیروی کمکی» یا «نیروی معین» یا «متحدین» ابداع کرده بودند. موقعیت جغرافیایی و اسم قومی که بطلمیوس آنان را آتوگلو می‌خواند با محل سکنا‌ی سکه‌های هوم‌نوش در شاهنشاهی هخامنشی، یعنی فرغانه، جور می‌آید. بطلمیوس می‌گوید که زیر (یعنی در جنوب) یاتیوی (*Iatioi*) (یعنی جت‌ها = ماساژات‌ها = سکه‌های تیزخود) و طخاریها زندگی می‌کنند. بعد هم یاتیوی و طخاریها را در بخش شمالی جیحون جای می‌دهد (یعنی در اطراف و در مسیر رو به پائین از تاشکند).^(۲)

اما سکه‌های تیگراخوده *Saka Tigrakhoudh* (سکا‌های تیزخود). هرودوت اینان را با اسم قومی خودشان، ماساژات‌ها می‌شناسد. از قرار معلوم در همسایگی سکه‌های هوم‌نوش زندگی می‌کرده‌اند زیرا در *DB* و *DPe* از آنان فقط با واژه‌ی سکه *Saka* اسم برده شده و کوشش نشده که همانند چهار فهرست رسمی دیگر قائل به دو نوع سکه شوند. به گفته‌ی هرودوت در زمان کوشش نافرجام و فاجعه‌انگیز کوروش دوم، برای مطیع کردن آنان، شاهنشاهی هخامنشی در تمام مسیر سیحون با آنان هم مرز بود. از شرحی که هرودوت^(۳) از مرداب‌ها و آبگیرهایی که تمام شاخه‌های - به جز یک شعبه که سرانجام به دریای کاسپین راه می‌یابد - رود «اراکسس = ارس» در آنها

۱- پروفیسور ار. جی. کنت، متذکر است که :

«واژه یونانی آیگلای *Aiglai* را مشتق از واژه‌ی اوستائی *aogaz-da* به معنای نیروده یا نیروساز دانستن دور از حزم و احتیاط است. این واژه‌ی مرکب در اوستا دیده نشده است. اگر بخواهید واژه‌ی اوستائی به معنای «نیرو» را نقل کنید باید *aogah* (از ریشه *auges*) باشد که واضح‌تر است. استعمال *nh* به جای *s>h* در میان هجا‌های صدادار رایج نیست. فقط در مواضع واقع میان دو صدایش می‌آید. در یونانی معادل دانستن *ai* با *au* حتی با در نظر گرفتن فساد ناشی از اقتباس دشوار است.

۲- این مواضع جغرافیایی برای سکا‌های هوم‌نوش و سکا‌های تیزخود و طخاریها آشکارا مربوط به آن عصری است که طخاریها (اسم دیگر آنان یوچی) تازه رو به مغرب از سرزمین ایسودنس *Issedones* (ووسون *Wusun*) بیرون رانده شده بودند.

۳- نک، هرودوت، کتاب اول، فقره ۲۰۱.

ناپدید می شوند می دهد برمی آید که در اینجا مراد هرودوت از رود «اراکسس»^(۱) رود سیحون است. وصفی هم که هرودوت از ساکنین این نواحی مردابی می کند^(۲) مطابق است با دو اسمی که در کتیبه DZd به سکاها داده شده است، یعنی سکا‌های صحرانشین و سکا‌های مرداب نشین. اما باید اذعان داشت قرینه‌ای در دسترس نیست که نشان دهد «سکا‌های مرداب نشین» هرودوت و «سکا‌های مرداب نشین» داریوش همان سکا‌های آبی Apasaka (به یونانی Apasiakai) می باشند. بنا به گفته پولیبوس^(۳) اینان بیابانگردان اسب سواری بودند که در فاصله‌ی میان رود سیحون و رود دن می زیستند و گاهی برای هجوم به هیرکانیه از رود سیحون می گذشتند.

اگر اصلاح عبارتی تارن^(۴) را بپذیریم آنگاه بنا بر نقل قولی که استرابون از اراتوستنس می کند این سکا‌های آبی یا «آپی سیا‌کای» در همین محل، یعنی در طول رود سیحون و مغرب باکتریا، بسر می بردند. و باز در همین جاست که «آپی سیا‌کای» با ماساژات‌ها ارتباط و بستگی می یابند. بطلمیوس ماساژات‌ها را در جنوب سیحون و در مرگیانه (مرگوش Margush) جای می دهد.^(۵) داریوش در کتیبه بیستون می گوید برای به اطاعت در آوردن مجدد سکا‌های تیزخود، که پیشوا و رئیس آنان «سکونخه» نام داشت، ناچار شد از دریا گذر کند. از نقش برجسته‌ی بیستون و کلاهی که «سکونخه» در این حجاری بر سر دارد می دانیم که سکا‌های سکونخه همان سکا‌های تیزخود می باشند و نه سکا‌های هوم‌نوش. از سوی دیگر از محل سکنا‌ی ماساژات‌ها که هرودوت و اراتوستنس می دهند، یعنی سرزمینی در ساحل راست سیحون، می توان پی برد دریائی که داریوش از آن گذر کرده بود یکی از بازوهای دریاچه‌ی ارال بوده است. بنابراین شاید بتوان حدس زد مرزهای جنوب شرقی سکا‌های تیزخود - اسم دیگر آنان ماساژات‌ها -

۱- همچنین، نک، فقره ۲۰۲.

۲- نک، مأخذ نقل شده از استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۷.

۳- نک، پولیبوس، کتاب دهم، فصل ۴۸.

۴- نک، استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۸. تارن «یونانیان در باکتریا و هندوستان»، ص ۹۱، یادداشت ۳، گفته‌ی استرابون را چنین اصلاح می کند: «اراتوستنس می گوید که «سکا‌های آبی» (به جای مردم ارکوزیا) در مغرب به موزت رود سیحون با باکتریا هم مرز می باشند».

۵- نک، جغرافیا، کتاب ششم، فصل دهم، بند ۲.

در نقاط زیر مماس بر رود سیحون بوده است: از نقطه‌ای زیر مرزهای غربی باکتریا و سفدیانا گرفته تا نقطه‌ای در شمال غرب که حد جنوب شرقی انتهای خوارزم می‌شد.^(۱) مرزهای غربی آنان نیز به دریاچه‌ی ارال می‌رسیده است. اما نمی‌دانیم این اتحادیه عظیم از اقوام بیابانگرد تا چه اندازه در شمال، تا اعماق استپ‌های آسیا - اروپائی ادامه داشته است، یا آنکه با چه مسافتی در شمال و شمالغرب پیچ جنوبی رود جیحون با سکا‌های هوم‌نوش هم‌مرز می‌شده‌اند. اما می‌توان یقین داشت که علاوه بر آپی‌سیاکای ساکن سواحل وسطای سیحون و مرداب‌های مصب آن رود، طوایف دیگری از ماساژاتها وجود داشتند که همانند سکا‌های هوم‌نوش، ساکن دشتها و بیابانها بودند و لقب سکا‌های صحرائشین، که در کتیبه‌ی DZd آمده، به گونه‌ای انحصاری به سکا‌های هوم‌نوش اطلاق نمی‌شده است.^(۲)

گنداره

آن دهیوشی که در متن پارسی باستان گنداره *Gandara* و در متن بابلی فهرست

۱- در کتیبه‌ی بیستون بند ۷۴، که به شدت آسیب دیده است.

۲- اگر دیوانسالاران هخامنشی در انتخاب لقب یا اسمی که بتواند میان سکا‌های هوم‌نوش که از متحدین هخامنشیان بشمار می‌آمدند و سکا‌های تیزخود که لااقل ظاهراً از اتباع هخامنشیان بودند تفاوت بگذارند گرفتار دشواری شده بودند، جای شگفتی نیست که جغرافیایونیسان یونانی دو نوع سکاها را با یکدیگر اشتباه کنند. هرودوت نخست با دقت فرق می‌گذارد میان سکا‌های کافر (پریکاتی) و سکا‌های تیزخود (اورتوکری‌بانیت‌ها). اما این هر دو را از روی بی‌اطلاعی در یکی از چهار ناحیه مالیاتی ماد جای می‌دهد. اما در فقره ۶۴ کتاب هفتم به هنگام وصف آرایش جنگی سپاه خشایارشا این اشتباه عظیم را مرتکب می‌شود که سکا‌های تیزخود را با سکا‌هایی که ایرانیان هوم‌نوش می‌خوانند درهم می‌آمیزد. اما استرابون را نمی‌توان با اطمینان به همین جرم محکوم کرد. آنجا که می‌گوید «چون در اثر دستورات اسکندر امکان ماندن در باکتریا و سفدیانا از اسپهمن [[یکی از سردارانی که به داریوش سوم خیانت کرد]] گرفته شد اسپهمن به آئوگاسیو Augasioi (اسم دیگر آنان سکا‌های هئوماورگه ساکن فرغانه) و خوارزمی‌ها پناه برد. این هر دو از طوایف مردم ماساژات و ساکا بودند. (جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل هشتم، بند ۸). احتمالاً اسپهمن نخست به سکا‌های هوم‌نوش و سپس به خوارزمیان که بسیار دورتر می‌زیسته‌اند پناه برده بود. این پناهندگی سیاسی دومی بایستی با امنیت بیشتر توأم بوده باشد. آنجائی که می‌گوید خوارزمی‌ها از اقوام ماساژات‌ها بودند، شاید پس از افول قدرت هخامنشی مردم خوارزم از قدرت رو به زوال هخامنشی جدا شده و به اتحادیه‌ی نیرومند بیابانگردان پیوسته بودند.

رسمی *pa-ar-ú-pa-ra -e-sa-an- na* خوانده می‌شد را هرودوت در ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۷ می‌آورد. اسم مترادف بابلی برای اسم پارسی کهن «گنداره» بار دیگر در اسمی که جغرافیادانان یونانی پس از اسکندر بکار می‌برند، «پاروپنیسوس» *Paropanisus*، پیدا می‌شود. در توجیه این اسم پژوهشگران امروزی غرب می‌گویند این واژه در اصل اوستائی است. با معنای «سرزمینی که آنسوی (Para) رشته کوههایی که از عقاب بلندتر است» (*upaiisaena*) واقع شده و مراد «آنسوی هندوکش» است. چون این اصطلاح شاعرانه را بایستی کسانی وضع کرده باشند که به زبان اوستائی سخن می‌رانده‌اند پس باید مقصودشان مردمی باشد که در طرف مقابل هندوکش در حوضه‌ی سیحون می‌زیسته‌اند. از این جا می‌توان پی برد که مردم «پاراوپایری سیانه» در حوضه‌ی رود کابل می‌زیسته‌اند. «گندارانه» هم در همین موضع جغرافیایی واقع بوده است. نخستین حدسی که از دیدن معادله‌ی رسمی

«گندارانه = پاراوپایری سیانه»

- که در اسناد رسمی هخامنشی بجا مانده - در ذهن مطرح می‌شود این است که هر نوع تغییر و تبدیلی که فتوحات مقدونیان^(۱) در جغرافیای اداری این نواحی می‌خواهد ایجاد کرده باشد، این دو اسم مترادف به منطقه‌ی اداری واحدی در حوضه‌ی رود کابل اطلاق می‌شده است.^(۲) هرودوت در وصفی که از ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۷ می‌دهد علاوه بر گنداریها از سه قوم دیگر نیز اسم می‌برد. حال باید به جستجوی موقعیت جغرافیائی زیستگاههای این سه قوم دیگر پرداخت.

دو قوم از این سه قوم دیگر ساکن منطقه مالیاتی شماره ۷ را به آسانی می‌توان یافت. اسم‌های آنان تا به روزگار ما دوام آورده است. قومی را که هرودوت «ددیکه» *Dadikai* می‌نامد، در نقشه جغرافیایی امروزی، با نام تاجیک‌ها شناخته می‌شوند که در نقاط زیر سکنی دارند: در حوضه‌ی رود کابل. در کوه دامان میان بخش علیای رود کابل

۱- به عنوان مثال، نک، تارن، مأخذ نقل شده، ص ۱۰۰.

۲- پره‌نیزادیهای که اسم دیگرشان «گنداریها» ست باید همان کسانی باشند که اریان در شرح آرایش جنگی سپاه داریوش سوم در نبرد کوکمل (سوم، فصل هشت، ۳) در وصف آنان می‌گوید «هندیهائی که همسایه دیوار به دیوار با کتریها بودند» و همراه با باکتریها زیر فرمان بسوس قرار داشتند (نک، صفحه ۱۰۹، بالا و یادداشت ۱).

و رود پنجشیر. در فاصله‌ی میان کوهستان و هندوکش^(۱). همچنین در بخش‌های بالادست دره‌ی سیحون آن سوی باکتریا و سفدیانا، در ساحل چپ بدخشان و ساحل راست آن سرزمینی که در جغرافیای اداری اتحاد جماهیر شوروی [[سابق]]، تاجیکستان نامگذاری شده [[بود]]^(۲). قومی را که هرودوت «اپیریت» *Aparytai* (= کوه‌نشینان) می‌خواند^(۳) امروز با اسم آفریدی‌ها *Afridis* می‌شناسند و در اراضی اطراف سرچشمه‌های رود کابل و رود کورام *Kurram* درست در جنوب تنگه‌ی خیبر، بسر می‌برند.^(۴)

1- See Elphinstone, M: An Account of the Kingdom of Caubul, New ed. (London, 1839, Bentley 2 vols.), vol.1, pp. 408-11; Burns, A; Cabool, A Personal Narrative of a Journey to, and Residence in that city in the years 1836, 7 and 8, 2nd ed (London, 1843, John Muray), pp. 149-51.

۲- در چهارچوب جغرافیای اداری هخامنشیان اطلاع درست درباره‌ی مرز دادیکه با باکتریا نداریم. البته مراد مرز اداری است و نه قومی. بطلمیوس اظهار می‌دارد (جغرافیا، کتاب ششم، فصل یازدهم، بند ۱): «سفدیانا نه فقط در جنوب، به موازات سیحون و در غرب (یعنی ولایت باکترائی مارگیانا) بلکه در مشرق نیز با باکتریا و کوه‌های اصلی قفقاز [[؟]] محصور است. شاید بطلمیوس با اظهارات فوق می‌خواهد این معنا را برساند که دره‌ی علیای سیحون در ساحل شمالی و ساحل جنوبی جزو باکتریا محسوب می‌شده و نه دادیکه.

۳- بنا به گفته‌ی هرتزفلد، در مأخذ نقل شده، صفحه ۹۹ «پروتا» *Parvata* واژه‌ای ایرانی به معنای «کوه» بوده است. پرفسور کنت یادآور می‌شود که این معنای مضرر در *Paurvata* - در اوستا بجا مانده است.

۴- آپاریتیه باید همان مردمی باشند که آریان در شرح آرایش جنگی (سوم، هشت، ۴) درباره‌ی آنان می‌گوید:

«هندیانی که با اسم هندوهای کوه‌نشین معروفند»

و در سال ۳۳۱ ق.م به اتفاق «ارخوزیا» و نه گنداریا - زیر فرمان ساتراپ ارخوزیا قرار داشتند. در جغرافیای بطلمیوس (کتاب پنجم، فصل هیجدهم) اسم «اپارتیه» هرودوت بصورت پاروی‌تیه *Parouétai* (به جای تلفظ *Parsuétai* که در متن‌های بعدی ضبط شده است). اینان جنوبی‌ترین قومی هستند که در «پاروپنیزادی» زندگی می‌کنند و از قرار معلوم باید ساکنان کوه‌های پاروتیان (بعدها سفیدکوه) باشند. این کوه‌ها حد فاصل میان پاروپنیزادی و ارکوزیا بود. در ضمن (همچنین کتاب ششم، فصل بیستم، بند ۳) شمالی‌ترین اقوام ارکوزیا نیز هستند. گویا به علت همین موقعیت جغرافیائی بوده که در تاریخی پیش از سال ۳۲۱ ق.م. از گنداریه جدا و به ارکوزیا منضم شده بودند. اما «پاروی‌تیه» بطلمیوس (کتاب پنجم، فصل هیجدهم، فقره ۳) که در «ایریه» در همسایگی «پاروپنیزادی» جای داده شده‌اند نیز ظاهراً کوه‌نشینانی می‌باشند که با همان اسم ایرانی اما یونانی شده خوانده شده‌اند. از این موقعیت آنان برمی‌آید که زیستگاه کوهستانی اینان بایستی سرزمین بعدی «هزارجات» باشد. در سرچشمه‌های رودهای کابل و هیرمند و هری

تتگوش

اسم هیچ یک از این اقوام در فهرست‌های رسمی نیامده است. اما بنا به گفته‌ی فرهنگ جغرافیایی هرودوت چهارمین قوم ساکن ناحیه هفتم مالیاتی ستاگدیها *Sattagydia* می‌باشند که در فهرست‌های رسمی با عنوان «تتوگود» و یا «تتکودیه» آمده‌اند. تتگوش *Thatagus* اسم دهیوشی است که این قوم نام خود را از آن گرفته بود. تعیین موقعیت جغرافیایی این دهیوش دشوار است. اگر بیاد بیاوریم ایالت پاراوپاری سیانه = گنداره، در شمال، همسایه دیوار به دیوار باکتريا بود و در مغرب با اریه‌ها و در جنوب با ارکوزیا مجاور می‌شد ناچار خواهیم بود برای گرفتن سراغ ولایت تته‌گوش مذکور در ناحیه هفتم مالیاتی هرودوت، به سرزمین همجوار مشرق گنداره، یعنی پنجاب برویم که در مسیر رود سند^(۱) با گنداره همسایه بود. هرترفلد متذکر است^(۲) که در نقش‌های برجسته هخامنشیان تتدگودیه‌ها لنگ بر تن تصویر شده‌اند. این نشانه آنست که سرزمین آنان بایستی در جلگه حوضه سند واقع شده باشد و نه در ارتفاعات ایران شرقی. دشواری پیدا کردن محلی برای تتگوش در داخل مرزهای گنداره، در مغرب رود سند، به تحقیق دلالت دارد بر اینکه تتکودها در مشرق رود سند می‌زیسته‌اند

→

رود و نه در سفیدکوه. در اینجا هنوز اثر اسم‌های *Parautai* و *Parouētai*، *Aparytai* را روی آفریدی‌ها می‌توان ردیابی کرد.

۱- تنها ایراد اساسی بر واقع شدن تته‌گوش در پنجاب ایراد مالی است. پنجاب همیشه سرزمینی ثروتمند بشمار می‌آمده است. محصولات کشاورزی و دامی فراوان دارد. بنابراین اگر ناحیه هفتم مالیاتی هرودوت حتی بخشی از پنجاب را شامل می‌شده اسباب شگفتی است که برآورد مالیات این ناحیه از هر ناحیه دیگر کمتر باشد. از این گذشته خواه تتگوش سرزمینی ثروتمند یا فقیر بوده باشد تردیدی نیست که این ایالت در سال ۲۱-۵۲۲ ق.م در حال شورش بود. داریوش کسی نبود که به هنگام برآوردن مالیات اقوام شورشی عطفوت نشان دهد و با جوانمردی رفتار کند. همانگونه که ملاحظه شد مالیات بسیار سنگین و گزاف به اقوام فقیر و تهیدست ساکن جنوب‌شرق چون اسکراتیه، ماچیه و یاتوئیه تحمیل کرد. تنها راه برای توجیه مالیات سبک و اندک ناحیه هفتم مالیاتی هرودوت این است که حدس بزنیم اگرهم بخشی از پنجاب جزء این ناحیه مالیاتی بوده این بخش مساحتی محدود و اندک داشته و عبارت بوده است مثلاً از گوشه‌ی شمال غربی پنجاب امروزی.

۲- در مأخذ نقل شده، صفحه ۹۹.

یعنی در دشتهایی که از ساحل شرقی رود سند در برابر مصب رود کابل شروع می‌شد و در سمت جنوب شرقی ادامه می‌یافت. این دشت با هفت رود آبیاری می‌شد از رود سند گرفته تا رود گم‌شده‌ای که همسایه جنوب شرقی سوتلج بود.^(۱) آنچه مؤید چنین نتیجه‌گیری می‌باشد این واقعیت است که اگر تته‌گوش را واقع در اینجا ندانیم آنگاه در سرزمینی که بطور یقین، پیش از پایان سلطنت داریوش بخشی از

۱- یعنی سند، ژه‌لوم، چناب، راوی Ravi، بیس Beas و سوتلج Suttlej همراه با رودی در جنوب شرقی سوتلج، در همسایگی بیابان هندوستان، که بعدها خشک شده است. از این رودخانه خشک شده با اسامی گوناگون یاد می‌شود. از جمله هکرا Hakra و یا وهینده Wahindah نک:

Smith, V.E. The Early History of India, 3rd ed. (Oxford, 1914, Clarendon Press) p. 92.

اسم دیگر آن سرسوتی Sarasvati بوده. نک،

(The Cambridge History of India vol. I, p. 45)

در فرهنگ جغرافیائی اوستا از جهان زرتشتی، پنجاب سرزمینی است که با هفت رود آبیاری می‌شود و نه پنج رود (وندیداد، اول، ۱۸) در ودا نیز همینطور (مثلاً ریک ودا، هشتم، بندهای ۲۴ و ۲۷). اصطلاح Haptá Hindu آمده در اوستا و Sapta Sindhava که در ودا دیده می‌شود از نظر زبانشناسی برابر با یکدیگرند.

هرتزفلد در مأخذ نقل شده از عدد «هفت» استفاده کرده و می‌گوید بعید نیست واژه‌ی پارسی باستان «تنگوش» اصطلاح ترکیبی در یکی از لهجه‌های ایرانی یا سانسکریت باشد که در آن واژه‌ی هندو - اروپائی معادل با «هفت» با واژه‌ی دیگری که معنای «رود» را می‌رسانده ترکیب شده است. عبارت آمده در اوستا که پنجاب ناحیه‌ای «با گرمای غیرمتعارف» است مؤید این نظر می‌باشد که «هپتا هندو»ی آمده در وندیداد همان پنجاب است. نک:

(A.V.W. Jackson, Cambridge History of India, vol.I p.324).

اما حتی اگر تته‌گوش هخامنشی با پنجاب یکی باشد و سرزمینی که هپتا هندو نامیده می‌شود از نظر جغرافیایی با تته‌گوش تفاوتی نداشته باشد دلیلی نیست که عناصر زبانشناسی اسامی آنها مشترک باشد. پروفورنت در کتاب:

Old Persian : Grammar, Texts , Lexicon, p. 187

تعبیری سوای آنچه هرتزفلد پیشنهاد می‌کند ارائه می‌دهد.

اسم «سرزمین صدگله‌گاو» همان قدر برای پنجاب با مسمی است که «سرزمین هفت رود». بنابراین از نظر زبانشناسی مانعی نیست که تته‌گوش را برابر با پنجاب بدانیم. آنچه مؤید این نظر می‌باشد از یکسو این است که جای دیگری را سراغ نداریم که بتوان تته‌گوش را در آنجا تصور کرد و از سوی دیگر نباید فراموش کرد که در نقش‌های برجسته هخامنشیان مردم تته‌گوش بوضوح لباس گرمسیری بر تن دارند. پروفورنت جی. جی. کامرون می‌گوید:

«دشوار می‌توانم بپذیرم که تته‌گوش با پنجاب یکی باشد. حق این است که تته‌گوش در دامنه‌های هندوکش واقع شده باشد. اما اگر چنین می‌بود می‌بایست آنجا را به «سرزمین صدها گله‌ی گوسفند و بز» ملقب کرده باشند و می‌بایست مردم آنجا را به عوض نیمه برهنه بودن پوستین بر تن تصویر کرده باشند.

شاهنشاهی هخامنشی بوده، با خلاء بزرگی روبرو خواهیم شد. یقین است شاهنشاهی هخامنشی پیش از پایان سلطنت داریوش نه تنها حوضه‌ی رود کابل تا ساحل غربی سند علیا را دربرمی‌گرفته بلکه در شمال شامل دره‌ی سفلی سند، تا آنجائی که ساتراپ‌نشین هیندوش (India) - ناحیه بیستم مالیاتی هرودوت - با هرهوتیش (زیستگاه پکتین‌ها) هم‌مرز می‌شد، نیز بود. همانگونه که دیدیم^(۱) هرودوت در یکی از پیوست‌های فهرست خود^(۲) می‌گوید شمالی‌ترین هندوها از یکسو همسایه دیوار به دیوار کس پتیروس در کشور پکتین‌ها بودند و از سوی دیگر مجاور بیابان هندوستان. معنای این گفته این است که ساتراپ‌نشین هیندوش در شمال تا جنوبی‌ترین نقطه پنجاب بیشتر ادامه نداشته است. به عبارت دیگر تا حوالی شهر مولتان. تصرف بخش سفلی دره‌ی سند از اینجا تا دریا بایستی بخشی از برنامه وسیع داریوش بوده باشد. برنامه‌ای که اساس آن برگرداندن راههای آبی نهاده شده بود. از طریق رود سند، اقیانوس هند، دریای سرخ (احمر)، کانال دریای سرخ - نیل، و مدیترانه‌ی شرقی - تا به وسیله‌ی این راه آبی میان دو انتهای شرقی و غربی شاهنشاهی هخامنشی ارتباط مستقیم برقرار شود.^(۳)

معنای اسم هیدوش (Indoi) زیستگاه مردمی بود که در ادبیات سانسکریت از آنان با نام سیندهو Sindhu یا سئوویرا - سیندهو یاد می‌شود. اینان بایستی «اندکی پیش از دوره‌ی ایرانیان وارد هند شده و رو به جنوب حرکت کرده باشند»^(۴). از تاریخ رسیدن آنان به هند و ورود تقریباً همزمان قوم دیگری که نام سیندوی Sindoi داشتند به سواحل رودخانه کوبان در سواحل دریای سیاه می‌توان استنباط کرد که هیدوش مستقر در سواحل رود سند، جناح چپ بیابانگردان آسیائی - اروپائی بودند که جناح راست آنان رو به شمال سواحل دریای کاسپین حرکت کرده بودند. این حرکت بخشی بود از مهاجرت‌های عمومی که در سده‌های هشتم و هفتم ق.م^(۵) رخ داده بود. با گذاردن نام خود روی ایالت سند و رودخانه بزرگی که آن سرزمین را سیراب می‌کرد جناح چپ

۱- در کتاب سوم، فقره ۱۰۲.

۲- در صفحات ۹۶-۹۴، بالا.

۳- نک، بالا، صفحه ۹۷ با یادداشت ۴ بالا.

۴- تارن، مأخذ نقل شده، صفحه ۱۷۱.

۵- نک، صفحه ۵۴، یادداشت ۴، بالا.

سیندوها تحولی را آغاز کردند که سرانجام منجر به نامیده شدن تمام شبه قاره هندوستان به اسم آنان شد. شبه قاره‌ای که رشته جبال هیمالیا و رشته کوه‌های سلیمان آن را در بر گرفته است. کاربرد این اسم توسط هرودوت آغاز این جریان فزاینده اطلاق اسم هندوستان بر تمام شبه جزیره است.

هیندوش

در ذهن هرودوت واژه‌ی «هندوی» *Indoi*^(۱)، نخست قوم ساکن در منطقه بیستم مالیاتی داریوش را تداعی می‌کرد. مردمی که در کرانه‌های رود (سند) می‌زیستند.^(۲) اما در ضمن هرودوت بر این تصور بود که رود سند لبه یا مرز شرقی ربع مسکون *Oikoumenē*^(۳) نیز می‌باشد و در مشرق قومی که در این ناحیه زندگی می‌کردند بیابانی است خالی از سکنه. اما می‌دانست هندیان دیگری نیز وجود دارند که در جنوب ایالت هخامنشی هیندوش اقامت داشته و از اتباع داریوش نبودند.^(۴) و خیر داشت که هندیان از اقوام متعدد تشکیل می‌شدند که به زبانی واحد، سخن نمی‌گفتند.^(۵) در فرهنگ جغرافیائی^(۶) خود و در جای دیگر^(۷) صراحت دارد که «کثرت هندیان به مراتب از دیگر اقوام بیشتر است». از همین جا برمی‌آید که مراد او تنها هندیان ساکن کرانه‌های سند نیست بلکه مقصودش تمام اقوام ساکن دشت‌های جنوب‌شرقی است که در فاصله‌ی میان بیابان هند و دریای عربی زندگی می‌کنند و کجرات و ملوی *Malvea* و مهاراشترا *maharashtra* و دکن را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر هرودوت «شمالی‌ترین هندوها» را

۱- از نظر علم اشتقاق هیچ‌گونه تفاوتی میان اصطلاح سانسکریت سیندهوس *Sindhus* و واژه‌ی پارسی باستان «*hi(n)duš*» وجود ندارد. در زبانهای ایرانی *s* اولیه قبل از حرف مصوت تبدیل به *h* می‌شود و مکث‌های حلقی ملفوظ جای خود را به ملفوظ‌های غیر حلقی می‌دهد. دلیل تفاوت میان هند *Hind* و سند *Sind* همین است. «ایندیا» *India* واژه‌ای ایرانی است که *h* اولیه آن افتاده است (پروفسور جی. کنت).

۲- نک، هرودوت، کتاب سوم، فقره ۹۸.

۳- همچنین.

۴- نک، کتاب سوم، فقره ۱۰۱.

۵- نک، کتاب سوم، فقره ۹۸.

۶- نک، کتاب سوم، فقره ۹۴.

۷- کتاب پنجم، فقره ۳.

در همان عرض شمالی «سرزمین پکتین‌ها» (یعنی ارکوزیا) و هندوهای بیابان‌نشین قرار می‌دهد. درباره‌ی هندوهای بیابان‌نشین صراحت دارد که اینان در بیابان طلا جمع می‌کنند.^(۱) همان طلائی که با آن مالیات سالیانه بسیار سنگین به خزانه‌داری شاهنشاهی هخامنشی^(۲) پرداخت می‌شد. از همین گفته‌ها آشکار است که منبع آگاهی‌های هرودوت با مأخذ اطلاعات آریان، تفاوت داشته است. آریان تقریباً یکصد سال بعد از زمان تألیف هرودوت، آرایش جنگی سپاه داریوش سوم را در جنگ کوکمل وصف می‌کند و آگاهی‌های بیشتر و دقیق‌تر در اختیار دارد. هرودوت متذکر هیچ یک از اقوامی که ساکن حوضه‌ی رود سند در شمال مرز شمالی ایالت هیندوش، در همسایگی مولتان بودند، نیست.^(۳)

پس شاهدیم که هرودوت پنجاب و گنداره را جزو هندوستان اصلی محسوب نمی‌دارد و در این زمینه با کتابهای مقدسی که به زبان سانسکریت تألیف شده هم‌نوا است. شواهدی نیز حاکی از آن است که هرودوت بی‌آنکه خود اشراف داشته باشد، از طریق چند واسطه، از آنچه در «ودا» آمده، پیروی می‌کند.

به هنگام وصف هندوهائی که پیشه آنان جمع‌آوری طلا بود و شمالی‌ترین قومی بودند که با اسم هندو شناخته می‌شدند، هرودوت می‌گوید: «در میان هندوها این عده از سایرین جنگجو‌ترند» و فرهنگ (به یونانی *Diaita*) آنان «تقریباً همان فرهنگ باکتری‌ها» است. این باید انعکاسی از کاربرد اصطلاح «باهلیکه» *Bahlika* (یعنی باختریش یا باکتری) در سانسکریت باشد که اسم عامی مذموم و ناپسندیده است.^(۴) همانند اصطلاح اوستائی «پیریکاس» - اسمی که آنرا معمولاً بر بیابانگردان آسیایی - اروپائی و

۱- کتاب سوم، فقره ۱۰۲.

۲- کتاب سوم، فقرات ۹۵-۹۴.

۳- چه شد که در فاصله‌ی میان سلطنت داریوش اول و داریوش سوم رسم شد که اصطلاح «هندو» را به مردم ساکن حوضه‌ی رود کابل اطلاق کنند؟ همان مردمی که هرودوت آنها را «اپارتیه» و «گنداری» می‌خواند؟ شاید به این سبب که ولایت هیندوش را پس از انضمام به شاهنشاهی هخامنشی توسط داریوش به دلایل سیاسی منضم کردند به دهیوش گنداره تا یک نایب‌السلطنه‌نشین را تشکیل دهد. اما برای مقاصد مالی از آن ناحیه مالیاتی جداگانه (ناحیه مالیاتی بیستم هرودوت که واحدی جدا از ناحیه هفتم مالیاتی می‌باشد) بوجود آوردند.

۴- در کتاب سوم، فقره ۱۰۲.

قربانیان ستم آنان اطلاق می‌کردند - این اسم تنها اهالی خود باکتریا (*Bhallas*) را شامل نبود، بلکه اقوام سیبی (یونانی *Cibi*)، ملوه (یونانی *Mallai*)، گشودراکس (به یونانی *Oxydrakai*)^(۱)، مدا (*Madda*)، مداوه (*Maddava*)، مدرا (*Madra*)، مدارکا (*Madraka*)، بهدرا (*Bhadra*) و انبوهی اقوام دیگر را دربرمی‌گرفت. اینان همه در مهاجرت دسته‌جمعی سده‌های هشتم و هفتم ق.م از اعماق آسیای مرکزی رو به بیرون سرازیر شده و بر پنجاب و نواحی اطراف آن دست یافته بودند و هیچ‌گونه زحمتی را هم بر خود هموار نمی‌کردند تا با پیروی از سنت‌های محافظه‌کارانه ودائی در نظر برهمن‌ها کسب مقبولیت و مشروعیت کنند.^(۲) نه هرودوت و نه فهرست‌های رسمی هخامنشیان متذکر اسم هیچ یک از این اقوام مهاجم نیستند. اسامی آنان در ادبیات سانسکریت و ادبیات یونانی پس از اسکندر حفظ شده است. اما معقول است حدس زد در جغرافیای اداری هخامنشیان آنان را، همراه با شمالی‌ترین اقوام ساکن نایب‌السلطنه نشین هیندوش، که بیشتر به فرهنگ باکتریائی نزدیک بودند تا هندی، زیر چتر اسم تته‌گودها و یا تنگودیه^(۳) (= ستاگدیها) بیاورند. یکی از این اقوام کافر «باهلیکه» در ادبیات سانسکریت اهمیت خاص و برجسته دارد. پژوهشگرانی که در رشته تاریخ «ودا» کار می‌کنند.^(۴) اینان را در حوضه‌ی رود کابل جای می‌دهند. اسباب شگفتی است که اسم اینان، کامبوج‌ها، نه در فرهنگ جغرافیائی هرودوت آمده است و نه ذکر آنان در فهرست‌های رسمی هخامنشیان. «کامبوج»‌ها کی هستند و در کدام نقطه جای داشتند؟ در ادبیات سانسکریت کامبوج‌ها در سرزمینی ییلاقی و سردسیر زندگی می‌کنند. تولیدکننده لباس‌های گرم

۱- یکی از طوایف عقیدار اکسیدراکیه را که به نواحی مرزی جنوب شرقی پنجاب راه یافته بودند بطلمیوس در رشته کوه‌های سفدیانا جای می‌دهد. با همین اسم اکسیدراکیه (جغرافیا، کتاب ششم، فصل دوازدهم، بند ۴).

2- See de la Vallée Poussin, L : L'Inde aux Temps des Mauryas (Paris, 1930, Boccard) pp 12-16; Tarn : The Greeks in Bactria and India, pp. 169-71.

۳- تصویر حجاری شده تنگودیه در نقش‌های برجسته هخامنشی که لنگ بر کمر دارند مانع از این که آنان را از «باهلیکه»‌ها بدانیم نیست. همانگونه که در شرح الفینستون در صفحات ۱۰۱-۱۰۰ بالا از لباس افغانهای سده نوزدهم در «درجات» آشکار است قوم مهاجرت کرده از آسیای مرکزی اما سکونت گزیده در دشتهای دره‌ی سند می‌توانند در زمستان به لباس ملی خود ملبس شوند و در تابستان به لباس محلی.

4- See de La Vallée Poussin in op. cit., p.15 .

پشمی و پوستی اند. اشوکا مئوریه *Acoka Maurya*^(۱) آنها را با «یوناس» (یونانیان) مربوط می‌داند. این قرائن سبب جلب توجه به نقطه‌ای در پروپانیسوس *Paraponisus* می‌شود. بطلمیوس نیز آنان را ساکن همین جا می‌داند.^(۲) آنان را تمبیزوی *Tambyzoy* می‌خواند و در بخش وسطای مرز جنوبی باکتریا جا می‌دهد. اگر حدس بزنیم که اسم «تمبیزوی» تحریف شده واژه‌ی اصیل «کامبیزوی» *Kambyzoi* بوده است می‌توان از این عبارت بطلمیوس در «جغرافیا» استنباط کرد اسم قومی کامبوجیه، هنگام تلفظ به زبان یونانی، تحریف و تبدیل به کامبیزوی شده است. دقیقاً همانند اسم خاص پارسی باستان کمبوجیه که در زبان عیلامی تبدیل شده است به *Kan - bu - si - ia* و در اکدی به کم - بو - زیا *Kam-bu-si-ia* و در زبان یونانی به کامبیزس *Kambysês*^(۳).

پرشش این است که چرا پدر کمبوجیه اول یعنی کوروش اول، شاه پارسواش و انشان، اسم پسر خود را کمبوجیه می‌گذارد؟ این پرسش، سئوال مقدم‌تری را مطرح می‌سازد. چرا پدر کوروش اول، چیش‌پش (به یونانی *Teispas*) فرزند خود را کورو (*Kuru*) می‌نامد.^(۴) آشکار است این دو اسم خاص که از این به بعد، به گونه‌ای یک در میان، بر روی افراد شعبه‌ی کوروشی دودمان هخامنشی گذاشته می‌شود از اسم‌های ملی دو قوم غیرپارسی اقتباس شده‌اند. در ضمن جالب است که این اسم‌گذاری را تنها در شاخه کوروشی خاندان هخامنش شاهدیم و نه در شاخه‌ی آریارمنه‌ای. اما بسیار غیرمحتمل است که کامبیز اول شاه پارسواش - انشان (سلطنت ۵۵۹ - ۶۰۰ ق.م) را با نام سرزمین کمبوج، که بعدها در سمت جنوبی هندوکش ایجاد می‌شود نام‌گذاری کرده باشند. از این غیرمحتمل‌تر این است که شاهی را که در سالهای ۶۰۰ - ۶۴۰ ق.م در پارسواش - انشان سلطنت می‌کند به اسم دشتی در شبه جزیره هندوستان بخوانند. دشتی

۱- همین مأخذ.

۲- در جغرافیا، کتاب ششم، فصل یازدهم، بند ۶.

۳- تارن در مأخذ نقل شده، ص ۱۳۸ می‌گوید: یکی از پژوهشگران امروز غرب، سیلین لوی، پیشنهاد می‌کند که اسم قوم «کمبوجیه» از اسم مکان «کاپشا» گرفته شده است. کاپشا نیز یکی از عناصر اسم مرکب کاپش‌کانیش (نک، صفحه ۹۸، یادداشت ۱، بالا) می‌باشد. اما پروفورکنت در نامه خصوصی به نویسنده این نظر را رد کرده است.

4- See Weissbach, F.H. s.v. 'Kyros', in Pauly- Wissowa, Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft, Neue Bearbeitung Supplement b and IV, col. 1128.

واقع در مرز شمالشرقی بیابان هندوستان، در حد فاصل حوضه‌های رود سند و رود گنگ، که در ادب سانسکریت «دشت کورو»^(۱) (*Kuru Kashtra*) خوانده می‌شود و شاه پارسواش - انشان بشود کوروش اول.

سرنخ راه حل این مسئله را شاید بتوان در وجود همین دو واژه «کمبوجیه» و «کورو» به عنوان اسم مکان از یکسو در ماوراء قفقاز از سوی دیگر در هندوکش و شبه جزیره هند یافت. ادبیات سانسکریت یادآور خاطره ثوثره - کوروس *Uttara- Kurus* نامی است که در آن سوی هیمالیا می‌زیست.^(۲) همچنین، به هنگام نوشتن این رساله، شاخابه اصلی ساحل دست چپ رود ارس نیز رود کور خوانده می‌شود.^(۳) نه تنها رود کور را جغرافیایان یونانی رود سیروس می‌خواندند، بلکه شاخابه دست چپی آنرا هم رود کامبیز می‌دانستند. بخشی از حوضه‌ی سفلی رودهای ارس - کور را که در شمال غرب واقع بود کمبیزنه *Cambyson* می‌نامیدند.^(۴) بنابراین نه تنها شاهد وجود دو اسم مکان سیروس (کورو) و کامبیز (کمبوجیه) در نقشه محل هستیم، بلکه می‌بینیم این دو اسم مکان، همانند مورد هندوستان و نواحی مرزی شمالی غربی آن، در کنار هم واقع می‌شوند. شاید از همین نکته بتوان نتیجه گرفت این دو قومی که اسم‌های خود را روی سرزمین زیستگاه خود گذاشتند با یکدیگر ارتباط و بستگی نزدیک می‌داشته‌اند.

همانقدر بعید و غیرمحمّل است که افراد شاخه‌ی کوروشی خاندان هخامنشیان اسم‌های خود را از اسم دو قوم ساکن ماوراء قفقاز گرفته باشند که تصور کنیم اینان نام دو قومی را که در نزدیکی هندوستان می‌زیسته‌اند بر خود گذاشته باشند. اما نفس وجود این دو اسم در ماوراء قفقاز و در هندوستان - آنهم در مجاورت یکدیگر - دلالت

۱- در آناطولی غربی «دشت کورو»ی دیگری (به یونانی Kyrou) بود که در شمال شهر مکنزیا قرار داشت. نک، جغرافیای استرابون، کتاب سیزدهم، فصل چهارم، بندهای ۵، ۱۳.
در آناطولی نیز دشت «کورو»، مانند هندوستان، میدان جنگی بود که بکرات سرنوشت شبه‌قاره در آنجا رقم زده شد. لیزامخوس در سال ۲۸۱ ق.م در همین دشت از سلوکوس نیکاتور شکست خورد. انتیکوس سوم در سال ۱۹۰ ق.م در همین جا مغلوب رومی‌ها شد. دشت کوروکشتر واقع در میان رودهای جومنا *Jumna* و رود خشک شده سراسواتی نه تنها صحنه‌ی نبرد پانی‌پات بود بلکه صحنه‌ی جنگ افسانه‌ای میان کوروها و پاندوها نیز بود که موضوع اصلی مهابهارات می‌باشد.

2- See Keith, A. Berriedale Cambridge History of India, vol. I. p. 118.

۳- نک، استرابون، جغرافیا، فصل چهارم، بندهای ۱ و ۵.

۴- نک، صفحات ۸۸-۸۵، بالا.

می‌کند که باز در اینجا نیز با نام‌های اقوام بیابانگرد آسیائی - اروپائی سروکار داریم که در معیت یکدیگر در مهاجرت‌های دسته‌جمعی سده‌های هشتم و نهم میلادی شرکت داشته‌اند. اگر «کوروها» و «کمبوج‌ها» نیز مانند دیگر اقوام کوچنده به دو جناح تقسیم شده بودند، که این چنین از یکدیگر دور شده‌اند، شاید مجاز باشیم حدس بزنم بعید نیست یک گروه مرکزی از این دو شاخه اقوام مهاجر، سرانجام به سرزمین لرستان راه می‌یابند و با کوروش اول پدر جیش‌پش دست اتحاد و همکاری می‌دهند.^(۱)

ظاهراً در حوالی سال ۶۷۰ ق.م چیش‌پش با جگدار آن سردار جنگجوی می‌شود که در اسناد آشوری با نام «خشتریه» (به پارسی باستان *Khašthrita*)^(۲) نامیده می‌شود و برای نخستین بار در سرزمین کاسیت‌ها^(۳)، در شمال شرقی پارسواش پا به عرصه تاریخ می‌گذارد. این خشتریه پیشوای ائتلاف عظیم ضد آشوری است که در آن مادها و ماتیان‌ها با عشایر بیابانگرد آسیا - اروپائی و کیمری‌ها و اسپرده‌ها^(۴) همکاری می‌کرده‌اند.

اجازه اسکان به عشایر کورو - کمبوجیه‌ای در پارسواش شاید بخشی از توافق میان خشتریه و چیش‌پش، شاه پارسواش، بوده است. آنچه گواه اسکان عشایر آسیائی - اروپائی در لرستان می‌باشد شیوه‌ی تصویر کردن حیوانات در مکتب فلزکاری و ساختن اشیاء برنزی^(۵) محل است. همچنین فرض وجود نیروی کمکی از این دست توجیهی است برای توسعه سریع و ناگهانی قلمرو هخامنشیان در دوره سلطنت چیش‌پش (۶۴۰ - ۶۷۵ ق.م). قدرت هخامنشیان که محدود بود به پارسواش در لرستان و انشان در پشتکوه، در سمت جنوب شرقی، پارسا (فارس) را فرا می‌گیرد. خود چیش‌پش همنام است با سردار جنگی کیمرائی به نام تیوشپو *Teušpu* که با شاه آشور اسارحادون

۱- نک، کامرون، مأخذ نقل شده، ص ۱۸۰.

۲- پژوهشگران امروزی، خشتریه‌ای که با اسارحادون طرف شد را همان کسی می‌دانند که هرودوت فراورتس (فرورتیش) می‌خواند. به دلیل کتیبه داریوش در بیستون بند ۲۴. که می‌گوید فره‌ورتیش نامی که در سال ۵۲۲ نسبت به تاج و تخت ادعا داشت می‌گفت خشتریه از خاندان کیاگزارس است. نک کامرون، مأخذ نقل شده، ص ۱۳۶.

۳- نک، کامرون، مأخذ نقل شده، ۱۳۷.

۴- نک، کامرون، مأخذ نقل شده، ۱۳۶.

۵- کامرون متذکر این نکته است، نک، مأخذ نقل شده، ص ۴۰-۱۳۹.

(۶۴۰-۶۸۱)^(۱) طرف شد و پنجه در پنجه او افکند. آن داستان عامیانه که هرودوت^(۲) نقل می‌کند و در آن نامادری کوروش اسپاکو (= سگ ماده) نام دارد می‌تواند بازتابی باشد از خاطره ازدواج سیاسی و مصلحتی میان خاندان هخامنشیان و دودمان سردار سکائی موسوم به اسپاکی *Išpakai* که بلافاصله پس از کیمریها پیدا شد.^(۳)

تعبیر و تفسیر تاریخی و درست این اسامی بیابانگردان در طرز نامگذاری شاخه‌ی کوروشی خاندان هخامنشی، از چیش‌پش به بعد، هرچه می‌خواهد باشد، باید پذیرفت که کیمریها، کوروها و کامبوج‌ها و سکاها نقشی در سرنوشت خاندان هخامنشی داشته‌اند که نه تنها مهم بلکه مثبت و خوش‌یمن بوده است.

بایبروش و آشور

اینک که از مطالعه‌ی دهیوهای واقع در مشرق ایران مرکزی فارغ شدیم، باید بپردازیم به دهیوهایی که در مغرب ایران مرکزی قرار دارند. در شهر بندری رودخانه «کس پیروس» سوار بر کشتی شده طول رود سند را می‌پیمائیم تا به اقیانوس هند برسیم. آنگاه به موازات سواحل شمالی این اقیانوس تا دهانه‌ی خلیج فارس دریانوردی خواهیم کرد. سپس به جای آنکه به دنبال سکایلکس، دریاسالار داریوش، شبه جزیره عربستان را دور زنیم همراه نثارکوس فرمانده ناوگان اسکندر تا انتهای خلیج فارس کشتی خواهیم راند تا به بندری در دهیوئی برسیم که در تمام فهرست‌های رسمی هخامنشی بایبروش خوانده می‌شود. همان دهیوئی که یک‌یک جغرافیایان یونانی، به استثنای هرودوت آنرا بابلستان *Babylonia* می‌خوانند. تنها هرودوت، آنها را به علتی که فقط خود او از آن آگاه است، «بابل» را پیوسته «اسوریه»^(۴) *Assyria* (ناحیه نهم مالیاتی در فرهنگ

1- See Luckenbill. op.cit., vol ii pp. 516, 530, 546.

۲- نک، کتاب اول، فقره ۱۱۰.

3- See König op. cit. , pp 27-31 Lukenbill, op. cit., vol ii pp. 517 and 533.

۴- یقین داریم مراد هرودوت از «اسوریه» بابلستان است. مثلاً در فرهنگ جغرافیائی خویش می‌گوید «بابل و بقیه اسوریه» در میان شوش و بقیه سرزمین کیسی‌ها (کتاب سوم، فقرات ۲-۹۱). در اینجا باید مقصود از «اسوریه» بابل باشد. همچنین در شرح آرایش جنگی آنجائی که اظهار می‌دارد واحد «اسوریه» ای شامل

جغرافیائی هرودوت) می‌نامد. در ربع جنوب‌غربی شاهنشاهی هخامنشی، دهیوشی که پس از بایروش (بابل) قرار دارد به زبان بابلی آشور *Asshor* و به پارسی باستان آثوره *Athura* خوانده می‌شود. همین اسم و سرزمینی که بدان مسمی است در مآخذ یونانی می‌شود «سیروی» *Syroi* - در تعریف آن می‌گویند تمام فینیقیه و سوریه فلسطین و قبرس - که می‌شود ناحیه‌ی مالیاتی شماره پنج هرودوت.

اما چرا در جغرافیای اداری هخامنشیان این دهیوش را آشور *Asshur* می‌خوانند. علت آن آشکار است. پیش از آنکه شاهنشاهی نو - بابلی منضم به شاهنشاهی هخامنشیان شود اسم آشور را متصدیان اداری شاهنشاهی نو - بابلی بر آن بخش از شاهنشاهی سقوط کرده آشور اطلاق می‌کردند که پس از اضمحلال آشور و تقسیم

→

کلدانها نیز بوده است. در این مقطع زمانی کلدانی‌ها جنوب‌غربی بابل را در تصرف داشتند (کتاب هفتم، فقره ۶۳). در جای دیگر نوبند را شاه «اسوریه» می‌خواند (کتاب اول، فقره ۱۸۸). در جای دیگر اصطلاحات «سرزمین بابل» و «سرزمین آسوریه» را مترادف با یکدیگر به کار می‌برد و توضیح می‌دهد که راجع به یک ناحیه‌ی رسمی اداری، یعنی یک ساتراپی به عنوان یک نایب‌السلطنه‌نشین سخن می‌گوید. (کتاب اول، فقره ۱۹۲). بنابراین سرزمینی را که هرودوت «آسوریه» می‌خواند تمام بابلستان را شامل می‌شده است - کتاب سوم، فقره ۱۵۵ نمونه دیگری از کاربرد این اصطلاح است - قرینه‌ای که این اصطلاح سرزمین دیگری سواى بابل را شامل می‌شده در دست نیست. در جای دیگر که صحبت از «کلک» هائی است که با آن روی رود فرات رو به پائین کالا حمل می‌کنند این جمله را می‌آورد. «ارامنه‌ای که در بالای (در بالادست رودخانه نسبت به) اسوریه زندگی می‌کنند». از این جمله نمی‌توان این معنا را استنباط کرد که «آسوریه» هم‌مرز با ارمنستان بوده و بنابراین بین‌النهرین را نیز شامل می‌شده است. آن دهیوشی که به زبان اکدی رسماً آشور *Asshur* و در زبان پارسی باستان «آثوره» خوانده می‌شده همان‌گونه که خواهیم دید، بین‌النهرین را نیز شامل می‌شده است. اما این آسوریه آمده در اسناد رسمی برخلاف «آسوریه» هرودوت شامل بابل نبود. هرودوت آگاه بود که اینجا را و نه بابل را بربرها (یعنی مشرق‌زمینی‌ها) ناحیه موسوم به «آسوریه» می‌دانند. در کتاب هفتم، فقره ۶۳ با صراحت می‌گوید: «مراد بربرها از اسم آسوریه‌ای *Assyrioi* همان مردمی است که یونانیان سوریه‌ای *Syrioi* می‌خوانند». این سوریه‌ای‌ها را هرودوت در ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۵ جای می‌دهد (تمام فینیقیه و سوریه فلسطینی و قبرس). مردم آسوریه‌ای *Assyrioi* که شامل بابل بود در ناحیه نهم مالیاتی او قرار می‌گیرند.

مقصود هرودوت از اینکه تمهیداً این اصطلاح مخصوص آسوریه‌ای را درباره‌ی بابل بکار برد چه بوده است؟ از لحن کلام او در کتاب اول، فقره ۱۷۸ برمی‌آید که نیت اصلی او گزارش کردن یک واقعیت تاریخی است. در روزگار هرودوت بابل نماینده منحصر به فرد به جا مانده از آن تمدن مشترکی بود که در بابل دوام آورده بود اما در آشور نابود شده بود. این تمدن مشترک را هرودوت «آشوریک» می‌خواند (مثلاً در کتاب اول، فقره ۱۹۹) و نه بابلیک، زیرا می‌داند که آشور قبل از سقوط و نابودی قدرت مسلط در آن جامعه بوده است.

ارثیه‌ی آن میان بابلیان و مادها و مصریان و فریگیه‌ها، سهم و نصیب بابل شده بود. اما حد و حدود دقیق آن سرزمین بابلی را، که به اسم آشور خوانده می‌شد و بعدها به تصرف شاهنشاهی هخامنشی درآمده بود، نمی‌توان به سهولت معلوم کرد.

می‌توان اطمینان داشت که «آشور» متعلق به شاهنشاهی نو - بابلی شامل ولایات سرحدی بابل در شرق و شمالشرقی یعنی ولایات گمبالو *Gambalu*، دیر *Dêr* و کر - آشور *Kar-Asshur* نمی‌بود. این ولایات در اصل بابلی، در عصر تیکلات پیلسر سوم (سلطنت ۷۲۷ - ۷۴۶ ق.م)^(۱) و بعد از او، از بابل منتزع و به آشور منضم شده بود. این ولایات اصیل بابلی باید به صاحب اولیه‌ی آنان، بابل، برگشت داده شده باشند. بعید هم نیست که بابلی‌ها، بعنوان انتقام، ولایاتی را که در جهت شهر آشور، در بالا دست رود دجله، قرار داشت به بابل منضم کرده بودند.^(۲) اما در بالادست دجله، بابل تا چه مسافتی تسلط داشت؟ از وصفی که هرودوت از منزل‌های شاهراه بزرگ شمال - غرب هخامنشی می‌دهد می‌دانیم نه آن بخش از این شاهراه که در شرق دجله بود - از شوش تا حوالی نینوا - و نه آن بخش که در غرب دجله قرار داشت - از حوالی نینوا تا مرز جنوبی ارمنیه یعنی شمالغرب مادین - نه از بایروش گذر می‌کرد و نه از آثوره عبور. معنای این گفته این است که سهم دولت ماد از شاهنشاهی فروپاشیده آشور علاوه از بخش مرکزی و پایتخت آشور در مشرق دجله بایستی لااقل بخشی از ناحیه‌ی نینوا را، که در ساحل غربی دجله واقع بود همراه با سه ولایت تیله *Tille* نصیبین *Nasibin* و ازالا *Izala*، شامل بوده باشد. این سه ولایت را بعدها جغرافیایان پس از مکتب یونانی اسکندریه، ایالت «میگدونیا» *Mygdonia* خواندند که اقتباسی بود از اسم مقدونیه.^(۳)

اما در مغرب دجله این حد جنوبشرقی سرزمین‌های سابق آشوری، که مادها تصرف کرده بودند، نبود. هرچند در سال ۶۰۹ ق.م، در ضمن آخرین هجوم متحدین علیه بقایای سپاه آشور در حوالی حرّان، نابوپلر تا ازالا و حتی اورارتو نفوذ کرد اما نه تنها این ولایات بلکه خود حرّان نیز از سالهای ۶۰۶ - ۶۰۷ به بعد به تصرف مادها در

۱- نک، هرودوت، کتاب اول، فقره ۱۰۶.

2- See Forrer, op. cit., pp. 95-102, with the Map of the development of Assyria, 745-606.

۳- هرودوت، کتاب پنجم، فقرات ۵۴-۴۹.

آمده بود. شکل ظاهری قضیه هرچه می‌خواهد بوده باشد، این نواحی لااقل تا سال ۵۵۵ ق.م یعنی تا زمانی که استیاک مادی هنوز با عصیان و گردنکشی کوروش شاه انشان روبرو نشده بود، عملاً به تصرف نوبابلیان در نیامده بود. در این تاریخ بود که نبونید شاه بابل توانست، با اطمینان خاطر از گرفتاری استیاک، پادگان مادی را از حرّان بیرون کند. تردید نیست که در عصر هخامنشیان حرّان و سرزمینهای اطراف آن (یعنی حوضه‌ی علیای رود بلیخ *Balikh*) جزو ارمینه و کیلیکیه و آن بخش جدا شده از ماد که هرودوت آنرا متینه می‌خواند نبوده است. پس باید نتیجه گرفت کوروش که بر این سرزمینی را که بابل در آخرین سالهای استقلال خود به چنگ آورده بود پس از فتح شاهنشاهی نو - بابلی در سال ۵۳۹ در همان محدوده‌ی ایالت آشور متعلق به بابل حفظ کرده بود و به تمام این ناحیه به چشم یکی از نایب‌السلطنه‌نشین‌های حکومت جهانی خویش می‌نگریست.^(۱)

هرچند نمی‌دانیم مرزهای شمالی دهیوش و ناحیه مالیاتی موسوم به نامهای آتوره، آشور و سوریه تا کجا ادامه داشت اما آگاهیم که همانند سوریه‌ی سده بیستم میلادی شامل سرزمینهای واقع در مشرق و مغرب رود فرات بوده است. زیرا در سال ۴۰۱ ق.م گزنفون و یارانش چون از کرانه‌ی راست رود فرات به ساحل چپ آن می‌گذرند هنوز در سوریه بودند.^(۲) آریان نیز در شرح خود از آرایش جنگی سپاه داریوش سوم در نبرد کوگمل به سال ۳۳۱ ق.م، می‌نویسد:

«سوریه‌ای‌های اهل «سوریه‌ی میان رودها» با سوریه‌ای‌های «اهل سوریه

خالی» فرمانده واحدی داشتند، مزئوس *Mazaeus* نام.»^(۳)

یونانیان آن بخش از ایالت و ناحیه‌ی مالیاتی موسوم به آتور - آشور - سوریه را که در مغرب فرات بود «سوریه‌ی خالی» می‌خواندند. وجه تسمیه این بود که شمالی‌ترین قسمت «دره‌ای بزرگ کافتی» *The Great rift vally* از آن سرزمین می‌گذشت. - این فرورفتگی عظیم از جنوب سلسله کوههای تاروس در «مرعش» آغاز می‌شد. پس از گذر

۱- بنا به گفته المستد، مأخذ نقل شده، صفحات ۳۷-۳۶ و بنا به گفته ادونتز، مأخذ نقل شده، صفحات

۲۸۳-۹ و ۲۹۶، تاریخ تصرف حرّان به دست نبونید، سال ۵۵۳ ق.م بوده است.

۲- نک، گزنفون، سفر جنگی کوروش [[صغیر]] کتاب اول، فصل پنجم، بند ۱۹، پ.

۳- نک، ارین، سفر جنگی اسکندر، کتاب سوم، فصل هشتم، بند ۶ و فصل یازدهم، بند ۴.

از دره‌ی اورنتس *Orontes*، دره‌ی بقاع، دره‌ی اردن، وادی اریح، خلیج سوئر، دریای سرخ و فروافتادگی دناکیل *Danakil* و حبشه تا ناحیه‌ی دریاچه‌ها در کنیا ادامه می‌یابد. اسم بابلی برای آن بخش از سوریه که یونانیان آنرا «سوریه‌ی خالی» می‌خواندند سرزمین «آنسوی رودخانه» بود (به بابلی *Ebir-nari* و به آرامی *Abar- Nahara*)^(۱) یعنی آنسوی رودخانه فرات. مقصود از این اسم‌گذاری گذاشتن فرق بود میان این بخش از سوریه با آن قسمت که در میان دو رود دجله و فرات واقع می‌شد. پایتخت دهیوش هخامنشی آثوره - ایالتی که عمدتاً تشکیل می‌شد از سهم نهائی شاهنشاهی نو - بابلی از شاهنشاهی فروپاشیده آشور - در سوریه‌ی آنسوی رودخانه قرار داشت. در پانزده فرسنگی (۸۹ کیلومتری) شمال غربی گذرگاه فرات در تپسه کوس *Thapasacus*.^(۲)

گزینش این نقطه، به عنوان پایتخت ایالتی که بر خم چپ رود فرات سوار بود، انتخاب مناسبی بود. از یک سو در دسترس ایالت وسیع‌تر اما کم‌جمعیت‌تر و کم‌ثروت‌تر سوریه‌ی «میانرودان» بود و از سوی دیگر در آن بخش از ایالت سوریه‌ی «آنسوی رودان» قرار داشت که شامل دولت - شهرهای فینیقیه‌ای بود. دولت - شهرهایی که از نظر صنعتی و بازرگانی و دریانوردی اهمیت فوق‌العاده داشته و هر یک برای خود نوعی شاهنشاهی کوچک بودند که در دل شاهنشاهی بزرگ هخامنشی جای داشتند.^(۳) بخش «آنسوی رودان» سوریه از چنان ثروت و رونقی برخوردار بود که بخش «میانرودان سوریه» را تحت‌الشعاع قرار داده و برعکس کاربرد رسمی در اذهان و افکار عموم اصطلاح «سوریه آنسوی رودان» بر تمام آن سرزمین اطلاق می‌شد. در موارد زیرین شاهد همین‌گونه کاربرد همگانی می‌باشیم: در نامه‌های بازرگانی خصوصی

۱- در نامه‌ی خصوصی پروفیسور جی. جی. کامرون به نویسنده این سطور می‌گوید در متن اکدی DSf، بندهای ۳۵-۳۰، اصطلاح *Ebir- nari* ترجمه‌ایست از اصطلاح پارسی باستان «*Kara hya Athuriya*» (به معنای مردم سوریه). ترجمه عبارت مربوط چنین است:

«الوار درخت سرو آزاد را - از کوهی که لبنان نام داشت - مردم سوریه می‌آوردند» (نقل

از ترجمه‌ی پروفیسور کنت در پارسی باستان، ص ۱۴۴).

بنابراین تردیدی نمی‌توان داشت که سرزمین واقع در ساحل غربی فرات و ساحل شرقی دریای مدیترانه در آن دهیوشی هخامنشی قرار داشت که نام آن «آثوره» بود.

۲- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب اول، فصل پنجم، بندها ۱۱-۱۰.

۳- نک، صفحات ۱۱-۱۰، بالا.

نوشته شده در سلطنت کوروش، کمبوجیه و داریوش اول^(۱). در کتاب عذرا. بر روی سکه‌های ضرب شده در سده ۳۴۰ ق.م توسط استاندار آثوره، مازئوس به زبان آرامی. هرچند از طریق شرح آرایش جنگی آریان می‌دانیم که هم سرزمین «میان رودان» و هم سرزمین «آنسوی رودان» در ولایت تحت سرپرستی مازئوس قرار داشته است.^(۲)

در کلیه فهرست‌های رسمی هخامنشی آثوره - آشور به عنوان دهیوشی جدا از دهیوش بایروش فهرست شده است. اما این بدان معنا نیست که از آغاز تا پایان، آثوره، نایب‌السلطنه‌نشینی جداگانه بوده است. همانگونه که معنای ذکر جداگانه سکودا (سغدیان) در کنار باکتریش این نبود که سغدیان زیر سرپرستی نایب‌السلطنه‌نشین باکتریا نبوده است. حقیقت امر این است که در فهرست‌های رسمی اولیه *DSe* و *DNa* و *XPh* و همچنین در کتیبه‌ی اولیه بیستون، آثور بلافاصله و منضم به بایروش می‌آید. این بدان معنا است که تا سال نفر کتیبه‌ی *XPh* آثوره و بایروش همانند باکتریش و سگودا، نایب‌السلطنه‌های واحدی را تشکیل می‌داده‌اند. اسناد بازرگانی بابلی که در آنها از آثوره با نام همگانی *Ebir-nari* یاد شده است به صراحت حاکی از این می‌باشد که این دهیوش لااقل تا سال ششم سلطنت داریوش اول زیر نظر نایب‌السلطنه‌نشین بابل اداره می‌شده است.^(۳) از سوی دیگر بنا به شهادت سند آرامی محفوظ در کتاب عذرا (باب پنجم و ششم آیه‌های هفتم تا دوازدهم) فرماندار آنسوی رودان (یعنی آثوره) «تنای» بطور مستقیم و بی‌واسطه‌گری نایب‌السلطنه بایروش با شاهنشاه داریوش مکاتبه می‌کند. در اینجا کاری نداریم به اینکه ارزش تاریخی سند مزبور چه اندازه است.^(۴) شاید باید نتیجه

1- See Leuze, O.: Die Satrapieneinteilung in Syrien und im Zweistromlande von 520-320 (Halle (Saale) 1935, Niemeyer), pp. 25, 36-37 and 70).

2- See Leuze, op. cit., p 110 .

3- See Leuze op. cit., pp. 36-37 and 70 .

درباره‌ی جمله فرمول مانند *Pahat Babili u Ebir-nari* که در متن‌های بابلی آمده پروفور جی. جی. کامرون به راقم این سطور می‌نویسد:

« هرگاه یکی از مردم بابل می‌گوید «بابل و ابیر - نری» تنها یک مفهوم را می‌خواهد برساند. اینکه در اصطلاح اداری، بابل و آشور (یعنی دهیوشی که در پارسی باستان آثوره خوانده می‌شد) یک واحد اداری را تشکیل می‌دهند.

۴- به سختی می‌توان برای این سند ارزش تاریخی قائل شد و یا آنرا بتوان به دوره‌ی مورد بحث مربوط

گرفت که داریوش دست به ترکیب نایب‌السلطنه‌نشین اولیه بایروش، که آثوره را نیز شامل بوده است، نزده بود اما بر روی نقشه مالیاتی آنرا به دو ناحیه مالیاتی جدا از یکدیگر تقسیم کرده است. اما تردیدی نمی‌توان داشت که در سال ۴۰۱ ق.م چون گزنفون و یارانش در سر راه بایروش از آثور می‌گذرند این دو سرزمین از یکدیگر جدا شده بودند. در سال ۴۰۱ ق.م این دو ایالت حتی با یکدیگر هم‌مرز و همسایه نبودند. شاهدیم که کوروش صغیر و سپاهش پس از گذشتن از رود خابور در محل تلاقی آن با فرات، در مرحله‌ی بعدی راه‌پیمائی خود، در ساحل چپ فرات، باید مسافتی در حدود ۱۳۵ فرسنگ (برابر با $۷۴۲\frac{۱}{۲}$ کیلومتر) در عربستان (به پارس باستان اربایه) راه‌پیمائی کند تا اینکه در نقطه‌ای واقع در $۱۳\frac{۱}{۲}$ فرسنگی (تقریباً ۸۰ کیلومتر) شمال «دیوار مادها» وارد بابلستان شود.^(۱)

اربایه

پس بنا به گفته‌ی گزنفون در سال ۴۰۱ ق.م دهیوشی که به یونانی «اریه» *Arabia* و به پارسی باستان «اربایه» خوانده می‌شد از اواسط مسیر رود فرات تا سرزمین بیابانی و مسطح جنوب شرقی بین‌النهرین ادامه داشته است. اما به گفته‌ی هرودوت همین دهیوش تا دریای مدیترانه می‌رسیده است. در گوشه‌ی جنوب شرقی آن دریا در طول باریکه‌ی کوتاهی از ساحل - میان نقطه‌ای واقع در جنوب غرب غزه تا محلی بنام ینی‌سوس *Ienysos* - از آنجا که باز هم بنا به گفته‌ی هرودوت بخش بعدی ساحل مدیترانه در جهت جنوب‌غربی تا فاصله سه روز راه، بخشی از آثوره (سوریه) بود. بنظر می‌رسد دولت شاهنشاهی هخامنشی، مخصوصاً برای آنکه اعراب راهی به دریا پیدا کنند، دهلیز باریکی از سرزمین سوریه را جدا کرده و به آنها بخشیده بوده است. در تائید این مطلب از لابلای سطور نوشته‌ی هرودوت آشکار می‌شود که این بخشش پاداش به آن اعرابی

→

دانست. ظاهراً در اصل مربوط به دوره‌ی دیگری در ایام بعدتر بوده است. نک:

(Oesterley, W.O.E : A History of Israel, vol. ii Oxford, 1932, (Clarendon Press), P. 85)

۱- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، فصل پنجم، بندهای ۱ و ۵. همچنین فصل هشتم، بندهای ۱ و ۱۶-۱۴.

بود که هنگام حمله‌ی کمبوجیه به مصر وسائل عبور او و لشکریانش را از صحرای غزه فراهم آورده بودند.^(۱)

می‌بینیم دولت شاهنشاهی هخامنشی مسئولیت دو راه بسیار مهم ارتباطی و بیابانی خود، یکی راه بابل به سوریه به موازات فرات و دیگری راه از سوریه به مصر در طول ساحل مدیترانه را به متحدین عرب خود سپرده بوده است. بی‌تردید انگیزه دولتمردان هخامنشی در چنین قرار و مداری همان ملاحظات بود که سبب شده بود تا محافظت و پاسداری از مرزهای مشرق خود را به متحدین دیگر خود، سکه‌های هوم‌نوش، بسپارند. پی برده بودند که در سرزمین‌های مسطح و بیابانی، تنها نیروی امنیتی موثر، برای حفظ امنیت و اعمال تسلط بر اقوام بیابانگرد محلی، خود عشایر مسلح محلی می‌باشند. و لابد دریافته بودند برای آنکه این عشایر بیابانگرد مسلح محلی، به نیابت از سوی حکومت مرکزی، نقش پاسدار و نگاهبان نظم و امنیت را برعهده گیرند بایست به آنان موقعیت اجتماعی افتخارآمیز «متحد» حکومت مرکزی را واگذار کرد.^(۲) هخامنشیان خردمندانه و از روی نهایت درایت سیاست سودمند خوشرفتاری و همدلی یا اعراب را پیش گرفتند. دقیقاً برخلاف آشوریان که سیاست، نافرجام و بی‌حاصل شکست دادن اعراب را در زیستگاه خود آنان، برگزیده بودند.^(۳) سیاستی که در طول زمان محکوم به شکست نیروهای حکومت‌های مرکزی شهرنشینان بود. اعراب نیز، همانند اقوام ایرانی که در سده‌های هشتم و هفتم ق.م از دشتهای آسیای مرکزی به فلات ایران هجوم آورده بودند،^(۴) گاه بی‌گاه از صحرای عربستان به منطقه‌ی هلال اخضر یورش می‌آوردند. تنها با عطوفت و ملایمت و بردباری و مسالمت‌جویی می‌شد از این رویدادها جلوگیری کرد. در واقع آن مرزهای با اعراب که داریوش به ارث برده بود، از نظر اهمیت، با مرزهای او در آسیای مرکزی تفاوت چندانی نداشت. اطلاع

۱- نک، هرودوت، کتاب سوم، فقره ۵.

۲- در کتاب سوم، فقرات ۷ و ۴ و ۸۸.

3- See Abbott, N. : Pre-Islamic Arab Queens, pp 4-5, in the American Journal Semitic Languages and Literature vol Iviii, No.1 Jan. 1941 (Chicago, 1941, pp. 1-22).

فقط برای روابط اعراب - آشوریا از زمان سلطنت تیکلات پیلر سوم تا آشور بانیپال.

۴- نک، سوم، ۳-۴۲۳.

چندان درباره‌ی مرزهای دهیوش هخامنشی «اربایه» در دیگر نقاط نداریم. می‌دانیم «دولت - معبد» اورشلیم در محدوده‌ی «اربایه» واقع نبود بلکه در داخل مرزهای «آثوره» قرار داشت. سرزمین یهودیه هیچگاه جزو شاهنشاهی آشور نشده بود. اما نبوکد نصر آنرا به ایالت آشوری شاهنشاهی نو - بابلی منضم ساخته بود. از قرار معلوم نبونید نیز پس از تصرف ادوم در سال ۵۵۳ ق.م آن را ضمیمه آشور ساخت. اما در اینجا این اعراب بودند که نقش طرف سومی که معمولاً سرانجام دعوا به سود او تمام می‌شد را بازی کردند. بعدها که بقایای ادوم در نقشه جغرافیایی پس از اسکندریه یونانی دوباره پیدا می‌شود ادومیه در شمال و هم‌طراز با صحرای *Negeb* در سرزمین سابق قبیله‌ی بحرانی سیمون قرار دارد. حال آنکه سرزمین سابق ادوم در وادی اربح *Arbah* و اطراف شهر پطرا از جمله قلمرو اعرابی که به زراعت می‌پردازند، یعنی نبطیان، درآمده بود. می‌توان حدس زد علاوه بر «پطرا» واحه‌ی «تیمّا» واقع در بخش شمالغربی حجاز نیز در قلمرو نفوذ شاهنشاهی هخامنشیان در عربستان قرار داشته است. این همان واحه‌ای است که چنان مورد پسند نبونید شاه نو - بابلی بود که اقامت در آنجا را بر زندگی در بابل ترجیح می‌داد.

می‌بینیم که دهیوش هخامنشی «اربایه» لااقل همان اندازه از شمالغربی عربستان و جنوبشرقی بین‌النهرین را دربرمی‌گرفت که امارت عرب‌نشین بنو غسان. بنو غسانی که به هنگام فوران موج فتوحات اعراب اسلامی در داخل شبه‌جزیره عربستان، مسئول محافظت از مرزهای عربی امپراطوری روم بود. موقعیت سیاسی و اجتماعی دهیوش هخامنشی «اربایه» شباهت نزدیک داشت با موقعیت اجتماعی و سیاسی بنو غسان و همتای آنها امارت لخمی‌ها که همان‌گونه خدمات را به رقیب امپراطوری روم و جانشین شاهنشاهی هخامنشیان یعنی ساسانیان می‌داد.^(۱) در این هرسه مورد اقوام و عشایر بیابانگرد عرب که چراگاهها و مراتع آنان در جوار مرزهای دولت‌های شهرنشین قرار داشت به عنوان متحدین خود مختار دولت‌های شهرنشین پذیرفته شده بودند تا وظیفه پاسداری و نگاهبانی از مرزهای بیابانی را بر دوش گیرند. اما نمی‌دانیم آن «پادشاه

اعراب» که کمبوجیه با او مذاکره کرده بود تا اینکه به سپاهیان او اجازه دهد برای حمله به مصر از طریق سوریه از قلمرو او استفاده کنند فقط یکی از امیران امارت محلی اعراب بود که جانشین ادومی‌ها در پطرا شده بود و یا این که حکم او در جهت جنوبشرقی تا تیما در حجاز و شاید هم در جهت شمالشرقی تا حترا *Htra* در بین‌النهرین نافذ بوده است.^(۱)

مصر و حبشه

مودرایه *Mudraya* یا مصر: ظاهراً پوتایه *Putaya* مردم لیبی^(۲) هستند که در مغرب مصر می‌زیستند و سرزمین آنان تا دماغه‌ی سیرنائیک، جایی که گروهی از دولت - شهرهای یونانی ایجاد شده بود، ادامه می‌یافت. کوشه *Kuša* آن سلطان‌نشین نبطی بود که جنوب مصر را دربر می‌گرفت. هرودوت دو قوم یونانی الاصل کیرینی *Kyrānā* و برکی *Barkā* و لیبیائی‌های مجاور در مصر و خود مصر را در ناحیه‌ی شماره‌ی ۶ مالیاتی می‌گذارد.^(۳) می‌توان حدس زد که در نقشه سیاسی نیز این اقوام با مصریان در نایب‌السلطنه‌نشین واحدی قرار داشتند. اما از سوی دیگر هرودوت حبشیان را که همسایه دیوار به دیوار مصریان بودند از جمله متحدین هدیه‌آور هخامنشیان می‌داند و نه از زمره اتباع مالیات‌پرداز آنان.^(۴) استقرار پادگان دائمی از جنگجویان حرفه‌ای و مزدور [[یهودی]] در فیلیه، از سوی دولت شاهنشاهی هخامنشی، گواه این است که تسلط دولت هخامنشی بر این سلطان‌نشین بیشتر جنبه اسمی و تشریفاتی داشته تا رسمی و واقعی.^(۵)

۱- نک، هرودوت، کتاب سوم، فقرات ۵ و ۷.

۲- نک، جی.جی. کامرون، نشریه مطالعات شرقی - جلد دوم (شیکاگو، ۱۹۴۳)، انتشارات دانشگاه شیکاگو.

۳- نک، دوم، ۲، ۱۷-۱۱۶.

۴- نک، کتاب سوم، فقره ۹۷.

۵- نک، صفحات ۸-۱۲۷ زیر.

ارمینه

ربع شمال - غربی شاهنشاهی هخامنشی - بخشی که شاید تا پیش از رویدادهای تکان‌دهنده‌ی سالهای ۴۷۹ - ۴۸۰ ق.م در چشم ایرانیان کم‌اهمیت‌تر از هر جای دیگر می‌نمود - با دهبوشی شروع می‌شد که ارمینه نام داشت. در وصفی که هرودوت از ناحیه مالیاتی شماره ۱۳ می‌دهد ارمینه یکی از سه عضو تشکیل دهنده این ناحیه مالیاتی است. پیش از این دلائل^(۱) خود را عرضه کردیم که چرا می‌پنداریم داریوش، به هنگام تجدید سازمان نواحی مالیاتی، شبه شاهنشاهی ارمنستان را به سه قسمت تجزیه کرد. ارمینه اصلی، سرزمین واقع میان سرحدات شمالی ارمینه و سواحل جنوبی دریای سیاه، ناحیه‌ی غربی متشکل از کاپادوکیه همراه با داسکلیون. قبلاً به اشتباه فاحش هرودوت در این باره اشاره شد. اشتباهی که سبب شد بی‌آنکه هرودوت بخواهد و یا بداند^(۲) وصفی از نایب السلطنه‌نشین ارمینه به جا گذاشت که در آن سه ناحیه مالیاتی مجزا از یکدیگر آن نایب السلطنه‌نشین درهم آمیخته شده‌اند. به جای آنکه یکی از سه ناحیه مالیات پرداز را وصف کند تمام نایب السلطنه‌نشین را شرح می‌دهد.

از این دیدگاه، ناحیه‌ی مالیاتی مورد بحث در واقع محدود می‌شد به ارمینه اصلی که سرزمین کوچکی بود^(۳) متشکل از حوضه‌ی دجله‌ی علیا همراه با گوشه‌ی شمال غربی حوضه‌ی علیای فرات. مرز میان این ناحیه‌ی مالیاتی، ارمینه اصلی و ناحیه‌ی مالیاتی واقع در مغرب آن یعنی کاپادوکیه همراه با داسکلیون، بایستی در مشرق راهی بوده باشد که از سیواش واقع در دره‌ی هالیس علیا به شهر ملطیه *Malatayah* (به یونانی *Melitênê* به آسوری *Maliddu*) می‌رفت. اما مرز میان ارمینه اصلی و ناحیه مالیاتی واقع در شمال آن، که اقوام ساکن سواحل دریا را دربرمی‌گرفت، بایستی تقریباً موازی باشد با پال ارتفاعات میان فرات علیا و دریای سیاه.

مرز میان ارمینه هخامنشی و اورارتو، همسایه شرقی آن، در کجا بود؟ اورارتو،

۱- نک، صفحات ۶۰-۴۷، بالا.

۲- استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۵.

در نقشه سیاسی شاهنشاهی هخامنشی جزو نایب السلطنه نشین ماد است.^(۱) اما روی نقشه مالیاتی، بنا به گفته‌ی هرودوت^(۲)، مربوط می‌شد به متینه یا میتانی که نه تنها شامل سهم ماد از آشور سابق بود بلکه حوضه‌ی دریاچه‌ی اورمیه را نیز دربرمی‌گرفت. در روزگار هخامنشیان مرز غربی اورارتو با ارمنستان به مراتب شرقی‌تر از آن حدی بود که دشمنان آشوری اورارتو، تیکلات پیلسر سوم و جانشینان او، توفیق یافته بودند آنرا تا آن‌جا عقب برند. زیرا شاهدیم چون در سال ۴۰۱ ق.م گزنفون و یارانش، که رو به شمال راهپمایی می‌کردند، سرانجام توانستند از بلندیهای میان حوضه‌ی دجله‌ی علیا و حوضه‌ی فرات شرقی گذر کرده، تازه سر از دره‌ی شاخابه فرات غربی، تله بئوس Teleboas (رودی که زه آب دشت موش Mush را جمع‌آوری می‌کرد) درآوردند. آن وقت بود که متوجه شدند که هرچند از ارمنیه خارج شده‌اند اما وارد اورارتو نیز نشده‌اند. رسیده بودند به سرزمینی که معروف بود به ارمنیه غربی.^(۳) بنابراین در روزگار هخامنشیان دره‌ی تله بئوس و آن بخش از دره‌ی فرات شرقی که دره‌ی تله بئوس به آن متصل می‌شد^(۴) در طرف ارمنیه‌ای مرز میان ارمنیه و اورارتو واقع بود. اما در روزگار آشوریان، این سرزمین، در داخل قلمرو سلطان نشین اورارتو قرار داشت. شرح تصرف این سرزمین به دست فرمانروای اورارتوئی، شاه منوآس Menuas (سلطنت ۷۸۵-۸۲۸ ق.م)^(۵) بر روی کتیبه‌ی ستون سنگی که در حوالی موش در روستای ترمد Trmd^(۶) یافت شده، آمده است. شاید بتوان حدس زد این گونه مرزبندی حاصل اتفاقاتی به قرار زیر بوده است:

در فاصله‌ی سده‌های هفتم و ششم ق.م یعنی در ایام بلافاصله پس از فروپاشی امپراطوری آشور و پیش از تثبیت قدرت مادها، آسیای جنوبغربی دچار دوره‌ای از

۱- نک، صفحات ۴۹-۴۶، بالا.

۲- نک، صفحات ۸۷-۹۴، بالا.

۳- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب چهارم، فصل چهارم، بند ۴.

۴- این دو ناحیه با یکدیگر می‌شدند ولایت تارونیتیس Tarānītis استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۵.

5- According to Adontz op cit., pp 185 and 193.

6- See Adontz op.cit., pp 153-4 and 221 and Prašek, J.V. : Geschichte der Meder und Perser (Gotha 1906, Perthes, 2 vol). vol. I .p. 148 .

بی‌نظمی و آشوب می‌شود. همان‌گروه از جنگجویان موشکیایی که به سردستگی «گوردی» به متصرفات سابق آشور در بخش نایری در حوضه‌ی دجله هجوم آورده بودند به متصرفات پیشین اورارتو در دره‌ی تله‌بئوس نیز حمله کرده و آنجا را تصرف می‌نمایند. اما دیری نمی‌گذرد که مادها، هم بر اورارتوئی‌هایی که صاحبان اصلی آن سرزمین بودند و هم بر موشکیائی‌هایی که اخیراً بر آنجا دست یافته بودند، تسلط می‌یابند. مادها پس از تسلط بر منطقه، از دست زدن به مرزهای موجود، خودداری می‌کنند و مرز موجود را به عنوان مرز میان اورارتوئی که حال ضمیمه ماد شده بود با ارمینه‌ای که اکنون زیر چتر شاهنشاهی ماد خود صاحب نوعی نیمه‌شاهنشاهی بود، می‌پذیرند.

اگر واقعاً دره‌ی «تله‌بئوس» در فاصله‌ی پایان عصر آشوری و آغاز دوره‌ی مادی از اورارتو متزع و به ارمینه منضم شده باشد شاید بتوان دو وجه تسمیه معماگونه را توجیه کرد. نخست شاید بتوان توضیح داد چرا جنگجویان موشکینی (یعنی فریگیه‌ای) که از گوردی^(۱) پیروی می‌کردند و به زبان خودشان هایک^(۲) *Haik* خوانده می‌شدند. در اصطلاحات اداری هخامنشیان به هیچ یک از نامهای «هایگ»، «موشکینی» و یا «گوردی» خوانده نشده بلکه ارمینه‌ای نامیده شدند. این واژه‌ی پارسی باستان که نخست اسم قوم و سپس اسم مکان «ارمینه» می‌شود شاید همان واژه‌ی اورارتوئی *Urmeniuhi-ni* باشد که در کتیبه‌ی «منوآس» - یافته شده در حوالی موش - به عنوان اسم شهری که منوآس آنرا فتح و با خاک یکسان کرد، آمده است. بعدها، به عنوان نوعی صحه گذاشتن بر تعلق این ولایت اورارتوئی و *urmeniuhi-ni* نام به مهاجمین موشکی - که در زبان خود هایک خوانده می‌شدند - مادها و سپس پارس‌ها آنان را با همین اسم مکان اورارتوئی خطاب و صدا می‌کرده‌اند. اگر این حدس و گمان خطا نباشد، شاید بتوان توضیح داد چرا دهبوئی که در روایت پارسی باستان از فهرست‌های رسمی هخامنشیان ارمینه و یا ارمینه خوانده می‌شود در روایت بابلی همین فهرست‌ها *U-ra-aš-tu* (یعنی اورارتو) ضبط شده است. حال که تمام اورارتو به استثنای ناحیه‌ی *Urmeniuhi-ni* در

۱- نک، صفحات ۴۷-۵۰، بالا.

۲- از قرار معلوم این اسم، از اسم سرزمین اولیه آنان *Hayasa* که در شمالغرب خم شمالغربی فرات غربی واقع بود اتخاذ شده بود. سرزمینی که بعدها ارمینه کوچک نامیده شد.

دهیوشی که بر آن برچسب «ماد» را گذاشته بودند مستحیل شده بود. بعید نیست متصدیان بابلی بایگانی‌ها برچسب «اورارتو» را بر آن دهیوشی گذاشته بودند که هنوز تنها ناحیه سابق اورارتو را که هویت خویش را از دست نداده بود دربر داشت.^(۱)

گزنفون و همراهان در سال ۴۰۱ ق.م پس از ورود به دره‌ی «تله‌بئوس» قدم به خاک ارمنیه غربی می‌گذارند. اما این ارمنیه غربی با آن ایالت شاهنشاهی هخامنشی که ارمنیه نامیده می‌شد و گزنفون و همراهان پس از عبور از سرزمین کردوخ‌ها *Kardoukchoi* و عبور از ساحل جنوبی رود ستریتس *Centritês* به ساحل شمالی آن به آنجا رسیده بودند تفاوت داشت. این دو ارمنیه متفاوت با یکدیگر زیر فرمان دو نایب‌السلطنه بودند. نایب‌السلطنه ارمنیه، ارتوخاس^(۲) *Artuchos* و نایب‌السلطنه ارمنیه غربی، تیرباز *Tirbazus* نام داشت.^(۳) آن بخش از ارمنیه که در فاصله‌ی میان کرانه شمالی ستریتس و سرچشمه‌های دجله شمالی واقع بود سرزمینی بود که آشوریان آنرا ثولوبا *Ulluba*^(۴) می‌خواندند. همین ناحیه را جغرافیایان یونانی پس از اسکندر، ارزنینی *Arzanênê* می‌نامیدند. روستائی را که گزنفون و همراهانش از آن می‌گذرند^(۵) و در آنجا کاخی می‌بینند که می‌گفتند به نایب‌السلطنه تعلق دارد، بایستی پایتخت ارتوخاس نایب‌السلطنه

۱- تردیدی نیست که این گونه توجیه از اسم ارمنیه یا ارمنیه بیش از اندازه مبتنی بر حدس و گمان است. وجه اشتقاق دیگر برای «ارمنیه» می‌تواند واژه‌ی «Erimena» باشد. اسم پدر آخرین شاه اورارتو، روساس Rusas سوم (سلطنت ۵۸۵-۶۱۰ ق.م به گفته‌ی ادونتز در مأخذ نقل شده، صفحه ۱۹۳) وجه اشتقاق ممکن دیگر Arumu-ni است. یعنی سرزمین آرامی‌هایی که در اواخر هزاره‌ی دوم ق.م (نک، صفحات ۸-۴۷، بالا) از صحاری عربستان به «نایری» هجوم آورده بودند. این‌ها همان قومی هستند که اسم آنان، Arimoi به گوش کاشفان یونانی سواحل جنوبی دریای سیاه می‌رسد (ایلیاد، کتاب دوم، سطر ۷۸۳). تا اینجا سه امکان برای توجیه وجه اشتقاق ارمنیه عرضه شد. اسم «دیاربکر» که بعدها به نقطه‌ای در حوضه‌ی دجله علیا اطلاق شد می‌تواند قرینه‌ای باشد بر صحت سومین پیشنهاد مطرح شده در بالا. اسم دیاربکر حکایت از تصرف سرزمینی در حوضه‌ی دجله علیا به دست اعراب بیابانگرد پیش از ظهور اسلام می‌کند (نک، سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، صفحات ۴-۹۳). بر همین قیاس می‌توان حدس زد اسم پارسی باستان گذاشته شده بر حوضه‌ی دجله علیا، ارمنیه از واژه‌ی اورارتوئی Arumu-ni گرفته شده باشد که قرینه‌ایست بر وجود موجی از مهاجمین بیابانگرد سامی زبان از سمت جنوب.

۲- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب چهارم، فصل سوم، بندهای ۴-۳.

۳- همچنین، فصل چهار، بند ۴.

۴- See Forrer op. cit., pp. 85-87.

۵- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب چهارم، فصل چهارم، بند ۲.

ارمینیه بوده باشد. اما از اسم نایب السلطنه نشینی که تیرباز آن را اداره می‌کرد یعنی ارمینیه غربی، برمی‌آید که باید شامل غربی‌ترین بخش‌های ارمینیه اصلی بوده باشد. پس می‌توان استنباط کرد که در جهت غرب از ترونیتیس *Tarônitis* و طول دره‌ی فرات شرقی (به ترکی مرادسو) و اسیلی سینی *Acilicênê*^(۱) تا آخرین حد گوشه‌ی شمال شرقی فرات علیا و آنسوی ساحل راست فرات غربی (به ترکی فرات سو یا قره‌سو) ادامه داشته است. همان سرزمینی که آشوریان آن را *Hayassa* و رومیان قرنهای بعد «ارمنستان صغیر» نامگذاری کرده بودند زیرا تنها بخشی از ارمنستان بود که جزو قلمرو ارمنستان بزرگ به حساب نمی‌آید. ارمنستان بزرگ از سال ۱۹۰ ق.م^(۲) به بعد به پیشوایی ارتکسیاس و جانشینان او متحد شده و استقلال یافته بود. همچنین می‌توان پنداشت ارمنستان غربی که در سال ۴۰۱ ق.م توسط تیرباز اداره می‌شد شامل ولایت *Sophênê*، ولایت ارمنی‌نشین واقع در حوضه‌ی دجله‌ی علیا^(۳) که بلافاصله در غرب ارزیننی *Arzanênê* قرار داشت، نیز بود.

اگر مرزهای تقریبی «ارمینیه غربی» - یکی از بخش‌های سیاسی شاهنشاهی هخامنشی در سال ۴۰۱ ق.م - به قرار مذکور بوده باشد می‌توان پنداشت همین نایب السلطنه نشینی که تیرباز آن را اداره می‌کرد زهدان آن دولت ارمنی می‌شود که پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی پیدا شد. پایتخت آن در «ارسه موسته» *Arsamosata* در پائین دست دره‌ی فرات شرقی، در حوالی خرپوت قرار داشت. پادشاه آن که

۱- استرابون *Acilisênê* را در طول *Antitaurus* (یعنی در طول یال ارتفاعات میان حوضه‌ی دجله‌ی علیا و حوضه‌ی فرات علیا) با *Sophênê* هم‌مرز می‌داند. همچنین می‌گوید *Acilisênê* واقع است میان تاروس و انتهای دره‌ی فرات در آنجائی که رو به جنوب خم می‌شود (جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۲). این دو گفته به این شرط با یکدیگر سازگار می‌شوند که معنای تاروس در اینجا کوه‌های «درسیم» واقع در مربع مستطیل دوبازوی فرات باشد و مراد از فرات، فرات شرقی (مرادسو) باشد. در این صورت *Acilisene* هم عرض می‌شود با ایالت امروزی ترکیه، خرپوت *Kharput*. عبارت دیگر استرابون (جغرافیا، کتاب دوازدهم، فصل سوم، بند ۲۸) که می‌گوید *Acilisênê* با فرات از ارمنستان صغیر جدا می‌گردد با این شرط با دیگر عبارات استرابون هم‌نوا می‌گردد که مراد از فرات، فرات غربی (فرات سو، یا قره‌سو) باشد.

۲- نک، صفحات، ۷۶-۸۰ و ۴۱-۱۳۶.

۳- استرابون در (جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۲) می‌گوید «سوفینی» میان کوه مسیوس *Masius* (بال ارتفاعات حوضه‌ی دجله‌ی علیا و حوضه‌ی خابور) و انتی تاروس (بال ارتفاعات میان حوضه‌ی دجله‌ی علیا و حوضه‌ی فرات علیا).

خشایارشا^(۱) نام داشت و در حوالی سال ۲۱۲ ق.م توسط پادشاه سلوکی انتیوکوس سوم^(۲) به زانو درآمد. پس از نابودی خشایارشا به دست فاتح سلوکی^(۳) بنظر می‌رسد این قلمرو سابق خشایارشا و نایب‌السلطنه نشین تیرباز به عنوان ایالت ارمنی‌نشین عضو شاهنشاهی سلوکی، متشکل از اسیلی سنه و سوفینی و اودومانتیس *Odromantis*^(۴) و «مضافات»، به حیات خویش ادامه داده است. اما فرماندار نظامی محل، زیردرس^(۵) *Zariadris* پس از آنکه انتیوکوس سوم از رومیان در سال ۱۹۰ ق.م^(۶) به سختی شکست خورد، اعلام استقلال کرد. ارمنیه‌ی زیردرس، که جانشین حکومت سلوکی شده بود ارمنستان صغیر را، که در شمال غربی خم شمال‌غربی فرات غربی واقع بود، شامل نمی‌شد. زیرا می‌دانیم پس از سال ۱۸۴ ق.م این محل //ارمنستان صغیر// از خود ساتراپی داشت «میتراوات» نام که از رفتارش آشکار است علیرغم لقب ساتراپی در عمل و بالفعل امیری مستقل بوده است. نمی‌دانیم ارمنستان صغیر این استقلال بالفعل راکی به دست آورده بود. به هنگام فروپاشی شاهنشاهی هخامنشیان؟ یا پس از به زانو درآمدن خشایارشا سلطان «ارسه‌مسته»؟ یا حتی پس از جدا شدن زیردرس مستقر در سوفینی از شاهنشاهی سلوکی در سال ۱۹۰ ق.م.؟ اما می‌دانیم زیردرس برادری داشت که او نیز

۱- شاید اسم این خشایارشا، حاکم در ارسه‌مسته در اسم ولایت «کزرسینه» یا «درکسینه» (بعدها شد درسیم) باقی مانده باشد. این سرزمین در بالای اسی‌لینه و ارمنستان صغیر و پائین کرانتیس در دو طرف فرات غربی قرار داشت.

۲- نک: پولپوس، کتاب هشتم، فصل ۲۳، بنحوی که تفسیر شده است در E., Bran: the House of Seleucus (Landon, 1920) vol ii, pp. 15-16.

۳- نک، بوان، مأخذ نقل شده.

۴- از روی اسم مقدونیه‌ای اودومانتیس می‌توان پنداشت واقع بوده است در طرف بین‌النهرین کوه میسوس. میان محلی بنام انته میسوس *Anthemusias* و جائی موسوم به میگدونیه *Mygdonia* که به اسم ولایاتی در مقدونیه‌ی موطن سلوکیه‌ها نامگذاری شده بودند.

۵- اسم زیردرس آشکار است که بخش اول این اسم «زیری» واژه‌ای اوستائی معادل سانسکریت (*Hari*) به معنای «زرد»، «طلایی‌رنگ»، «سبزرنگ» است. چون سعی می‌کنیم به معنای عنصر دوم آن *dr* در *Zariadris* پی ببریم به یاد واژه‌ی اوستائی *Vazra* و سانسکریت *Vajra* (جزء اول واژه‌ی پارسی باستان *Vazraka* به معنای بزرگ) می‌افتیم، همراه با مادی *d = Z* پارسی باستان از *g(h)* هندو - اروپائی به معنای چماق ایندرا در سانسکریت که علامت صاعقه یا آذرخش بود. بنابراین *Zariadris = Za'ri-Vadri-s'* یا *Za'ri- Vazri-s'* به معنای کسی که چماق زرین (آذرخش) دارد. این یادداشت از ر.جی. کنت است.

۶- نک، استرابون، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۵.

در شاهنشاهی سلوکی فرماندار ولایت ارمنی‌نشین دیگری بود و همزمان با برادرش علیه سلوکیان شورش کرد و اعلام استقلال نمود. می‌دانیم ولایت ارمنی که برادر زیردریس، ارتکسیس Artaxias، آن را اداره می‌کرد در اطراف مسیر وسطای رود ارس واقع بود و در فاصله‌ی میان سالهای ۱۹۰ ق.م. و ۱۸۳ ق.م در اینجا پایتخت نوینی را پی افکند که به اسم خود او، «ارتکستا» Artaxta، نامگذاری شد.

نشان دادیم که در زبان محاوره‌ای عصر هخامنشیان اسم «ارمین» یا «ارمینیه» بر سرزمین سلطان‌نشین سابق «اورارتو» اطلاق نمی‌شد. مراد از این اسم ناحیه‌ی زیستگاه همسایگان غربی اورارتو یعنی «هیاسه» Hayasa (به لاتین Armenia Minor) و نایری (به لاتین Acilisênê، Sophênê و Arzenênê) بود. همان ناحیه‌ای که بلافاصله پس از فروپاشی شاهنشاهی آشور مورد حمله و غارت جنگجویان گوردی - که از عشایر فریگیه‌ای زبان موشکی بودند - قرار گرفت. همان‌ها که خود را «هایک» می‌خواندند. پس جای شگفتی است که می‌بینیم در سال ۱۹۰ ق.م اسم ارمینیه بر ناحیه‌ای در مسیر وسطای رود ارس اطلاق شده است. ناحیه‌ای که هرچند مانند دره‌ی «تله‌بئوس» در محدوده‌ی مرزهای قلمرو سلطان‌نشین اورارتو قرار داشت اما عملاً در دورترین گوشه‌ی شمال شرقی مستملکات اورارتوی سابق واقع بود. در دورترین نقطه ممکن ناحیه و متصل به مرزهای جنوب، جنوب غربی اورارتو.^(۱) کدام شرایط و در چه هنگامی موجب شده بود که به سال ۱۹۰ ق.م حوضه‌ی وسطای رود ارس را ارمینیه بخوانند؟ در این سال ۱۹۰ ق.م است که شاهدیم ارتکسیاس، به نیابت از سوی دربار سلوکی، ارمینیه را مدیریت و فرمانداری می‌کند. و در همین جاست که ارتکسیاس علم استقلال برمی‌افزارد و شهر ارتکسته Artaxta را بنیاد می‌گذارد.

اگر به یاد بیاوریم که در روایت بابلی فهرست‌های رسمی هخامنشی واژه‌ی «ارمین» به «اورارتو» ترجمه شده بود شاید بلافاصله تصور کنیم که جنگجویان گوردی در اواخر سده‌ی هفتم لابد از خم شمال‌غربی فرات غربی (فرات سو یا قره‌سو) عبور کرده نه تنها قلمروهای سابق آشوری نایری و دره‌ی تله‌بئوس را به چنگ آورده بودند بلکه توانسته بودند تمام اورارتو را تصرف نمایند. چیزی نمی‌گذرد که زمام امور به دست

دولتمردان ایرانی، مادها و پارس‌ها می‌افتد. اینان سرزمین نایری را با ناحیه هیمه سرهم کرده دهبوشی می‌آفرینند به نام آرمینه، که در واقع خود نوعی نیمه شاهنشاهی بود. نیمه شاهنشاهی که کاپادوکیه و ناحیه‌ی کم‌پهنای واقع میان آرمینه و دریای سیاه را نیز شامل می‌شد. درست برعکس ناحیه مالیاتی شماره ۱۸ هرودوت که در آن //اورارتو// با حوضه‌ی دریاچه اورمیه (متینه) وادیابن متصل شده بود. آیا این مورد دیگری از اشتباهات فاحش هرودوت نیست؟ و آیا اگر آرمینه گزنفون را همان اورارتو بدانیم و آرمینه غربی او را همان نایری به اضافه‌ی هیمه بدانیم باعث شفاف شدن آگاهی‌هائی که گزنفون و استرابون می‌دهند نمی‌شویم؟ این گونه توجیه اطلاق اسم آرمینه بر مسیر وسطای رود ارس در سال ۱۹۰ ق.م. بسیار جذاب و دلنشین و ساده و سراسرست می‌نماید اما اگر تأمل کرده و با دقت بیشتر در جزئیات بنگریم ملاحظه می‌شود که با حقایق واقع سازگار نیست. از جمله ناسازگاریها این است که اگر دره‌ی تله‌بئوس به دهبوش هخامنشی دیگری، یعنی آرمینه غربی، تعلق داشته باشد دیگر آن آرمینه‌ی که گزنفون در حوضه‌ی دجله علیا - فاصله‌ی میان ساحل شمالی رود سترتیس (بهتیان) و آبریز دجله و فرات - قرار می‌دهد نمی‌تواند بخشی از نایب‌السلطنه‌نشین هخامنشی اورارتو باشد. زیرا تنها راه قابل عبور و مرور میان حوضه‌ی دجله از یکسو و حوضه‌ی دریاچه وان از سوی دیگر از دره‌ی تله‌بئوس می‌گذرد. اگر گفته شود آرمینه غربی، دره تله‌بئوس را نیز شامل بود معنایش این می‌شود که اورارتو عملاً از آرمینه جدا بوده است. ناسازگاری دیگر: عبارتی که استرابون در آن می‌گوید: «در سال ۱۹۰ ق.م بخش وسطای دره‌ی رود ارس که از مناطق آرمینه است به همین جا خاتمه نمی‌یابد». اطلاعات بیشتری هم می‌دهد، تصریح دارد که این سرزمین فقط بخشی از قلمرو سلطان‌نشین سابق اورارتو می‌باشد که اکنون آرمینه نامیده می‌شود. استرابون^(۱) تنها به این نکته اکتفا نمی‌کند که آرمینه، تا اعلام استقلال همزمان زریدریس و ارتکسیاس، سرزمین کوچکی بوده بلکه در عبارت بعدی^(۲) فهرستی ارائه می‌دهد از فتوحات و کشورگشائی‌های متوالی ارتکسیاس و جانشینان او تا آنکه چنان سلطان‌نشین ارمنی بزرگی بوجود آید که در زمان

۱- در جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل چهاردهم، بند ۵.

۲- همچنین، بند ۱۵.

استرابون حد و حدودی به شرح زیر دارد: از سواحل فرات غربی تا کرانه‌های دریای کاسپین آنجا که رود ارس و کور به یکدیگر می‌پیوندند و از یال ارتفاعات میان رود خابور و دجله، نزدیک کوه مسیوس، تا سواحل جنوبی رود کور و آن سوی سرچشمه‌های آن.

این توسعه‌ی فزاینده ارمنیه‌ی ارتکسیاس آنگاه به اوج خود می‌رسد که جانشین او تیکران، ارمنه تحت فرمانروائی دودمان زریدریس را نیز تصرف می‌نماید.^(۱) اما باید بخاطر داشت که این تفوق فرجامین ارتکسیاسها بر زریدریسی‌ها نتیجه نهائی توسعه‌ی فزاینده‌ی قلمرو ارتکسیاسی به هزینه و خرج انواع اقوام و دولت‌های غیرارمنی بود. آنگاه استرابون آگاهی‌های بیشتری عرضه می‌دارد که سبب روشن شدن نکاتی چند می‌شود. از جمله:

اول: زبان ارمنی یعنی آن زبان تاریخی ارمنی که در اصل از زبانهای هندو اروپائی بود، با واسطه‌گری جنگجویان موشکی زیر فرمان گوردی به سرزمین‌های واقع در مشرق رود فرات آورده می‌شود. سپس به لطف اتحاد سیاسی که خاندان سلطنتی ارتکسیاس به ارمنان آوردند زبان مشترک اقوام متفاوت و نامتجانس ساکن ارمنیه بزرگ می‌شود.

دوم: یکی از کشورهای که ارتاکسیادها به هزینه آن موجبات توسعه‌ی قلمرو خود را فراهم آورده بودند ماد بود.

سوم: از جمله نواحی که ارتکسیادها از ماد منتزع و بر قلمرو در حال توسعه‌ی ارمنستان بزرگ افزوده بودند «کسپانه» *Kaspianê*، فائونی تیس *Phaunītis* و بسورپده *Basoropeda*^(۲) بود.

یکی از این سه ناحیه‌ای که به قول استرابون قبلاً به ماد تعلق داشت یعنی بسورپده (به ارمنی *Vasporagan*) در طرف مشرق حوضه‌ی دریاچه وان و در قلب اورارتو و بنابراین در داخل مرزهای آن ولایتی قرار داشت که هرودوت آن را «آلرودی» خوانده و به ارمنیه مربوط نمی‌داند. این ولایت همراه با سیسپیری‌ها و متینه‌ای‌ها ناحیه‌ی مالیاتی

۱- همچنین، بند ۱۵.

۲- همچنین، بند ۵.

شماره ۱۸^(۱) را تشکیل می‌دهند. یکی دیگر از نواحی که سابقاً به ماد تعلق داشت و توسط ارتکسیادها منتزع شده کسپیان بود که در حوضه‌ی سفلی ارس - کور واقع شده و همانطور که دیدیم^(۲) ناحیه پانزدهم مالیاتی هرودوت با برچسب «سکای و کسپی‌ها» را تشکیل می‌دهد. باید نتیجه بگیریم که در سال ۱۹۰ ق.م هم حوضه‌ی سفلی ارس - کور و هم حوضه‌ی دریاچه وان هنوز از نظر سیاسی مادی بود و نه ارمنی. بعلاوه می‌توان اطمینان داشت که هنوز مردم آنجا به زبان ارمنی سخن نمی‌گفتند زیرا بنا به گفته‌ی استرابون زبان ارمنی پس از فتح محل به دست دودمان ارتکسیاس در آن دیار جا افتاد. مادی که در سال ۱۹۰ ق.م هنوز این دو ناحیه به آن تعلق داشت باید ماد آتروپاتن (آذربایجان بعدی) باشد. یکی از دولت‌های محلی که جانشین شاهنشاهی هخامنشیان شده بود. می‌توان استنباط کرد پس از شکست داریوش سوم به دست اسکندر تلاشی همه‌جانبه برای تصرف و دست‌اندازی به قلمرو سابق شاهنشاهی هخامنشی آغاز شد. از قرار معلوم آتروپاتن، بنیان‌گذار دولتی که پس از او به نام وی خوانده شد توفیق یافت که ناحیه هیجدهم مالیاتی هرودوت را، به استثنای ادیابن، همراه با ناحیه پانزدهم مالیاتی به چنگ آورد. ماد آتروپاتن تا سال ۱۹۰ ق.م بر نواحی کسپیان، بسورپده و فائونی تیس، مستملکات سابق هخامنشیان، حکومت می‌کرد. پس از این تاریخ است که قدرت رو به طلوع ارتاکسیادها این نواحی را از دست ماد آتروپاتن خارج و تصرف می‌کند. اما همانند حوضه‌ی دریاچه وان که در آن تاریخ هنوز به ماد آتروپاتن تعلق داشت حوضه‌ی وسطای رود ارس - که هسته مرکزی سلطان‌نشین ارتکسیاد و از هر حیث ارمنی بود - بخشی از سلطان‌نشین سابق اورارتو بود. بنابراین بایستی در اصل جزو منطقه هیجده مالیاتی هرودوت بوده باشد. در چه تاریخی، این بخش از حوضه‌ی رود ارس، به جای مادی بودن ارمنی شده بود؟

چون اطلاع دیگری در این باره نداریم فقط می‌توان گفت شواهدی در دست نیست که حکایت کند این انتقال پیش از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشیان صورت گرفته باشد. اما قرینه‌ای حاکی است که ناحیه‌ی وسطای ارس که ارتکسیاس به نیابت از شاه

۱- در صفحات ۸۷-۹۴، بالا.

۲- در صفحات ۱۰۴-۱۰۰، بالا.

سلوکی انتیوکوس سوم در سال ۱۹۰ ق.م فرماندار نظامی آنجا بود توسط خود انتیوکوس سوم به ارمنیه منضم شده بوده است. آنهم پس از سال ۳۱۲ ق.م که شاه ارمنی خشایارشا را در ارسه موسته شکست می‌دهد و از میان برمی‌دارد. فاتحی که دره‌ی وسطای رود ارس را از ماد منتزع و به ارمنیه منضم می‌سازد هرکس می‌خواهد بوده باشد مسلم است از طریق دره‌ی فرات غربی، پس از پشت سرگذاردن ارتفاعات میان فرات سو و ارس وارد حوضه‌ی رود ارس، شده بود. اگر این حدس ما به واقعیت نزدیک باشد که اسم ولایت درکسینه (گزرکسینه) واقع بر دو طرف فرات غربی و بلافاصله بالای اسیلی سینه یادبودی است از فتح و تصرف این سرزمین به دست خشایارشا اهل ارسه موسته آنگاه می‌توان حدس دیگری زد که موقعیت شهر در کسینه خود قرینه‌ایست بر حد و مرز فتوحات این خشایارشا در همین ناحیه. اگر این حدس خطا نباشد انضمام مسیر وسطای ارس به ارمنیه باید توسط یکی از جانشینان خشایارشا صورت گرفته باشد. تنها جانشین او پیش از سال ۱۹۰ ق.م انتیوکوس سوم بوده است.

با آنچه عرضه شد ناچاریم همان یافته‌های پیشین خود را پذیرفته و تکرار کنیم که با وجود آنکه رسماً «ارمنیه» را به بابلی «اورارتو» ترجمه می‌کرده‌اند هیچ یک از بخشهای سلطان‌نشین سابق اورارتو - به استثنای دره‌ی تله بثوس - جزو آن دهیوشی که اسم پارس باستان آن ارمنیه بود، نبوده است. همچنین تأکید می‌کنیم که «ارمنیه» هخامنشی محدود بوده است به حوضه‌ی دجله علیا و گوشه‌ی شمال غربی حوضه‌ی فرات علیا. سرزمینی که با نایری آشوری‌ها و هیسه‌حتی‌ها تطبیق می‌کند.^(۱)

اقوامی که در فاصله‌ی میان ارمنیه اصلی و دریای سیاه می‌زیستند از نظر سیاسی جزو نایب‌السلطنه نشین ارمنیه و از نظر مالیاتی در منطقه مالیاتی شماره ۱۹ هرودوت قرار داشتند. هرودوت در فرهنگ جغرافیایی خود آنان را از مشرق به مغرب چنین

۱- در این زمینه شایان توجه است که در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا (هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۷۳۵) ارمنی‌ها با اورارتوئی‌ها (الرودیها) مربوط نیستند. بلکه با فریگیه‌ایها و دیگر اقوام ساکن آناتولی مرکزی دسته‌بندی می‌شوند. نه تنها با فریگیه‌ای‌ها هم گروه هستند بلکه ساز و برگ آنان نیز با یکدیگر شبیه می‌باشد (و اضافه می‌شود که ارمنی‌ها پاچوشی از فریگیه‌ها هستند). تجهیزات ارمنی‌ها و فریگیه‌ها را نیز از انواع ساز و برگ مردم پافلاگونه به شمار می‌آورد. می‌توان حدس زد که این گونه ساز و برگ بیشتر متأثر از فرهنگ و تمدن حتی بوده است تا پافلاگونه‌ای.

برمی‌شمارد:

مارها *Mares* که احتمالاً اسم خود را از حوری‌ها (*Hurrian*) و شاید بیابانگردان آسیا - اروپائی *Marianni*^(۱) به ارث برده بودند و آن اسم را روی ولایت کرجی *Imerethia* واقع در حوزه‌ی علیای رود رهیون (*Phasis*) به جا گذاشتند. موسخی‌ها *Moskhoi* که اسم آنها روی ولایت کرجی مسختی *Meskhethi* واقع در سرچشمه‌های رود کور باقی مانده است.

ماکرونها *Makrones* در سراسیم شمالی آن ارتفاعاتی که گزنفون و یارانش در سال ۴۰۰ ق.م برای نخستین بار از فراز آنها چشمشان به دریای سیاه افتاد.^(۲) موزیکانها *Mossynaikoi* که در سواحل مغرب طرابوزان می‌زیستند.^(۳)

تیبارنی‌ها *Tibarronoi* که در سواحل مغرب موزیکانها استقرار داشتند.^(۴) ناحیه مالیاتی شماره ۱۹ هرودوت که اقوام بالا در آن می‌زیستند در مغرب همانند ارمینه محدود می‌شد با نایب‌السلطنه‌نشین کاپادوکیه و در شرق با «قوم کلخی *Kolkhoi* و اقوام مجاور تا رشته کوه‌های قفقاز» و هرودوت^(۵) اصرار دارد که اینان مالیات پرداز نبودند. هدیه و تحفه به دربار هخامنشی می‌آورده‌اند. در سال ۴۰۰ ق.م کلخی‌ها در دوطرف راهی که از سرزمین ماکرونها به طرابوزان می‌رفت زندگی می‌کردند.^(۶) در صورتی که کلخی‌ها ساحل دریا را از این نقطه تا قفقاز، بدون انقطاع در تصرف داشتند بایستی میان مارها و موسخی‌ها از یکسو با ماکرونها و موزیکانها و تیبارنی‌ها از سوی دیگر جدائی انداخته باشند. مگر اینکه در آن مقطع زمانی مارها و موسخی‌ها در نقطه‌ای غربی‌تر از ولایات کرجی که بعدها به اسم آنان نامگذاری شد می‌زیستند.^(۷) حقیقت واقع هرچه می‌خواهد بوده باشد ظاهراً «قوم کلخی و اقوام

۱- نک، یادداشت درباره‌ی تاریخگذاری در جلد دوم، صفحات ۲-۲۰۰.

۲- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب پنجم، فصل هفتم، بند ۲۷ و فصل هشتم، بند ۱.

۳- همچنین، نک، کتاب پنجم، فصل چهارم.

۴- همچنین، کتاب پنجم، فصل پنجم، بندهای ۱-۳.

۵- در کتاب سوم، فقره ۹۷.

۶- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب چهارم، فصل هشتم، بندهای ۸-۹.

۷- در آناتولی همانند ایران گروهبندی واحدهای نظامی قومی - آنچنان که در وصف آرایش جنگی سپاه

مجاور تا رشته کوه‌های قفقاز» بیشتر از اقوامی که در ناحیه نوزدهم مالیاتی هرودوت فهرست شده‌اند، سزاوار لقب اکثوفچییه *Akaufaciya*، (مردم کوه‌نشین) که اسم آنان در کتیبه‌ی *XPh* در فهرست‌های رسمی آمده، می‌باشند.

کیلکیه

اسم سلطان‌نشینی که در یونان کیلیکیه *Cilicia* و در زبان آشوری «خیله‌کو *Khilakku*» خوانده می‌شد در فهرست‌های رسمی هخامنشیان از دهیوشهای شاهنشاهی نیامده است. علت این امر احترام و رعایت وضع حقوقی آن سرزمین به عنوان کشوری مستقل بود. هرچند آنگاه که هرودوت به اشتباه این سرزمین را در شمار نواحی مالیات‌پرداز داریوش بعنوان ناحیه چهاردهم مالیاتی^(۱) معرفی می‌کند وضع حقیقی و واقعی را بهتر و بیشتر منعکس می‌سازد.

در اواخر سده‌ی هشتم و اوائل سده‌ی هفتم ق.م خیله‌کو یکی از نه یا ده امارات و شاهزاده‌نشین‌های کوچک واقع در جنوب‌شرقی آناتولی - میان فرات علیا و هالیس علیا - بود که برای مدت کوتاهی، آن هم به گونه‌ای متزلزل، زیر قیمومیت آشور قرار گرفت. چندی بعد در اواخر سده‌ی هفتم و اوائل سده‌ی ششم ق.م. که تمام کشورهای همسایه تقلا می‌کردند تا هریک سهم بیشتری از مستملکات بی‌صاحب سابق آشور را به چنگ آورند تردستی و توانائی‌های چشمگیر زمامداران خیله‌کو که توانستند با تمامی



اعزامی خشایارشا به یونان آمده - با نحوه گروهبندی این اقوام برای مقاصد اداری و مالی، بدان شیوه که در فهرست نواحی مالیاتی داریوش آمده، مطابقت نمی‌کرد و برابر نبود. دو قومی که در دو انتهای ناحیه مالیاتی شماره ۱۹ سکنا داشتند - یعنی موسخی‌ها و تیبارنی‌ها - فرمانده واحدی دارند. ماکرونها و موزیکانها فرمانده واحد دیگری، مارها با کلخی‌ها در یک واحد قرار داده شده بودند. کلخی‌هایی که مالیات نمی‌پرداختند اصلاً در ناحیه نوزدهم مالیاتی به حساب نمی‌آمدند. از قرینه وصفی که هرودوت از ساز و برگ کلخی‌ها و دیگر اقوام ناحیه نوزدهم مالیاتی می‌کند اینان بایستی به آن گروه فرهنگی تعلق داشته باشند که سیسپریها و الرودیها را در بر می‌گرفت. تیبارنها و ماکرونها و موسخی‌ها با ساز و برگ موسخی رژه می‌روند. کلخی‌ها و الرودیها و سیسپریها با ساز و برگ شبه موسخی. می‌توان حدس زد که این گونه ساز و برگ در واقع نماینده فرهنگ اورارتوئی است و نه موسخی.

همسایگان قدرتمند خود - که با یکدیگر رقیب و دشمن بودند - روابط بسیار حسنه برقرار کنند اسباب شگفتی شد. به میزان کامیابی و بهره‌مندی زمامداران خيله كو در امر روابط بین‌المللی از اینجا می‌توان پی برد که پس از آنکه توانستند وسعت سرزمین خود را چهار یا حتی پنج برابر نمایند توفیق یافتند، بی‌آنکه هیچ یک از سرزمین‌ها تازه تصرف کرده خود را از دست بدهند، در چهارچوب حکومت جهانی هخامنشیان مقام شامخ متحد ابرقدرت آن عصر را به دست آورده و استقلال و تمامیت ارضی خود را حفظ و صیانت کنند.

از روی سه اشاره که در تألیف هرودوت آمده می‌توان مرزهای گسترده شده سلطان‌نشین کیلیکیه را در داخل شاهنشاهی هخامنشیان ردیابی کرد. کیلیکیه‌ی هخامنشی در طول بخش قابل‌کشتیرانی فرات - آنجائی که شاهراه بزرگ شمال غرب از رود می‌گذشت و از ارمینه وارد کیلیکیه می‌شد -^(۱) با نایب‌السلطنه‌نشین ارمینه هم‌مرز بود. در ساحل مدیترانه دماغه‌ی پوسیدیوم (به عربی راس البسیط) - و کیلیکیه‌ای که قبلاً به دریا راه نداشت در روزگار هخامنشیان صاحب بخش طویل و ارزشمندی از کرانه مدیترانه شده بود - مرز میان کیلیکیه و نایب‌السلطنه‌نشین سوریه بود. یعنی نقطه‌ای از ساحل که در جنوب مصب رود اورنتس بود.^(۲) در فلات آناتولی در ناحیه‌ای که شامل شهر مزکه Mazaka بود - حتی در جغرافیای پس از اسکندر به هنوز نام کیلیکیه بریکی از ولایات سلطان‌نشین بعدی کاپادوکیه که به دریا راه نداشت اطلاق می‌شد - کیلیکیه‌ی هخامنشی شامل سرزمین‌های دو طرف رود هالیس (قزل ایرماق) بود. از نقطه‌ی خروج این رود از ارمنستان - که از آنجا سرچشمه می‌گرفت - تا آنجائی که این رود رو به جنوب انحنا می‌یافت. از آنجا به بعد در ساحل راست آن سرزمین میتینه قرار داشت و در ساحل چپ آن فریگیه.^(۳)

از این اشارات هرودوت برمی‌آید که کیلیکیه بعد از فروپاشی شاهنشاهی آشور لاقلاً شش امیرنشین مستقل را به خاک خود منضم کرده بوده است. این امارات عبارت بودند از: «توخانه» Tukhana (به یونانی Tyana) و اتونه Atuna (به یونانی Tynna) در

۱- هرودوت، کتاب پنجم، فقره ۵۲.

۲- هرودوت، کتاب سوم، فقره ۹۱.

۳- هرودوت، کتاب اول، فقره ۷۲.

فاصله‌ی میان کیلیکیه اصلی و رشته کوه‌های تاروس. امیرنشین تبل (*Tabal Bit*) در کوه‌های انتی تاروس. امیرنشین کیو *Que*^(۱) (به یونانی *Akhaioi*)^(۲). امارت سم آل [*سمالو* یا *ضمالو*] *Al Sam*^(۳) در امنوس *Amanus* شمالی. امیرنشین اونگی *Ungi* در دو سوی سواحل سفلاهی رود اورنتوس. در اینجا بود که انتیگنوس مونوفلموس و بعد سلوکوس نیکاتور محلی را برای بنیادگذاری پایتخت خود در جنوب غربی آسیا انتخاب کردند.^(۴) در سمت مشرق، کیلیکیه، بایستی لاقل دو امیرنشین را تصرف کرده باشد زیرا همانگونه که دیدیم متصرفات کیلیکیه در مغرب رود فرات - آنجائی که شاهراه بزرگ شمال - غرب پس از عبور از فرات از ارمینه خارج می‌شد - بایستی شامل ناحیه ملاطیه *Malatiyah* (به یونانی *Melilênê*)، به آشوری *Meliddu* بوده باشد. از سوی دیگر کیلیکیه نمی‌توانست ملیدو را تصرف کند، مگر آنکه لاقل بخش جنوب غربی امارت «کمنو» *Kammanu* را که در سر راه بود به دست آورده باشد.

می‌توان حدس زد کیلیکیه، امیرنشین کوموخو *Kummukhu* (به یونانی *Commagênê*) را که در طول فرات و در جنوب ملیدو و شمال انحنای غربی رود قرار داشت نیز تملک کرده بوده است. همچنین امیرنشین گورگوم *Gurgum* را که میان امیرنشین «کوموخو» و امارت «سم آل» قرار داشت. (پایتخت این امیرنشین، مرکسی *Marqasi* بعدها به صورت «مرعش» درآمد). از سوی دیگر بابلیان نیز باید امارات کرچمیش *Carchemish*، ارپدو *Arpaddu* و تیل توری *Till Turi* واقع میان پیچ فرات و مرزهای شرقی امارات «اوتکی» و «سم آل» را به چنگ آورده باشند. دلیل این مدعا آنکه تردیدی نداریم که ارتباط زمینی مستقیم، از طریق سرزمین‌های متعلق به بابل میان پیچ فرات و مستملکات آنان در ابیر-ناری، برقرار بود. از شرحی که هرودوت درباره‌ی

۱- کیوکه بنادر بسیار مناسب داشت و بهترین زمینهای کشاورزی آناتولی در مغرب لیدیه و داسکیون در آنجا پیدا می‌شد گل سرسبد مستملکات تازه به دست آورده کیلیکیه بود.

۲- و یا *Hyp - Akhaioi* به قول هرودوت در کتاب هفتم، فقره ۹۱.

۳- این اسم مکان حتی تا سال ۱۶۳ هجری به هنگام حکومت مهدی خلیفه عباسی (۷۷۵-۸۵ میلادی) دوام آورد. نگاه کنید فتوح البلدان، احمد بلاذری، ترجمه دکتر محمد توکل، نشر نقره، تهران، ۱۳۳۷، صفحه ۲۴۷.

۴- نک، صفحه ۲۰۱، بالا.

منازل واقع در شاهراه بزرگ شمال - غرب می‌دهد می‌دانیم که تیل - گریمو *Till-Garimu* - یکی از ولایات امارت کمنو، که در حوضه‌ی علیای «تخمه‌سو»، شاخابه ساحل راست فرات قرار داشت، و در شمال غرب با ملیدو همسایه بود - بایستی در بیرون مرزهای سلطان‌نشین کیلیکیه و بنابراین جزو دهبوش هخامنشی کاپادوکیه بوده باشد.^(۱)

درباره مطالب بالا می‌توانیم اطمینان داشته باشیم، زیرا هرودوت^(۲) می‌گوید از آن نقطه‌ای که شاهراه بزرگ شمال - غرب، پس از بیرون آمدن از ارمنیه و عبور از فرات، وارد کیلیکیه می‌شود فقط به طول $۱۵\frac{۱}{۲}$ فرسنگ (اندکی بیش از ۸۹ کیلومتر) از خاک کیلیکیه می‌گذرد و از این گفته هرودوت، با این فرض که شاهراه بزرگ شمال - غرب در گذرگاه فرات، سر راه از خرپوت به ملیطیه، وارد کیلیکیه می‌شود، دو نکته را می‌توان استنباط کرد:

- ۱ - شاهراه پس از عبور از گذرگاه فرات باید در جهت شمال غربی رو به «اوزن ییلا» و سیواش ادامه یابد. سیواش در دره‌ی قزل‌ایرماق (هالیس) علیا قرار دارد.
- ۲ - پس از اندک مسافتی شاهراه باید از کیلیکیه خارج و وارد کاپادوکیه شود آنهم در نقطه‌ای واقع در فاصله کوتاهی در شمال غرب ملیطیه یعنی مرز پیشین میان امارت ملیدو و امیرنشین تیل - گریمو *Till-Garimmu*^(۳). در هیچ جای دیگر نمی‌توان سرحدی میان

۱- آخر صفحه ۸۹، یادداشت ۴.

۲- در کتاب پنجم، فقره ۵۲.

۳- هرودوت می‌گوید در نقطه‌ای که شاهراه، مرز کیلیکیه - کاپادوکیه را قطع می‌کرد از میان دو دروازه و دو قراولخانه می‌گذشت. این وصفی را که هرودوت از منازل شاهراه بزرگ شمال - غرب می‌دهد باید با شرح مشاهدات عینی کسانی که در سال ۴۰۱ ق.م از مرز کیلیکیه - سوریه عبور کرده‌اند تکمیل کرد. گزنفون در شرح سفر جنگی خود و همراهان نقل می‌کند که از دو دروازه می‌گذرند. دروازه‌ها در دو طرف حصار طولانی که از ساحل مدیترانه تا پرتگاهی که در آن نزدیکی بود کشیده بودند قرار داشت. از دیوار شمالی سربازان کیلیکیه‌ای و از دیوار جنوبی (در مواقع عادی) مرزداران شاهنشاهی پاسداری می‌کرده‌اند. در آن میان ناحیه‌ی مرزی به پهنای تقریباً سیصد یارد وجود داشت که متعلق به هیچ طرف نبود. (گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب اول، فصل چهارم، بندهای ۴-۵). ظاهراً این گونه ترتیبات در تمام گذرگاههای مرزی میان مناطق خود مختار و سرزمین‌های شاهنشاهی ایجاد شده بود. البته در نقاطی که موانع طبیعی وجود نداشت. مثلاً رود فرات که مرز میان کیلیکیه و ارمنیه بود و یا خابور سفلا در نهر اربایه (عربستان) و سوریه. در دیگر نقاط دروازه‌های مرزی برپا بود. مثلاً میان اربایه و بایبروش. (نک، همچنین مأخذ نقل شده، فصل پنجم،

کاپادوکیه و کیلیکیه پیدا کرد که طول آن برابر باشد با ۱۵۱ فرسنگی که هرودوت گزارش می‌کند. به همین دلیل نیز نمی‌توان مسیر دیگری را در این ناحیه برای شاهراه بزرگ شمال - غرب متصور شد. اگر برای این شاهراه مسیری را رو به سوی شهر مزاکه (قیصریه امروز) در جهت مغرب متصور شویم آنگاه شاهراه بی‌شک باید مسافتی چندین برابر ۱۵۱ فرسخی که هرودوت می‌گوید، در قلمرو کیلیکیه ادامه یابد. برعکس مسیر رو به شمال غرب، مسیر رو به سیواش دو مزیت دیگر نیز داشت. یکی آنکه مسافت طولانی ۱۰۴ فرسنگ را که هرودوت برای بخش کاپادوکیه شاهراه می‌دهد توجیه می‌کند که فاصله‌ی از مرز کیلیکیه - کاپادوکیه تا گذرگاه هالیس (قرل ایرماق) در مرز کاپادوکیه - فریگیه همین اندازه است. مزیت دیگر این مسیر این است که از هتوساس *Hatusas* (= بغاز قلعه امروزی) پایتخت سابق شاهنشاهی حتی می‌گذرد. نقطه‌ای که در روزگار باستان محل تمرکز و تقاطع راههایی بود که از ناف آناتولی شرقی به اطراف می‌رفت.^(۱)

این قومی که در زبان آشوری «خلیکو» و در زبان یونانی کیلیکی خوانده می‌شدند و در حوالی سال ۶۰۰ ق.م چنین شاهنشاهی مینیاتور مانند ایجاد کرده بودند از کدام نژاد و تبار بوده‌اند؟^(۲) در جنوب غربی لیکونیا *Licaonia*، مشکی‌های میتانی



بند ۵). گزنفون متذکر دو قراولخانه و دو دروازه در گذرگاه مرزی میان کیلیکیه و سوریه نیز هست. از اینجا می‌توان استنباط کرد دو دروازه‌ای که هرودوت می‌نویسد در شاهراه بزرگ شمال - غرب وجود می‌داشته بایستی در نقطه‌ای واقع در چند میلی شمال غربی ملیطیه بوده باشد.

در ضمن به این نکته باید توجه کرد که از شرح گزنفون از منازل بین راه برمی‌آید که در فاصله‌ی روزگار منابع رسمی هرودوت تا زمانی که گزنفون از این مناطق عبور می‌کند از وسعت سرزمین کیلیکیه، که ظاهراً از متحدان دولت شاهنشاهی هخامنشی بوده به شدت کاسته شده بوده است. در سال ۴۰۱ ق.م امارت «دانه» *Dana* (یعنی *Tyana*) جزو نایب‌السلطنه‌نشین کاپادوکیه بود (گزنفون، کذب اول، فصل دوم، بند ۲۰) بنابراین باید از کیلیکیه منتزع شده باشد. کیلیکیه واقع در دو طرف رود هالیس (قرل ایرماق) که از نظر تاریخی دل کیلیکیه محسوب می‌شد نیز به همین سرنوشت دچار شده بود. علاوه بر این دو دروازه و دو قراولخانه که در سال ۴۰۱ ق.م در مرز کیلیکیه و نایب‌السلطنه‌نشین سوریه قرار داشت میان ساحل مدیترانه و ارتفاعات اوماتوس در ساحل شرقی خلیج الکسندرون واقع بود (همان مأخذ، فصل چهارم، بندها ۵-۱) که معنایش این می‌شود امارت سابق «اونکی» از کیلیکیه منتزع و به سوریه منضم شده بود. حال کیلیکیه محدود می‌شد به همان مرزهای بعدی آن در میان سلسله جبال تاروس و کوه‌های اوماتوس.

1- See König. op. cit., p. 15.

2- See Forrer op. cit. p. 80 .

همسایه آنها بودند. مشکی‌های گوردی که همه جا حضور داشتند، در روزگار سلطنت تیکلت پیلسر سوم آشوری (۷۲۷-۷۴۶ ق.م) نخست در تیانا *Tyana* همسایه جنوبی کیلیکیه‌ای‌ها بودند سپس همسایه شمال شرقی آنان شدند. در تیل - گریمو در دو سوی راهی که رو به جنوب شرقی از نایری به آشور می‌رفت. آن حدس که کمترین اشکال را ایجاد می‌کند این است که بینداریم کیلیکی‌ها نیز همانند همسایگانش از اقوام فریگیه‌ای بودند. این حدس با شواهد موجود در منابع یونانی منافات ندارد. اولین باری که ذکر کیلیکی‌ها در ادبیات یونانی می‌آید آنان در گوشه‌ی جنوب غربی فریگیه‌ی هلسپونتی سکنی دارند. در انتهای خلیج ادرمیت *Edermit*، در *Thêbê* زیرکوه پلاکوس *Placos*. اندروماشه، زوجه‌ی هکتور [[از قهرمانهای ایلیاد]] از مردم کیلیکیه بود. پدرش شاه کیلیکیه واقع در شمال غرب بود تا اینکه آشیل او را کشت و شهر *Thêbê* را غارت کرد.^(۱) از قرار معلوم کیلیکیه‌ای‌ها طبیعه و جلودار اقوام بربرهای فریگیه‌ای بودند که در اواخر سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی دوازدهم ق.م از جنوب شرقی اروپا به دنیای حتی‌ها هجوم آورده بودند. کیلیکی‌هایی که در «تی‌بی» رخت اقامت افکنده بودند باید از آن دسته‌ای بوده باشند که پس از آنکه اروپا را پشت سر گذاشته و در ساحل داردانل وارد آسیا می‌شوند رو به طرف راست می‌پیچند. کیلیکی‌های ساکن مزاکه [[=قیصریه]] می‌توانند گروهی باشند که به طرف چپ پیچیده در طول دشت میان داسکلیون و «میزین اولیمپوس» *Mysian Olympus* رو به شرق راهپیمایی کرده و سرانجام هم مانند اسلاف خود حتی‌ها و عشایر «گالاتی» *Galatian* که ۱۵۰۰ سال بعد به آنجا می‌رسند از گذار «این‌اونو» *In önö* بالا رفته و وارد فلات آناتولی شده‌اند.

کاپادوکیه

ناحیه مالیاتی شماره ۳ هرودوت که شامل دهیوش کت پتوکه *Katpatuka* (کاپادوکیه) نیز می‌شد دو ویژگی داشت. نخستین ویژگی وسعت آن بود که از حوضه‌ی علیای تخمه‌سو، شاخابه فرات و از سرچشمه‌های بالادست رود هالیس (قرل ایرماق) در

۱- ایلید، کتاب ششم، ۷-۳۹۵ و ۲۸-۴۱۴.

تمام طول فلات آناتولی تا سواحل داردانل کشیده می‌شد. نه تنها درازا داشت بلکه صاحب پهنا نیز بود. تمام فریگیه‌ی داخلی را دربرداشت. سرزمینی که، در سمت جنوب‌غربی، تا حوضه‌ی علیای رود مئاندر ادامه می‌یافت. ویژگی دوم این ناحیه‌ی مالیاتی در این بود که بر مرزین‌المللی سابق سوار بود و تمام سرزمین‌های واقع در مشرق بخش وسطای هالیس سفلا را که به ماد تعلق داشت و نواحی واقع در مغرب این رود را که سابقاً قلمرو لیدیه بود در زیر یک چتر می‌آورد.

این ویژگی ناحیه سوم مالیاتی هرودوت یکتا نبود. شاهد بودیم که ناحیه‌ی چهاردهم مالیاتی نیز عبارت بود از نایب‌السلطنه‌نشین هرئوتیش به انضمام سه ولایت جنوب شرقی پارسه. اگر این مورد شبیه هم وجود نمی‌داشت باز هم نمی‌شد منکر وسعت ناحیه سوم مالیاتی شد. شواهد گوناگون، هم مثبت و هم منفی حکایت از آن می‌کند که سرزمین سابق لیدیه در مغرب رود هالیس و دهیوش سابق مادی کت پوتکه از نظر اداری در زیر یک چتر قرار داشتند. از جمله این که سندی در دست است که سرزمین واقع در حوالی سواحل جنوبی دریای مرمره از زمان کوروش کبیر^(۱) از لیدیه منتزع شده بود تا از داسکلیون اداره شود. دیگر اینکه اسم و نشانی این سرزمین که سابقاً به لیدی تعلق داشت با اسم و نام جداگانه و مشخصی در هیچ یک از فهرست‌های رسمی دهیوشها^(۲) نیامده است. در میان تمام دهیوش‌هایی که اسم آنها در فهرست‌های رسمی آمده این سرزمین سابق لیدیه را فقط به دهیوش کت پاتوکه می‌توان متصل کرد. چون می‌دانیم که خود این سرزمین را به عنوان دهیوشی مستقل نمی‌شناخته‌اند ناچار باید پذیرفت که به دهیوش کت پاتوکه منضم شده بوده است. دهیوش‌های آناتولی که اسم آنها در فهرست‌های رسمی آمده عبارتند از اسپرده (سارد)، دهیوشی است که داسکلیون را از آن جدا ساخته بودند. و دهیوش یونانی‌های ساکن خشکی که توسط دهیوش سارد از داسکلیون جدا می‌شد؛

۱- از طریق هرودوت (کتاب سوم، فقرات ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷) می‌دانیم که کوروش کبیر اوروئیت نامی را به سمت نایب‌السلطنه سارد (اسپرد) منصوب کرده بود. وی همکار و رقیبی داشت که میثروبات خوانده می‌شد و فرماندار ایالت داسکلیون بود. یعنی بخش‌های شمالی و شمال شرقی شاهنشاهی سابق لیدیه (نک، بالا، صفحه ۵۱، یادداشت ۱، بالا).

۲- حدس می‌زنند که این سرزمین ساحلی شاید همان دهیوشی باشد که روی آن برچسب «دریانشینان» زده شده بود. دلائل واهی بودن این حدس در صفحه ۱۶۰ یادداشت شماره ۲ زیر آورده شد.

دهیوش کرکا *Karka* (کاریه) که طبیعی بود از داسکلیون جدا باشد و دهیوش کت پاتوکه. بنابراین ملاحظه می‌شود که سرزمین سابق لیدیه که پایتخت اداری آن داسکلیون بود به هنگام تهیه و تنظیم فهرست‌های رسمی از دهیوش‌ها به دهیوش کت پاتوکه - که در گذشته به ماد تعلق داشت - متصل بود. با توجه به گواهی منفی فهرست‌های رسمی و همچنین ذکری که هرودوت از خودمختاری فرماندار داسکلیون و خط‌نخواندن وی از نایب‌السلطنه سارد می‌کند هر محقق به نتیجه بالا خواهد رسید. مؤید درستی این استنتاج تعریفی است که هرودوت در فرهنگ جغرافیائی خویش از ناحیه سوم مالیاتی داریوش ارائه می‌دهد. صراحت دارد که علاوه بر کاپادوکیه‌ای‌ها (اسم دیگر آنان سوریه‌ای‌ها)، که سرزمین‌های واقع در شرق رود هالیس (قزل ایرماق) زیستگاه آنان بود. پنج قوم و طایفه دیگر در سرزمین‌های واقع در مغرب این رود ساکن بوده‌اند که عبارتند از:

«پافلاگونی‌ها» که بلافاصله در سواحل غربی هالیس سفلا بسر می‌بردند.

«ماریاندینی‌ها» که همسایه غربی پافلاگونی‌ها بودند و در حوالی شهر یونانی هرکلیا پونتیکا می‌زیستند.

«تراکیه‌های» آسیائی در فاصله‌ی مصب رود سنگریوس که به دریای سیاه می‌ریخت و ساحل آسیائی بسفور.

«فریگیه‌ای‌ها» که قلمرو آنان از سواحل جنوبی دریای مرمره آغاز می‌شد. آنگاه رو به جنوب تا سرچشمه‌های رود مثاندرا // در مغرب آسیای صغیر دو رود مثاندرا وجود دارد // و در جهت جنوب شرقی، از طریق لاکونیا، تا جبهه‌ی شمال - غربی سلسله کوه‌های تاروس ادامه می‌یافت.

یونانی‌های آسیائی ساکن سواحل آناتولی، بسفور، دریای مرمره، و داردانل. اینک اگر به شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا به یونان نگاه کنیم، اسم دو طایفه دیگر که ساکن این سرزمین بوده‌اند بر فهرست این اقوام افزوده می‌شود. نخست ماتینی‌های غربی که در خم جنوبی قزل ایرماق می‌زیستند و دیگر قوم اسرارآمیز و معماگونه «لی‌گی‌ها» (*Ligydes*)^(۱).

۱- برای متینه‌های غربی، نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۷۲، همچنین، کتاب اول، فقره ۷۲، شواهد موجود درباره‌ی موقعیت جغرافیائی متینی‌های غربی در یادداشت مربوط به تاریخگذاری (جلد دهم، ص

اظهارات کتزیاس^(۱) درباره‌ی منضم بودن ایالت داسکلیون به نایب‌السلطنه نشین کاپادوکیه تأیید و تصدیق است بر شهادت ساکت و خاموش فهرست‌های رسمی. در این باره می‌گوید داریوش چون عزم جزم کرد به آن سوی بسفور، به دشت‌های وسیع شمال دریای سیاه، لشکرکشی نماید تا سکاها را گوشمال دهد نخست نایب‌السلطنه کاپادوکیه را برای شناسائی دریائی به آن دیار فرستاد. می‌توان پنداشت که این مأموریت به آن نایب‌السلطنه‌ای واگذار می‌شود که نایب‌السلطنه‌نشین او صاحب دورترین مرزهای شمال غربی شاهنشاهی هخامنشی بوده باشد.

با توجه به شواهد گوناگونی که در بالا عرضه شد شاید بتوان محقق دانست که «کاپادوکیه» آمده در عبارت بالای کتزیاس تمامی ناحیه‌ی سوم مالیاتی هرودوت، از جمله سرزمین سابق متعلق به لیدییه در مغرب رود هالیس را که از داسکلیون اداره می‌شد نیز در برمی‌گرفت.^(۲) اما با در نظر گرفتن وصفی که هرودوت از ناحیه مالیاتی سیزدهم می‌کند - به شرط آنکه در حدس راجع به هرودوت، که به اشتباه تمامی

→

(۲۰۱) مورد بررسی قرار گرفته است. اما درباره‌ی لیگی‌ها Ligyes. بعید نیست که اینان جناح چپ اقوام لاتین زبانی بوده‌اند که جناح راست آنها در سده‌ی دوم ق.م در ریوریا‌های فرانسه و ایتالیا قدم به عرصه تاریخ می‌گذارند. حتی‌ها از اقوام هند - اروپائی زبان بودند - آثار زبان آنان در بایگانی دربار حتی در بغاز قلعه بدست آمده - زبان آنان از نظر زبان‌شناسان با زبان لاتین بیش از دیگر زبانهای هندو اروپائی بستگی و شباهت دارد. در این زمینه می‌توان به یاد آورد که ایلریان Illyrians - قوم دیگر هندو-اروپائی زبان - که در این مقطع تاریخی در طرف اروپائی دریای سیاه در میان ایتالیکی‌ها و تراکیه‌ای‌ها جا داشتند نیز به آاناتولی راه یافته بودند. دلیل این مدعا اسم کوه الوری (یعنی Illyria) است که در سده‌ی شانزدهم ق.م میدان نبرد میان حتی‌ها و گساها Gasga در سال ۱۶ م. سلطنت مورسیل دوم بود.

(See Delaporte, L : Les Hittites (Paris, 1936 La Renaissance du Livre). P 122).

یکی دیگر از شواهد حاکی از مهاجرت ایلری‌ها به داخل آاناتولی اسم ونتی Veneti است که باریکه‌ی ساحلی واقع در مشرق مریاندینوی Mariandynoi را در تصرف داشتند. در کتاب دوم ایلید (دوم، ۵-۸۵۱) ، ضمن شرح آرایش جنگی متحدین تراژن ظاهراً با پافلاگونیان یکی دانسته شده‌اند. همچنین اسم شهر داردانوس Dardanus اسمی که روی این تنگه باقی مانده است. اسمی که از نام داردائی‌های ساکن ساحل آسیائی تنگه گرفته شد.

1- See Ctesias : Persica, Books XII-XIII & 47 in J. Gilmore's edition (London, 1888, Macmillan) pp. 150-1.

۲- پروفیسور جی.جی. کامرون می‌گوید: تقریباً، و نه کاملاً، قانع شدم که داسکلیون جزو کاپادوکیه بوده است.

نایب السلطنه نشینی را وصف می‌کند که از جمله این ناحیه را نیز دربرداشته است^(۱) خطا نکرده باشیم - می‌توان این پرسش را به میان آورد که آیا این نایب السلطنه نشینی که کنزیاس آنرا «کاپادوکیه» می‌نامد نواحی مالیاتی دیگری، سوای ناحیه مالیاتی سوم، را دربر نمی‌گرفته است؟ اگر سرفصل «پکتیه‌ها، ارمینه‌ای‌ها و نواحی همسایه ایشان تا سواحل دریای سیاه» فقط نشانه یک ناحیه مالیاتی نباشد بلکه معرف آن نایب السلطنه نشینی باشد که نواحی مالیاتی شماره ۱۳ و ۳ و ۱۹ فرهنگ جغرافیائی هرودوت را نیز شامل می‌شد آنگاه نایب السلطنه نشین دربرگیرنده ناحیه‌ی سوم مالیاتی نه تنها از الحاق داسکلیون لیدیه سابق به کاپادوکیه مادی پیدا شده بود بلکه ارمنستان سابق مادی را نیز شامل بود. مرزهای این نایب السلطنه نشین گسترده در شرق شروع می‌شد با سواحل شرقی تنگه‌های بسفور و داردانل. و در مغرب نه تنها تا سرچشمه‌های هالیس بلکه آنقدر تا دورترین مرزهای ارمنستان هخامنشی ادامه می‌یافت تا با مرزهای اورارتو و ادیابن هخامنشی، جزو ناحیه هیجدهم مالیاتی هرودوت، در نایب السلطنه نشین ماد تماس^(۲) پیدا کند. عملاً شامل می‌شد تمام سرزمین‌هایی را که بیابانگردان مهاجم فریگیه‌ای اروپائی از پایان سده‌ی سیزدهم ق.م تا آغاز سده‌ی ششم ق.م در طرف آسیائی بغاز تصرف کرده بودند.

در کنار هم قرار گرفتن دو اسم «ارمنیه» و «کاپادوکیه» در هرشش فهرست رسمی و دولتی با این استنتاج که در عصر داریوش کاپادوکیه و داسکلیون نایب السلطنه نشین واحدی را تشکیل می‌داده‌اند منافات ندارد. پیش از این شاهد بودیم^(۳) که در فهرست‌های رسمی دولتی اسم لا اقل ۹ دهیوش آورده شده است که هیچ یک از آنها - تا آنجائی که ما می‌دانیم - نه تنها نایب السلطنه نشین مستقلاً نبوده‌اند حتی ناحیه‌ی مالیاتی جداگانه نیز نبوده‌اند. اگر پژوهشگران غربی عصر حاضر حق داشته باشند کنار هم آمدن مکرر اسامی دهیوشها - مثلاً کنار هم آمدن اسم سکودا و باکتریش در تمام فهرست‌های رسمی^(۴) - را دلیل بدانند که دهیوشهای کنار هم آمده نایب السلطنه نشین

۱- صفحات ۶۰-۴۷، بالا.

۲- ردیابی این مرزها در صفحات ۴۲-۱۳۰ مطرح شد.

۳- در صفحات ۲۵-۲۴، بالا.

۴- نک، صفحه ۲۵-۲۴، بالا.

واحدی را تشکیل می‌داده‌اند این معنا بر مورد «ارمین» و «کاپادوکیه» نیز تسری می‌یابد. شاهدیم که، در چهار فهرست از فهرست‌های داریوش این دو اسم کنار هم آمده‌اند و در فهرست پنجم داریوش، *DZd*، فقط با اسم یوئونا *Yauna* از یکدیگر جدا شده‌اند. این فرض را می‌توان احتمال داد لاقلاً تا پایان سلطنت داریوش، ارمین و کاپادوکیه نیز همانند، سگودا و باکتریش، ادغام شده بودند تا نایب‌السلطنه‌ی واحدی تشکیل شود.^(۱) اما نایب‌السلطنه‌نشینی با این ابعاد گسترده چنان ترکیبی نامناسب بود که نمی‌توانست برای همیشه یکپارچه بماند. در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا شاهد هستیم که تنها از اقوام ساکن ناحیه‌ی سوم مالیاتی هرودوت چهار واحد نظامی مستقل از یکدیگر ایجاد شده بود. یک واحد متشکل بود از پافلاگونی‌ها و متینه‌های غربی. ماریاندینی‌ها و لیگی‌ها و کاپادوکیه‌ای‌ها واحد دومی را تشکیل می‌دادند. واحد متشکل از تراکیه‌های آسیائی فرماندهی مستقلی بود. سرانجام فریگیه‌ای‌های همراه با ارمنی‌های ناحیه سیزدهم مالیاتی هرودوت در یک واحد جا داشتند.^(۲) لاقلاً در سال

۱- چون نمی‌توان تصور کرد که تمامی نایب‌السلطنه‌نشین دربرگیرنده ارمین را از داسکیلون، که در دورترین گوشه‌ی غربی آن نایب‌السلطنه‌نشین قرار داشت، اداره کرد ناچار باید فرض کرد اورثیت حاکم سارد، معاصر میتراپاتس که در داسکیلون مستقر بود، نایب‌السلطنه نبوده بلکه معاون نایب‌السلطنه‌ای بوده که مقر اداری او شاید مرکزیت بیشتری داشته است. هرودوت در کتاب سوم، فقره ۱۲۶ منصب میتراپاتس را با واژه یونانی *Υπαρχος* بیان می‌کند که معنای دقیق آن «معاون فرماندار» است. با درنظر گرفتن ابهامی که معمولاً هنگام کاربرد این گونه واژه‌ها در زبان یونانی همراه است تعبیر و تفسیری که در بالا شد منافاتی با معنای همین واژه که در مورد اورثیت در فقره ۱۲۰ بکار رفته ندارد. بهرحال تردیدی نیست اورثیت نایب‌السلطنه بوده و نه از زیردستان نایب‌السلطنه. بیاد بیاوریم که انتزاع داسکیلون توسط کوروش کبیر اقدامی پیشگیرانه برای جلوگیری از تکرار شورش پکتیه بود (نک، صفحات ۸-۱۵). طبیعی است انتظار داشته باشیم که این سرزمین پس از انتزاع به نایب‌السلطنه‌نشینی منضم شود که وفاداری آن برای کوروش کبیر مسلم بوده است. و چون کوروش کبیر نوه و وارث استیاک مادی بود می‌توان پنداشت که نایب‌السلطنه‌نشین مورد اطمینان او در آسیای صغیر ارمین بوده است. با تمام این تفصیلات می‌بینیم که اورثیت، در سالهای پر آشوب ۵۲۲-۲۱ توفیق می‌یابد میتراپاتس را از میان بردارد و داسکیلون را دوباره به نایب‌السلطنه‌نشین سارد (اسپرد) منضم کند. اگر داسکیلون را به صورت نایب‌السلطنه‌نشینی مجزا درآورده بودند و آن را به ارمین ملحق نکرده بودند به مراتب پیش از این در خطر مورد حمله قرار گرفتن از سوی نایب‌السلطنه‌نشین جاه‌طلب سارد قرار می‌گرفت.

۲- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب اول، فصل نهم، بند ۷ که در صفحه ۱۸۳، یادداشت شماره ۹ نقل شد. با توجه به این واقعیت فراتاباز فرماندار داسکیلون در سال ۴۰۸ ق.م زبردست کوروش صغیر نبود

۴۰۸ ق.م آنگاه که کوروش صغیر را پدرش، داریوش سوم، با اختیاراتی وسیع به فرمانروائی کشوری و نظامی آناتولی منصوب می‌دارد نایب‌السلطنه‌نشین کهن و اصلی ارمنیه همراه با داسکلیون تجزیه می‌شود. کوروش صغیر به سمت نایب‌السلطنه‌ی کاپادوکیه و فریگیه‌ی بزرگ (فریگیه جنوبی) منصوب شده بود. اما این نیمه‌شاهنشاهی سپرده شده به او شامل فریگیه‌ی شمالی (اسم دیگر آن هلسپونت) نبود. برعکس لیدیّه که جزو قلمرو حکومت کوروش صغیر بود. از همین جا می‌توان استنباط کرد که حوزه‌ی حکومتی او ارمنیه را نیز دربر نمی‌گرفته است. در سال ۴۰۱ نایب‌السلطنه‌نشین کاپادوکیه، ارمنیه و هر دو فریگیه را از دست داده است. اما در عوض تیانی‌تیس *Tyanitis* و بنابراین به ناچار کیلیکیه کنار هالیس را از کیلیکیه متزع و به کاپادوکیه منضم کرده بودند. در همان تاریخ ارمنیه را نه تنها از کاپادوکیه جدا ساخته بلکه، همانگونه که دیدیم، آن به دو نایب‌السلطنه‌نشین تجزیه شده بود.^(۱)

اسپرده = سارد

دهیوشی که در فهرست‌های رسمی دولتی «اسپرده» خوانده می‌شود ناحیه دوم مالیاتی هرودوت است. اقوام ساکن آن عبارت بودند از: میسی‌ها *Mysoi*، لیدی‌ها *Lydoi*، لاسونیان *Lasonioi*، کابالی‌ها *Kaballioi* و هی‌ژنیها *Hygennees*^(۲) اسپرده‌ها که اسم آنان بعنوان اسم رسمی این دهیوش برگزیده شده بود - به این سبب که قبلاً شهر سارد که روزگاری پایتخت امپراتوری لیدی بود به این اسم خوانده می‌شد - از بازماندگان عشایر بیابانگرد آسیائی - اروپائی بودند که از صحاری آسیای مرکزی کوچیده و از طریق فاصله‌ی میان کوه‌های پامیر و دریای کاسپین گذر کرده و

→

می‌توان حدس زد که فرانا‌باز از قبل مقام نایب‌السلطنه را داشته است. پدر او نیز فاریاکس که در تابستان سال ۸۳۰ ق.م فرماندار داسکلیون بود از همین منصب بهره‌مند بوده است. (نک، توکیدیدس، کتاب دوم، فصل ۶۷).

۱- نک، گزنفون، مأخذ نقل شده، کتاب اول، فصل دوم، بند ۲۰.

۲- در صفحه ۱۴۲، بالا.

سرانجام در اواخر سده‌ی هشتم ق.م.^(۱) در غرب آسیای صغیر سکنی گزیده بودند. نخستین باری که اسپرده‌ها در افق تاریخ پدیدار می‌شوند (اسمی که آشوریان آنان را چنین می‌خواندند) در لبه‌ی غربی فلات ایران، در دو سوی راهی که از بیستون به بابل می‌رود، قرار دارند.^(۲) در دهه‌ی سوم سده‌ی هفتم ق.م اسارحادون را می‌بینیم که با ائتلافی از مادها، اسپرده‌ها و کیمریها، به پیشوایی سردار عشایری موسوم به خشتربو *Khasatrita*^(۳) دست و پنجه نرم می‌کند. هرچند بهره‌مندی آشوریان در این نبرد موجب تأسیس سه ولایت به نام مادای *Madai* و بیت کری *Bit Kari* و اسپرده *Saparda* می‌شود اما به سال ۶۶۷ ق.م تمام این مستعمرات از تصرف آشور خارج شده است.^(۴) آنگاه به مدت تقریباً ۱۵۰ سال از تاریخ اسپرده هیچ اطلاعی در دست نیست.^(۵) اسپردیه (نامی که اینان را در پارس باستان با آن می‌خوانند) در فهرست دهیوهای هخامنشی، از نو پیدا می‌شود. بعنوان نام دهیوش اسپارده که در دورترین حد غربی آناتولی در سرزمینی که یونانیان آنرا لیدیه می‌نامند واقع است.^(۶)

۱- نک، صفحات ۵۹-۵۶، بالا.

۲- این اسپرده‌ای‌ها باید جناح راست گروه کوچنده بوده باشند. بشرط آنکه این اسم تبدیل شده باشد به سبادوئی‌ها *Sabadioi*. قومی که بطلمیوس آنان را در گوشه‌ی جنوب شرقی باکتریا جای می‌دهد. جغرافیا، کتاب ششم، فصل یازدهم، بند ۶.

۳- نک، صفحه ۱۲۸ با یادداشت شماره ۱، بالا.

4- See Forer, op cit., p. 93, König, op. cit. pp. 27 and 37.

۵- نک، صفحه ۵۷، یادداشت شماره ۲، بالا.

۶- پروفسور جی.جی. کامرون متذکر است:

«برای مربوط ساختن دهیوش «سپرده» *Saparda* با ساپردا *Saparda* در ماد تقلا و کوشش بیش از حد لازم است. در نگاه اول بیشتر اتفاقی و تصادفی می‌نماید که دو اسم در دو نقطه دور از هم یکی در غرب آناتولی و دیگری در غرب ایران آنهم به فاصله‌ی ۱۵۰ سال با یکدیگر شباهت داشته باشند».

اما نویسنده این سطور استدلال زیر را بعنوان توضیحی معقول‌تر از مهاجرت قومی بیابانگرد که اسم خود را به همراه می‌برد عرضه می‌دارد.

الف - از یک قوم دیگر یعنی کیمری‌ها خبر داریم که در عرض همین ۱۵۰ سال از مغرب ایران به مغرب آناتولی مهاجرت می‌کند و نام خود را نیز به همراه می‌برد (نک، صفحه ۵۷، یادداشت شماره یک، بالا).

ب - می‌دانیم که ترکهای سلجوقی نیز به همینگونه در سده‌ی یازدهم میلادی از ایران غربی به آناتولی غربی مهاجرت می‌کنند. همچنین مغولان همراه هلاکوخان در سده‌ی

باید نتیجه گرفت که اسپردهای ها، همراه با همسفران دیرین خود، کیمریها، به آناتولی هجوم برده بودند. در آنجا با الیات شاه لیدی (۵۵۷-۶۱۴ ق.م) به توافق می‌رسند و به خدمت او در می‌آیند. وی را در جنگ با متحدین سابق خود کیمری‌ها یاری می‌دهند. نه تنها با این فرض می‌توان موضوع باقی ماندن اسم آنان را روی پابستگی لیدیه توجیه کرد بلکه می‌توان توضیح داد که چگونه الیات توفیق یافت مبارزه با کیمری‌ها را به سود خود پایان دهد و شروع به تصرف دولت شهرهای یونانی واقع در ساحل غربی آناتولی^(۱) بنماید. متحدین اسپردهای الیات پایه‌گذار نیروی سوار نظام هولناک لیدیه شدند. همان سوار نظامی که تمام آناتولی واقع در غرب رود هالیس و همچنین سلطان‌نشین کیلیکیه را برای لیدیه تصرف کرد. تنها استثنا لیکیه بود که در پشت کوهها^(۲) محفوظ ماند و شهر میلئوس که می‌توانست از راه دریا آذوقه و ساز و برگ مورد نیاز خویش را فراهم آورد. این کاربرد اسم سپرده به عنوان نام و نشان سرزمین لیدیه توسط دولتمردان هخامنشی بایستی در ذهن و حافظه‌ی مردم آن روزگار بگونه‌ای بنیادین ریشه دوانده باشد. زیرا شاهدیم بعدها که یهودیان در سراسر دنیا پراکنده می‌شوند آن گروه از آنان که به ایالت آسیائی امپراطوری روم مهاجرت می‌کنند «سفرديم» (یعنی اهالی سپرده) خوانده می‌شوند تا با دیگر مهاجران یهودی که اشکنازی نامیده می‌شدند تفاوت داشته باشند. یهودیان اشکنازی آن مهاجران پر دل و جرئت‌تری بودند که در طول راههای بازرگانی سرحدات اروپائی امپراطوری روم دل به دریا زده و به سرزمین‌های تحت تصرف سکاهای پا گذاشته بودند.^(۳)

سیزدهم میلادی.

ج - می‌دانیم در حوضه‌ی رود ارس - سرزمینی که هم سلجوقیها و هم مغولان سر راه خود از آن گذشتند - اسمی که در سده‌ی هفتم ق.م در ماد به صورت «سایردا» و در سده‌ی ششم ق.م در لیدیه به شکل «سپردیه» دیده می‌شود در سده‌ی هشتم میلادی بر روی طایفه‌ای که هنوز وجود داشتند بصورت سوردیک Sevordik رایج است. بنابراین راقم سطور می‌گوید نتیجه‌گیری‌های (الف) و (ب) معقول می‌نماید و واقعیت (ج) دلالت بر امکان این نظر می‌کند.

۱- نک، هرودوت، کتاب اول، فقرات ۱۶-۱۵.

۲- همچنین، نک، فقره ۲۸.

۳- بنا به گفته‌ی پراشک مأخذ نقل شده، جلد اول، صفحه ۱۱۵، یادداشت شماره ۵ «اشکناز» که در متن

ریشه و تبار عشایر سپرده یا اسپرده سرنخی است که از روی آن می‌توانیم به اصل و نسب یکی از اقوامی که هرودوت آنان را در دهیوش اسپرده جا داده است پی ببریم.^(۱) مراد، هی‌ژنیه‌ها *Hygennes* ها می‌باشند. این هی‌ژنیه‌ها که اسم آنان در فرهنگ جغرافیائی هرودوت آمده ولی در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا از میان دو اسم تراکیه‌ای‌های آسیائی و کابالی‌ها ساقط شده است به گونه‌ای آشکار جناح چپ قوم سی‌ژنی *Segynnai* می‌باشند که هرودوت آنان را ساکن نقطه‌ای در آن سوی رود دانوب در سرزمین وتی *Veneti* در رأس دریای ادریاتیک می‌داند.^(۲) سی‌ژنی‌های ساکن این نقطه دور افتاده در شمال غربی هنوز به اصل و نسب عشایری آسیا - اروپائی خود می‌بالیدند زیرا می‌بینیم که با افتخار و سربلندی می‌گویند لباس‌های آنها در اصل لباس مادی (سکائی) است.^(۳) حلقه‌ی مفقوده‌ی میان سی‌ژنی‌های ساکن کوهستانهای آلپ اطیش با هی‌ژنی‌های ساکن جنوب غربی آناتولی را استرابون به دست می‌دهد. شرحی می‌دهد درباره‌ی سی‌جینی‌ها *Seginiai* که آنان را همراه با دربیکی‌ها و کسپی‌ها ساکن رشته کوه‌های قفقاز می‌داند.^(۴)

اما درباره‌ی دیگر اقوامی که هرودوت ضمن شرح ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۲ متذکر آنان می‌شود: میسی‌های ساکن ارتفاعات میان لیدی و فریگیه‌ی هلسپونت بایستی

→

سفر پیدایش، باب دهم، آیه سوم، آمده تحریف شده‌ی واژه‌ی اشخوز *Ashkhuz* می‌باشد که در منابع آشوری اسم سکاها است.

۱- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۷۶.

۲- کتاب پنجم، فقره ۹.

۳- استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل یازدهم، بند ۸.

۴- شرح استرابون درباره‌ی سی‌جینی‌ها با وصفی که هرودوت از سی‌ژنی‌های می‌کند در آنجائی که مربوط به نوع مخصوص اسبهای آنها می‌شود با یکدیگر سازگارند. اما معلوم است که استرابون از مأخذی سوای مأخذ هرودوت استفاده می‌کند. نه تنها به این دلیل که آنان در دو نقطه مختلف جای داده می‌شوند بلکه به این سبب که می‌بینیم اسامی آنها با دو اسلوب مختلف به زبان یونانی درآمده‌اند. از این گذشته تفاوت فرهنگی هم دارند زیرا سی‌جینی‌های استرابون برخلاف سی‌ژنی‌های هرودوت که به تبار مادی خود افتخار می‌کنند به نژاد پارسی خود کبر می‌فروشدند و استرابون نکاتی را درباره‌ی آنان متذکر است که هرودوت نمی‌آورد. اینکه گردونه‌های آنان چهار اسب دارند. گردونه‌رانی آنان زن می‌باشند. اینکه بهترین زن گردونه‌ران حق دارد با هرکس که بخواهد هم‌بستر شود و اینکه علاقمند هستند در کودکی سرهای خود را طوری ببندند که بعدها تغییر شکل نیابد.

از اعقاب بیابانگردان فریگیه‌ای زبان باشند که در اواخر هزاره‌ی دوم ق.م از جنوب شرقی اروپا به گوشه‌ی شمال غربی دنیای حتی‌ها هجوم آوردند. دلیل این مدعا آنکه اسم آنان به شکل موئسی *Moesi* در حوضه‌ی سفلی رود دانوب باقی مانده است.

کابالی‌ها که اسم آنان در نقشه‌ی جغرافیانویسان یونانی پس از اسکندریه دوباره به شکل کبلیه *Cabalia* و کی‌بیره *Cibyra* در شمال غربی لیکیه پیدا می‌شود، در دوره‌ی حتی‌ها، بایستی در امیرنشین هپاله *Heppalla* - سرزمینی که میان مرز جنوب شرقی لیدیّه و مرز شمال غربی پسیدیّه *Pesidia* واقع بود - سکونت گزیده باشند. هرودوت کابالی‌ها را با لیدیّه‌ها وابسته دانسته و این دو قوم را با نام میونی‌ها *Mēiones*^(۱) می‌خواند. استرابون این گفته را مورد تأیید قرار می‌دهد. آنجا که می‌گوید لیدیّه‌ای یکی از چهار زبان رایج در کیبی‌راتیش *Cybyratis* بود. از سوی دیگر کابالی‌ها با همسایگان شرقی خود روابط فرهنگی نزدیک داشته‌اند.^(۲) به گفته‌ی هرودوت نه تنها ساز و برگ و تجهیزات نظامی کابالی‌ها و لاسونی‌ها از کیلیکیه‌ها اقتباس شده بود بلکه واحد نظامی کابالائی در انتهای شرقی ساحل پامفیلیا مستقر بود و در همانجا شهری بود به اسم *Cibyra*.^(۳)

لاسونی‌های هرودوت همان اندازه اسرارآمیزاند که لیگی‌های آسیائی او، اگر آنان را با کابالی‌ها یکی^(۴) ندانیم تنها فضای خالی برای جادادن آنان پسیدیّه می‌باشد. تنها اسمی هم که نام آنان را تداعی می‌کند «راسنه *Rasena*» است. می‌گویند همان اسمی است که اتروسکن‌ها خود را با آن می‌خواندند. این موقعیت جغرافیایی فرضی و این بستگی نژادی فرضی با یکدیگر منافات ندارند. تنها نقطه‌ای در ساحل آناتولی که نیاکان آناتولیّه‌ای او ترسکانها می‌توانسته‌اند از آنجا به سفر دریائی طولانی پردازند بخش میان پایانه‌ی شرقی مهاجرنشین‌های یونانی در ساحل پامفیلیا و انتهای شمالی مستملکات فینیقیه‌ای‌ها در ساحل سوریه بوده است.^(۵)

۱- هرودوت، کتاب هفتم، فقرات ۷۴ و ۷۷.

۲- استرابون، جغرافیا، کتاب سیزدهم، فصل چهارم، بند ۱۷.

۳- همچنین نک، کتاب چهاردهم، فصل چهارم، بند ۲.

۴- ظاهراً هرودوت در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا (کتاب هفتم، فقره ۷۷) آنان را با کابالی‌ها یکی می‌داند. اما چون در فرهنگ جغرافیایی خود کابالی‌ها را کنار لاسونی‌ها می‌آورد اشاره‌ای نمی‌کند که این دو یک قوم می‌باشند. (کتاب سوم، فقره ۹۰)

۵- نک، جلد اول، فصل اول، ۱۱۴، یادداشت شماره ۳.

دهیوشی که در فهرست رسمی «Dpe»، «ایونیهای که از آن خشکی (آسیا) هستند» نامیده شده‌اند و در دیگر فهرست‌ها «یثونا» و «ئیونه» (اسم سرزمین و نه اسم قوم) همان ناحیه‌ی مالیاتی شماره یک است که مرکب است از: ایونیه‌ها *Iônes*، مگنتی‌های آسیائی *Asiatic Magnètes*، اتولیها *Aiolees*، کاریها *Kares*، لیکی‌ها *Lykioi*، میلی‌ها *Milyoi* و پامفلی‌ها *Pamphylai* (در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا دورین‌های آسیائی *Asiatic Dorians* به این اسامی افزوده می‌شود).^(۱) تمام این اقوام و دیگر مردمی که به زبان یونانی سخن نمی‌راندند مانند کاریه‌ای‌ها، لیکی‌ها، میلی‌ها فرهنگ یونانی یا شبه‌یونانی داشتند، و به استثنای میلی‌ها، در سواحل دریا می‌زیستند. میلی‌ها در نقشه جغرافیای یونانی پس از اسکندریه آناتولی، در سرزمین واقع در پشت ساحل لیکیه و «پسیدی» غربی دوام می‌آوردند.^(۲) اینان باید باقی‌مانده پناهجویان مردم سرزمینی باشند که «میرا *Mira*» خوانده می‌شد. شاید در روزگار حتی‌ها در مسیر علیای رود کایستر در حوالی افیون قره حصار امروز زندگی می‌کرده‌اند.^(۳)

در سه فهرست رسمی آخری، «DSe» و «DNa» و «XPh» اسم گرگا همراه با «ئیونه» یا «یثونا» می‌آید. اگر این حدس خطا نباشد که مراد از گرگا همان کاریه است آنگاه آمدن این دو اسم کنار یکدیگر حکایت از تجزیه دهیوش اولیه‌ی «ئیونه» می‌کند. بخش جدا شده را کرکا نامیده بودند. لاقلاً شامل چهار قوم از اقوامی بود که هرودوت آنها را در ناحیه‌ی مالیاتی شماره یک خود جا داده بود. یثونه کوچک شده همراه با کرکا، مانند یثونه اصلی تمام ساحل دریای اژه آناتولی و ادامه بخش غربی کرانه مدیترانه را شامل می‌شد. یعنی بدون انقطاع از مرز جنوبی یونانی‌های هلسپونت «آسیائی» در ناحیه‌ی مالیاتی «داسکلیون»، همراه با کاپادوکیه گرفته تا مرزهای غربی ساحل سلطان‌نشین کیلیکیه. در چنین صورتی طبیعی خواهد بود که دهیوش «اسپرد» هیچگونه راهی به دریا نداشته باشد. اما هیچگونه برگه‌ای در دست نیست که حکایت کند هیچ یک از ولایات «یونیه»، مگر کاریه اصلی و لیکیه، هیچگاه از نظر تقسیمات اداری

۱- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۹۳.

۲- نک، جغرافیا، استرابون، کتاب سیزدهم، فصل چهارم، بند ۱۷ و کتاب چهاردهم، فصل ۳، بند ۹.

۳- نک، یادداشت درباره‌ی مواضع و مواقع حتی‌ها در نقشه‌های ۱۶-۱۵ در جلد یازدهم.

زیر نظر نایب السلطنه‌ی اسپرده نبوده باشند. ظاهراً سپرده و تمام ناحیه کوچک شده یونیه و لافل ولایت پامفیلا کرکا معمولاً نایب السلطنه واحدی را تشکیل می‌داده‌اند. این بستگی و نزدیکی را فهرست‌های رسمی تأیید می‌کنند. در فهرست‌های «DB»، «DPe»، «DSe» و «DNa» این دو اسم کنار هم و متصل به یکدیگر می‌آیند و در فهرست‌های «DZd» و «XPh» فقط با یک اسم از یکدیگر جدا می‌شوند.

مساحت این سه دهیوش، حتی اگر با یکدیگر جمع شوند، در مقام مقایسه با مساحت ناحیه‌ی مالیاتی «کاپادوکیه همراه با داسکلئون» و یا نایب السلطنه‌نشین ارمینه همراه با کت‌پاتوکیه به مراتب کوچکتر است. اما اگر جمعیت و منابع ثروت آنها - به آنگونه که هرودوت ذکر می‌کند - با یکدیگر مقایسه شود تصویری متفاوت به دست می‌آید. مجموع برآورد مالیات دو ناحیه‌ی اول و دوم نهصد تالان است یعنی ۲۰۰ تالان بیش از برآورد مالیات مصر و فقط یکصد تالان کمتر از برآورد مالیات بابلستان^(۱). از سوی دیگر مجموع برآورد مالیات نواحی مالیاتی شماره ۳ و ۱۳ و ۱۹ علیرغم مساحت فوق‌العاده‌ی مجموع آنها روی هم رفته ۱۰۶۰ تالان می‌شود یعنی فقط ۱۶۰ تالان بیش از مجموع ارقام مالیات نواحی شماره ۱ و ۲.

دهیوش «آنهاکه در دریایند *Tyaiy drayahya*» که در کتیبه‌های DB و DPe و DSe یا «آنهاکه در دریا می‌زیند *Tya[LY] drayahiya darayatiy*» که در کتیبه «XPh» آمده باید با ناحیه‌ی «جزائر» (*Nēsoi*) در مجمع‌الجزایر اژه یکی باشد.^(۲) مجمع‌الجزایری که

۱- نواحی بازرگانی و صنعتی واقع در سواحل شاهنشاهی هخامنشی، از تنگه دریای سیاه گرفته تا سواحل فلسطینی همراه با دو نایب السلطنه‌نشین عمده‌ی تولیدکننده غله یعنی مصر و بابلستان به گونه‌ای بارز از سطح بالاتری از ثروت برخوردار بودند تا ایالات داخل فلات‌های ایران و ارمینه و آناتولی. یکی از نشانه‌های سطح ثروت و درآمد ملی، ساز و برگ و تسلیحاتی است که هریک از اقوام مذکور در آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا به یونان دربردارند و حمل می‌کنند. استعمال کلاه‌خود و انواع جوشن و زره می‌تواند دو میزان حاکی از ثروت و دارایی اقوام گوناگون باشد. با این میزان ملاحظه می‌شود که ساکنان سواحل غربی و مصر و بابلستان به گونه‌ای چشمگیر از دیگر اقوام شاهنشاهی ثروتمندترند. در ضمن جالب است که مخصوصاً در میان اقوام غیر یونانی سواحل غربی کاربرد و مصرف ساز و برگ مفصل و پیشرفته یونانی رو به تزاید است. فلسطینی‌ها و فینیقیه‌ایها نیز همین‌گونه ساز و برگ دارند (هرودوت، هشتم، ۸۹). همچنین در میان اقوام غیر یونانی زبان از جمله کیلیکیه‌ایها (هفتم، ۹۱) لیکیه‌ایها (هفتم، ۹۲) و کاریه‌ایها (هفتم، ۹۳) و قبرسی‌ها (هفتم، ۹۰).

۲- اسم مکان «دریا» در پارسی باستان که در اینجا آمده می‌خواهد مفهوم «در دریا» را برساند و نه معنای

وصف آن در پیوست فرهنگ جغرافیائی هرودوت^(۱) بعنوان یکی از نواحی جدیدی

«بر دریا» را... چون می‌گوئیم فلان شهر یا بندر «بر دریا» قرار دارد. مقصود این است که آن محل مانند جزیره‌ای یا کشتی‌ای از هر سو با آب احاطه نشده است. بلکه مراد این است که آن شهر یا بندر بر خشکی کنار ساحل قرار دارد. اگر نقشه کش جغرافیائی بخواهد مفهوم بخش خشکی یونان را که کنار دریا واقع است برساند اسم مکان دریا را مصرف نمی‌کند بلکه از واژه‌ی «خشکی» استفاده می‌نماید. چنانکه ملاحظه می‌شود در DPE ساکنان این ناحیه را یونانیی اوشکیها Yauna Tyaiy Uškahya می‌خوانند. اگر قرار باشد همین مفهوم را با کاربرد واژه‌ی «دریا» برساند باید حتماً از حرف اضافه‌ای که مفهوم «کنار» یا «تزدیک» را برساند استفاده کرد. برجسب «آنان که در کنار دریایند» نیز به عنوان نشانه‌ی تشخیص سودمند نیست. زیرا در ضمن آنکه مجمع‌الجزائر اژه تنها دهیوش موجود در شاهنشاهی هخامنشی بود که از هر سو با آب احاطه شده بود لااقل هیجده دهیوش دیگر وجود داشت که می‌شد گفت «در کنار دریایند». از نایب‌السلطنه‌نشین کاپادوکیه که بگذریم این نایب‌السلطنه‌نشین‌ها و نواحی مالیاتی و سرزمین‌های خودمختار نیز به دریا دست داشته و کنار دریا بودند: اسپرده، یونانیان خشکی‌نشین، کرکا، کیلیکیه، سوریه، اریایه، مصر، ساحل‌نشینان واقع در شمال ارمنیه، کلخیس‌ها، کاسپی‌ها، پارتوئه همراه با هیرکانیه، سکا‌های تیزخود، بابلستان، اوژه [[خوزستان]]، پارسه، هرهوش همراه با مکه و حبشی‌های آسیائی و هندوها همه و همه ساحل دریائی داشته و کنار یکی از این دریاها بودند. دریای ارال، دریای سیاه، دریای مرمره، دریای اژه، دریای مدیترانه، دریای سرخ، خلیج فارس و اقیانوس هند. اگر داریوش می‌خواست هریک از این نواحی را «نایب‌السلطنه‌نشین کنار دریا» بخواند این لقب یقیناً به نایب‌السلطنه‌نشین داسکیلون همراه کاپادوکیه نمی‌رسید. نایب‌السلطنه‌نشین هیندوش بیشتر سزاوار این لقب بود. نایب‌السلطنه‌نشین‌هایی که خود داریوش آن را به علت داشتن کرانه‌ی اقیانوس هند بر شاهنشاهی هخامنشی افزوده بود. کرانه‌ای که از نظر داریوش بسیار گرانها و ذیقیمت می‌نمود. زیرا او را قادر می‌ساخت که در میان دو انتهای شرقی و غربی قلمرو خود ارتباط برقرار سازد.

پروفسور جی. جی. کامرون می‌نویسد:

«آنچه می‌گوییم اصلاً قانع‌کننده نیست. ما مورخ هستیم و نه نقشه‌کش جغرافیائی».

پروفسور کنت هم متذکر نکته‌ای است که از نظر تاریخگذاری یکی دانستن دهیوشی که «آنان که در دریا می‌زیند» با مجمع‌الجزائر اژه منافات دارد. می‌نویسد:

«درباره‌ی معادله Tyaiy Drayahya = آنها که در دریایند» باید توجه داشت که هرچند این اصطلاح در کتیبه DB، در همان آغاز سلطنت داریوش آمده است اما هرودوت در کتاب سوم فقره ۹۶ صراحت دارد که:

«این عایدات را داریوش از آسیا و قسمت کوچکی از آفریقا به دست می‌آورد. ولی بعدها او به جزائر و حتی به نواحی اروپائی تاتسالی مالیات تحمیل کرد». به نظر بنده این جمله دلالت بر این دارد که در آغاز سلطنت داریوش، نواحی بیست‌گانه، شامل جزائر نمی‌شده است. یا لااقل چنان اهمیتی نداشته‌اند که ذکر آنها در کتیبه‌ی DB بیاید. بنابراین تعبیر و تفسیر جورج کامرون را که می‌گوید معنای tyaiy drayahya «آنها که کنار دریا می‌باشند» است را نمی‌توانیم نادیده بگیریم. مخصوصاً بخشی که پایتخت آن داسکیلون بوده است. از این گذشته این جزیره‌نشینان از عناصر عمده‌ی جمعیت ساکن شاهنشاهی هخامنشی نبودند. زیرا می‌بینیم که فقط ۱۷ فروند کشتی به کمک ناوگان جنگی ایرانیان می‌فرستند



حال آنکه پمپلی‌ها و دروین‌های آسیائی هر کدام سی کشتی کمک کردند و هیچ واحد و ناحیه حکومتی دیگر کمتر از ۵۰ کشتی کمک نفرستاد».

در پاسخ به این ایرادات پروفیسور کنت، نویسنده این سطور لازم است یادآور شود که هرچند هرودوت تصریح می‌کند که مالیات‌های بر جزائر پس از برآورد مالیات‌های نواحی بیستگانه وضع شده و مکمل آن بوده است اما در ضمن اظهار می‌دارد که داریوش بلافاصله پس از بدست گرفتن قدرت - در سال پراشوب ۵۲۲-۲۱ - حکومت هخامنشی سیاست توسعه‌طلبی خود را در آبهای یونان شروع می‌نماید. اقداماتی را انجام می‌دهد که نتایج زیر را به بار می‌آورد:

الف - از میان برداشتن اوریت ساتراپ اسپرده که منتخب کوروش بود اما در فاصله‌ی مرگ کمبوجیه و پیروزی داریوش سرکشی و تمرد کرده بود (کتاب سوم، فقرات ۸-۱۲۶).

ب - احضار دموستاز سارد به شوش (سوم، ۱۲۹)

ج - اعزام هیئت اکتشافی دریائی به ناخدائی دموست تا از سواحل یونان به گونه‌ای منظم نقشه‌برداری شود. این سفر اکتشافی تا شهر کروتون زادگاه دموست واقع در حاشیه‌ی شبه جزیره ایتالیا ادامه یافت. در آنجا بود که در اثر توطئه‌های دموست سفر هیئت اکتشافی اعزامی ایرانی با ناکامی پایان می‌یابد (سوم، ۸-۱۳۶).

د - پس از این است که داریوش به کشورگشائی در سرزمین‌های بیگانه می‌پردازد و جزیره یونانی ساموس را تصرف می‌کند (سوم، ۱۳۹).

از این توالی رویدادها در گزارش هرودوت دو نکته آشکار می‌شود:

الف - انضمام جزیره مهم دریای اژه یعنی ساموس به شاهنشاهی هخامنشی اندکی بعد از این صورت می‌گیرد که داریوش تسلط خود را بر «اسپرد» و «یونانی‌های خشکی‌نشین» (که باید زیر حکم اوریت بوده باشند) تثبیت می‌کند.

ب - تصرف ساموس گام دوم در زمینه اجرای نقشه بسیار جاه‌طلبانه وسیع او برای جهانگشائی و توسعه متصرفات در دنیای یونانی بوده است. گام اول در این زمینه اعزام هیئت اکتشافات دریایی به ناخدائی دموست بود. بنابراین این امکان وجود داشته است که فهرست دهیوش‌هایی که در ضمن آنها دهیوش «آنهائی که در دریا می‌زیند» نیز آمده پس از تصرف ساموس تدوین شده باشد. برای احداث کتیبه‌ی عظیم بیستون لازم بود نخست سینه‌ی صخره بیستون با تیشه صاف و حجاری شود امری که لابد انجام آن مدتها وقت لازم داشته است. اگر در این اثنا داریوش ساموس را متصرف شده بوده است می‌تواند وی را در نظر خودش محق کرده باشد که از دهیوش جدیدالتاسیسی نام ببرد که جزیره‌ی ساموس فقط نخستین بخش آن بوده است. اما در این باره پروفیسور کامرون «آنان که در دریا می‌زیند» را با مردم ساکن سرزمینی که پایتخت آن داسکیلون بود یکی می‌داند. به تحقیق محکم استحکام الزام این نظر این است که تا چه اندازه می‌توان این اسم وصفی را نه تنها بر خود داسکیلون (خواه کرانه‌ی جنوبی دریای مرمره یا ساحل شمال شرقی دریاچه منیاس مقر حکومت بوده باشد) بلکه بر تمام منطقه‌ای که فرماندار داسکیلون آن را اداره می‌کرد تطبیق داد. اگر همانگونه که استدلال شد حق داشته باشیم که بپردازیم داسکیلون فقط بخشی از نایب‌السلطنه‌نشینی بود که کاپادوکیه و ارمنیه را نیز در برمی‌گرفته است آنگاه



که به ۲۰ ناحیه اولیه داریوش اضافه شده آمده است. در شرح آرایش جنگی سپاه اعزامی خشایارشا این جزیره‌نشینان *Nesiötoi* بعنوان یکی از واحدهای نیروی دریایی^(۲) دیده می‌شوند. صراحتاً یونانی نژاد معرفی شده‌اند. که همانند مردم آن از تبار یونانیان ساکن آناتولی بوده و ساز و برگ و تجهیزات یونانی دارند.

چون متن پنج فهرست رسمی پارسی باستان را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم روشن می‌شود^(۳) که علاوه بر ترجمه تحت‌اللفظی هرودوت از اصطلاح «جزیره‌نشینان» واژه‌ی مترادف دیگری نیز به عنوان نشانی «آنان که در دریا می‌زیند» بکار رفته است. اصطلاح «یونانیانی که کلاه سپردار بر سر داشتند» (یثونه تکه‌برا *Yauna Takabara*) نیز در کتیبه *DNa* - تنها کتیبه‌ای که در میان پنج کتیبه‌ی موجود حاوی اسم «آنها که در دریا می‌زیند» نمی‌باشد - آمده است. لابد سرپوش این اتباع ساکن جزائر دوردست غربی یونانی همان اندازه برای دولتمردان هخامنشی جالب و چشمگیر بوده که کلاه ماساژات‌های تابع آنان در شمال شرقی، یعنی سکا‌های تیزخود. این سرپوش نیز برای آنان چنان مشخص و غیرعادی بوده که به خود حق می‌دادند از آن به عنوان لقبی رسمی در اسناد دولت استفاده کنند. در اواسط سده‌ی بیستم میلادی کلاهی که فضات و وکلای دادگستری فرانسوی بر سر می‌گذارند توکو *Toque* خوانده می‌شود. شبیه واژه تکه *taka* اسم سرپوشی که چوپانان و اشرار بلوچستان سر خود را با آن می‌پوشانند. خبر داریم که «تکه» همان کلاه بلندی است که رو به بالا انحنا می‌یابد و همان کلاهی است که در

→

(نک، صفحات ۱۶۶-۱۵۶، بالا) این سرزمین یکی از قاره‌ای‌ترین و غیردریائی‌ترین نایب‌السلطنه‌نشین‌های شاهنشاهی هخامنشی است. حتی اگر در این تاریخ داسکلیون بصورت نایب‌السلطنه نشینی مجزا درآمده بوده باشد که محدود بود به فریگیه‌ی هلسوپونتی. قسمت مرکزی آن - بخشی از جلگه بزرگ که در مشرق از کوهپایه میسان المپوس تا ساحل شرقی رود گرانیکوس وسعت داشت - اصلاً سزاوار لقب «آنها که در دریا می‌زیند» نیست. زیرا هرچند این جلگه به موازات ساحل جنوبی دریای مرمره ادامه می‌یابد اما به نظر دور از دریا می‌آید زیرا سلسله ارتفاعات ساحلی آن را از دریای مرمره جدا می‌سازد.

۱- نک، هرودوت، کتاب سوم، فقره ۹۶.

۲- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقره ۹۵.

۳- برای مشاهده عینی نک، جدول ۲ در مقاله ر.جی. کنت در متن‌های ایران باستان، چهار: فهرست ایالات» صفحه ۲۱۴ همین کتاب.

نقش‌های برجسته‌ی تخت‌جمشید، اعیان و اشراف پارسی بر سر دارند. شواهدی در دست است که علیرغم اسم «تکه» که دولتمردان هخامنشی بر سرپوش مردم ساکن جزائر دریای اژه گذاشته بودند کلاه اینان کوتاه و لبه‌دار بوده است. در روایت اکدی کتیبه‌ی *Dna* به جای جمله‌ی پارسی باستان *Yauna Takabra* می‌گوید «یونانی‌های بعدی که سپر بر سر دارند»^(۱) در چشم آتنی‌های پس از اسکندر این کلاهی که حال مورد استفاده‌ی مقدونیه‌های آسیائی ساکن سلوکیه قرار گرفته بود همانند قارچ می‌نمود.^(۲) این کلاه قارچ مانند یا سپرمانند، در اعصار پس از هخامنشیان، سرگذشتی هیجان‌آور یافت. از مجمع‌الجزائر دریای اژه به اتیکا - آن را روی سر مجسمه‌های مرمرین الگین‌ها و سوارانی که در شهر آتن در مراسم جشنواره‌ی سالیانه و مفصل آتنا شرکت می‌کردند می‌توان دید - رفت. آنگاه دامنه‌ی شیوع آن به مقدونیه کشیده شد و تدریجاً جنبه‌ی یکی از ویژگیهای لباس مردم آن سرزمین را پیدا کرد.^(۳) و از جمله علائم و نشانه‌های تخت و تاج سلطنت آن دیار شد. در وصفش می‌گویند:

« چون پادشاهان آن را بر سر می‌گذاشتند به رنگ ارغوانی درش می‌آوردند. آن را با ماده‌ای گرانبهایی که از دریا فراهم می‌آوردند رنگ می‌کردند. بر گرد آن پیشانی‌بند یا افسری را چنان گره می‌زدند که دو انتهای آن در اطراف گردن آویزان باشد. این پیشانی‌بند را از تار طلائی می‌بافتند».^(۴)

بنابراین شاهدیم که چون از گردش روزگار بساط شاهنشاهی هخامنشیان ناگهان برچیده می‌شود انبوهی از دولت‌ها و سلطان‌نشین‌ها و امارات، که توسط زبردستان اسکندر بنیاد گذاشته شدند، جای آن را می‌گیرد. سپس این سرپوش عجیب و غریب و نه

1- [Ia] - ma - nu - ša - un - tú ša ma - gi - na - ta ina qaqqadi - šu - nu-na-šu- u.

۲- نک، نمایشنامه‌ی *Trinummus* اثر پلاتوس *Plautus* پرده‌ی سوم، صحنه‌ی سوم، ۴۳-۴۴ و پرده چهارم صحنه‌ی دوم ۳ و ۹-۱۰. نمونه بدون تارک این نوع کلاه را روی سکه‌های انتیماخوس برادر دمتروپوس دوم فرزند شاه یونانی باکتریا که بساط شاهنشاهی موریائی‌های هند را درهم پیچید دیده می‌شود. نک، لوحه‌های تصاویر روی سکه‌ها، از صفحه‌ی ۵۳۹ کتاب تارن، یونانیان در باکتریا و هندوستان، به بعد.

3- Bevan. E.R. the House of Seleucus, vol II. p 274.

4- Ibid Cp. Bouche - Leclercq, A: Histoire des Seleucides (Paris, 1913, Lerout, 2 vols). vol. I, p. 475.

چندان خوش قواری یکی از اقوام تابع هخامنشی در سرتاسر ربع مسکون، از رود نیل گرفته تا رود گنگ بصورت نماد و نشانه حکومت و سلطنت درمی آید.^(۱) حتی دو هزار سال بعد در سده‌ی بیستم میلادی با چشم خود می‌بینیم که این سرپوش ارغوانی رنگ را در حالی که دو آویزه منگوله مانند از دو سوی آن آویزان است، بزرگان و اولیای کلیسای مسیحی بر سر می‌گذارند و آن را کلاه کاردینالی می‌نامند.

در کتیبه‌ی *DPe* مشخصاً فرق گذاشته شده است میان «یثونه خشکی نشین» و «یثونه که در دریا می‌زیند» (در این کتیبه یثونه که کلاه تکه و سپر مانند می‌پوشند). نه تنها این دو یثونه با یکدیگر تفاوت دارند بلکه میان ساکنان این دو دهیوش با دهیوش سومی نیز قائل به تفاوت است. دهیوشی که «سرزمین‌های آن سوی دریا» *dahyava tya para* (*drya*) خوانده شده است. در کتیبه‌ها بطور واضح و آشکار به ترتیب آمده است «یثونه‌های ساکن خشکی» و «یثونه‌هایی که در دریا می‌زیند» و «سرزمین‌های فراسوی دریاها». این لقب یا اسم سومی در کتیبه‌ی *DSe* آورده شده «آنها که در فراسوی دریا هستند» (*tyaiy Para drya*) و در *XPh* شده «آنان که فراسوی دریا می‌زیند» (*tyaiy para drya darayatiy*) اما در کتیبه‌ی *DNa* که به جای «آنها که در دریا می‌زیند» می‌گوید «یثونه‌ای که کلاه تکه سپر مانند بسر می‌گذارند» برخلاف دیگر کتیبه‌ها «یثونه‌هایی را که در فراسوی دریا می‌زیند» سکاهای فراسوی دریا (*Saka tyaiy para drya*) می‌خواند. نمی‌شود با اطمینان گفت که مراد از واژه‌ی «سکا» در اینجا کدام یک از عشایر بیابانگرد است. نمی‌دانیم آیا مقصود سکاهای ساکن صحاری و مراتع شمال دریای سیاه است؟ یا آنها که در حوضه‌ی دانوب سفلی سکونت داشتند؟ (از طلایه‌های ماسازات‌های اطراف سیحون) یا آدریسه در دره‌ی رود مرتیسه *Maritsa*؟ (به یونانی *Herbos*).

این مطالب گوناگون کتیبه‌ها هرچه می‌خواهد باشد. همانگونه که سکاهای شناخته شده در کتیبه‌های *DB* و *DPe* و *DSe* را در کتیبه‌های *DSe* و *DNa* و *XPh* به سکاهای

۱- تحول شاعرانه مفهومی که این واژه ایفاد می‌کرد با تحول مشابهی در مفهوم ضمنی اصطلاحی که در کتیبه‌ی *DNa* آمده همراه بود. واژه‌ی پارسی باستان *Taka- Bara* که در کتیبه‌ی مذکور دلالت بر یکی از اقوام تابعه می‌کند که سرپوش مخصوصی و یکتا بر سر می‌گذارند. در زبان ارمنی به صورت *T'agawor* اقتباس شد تا در آن زبان مفهوم کسی که «تکه» به سر می‌گذارد را بعنوان کسی که تاج بر سر می‌گذارد بدهد. به عبارت دیگر *T'agawor* در زبان ارمنی یعنی «شاه».

هوم‌نوش و سکا‌های تیزخود طبقه‌بندی کرده‌اند. یونانیان ساکن سواحل غربی را نیز در همین سه کتیبه آخری طبقه‌بندی می‌نمایند. آنچه را که هرودوت «اقوام ساکن اروپای تاتسالی»^(۱) می‌خواند به دو دهیوش، یکی دهیوش شرقی آن سوی دریاها و دیگری دهیوش غربی آن سوی دریاها، تقسیم می‌کند. دهیوش شرقی را در *DNa* دهیوش سکاها و دهیوش غربی را در *XPh* و *DNa* و *DSe* سکودرا *Skudra* می‌خوانند.

موقعیت جغرافیایی این دهیوش اخیرالذکر هخامنشی را، از لطف ظهور مجدد اسم این دهیوش در جغرافیای بطلمیوس و فرهنگ‌نویس بیزانسی استفانوس، می‌توان تعیین کرد. این اسم روی قصبه‌ای در مقدونیه باقی مانده است. قصبه‌ای بزرگتر از آن که بشود آن را نادیده گرفت. بطلمیوس^(۲) این قصبه را اسکیدره *Skydra* می‌خواند و آن را در اماتیه *Emathia* میان شهرهای تی‌ریسه *Tyrisa* و می‌زه *Myeza* جای می‌دهد.

از دست رفتن تمام متصرفات و مستملکات اروپائی داریوش^(۳) در اثر فاجعه سالهای ۷۹-۴۸۰ باعث شد تا سرانجام درخشانی که قضای روزگار برای شهر کوچک اسکیدره رقم زده بود صورت واقعیت پیدا نکند. از انتخاب اسکیدره به عنوان مقر اداری ایالتی که می‌بایست تمام سرزمین یونان اروپائی را دربرگیرد می‌توان به فراست و کیاست کسانی که مأمور پیاده کردن این نقشه‌ی توسعه شاهنشاهی هخامنشیان در اروپا بوده‌اند پی برد. از همین انتخاب آشکار می‌شود که چه درک درستی از ساختار جغرافیائی نظامی و سیاسی منطقه بالکان داشته‌اند. دقیقاً همانند درک قاضی اورنوس فرمانده مأمور از سوی سلطان مراد اول (۸۹-۱۳۶۰) عثمانی. وی نیز محلی در جلگه اماتیه در وینجه وردر^(۴) *Yenije Varder* در حوالی «پلا» برای مقر حکومت انتخاب

۱- هرودوت، کتاب سوم، فقره ۹۶.

۲- جغرافیا، کتاب سوم، فصل ۱۳، بند ۳۹.

۳- نک، هرودوت، کتاب هفتم، فقرات ۷-۱۰۵.

4- Graece Yanitzá (see Khalkokondhýlis, 'Laónikos' (i.e. Nikólos): De Origine et Rebus Gestis Turcarum, Book IV, ad Finem, on p. 218 of I. Bekker's ed. (Bonn, 1843, Weber); Hammer, J. von: Histoire de L'Empire Ottoman, vol. i (Paris, 1835, Bellizard, Barthès, Dufour et Lowell), pp. 224-5; Gibbons, H.A.: The Foundation of the Ottoman Empire (Oxford, 1916, Clarendon Press), pp. 146-7; Mordtmann, J. II., s.v. 'Evrenos', in The Encyclopaedia of Islam, vol. ii (London, 1927, Luzac), pp. 34-35).

می‌نماید. همانگونه که فیلیپ پدر اسکندر نشان داده بود جلگه اماتیه، مناسب‌ترین پایگاه عملیاتی است برای آن نیروی زمینی که می‌خواهد از یکسو بر یونان اروپایی تسلط داشته باشد و از سوی دیگر حوضه‌ی موراوه *Marava* را زیر نظر. اگر خشایارشانیز به اندازه‌ی فیلیپ و یا سلطان مراد در بنیادگذاری مستعمره‌ای در جنوب شرقی اروپا توفیق یافته بود، اسکیدره نیز می‌توانست انتظار داشته باشد که نقش تاریخی جالبی را بر صحنه‌ی تاریخ به نمایش گذارد.

حال اگر بر آنچه در زمینه‌ی جغرافیای اداری شاهنشاهی هخامنشیان بررسی کردیم از نو مرور کنیم، شاید بتوان خطوط کلی مرزهای نایب‌السلطنه‌نشین‌ها و نواحی مالیاتی که شاهنشاهی به آن تقسیم شده بود (در فاصله‌ی چهل و دو سال میان دو فاجعه‌ی سالهای ۲۱-۲۲۲ و ۷۹-۴۸۰ ق.م) را ترسیم کرد. می‌بینیم که در این دوره نایب‌السلطنه‌نشین‌ها وسیع و تعدادشان محدود است.

نایب‌السلطنه‌نشین‌ها عبارت بودند از:

- ۱- نایب‌السلطنه‌نشین ماد بزرگ، شامل: ادیابن، اورارتو، هی‌سپیریتیس *Hyspîritis* و حوضه‌ی سفلی ارس - کور، بعلاوه ماد اصلی که در ضمن نواحی مالیاتی شماره ۱۰۰، ۱۱، ۱۵ و ۱۸ هرودوت را نیز دربرمی‌گرفت.
- ۲- عیلام بزرگ، شامل: انشان، پارسواش و مطابق با ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۸ هرودوت.
- ۳- هرهوتیش، شامل: زرنگه، پارسه جنوب شرقی و مکران. مطابق با نواحی مالیاتی شماره ۱۴ و ۱۷ هرودوت.
- ۴- پرثوه، شامل: گرگان، دیهستان، خوارزم، هرات و مطابق با ناحیه‌ی ۱۶ مالیاتی هرودوت.
- ۵- باختیش، شامل: سکوده و مرگوش. مطابق با ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۱۲ هرودوت.
- ۶- حوضه‌ی سند، شامل: گنداره و هیندوش. مطابق با نواحی مالیاتی شماره ۷ و ۲۰ هرودوت.
- ۷- بهت بابلی او ابیر-ناری: مرکب از بایروش (بابل) همراه با آشور، مطابق با نواحی مالیاتی شماره ۵ و ۹ هرودوت.

- ۸- مصر همراه با لیبی مطابق با ناحیه‌ی مالیاتی شماره ۶ هرودوت.
- ۹- پکتیکه و ارمینه و اقوام مجاور تا دریای سیاه، مطابق با نواحی مالیاتی شماره ۳، ۱۳ و ۱۹ هرودوت.
- ۱۰- سارد همراه با یونانیان ساکن خشکی و کرکا، مطابق با نواحی مالیاتی شماره ۱ و ۲۱ هرودوت.

اما درباره‌ی نایب‌السلطنه‌نشین‌های «آنان که در دریا می‌زیند» و «آنان که در فراسوی دریا هستند» ظاهراً این دو اسم سرنوشت دو اسم مشابه در امپراطوری روم را داشتند. «ایالت رومی آلمان علیا» و «ایالت رومی آلمان سفلی». یادگاری از آرزوهای دور و دراز فتح و کشورگشایی که هیچگاه جامه عمل نپوشید و در همان مراحل اولیه ناکام ماند. لقب «سکاهای تیزخود» نیز باید از جمله‌ی همین گونه آرزوهای نقش بر آب بوده باشد. بعید می‌نماید که سفر جنگی داریوش علیه ماساژاتها و سکونخه اثر چندان دیرپائی به جای گذاشته باشد.

پیشینه‌ی تاریخی شاهنشاهی هخامنشیان

بررسی جغرافیای اداری هخامنشیان بعضی از دلایل سرعت و سهولت کامیابی کوروش کبیر را در بنیادگذاری چنان شاهنشاهی وسیعی در چنان مدت کوتاهی آشکار نمود. معلوم شد چرا پس از آن، چون داریوش و خشایارشا درصدد افزودن بر متصرفات کوروش برآمدند، باموانع پیش‌بینی نشده‌ای مواجه گردیدند که نتوانستند از آنها بگذرند. پهن بومی را که کوروش تملک کرده بود و پس از سال پرآشوب ۲۱-۵۲۲ ق.م داریوش ناچار شد دوباره آن را به اطاعت درآورد دنیایی بود که جان و روان مردم ساکن آن، به سبب بلایا و مصیبت‌های شدید که بر سرشان آمده بود، آمادگی داشت تا برای به دست آوردن چند صباحی صلح و امنیت هرگونه بهای سنگینی را بپردازند. از حوضه‌ی رود سند گرفته تا سرزمین «یونانیان خشکی‌نشین» و از مصر گرفته تا سرزمین‌های غنوده در پناه کوه‌های قفقاز. طاقت اقوام ساکن این نواحی، از شدت درد و رنج همراه با دو مصیبت متوالی که بر سر آنان روی داده بود درهم شکسته شده و

جانشان به لب رسیده بود. ظلم و ستم جنگجویان آشوری و قساوت و سنگدلی عشایر مهاجم بیابانگرد. به دنبال سومین وهله از یورش جنگجویان آشوری به پیشوائی تیکلات پیلسر سوم در سال ۷۴۵ ق.م و سومین موج حمله‌ی عشایر چپاولگر، که از مراتع و استپ‌های آسیا - اروپا برخواسته بود و در سال ۷۱۴-۷۱۵ ق.م مرزهای شرقی آشور و اورارتو را درهم شکست. اقوامی که در سرراه و در دسترس موج آتش و خون نظامیان آشوری و یاسیل وحشت و هراس بیابانگردان سکائی واقع شدند فراگرفته بودند چگونه قربانی و یا وظیفه‌خور شاهنشاهی هخامنشی بشوند. بهر حال مطیع منقاد شاهنشاهی هخامنشی شدن سرنوشتی بسیار مطبوع‌تر و دلپذیرتر بود تا اسارت به دست آشوریان ظالم و سفاک و یا افتادن به چنگ کیمریهای وحشی و سنگدل. اما همین آسانی و سهولت در بنیادگذاری شاهنشاهی هخامنشی، که ناشی از ورشکستگی روحی و ناتوانی معنوی اقوام ساکن شاهنشاهی بود، سبب گردید تا دولتمردان شاهنشاهی هخامنشیان در برآورد توانائیها و امکانات خود راه اشتباه و اغراق پیمایند. به مجرد آنکه مصمم شدند نظم جهانی نوین خود را بر آن نواحی که زیربای سم ستوران آشوریان و سکاها لگدمال و شخم‌زده و آماده نشده بودند اعمال کنند به شدت ناکام و بدفرجام شدند.

بعنوان مثال کوروش کبیر برای جبران غرامت ناشی از خطائی که در برآورد توانائی‌هایش در برابر اقوام سکاها کرده بود، جان خود را از دست داد. وی از این نکته اساسی غفلت کرده بود که چون در خود سرزمین عشایر آسیائی - اروپائی با آنان روبرو شود با مقاومتی بسیار سرسخت‌تر از آنچه جوامع شهری و اقوام یکجانشین در برابرش ابراز داشته بودند روبرو خواهد شد. متوجه این نکته نبود که برای جوامع و اقوام یکجانشین، از دست دادن استقلال ظاهری و اسمی ملی بهای ناچیزی بود که با رغبت و رضا برای به دست آوردن نوعی امنیت و سلامت از هجوم بیابانگردان پرداخت می‌شد. داریوش به گونه‌ای موقتی نسبت به سکاها ی تیزخود ساکن حوضه‌ی رود سیحون و دریاچه اورال مزیت و بهره‌مندی یافت. همین امر سبب شد تا دل و جرئت پیدا کند و به سرزمین «سکاها ی ساکن آن سوی دریا» در دشت‌ها و مراتع واقع در نواحی دوردست سواحل شمالی دریای سیاه هجوم آورد. از اقبال بلند و بخت روشن او بود که توانست از

آن ماجرای هولناک و نسنجیده جان سالم بدر برد. سرانجام چون کوروش با یونانیان ساکن آسیای صغیر طرف شد با آسانی کامیاب شد. اما قدرت مقاومت و ایستادگی اینان را، قبلاً، کیمریها و اسپرده‌ها^(۱) شکسته بودند. سپس آنگاه که خشایارشا عزم جزم می‌کند تا یونانیان ساکن اروپا را - که هیچگاه طعم تازیانه‌های آتشناک آشوریان و یا مزه‌ی شلاقهای دردناک سکاها را نچشیده بودند - به زانو درآورد چنان فاجعه‌ی زیانکاری به بار می‌آورد که هیچگاه دستگاه اداری شاهنشاهی هخامنشیان نتوانست از زیر بار خسارت‌های آن قد راست کند. هخامنشیان هنگام برخورد با اقوامی که از نظر روحی و رشکست نبودند خواه یکجانشین و خواه بیابانگرد آنگاه شاهد موفقیت را در آغوش می‌کشیدند که از سخاوت و علو طبع کمک می‌گرفتند. نمونه‌ی خوب این مدعا اقوام عرب بودند که آنچنان انبوهی از دردسر و اذیت برای سرداران و نظامیان آشور فراهم آورده بودند. هخامنشیان با این اعراب بصورت دوست و یار و متحد رفتار می‌کردند. مانند سکاها، هوم‌نوش ساکن سرزمین فرغانه که آنان نیز در جرگه‌ی متحدین و همدستان هخامنشیان پذیرفته شده بودند. موقعیتی که کوروش برای آنان فراهم آورد و آنان وفاداری و پایداری خود را به این عهد و پیمان به گونه‌ای حیرت‌انگیز و چشمگیر در نبرد کوکمل سال ۳۳۱ ق.م آنگاه که در رکاب داریوش سوم شمشیر زدند و جانفشانی کردند نشان دادند.

اهمیت تاریخی فوران موج و هجوم اقوام بیابانگرد آسیا - اروپائی در سده‌های هشتم و هفتم ق.م - که یکی از خصوصیات برجسته‌ی آن جوّ و محیطی است که شاهنشاهی هخامنشی را در بطن خویش پرورد - نیز در طی بررسی جغرافیایی اداری هخامنشیان فاش شد.^(۲) آنگاه که داریوش لاف می‌زند و می‌گوید: «بنگر که نیزه‌ی مرد

۱- مرزهای نواحی و سرزمین‌هایی که از نظر معنوی و روانی آماده پذیرائی طرف اطاعت هخامنشیان بودند همان مرزهای طبیعی بود که قبلاً سد راه و محدودکننده شرارت‌ها و سلاخی‌های آشوریان و عشاير بیابانگرد شده بود.

۲- پروفور جی. جی. کامرون می‌نویسد:

«هجوم عشاير بیابانگرد آسیا - اروپائی در سده‌ی هشتم و هفتم در نظر من نیز رویداد بسیار مهم و سرنوشت‌سازی بوده که تا امروز آنچنان که باید و شاید مورد توجه و مطالعه قرار نگرفته است.

جنگجوی پارسی تا چه مسافت دوری کاربرد دارد»^(۱) سکونخه‌ی ماساژاتی - اگر شاه سنگدل هخامنشی جان در تن و زبان در سرش باقی گذاشته بود - می‌توانست جواب دندان‌شکنی را پاسخ دهد که «تبرزین جنگی رزمنده‌ی سکائی حتی در فواصل بعیدتری کاری و موثر واقع شده است». پارس‌ها شاید توانسته بودند قوم هندو را تا سواحل اقیانوس - اقیانوسی که دریا سالار ایرانی، اسکیلایس، در آن به امر داریوش سفرهای اکتشافی کرد، و سرانجام بعد از دور زدن شبه جزیره عربستان، به دریای احمر در مصر رسید و اسم اقیانوس هند از آن زمان رواج یافت - دنبال کرده و به زانو درآورند. اما هیچگاه به محل اقامت جناح راست این قوم که در سواحل رود کوبان // در شمال دریای سیاه // بود حتی نزدیک هم نشدند. هرودوت^(۲) در عصر اردشیر اول، جانشین خشایارشا، می‌نویسد:

«با آنکه اقوام ساکن شمال قفقاز در قلمرو دولت ایران زندگی می‌کند اما امروزه دیگر خطی از ایرانیان نمی‌خوانند».

همچنین ایرانیان توانسته بودند تنگوش یا تته کودبه‌های ساکن چراگاههای گاوان پنجاب را به اطاعت از خود در آورند اما هیچگاه نتوانستند بر کوروهای ساکن دشت میان رود سوتلج و رود جمنا غلبه یابند. ایرانیان طلایه‌های امواج عشایر سکاهای و کیمیری‌ها و پکنیه‌ها و اسپرده‌ای‌ها را در آناتولی تضعیف و به اطاعت در آورند. اما جناح راست سکاهای که در استپ‌های شمال دریای سیاه رخت اقامت افکنده بودند شرنگک تلخ ناکامی را به ایرانیان چشانند. ایرانیان نتوانستند موقتاً بر اودریسه‌ای‌ها *Odrysai* در حوضه‌ی مارتیسه موفق یابند و حتی به پیش‌قراولان گتی‌ها *Getai* در حوضه دانوب سفلی^(۳) برسند. اما طایفه تنها و گمشده ادریسه^(۴) *Odrysai* در مجارستان به سلامت جسته بود و خیل سواران گتای *Getai*، ماساژتاهائی که پارسیان آنان را سکاهای تیزخود نامیده بودند، در

۱- DNa بند ۴، نقل شده در صفحات ۹-۱۷.

۲- هرودوت، کتاب سوم، فقره ۹۸.

۳- نک، هرودوت، کتاب چهارم، فقره ۹۶-۹۲.

۴- فرض کنیم ag آمده در سر اسمی که به یونانی آنرا Agathyrsoi نوشته‌اند برابر و معادل باشد با واژه‌ی سانکسریت «eka» به معنای «یک». برای اطلاع درباره‌ی وابستگی میان آگه ترسوی و هم اسم‌های آنان «ادریسه» نک، جلد سوم، فصل سوم، صفحه ۴۲۵ و یادداشت شماره ۲.

اندک مدت طوق بندگی پارسیان را درهم شکستند. مأموران جمع آوری مالیاتهای هخامنشیان هیچگاه به سراغ آگه تیروس ها *Agathyrsoi* نرفتند و بیش از سالهایی محدود نتوانستند مزاحم سکا‌های تیزخود شوند.

آشکار است، افزون بر این پاسخ دندان شکن، سکونخه می توانست یادآور شود: «هرچند سرانجام عشایر آسیا - اروپایی مهاجم در زمینه کشت و کار و کشاورزی مغلوب قدرت های یکجانشین می شوند اما این کامیابی نیز معمولاً از طریق و به دست عشایر خود فروخته ای حاصل می شود که به خدمت قدرت های یکجانشینان درمی آیند. اگر دربار لیدیه توانسته بود نیروهای مهاجم کیمریه ای را در آناتولی شکست داده و تسلط خود را در سمت مشرق تا رودخانه هالیس (قزل ایرماق) وسعت بخشد، این پیروزی را لیدیه ایها مدیون شجاعت و تهور سواران مزدور اسپرده ای بودند.^(۱) همین معنا درباره ی جهانگشائی شاخه ی کهن تر دودمان هخامنشیان نیز صدق می کند.

آیا اگر شاهزادگان هخامنشی از زمان کوروش اول به بعد یک در میان نامهای کوروش و کمبوجیه را روی خود می نهند گواه این واقعیت نیست که درخشیدن ستاره ی بخت آنان مدیون دلاوریها و شجاعت های نیروهای کمکی عشایر کورو و کمبوجی بوده است؟^(۲)

برای اینکه متوجه تمام جوانب و شدت اثر این موج مهاجرت عشایر آسیائی - اروپایی که هخامنشیان را در جنوب غربی آسیا بر اریکه قدرت نشاند بشویم باید به یاد داشته باشیم که این موج تنها در یک جبهه سرازیر نشده بلکه در سوی مقابل مراتع و استپ های اروپا - آسیائی، یعنی در حوضه ی علیا رود زرد رو به مشرق در سال ۷۷۱ ق.م.^(۳) بر پهنه ی سرزمین های زیر پوشش خاقان های «چو» *Chou* سرازیر شده بود. یعنی نیم قرن پیش از آنکه آشور و اورارتو را فرا گرفته و درهم شکنند. از نظر شدت و خشونت این موج همانند موجی بود که در سده ی هیجدهم و هفدهم برخواست و عشایر

۱- نک، بالا، صفحات ۱۶۵-۱۶۳.

۲- نک، صفحات ۱۳۱-۱۲۶، بالا.

3- See Hirth, F : The Ancient History of China (New York, 1908, Columbia University Press) p. 176.

ماریانو *Mariannu* را بر آناتولی و سوریه و عشایر متینی را بر آناتولی و بین‌النهرین مسلط ساخته بود.^(۱) از سوی دیگر، موج دیگری که در فاصله‌ی میان این دو موج برخاسته و نیاکان مادها و پارس‌ها را با خود از استپ‌های آسیا - اروپا به فلات ایران منتقل ساخته بود نسبتاً ملایم و آرام و با عطوفت بود. دلیل این مدعا آنکه این پیشروی آنان در اسناد بایگانی آشوریان منعکس نشده است. همانگونه که دیدیم آشوریان پیش از پایان ربع سوم، سده‌ی نهم ق.م متذکر اینان نیستند.^(۲) آنگاه هم که اسم و نام آنان را اینجا و آنجا می‌آورند به این سبب است که خود آشوریان به فلات ایران هجوم آورده‌اند و نه اینکه مادها و پارس‌ها رو به دشت‌های بین‌النهرین سرازیر شده باشند. تنها اثر از نفوذ مادها و پارس‌ها در مغرب رشته‌کوه‌های زاگرس، پیش از فروپاشی شاهنشاهی آشور، در سده‌ی هفتم ق.م پیدایش دو اسم خاص در سالنامه‌های منسوب به تیکلات پیلسر سوم (۲۷-۷۴۶ ق.م) است. این دو اسم عبارتند از کنداسپ *Kundaspe* و کشتاسپ *Kushtaspe* که در رابطه با کومو خو *Kummukhu* (کماجنه) در فاصله‌ی میان خم غربی رود فرات و جبهه جنوب شرقی رشته‌کوه‌های تاروس پیدا شده است.^(۳)

آیا می‌توان دلیلی چشمگیر و ملموس عرضه نمود تا این تفاوت فاحش در میزان و درجه‌ی خشونت و شدتی که از یکسو میان موج اول و سوم مهاجرت عشایر بیابانگرد آسیا - اروپائی و موج دوم این مهاجرت‌ها از سوی دیگر به نظر می‌آید توجیه شود. شاید بتوان این دلیل را مطرح ساخت که عشایر بیابانگرد مادی - پارسی همانند عشایر بیابانگردی که دو موج دیگر از آنان متشکل شده بود جنگ‌افزار نیرومند و نوینی را اختراع و ابداع نکرده بودند. در سده‌های هیجدهم و هفدهم ق.م این گردونه‌های جنگی عشایر و در سده‌ی هشتم و هفتم ق.م این سواره نظام آنان بود که مقاومت در برابر سیل موج مهاجمین را غیرممکن می‌ساخت.^(۴) اما به هنگام موج دوم از اختراع جنگ‌افزار

۱- نک، یادداشت مربوط به تاریخگذاری در جلد دهم، ۲۰۱، یادداشت ۳.

۲- صفحه ۵۴، یادداشت ۳ بالا.

3- See Kónig of cit. p. 15.

۴- پروفیسور جی.جی. کامرون می‌نویسد:

«با شما هم عقیده هستم که سرعت و کفایت موج مهاجرت‌های همگانی سده‌های هشتم و

عشایری همانند اثری به جا نمانده است. دست آموز ساختن اسبی که کشیدن گردونه جنگی را گردن نهد نخستین کامیابی سرنوشت ساز بیابانگرد استپ نشینی بود که حرفه اش پرورش اسب بود. دومین کامیابی مخوف او پرورش اسبی با چنان استخوان پشت استوار و پرتوان بود که می توانست فرد رزمنده را به تن خویش و نه سوار برگردونه به صحنه ی کارزار بیاورد.

«اول بار که اسب را در مصر دیدیم، اندکی پس از بردن آن به مصر توسط عشایر «مریانی» بود. حیوانی بود ضعیف جثه و سبک اندام. کسی سوار آن نمی شد. مگر کودکان اصطبلها که گاهی آن را لخت سوار می شدند تا آب دهند و ورزش. جثه اسب اولیه توانائی حمل سواری را در مسافتی نداشت. از یکی از اینان مجسمه ی چوبی کوچکی در [[موزه]] نیویورک بجا مانده است. پستی خمیده و سری بزرگ و پوزه ای پهن و یال های کوتاه دارد... یک جفت از این گونه اسب های کوچک اندام به سختی می توانست حداکثر دو نفر را سوار برگردونه در راه های کوهستانی سوریه جابجا کند. گاهی گردونه سوار ناچار می شد پیاده شود و حتی خود گردونه را بر شانه های خویش حمل نماید... این گونه اسب و وسیله ای که به دنبال می کشید، نقش بسیار مهم در ماجرایی تصرف مصر به دست هیکسوس ها باز کرد. هیکسوس ها از هر نژاد که می خواهد بوده و به هر زبان که می خواهد سخن گفته باشند به احتمال قریب به یقین عشایری بیابانگرد بودند. اسب های آنان احتمالاً کوچک اندام و همیشه از گردونه ای هدایت می شده اند.»^(۱)



هفتم ق.م به علت رواج اسب و اسب سواری بوده است. در تفاللات روی امعاء واحشاء حیوانات (که بیشتر منعکس کننده حقایق می باشد تا سالنامه های درباری) آشکارا آمده است که انگیزه اسارحادون در اعزام نیرو به فلات ایران تا دوردست پتیشخواره (صفحات ۶۰-۱، بالا) به دست آوردن اسب های بهتر بوده است. ادعای تکراری ایرانیان که شاهنشاهی آنان «دارای بهترین مردان و بهترین اسب ها» است در تأیید همین معنی می باشد.

1- Winlock, H.E. : The Rise and fall of the middle kingdom of Thebes (New York,

عبارت فوق را یکی از پژوهشگران غربی سده‌ی بیستم نوشته است. وصفی است از یکی از آثار هنری که اندکی پس از هجوم عشایر بیابانگرد آسیائی - اروپائی در سده‌ی هیجدهم و هفدهم ق.م ساخته شده و در مصر بجای مانده است. انگار که پیش‌نویس است. پیش‌نویس از وصفی که هرودوت در سده‌ای پنجم ق.م از اسبهای سی‌رُنی‌های ساکن کوهستان آلپ می‌نماید و شرحی که استرابون در اوائل تاریخ مسیحی از اسب‌های سی‌جنی‌های مقیم کوهستان البرز یا قفقاز می‌دهد. این شباهت‌های متن از آن رو شایان توجه است که از قرار معلوم پژوهشگر غربی فوق‌الذکر آقای وینلوک Vinlock با دو عبارت یونانی، آنچه هرودوت و استرابون دراین باره نقل کرده‌اند آشنا نبوده است.

«سی‌جنی‌های استرابون و سی‌رُنی‌های هرودوت ظاهراً از بازماندگان عشایر بیابانگرد مهاجر سده‌های هیجدهم و هفدهم ق.م می‌باشند. اقوامی که چون در اعماق دره‌های پرپیچ و خم کوهستانهای البرز و قفقاز و آلپ باین‌بست روبرو شدند اندک‌اندک بصورت اشیاء نگاهداری شده در موزه درآمدند. منتهی بصورت اشیاء زنده باستانی. نمونه‌هایی از فاتحان گردونه‌سوار که واحدهای سوار بر چرخ آنان تمام آسیای جنوب غربی و مصر را در نور دیده بودند و نمونه‌های اجتماعات آنان دوازده یا سیزده سده تا عصر هرودوت و هفده یا شانزده سده تا روزگار استرابون دوام آورده بود.»

این دو عبارت یونانی به این قرارند:

هرودوت می‌نویسد:

«... تنها قومی که در آن سوی این رود سراغ دارم و توانسته‌ام درباره‌ی آن کسب خبر کنم قوم سی‌رُنی‌ها است که لباس ملی مادها را بر تن می‌کنند. نقل می‌کنند اندام اسبهای اینان سراسر از کورک پوشیده است. بر روی اندام آنها پشمهایی به طول پنج انگشت وجود دارد. به علاوه این اسب‌ها کوچک اندامند. بینی آنها پهن است. قادر به حمل سوار نمی‌باشند. اگر به گردونه بسته شوند بسیار چالاکنند. به همین جهت است که مردم این

سرزمین باگردونه نقل مکان می‌کنند».^(۱)

استرابون می‌نویسد:

«سی‌جینی‌ها اسبهای پشم‌آلود کوچک دارند. طاقت حمل سوار را

ندارند. آنها را به گردونه می‌بندند».^(۲)

این وظیفه بر دوش اسپرده‌ها و پکتی‌ها و کیمری‌ها و سکاها و کسپی‌ها و دیگر انبوه اقوام «اومان‌ماندا» افتاد تا روی دست نیاکان و اسلاف خویش، مریانی‌ها و متینی‌ها، بلند شده اسبی را پرورش دهند که جنگنده‌ای بتواند آن را سوار شده و اداره نماید.^(۳) همچنین بر عهده سارمات‌ها *Sarmatians* افتاد تا حتی از کیمری‌ها و سکاها نیز جلوتر رفته اسبی چنان بزرگ پرورش دهند که نه تنها سوار بلکه سوار پوشیده از زره و جوشن - و زره خود اسب که در وزن دست کم از زره سوار نداشت - را حمل کند.^(۴) همان اسبی که موجبات پیروزی گوت *Gote* ها را در سال ۳۷۸ میلادی در ادریناپول و پیروزی نورمانها را در سال ۱۰۶۶ میلادی در نبرد هیستینگ *Hastings* فراهم آورد. این اسب همین گونه نقش را در سواحل شرقی آسیا انجام داد و تمدن چینی را به زانو درآورد و تمدن شرق دور را به جایش نشاند. در عصر هخامنشیان «زره» از جنگ افزارهای رایج و معمولی صحنه نبرد است. نگاه شود به صحنه‌ی جنگ پلاته در سال ۴۷۹ ق.م و آنچه بر سر مسستیوس *Msasestius* می‌آید و در سال ۳۳۱ ق.م در جنگ کوکمل و جنگ تن به تن هولناک میان سواران سنگین اسلحه‌ی سکاها و هوم‌نوش و سواره نظام مقدونی. اما در سال ۳۳۱ ق.م هنوز «زره‌ی سنگین» به اوج اهمیت خود نرسیده بود. سوار نظام آن روزگار سوار بر اسبهای اومان ماندائی بود.

نژاد اسبی که راه را برای بنیادگذاری شاهنشاهی هخامنشی گشود از دل و ناف

۱- هرودوت، کتاب پنجم، فقره نهم.

۲- استرابون، جغرافیا، کتاب یازدهم، فصل نهم، بند ۸.

۳- نمونه دیگر باقیمانده از عشایر گردونه‌ران سده‌های هیجدهم و هفدهم ق.م را شاید بتوان در میان طایفه هینوچوی *Heniochoi* (گردونه‌رانان) گرفت که در ارتفاعات حذفاصل سواحل شمال شرقی دریای سیاه و پایانه شمال غربی کوهستان قفقاز می‌زیستند. نک، استرابون، جغرافیای، کتاب دوم، فصل سوم، بند ۳۱، کتاب یازدهم، فصل دوم، بند ۱، و ۱۲-۱، کتاب یازدهم، فصل پنجم، بند ۶، کتاب هفدهم، فصل سوم، بند ۲۴.

۴- نک، چهارم، ۴، ۴۳۹، یادداشت ۴.

استپ‌های آسیای مرکزی به بیرون تاخت و از یک سو به رود جمن‌او مصب رود سند رسید و از سوی دیگر به سواحل اژه و کوه‌های کارپات و حتی آن سوی کوه‌های دشت‌های مجارستان راه یافت.^(۱)

۱- نک، هرودوت، کتاب نهم، فقره ۲۲.

ادامه جدول ۱-

استاد رسمی هخامنشیان											
سرودوت			اسم سرزمین یا قوم								
اسم سرزمین یا قوم	تقسیم بندی براساس طایفی	شرح اجتماعی-سیاسی به قول مروت	بیش مرکزی	۱ XPh	۵ DNa	۴ DSe	۳ Dzd	۲ DPe	۱ BD	شرح اجتماعی-سیاسی احتمالی کشور یا قوم	اسم سرزمین یا قوم
بیش مرکزی	۷	مالیات پرداز	سنگیه	۱۳	۱۱	۱۱	۱۰	۲۱	۲۱	مالیات پرداز	بیش مرکزی
مالیات پرداز	۲۰	مالیات پرداز	ایندوما	۲۳	۱۳	۱۴	۲۴	۲۳	..	مالیات پرداز	هندو یا جیدوید
مالیات پرداز	۹	مالیات پرداز	جنوب - غرب	۱۲	۱۶	۱۷	۱۳	۴	۳	مالیات پرداز	جنوب - غرب
مالیات پرداز	۵	مالیات پرداز	بالستان و بقیه آئوره	۱۳	۱۷	۱۸	۱۸	۶	۴	مالیات پرداز	بایر دوش یا بایر دوه
محدین	..	محدین	شام فیثیو و فطیلین سوریه و فلسطین	۲۱	۱۸	۱۹	۲۱	۵	۵	محدین	آئوره، آئوره
مالیات پرداز	۶	مالیات پرداز	اربه	۱۶	۱۹	۲۰	۱۹	۷	۶	مالیات پرداز	ارابه یا ارابه
مالیات پرداز	۶	مالیات پرداز	عسور	۳۰	۲۷	۲۸	۲۰	..	..	مالیات پرداز	موردیه یا موردیه
محدین	..	محدین	ایرانیان، کیریته، بارکیه	۳۲	۲۸	۲۹	۲۲	..	..	محدین	پوتاه
مالیات پرداز	۱۳	مالیات پرداز	شمالغرب	۵	۲۰	۲۱	۱۴	۸	۱۱	مالیات پرداز	کوت یا کوتیه
مالیات پرداز	۱۳-۱۹	مالیات پرداز	اینگورو، آریته و اقوام مجاور نادرانی، ساه	..	..	..	..	..	..	..	مشالغوب
محدین	..	محدین	مورسخی، تیریه، ماکرونها،	۲۹	..	..	..	..	..	..	اربه
مالیات پرداز	۴	مالیات پرداز	موزیکانها، مارها	..	..	..	..	..	..	..	..
مالیات پرداز	۱۳-۱۳	مالیات پرداز	کلیمه و مردم ساکی کوهای فغان	۲۹	..	..	..	..	..	محدین	..
مالیات پرداز	۱۳-۱۳	مالیات پرداز	کیکیهها	..	..	..	..	..	..	..	..
مالیات پرداز	۱۳-۱۳	مالیات پرداز	سوریه، نام، بکر، کابادوکیه، نام، بکر	۲۴	۲۱	۲۲	۱۶	۹	۱۲	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	پنجه، بالاکوکیه، مراندین، عازراکیه های	۱۵	۲۲	۲۳	۱۷	۱۰	۸	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۱	مالیات پرداز	آسیایی، فریگیه، یونانی ها، مقدونی	۱۷	۲۳	۲۴	۱۵	۱۱	۹	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۱۳-۱۳	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	ایرانیها، مگسهای آسیایی، کاره، لکیه	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، یونانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	سینه، ایلید، لاسویته، کالیپد، (نام) بکر	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مالیات پرداز	کالیپها، هنرانی ها	۳۱	۳۰	۳۰	..	..	..	مالیات پرداز	..
مالیات پرداز	۲	مال									

جدول ۲- بازسازی آزمایشی از چگونگی تفکیک شاهنشاهی هخامنشی به بیست ناحیه توسط داریوس اول
(براساس نظم جنرالهایی آمده در جدول تطبیقی شماره یک)

موقعیت ناحیه	شماره نمایش	شماره در دست مردود	اسم اقوام یا ناحیه که در تألیف مردود آمده	اسم اقوام و سرزمین ها در مهرستان رسمی
ماد جنوبی: همدان امروزی، کرمانشاه، اصفهان ماد مرکزی: تبریز، خرمس، اردلان (۹) قورین، دروازه های کاسهین ماد شمال شرقی: حوضی سنلای ارس و کور ماد شمال غربی: بخشی از عراق واقع در شمال - شرق جبال مرین، حوضه دریاچه های وان و ارومیه، دره های طلیی رودخانه های ارس، چروغ، فوات (یا قور)، سور، مرادسور، دره ی وسلی کور (۹) خوزستان، سرزمین بهنجاری، لرستان افغانستان جنوبی، درجانت، کرمان، لارستان بلوچستان ایران و پاکستان خراسان، هرات، سیستان، گرگان (اسیر آباد)، ماوراء خزر غربی، خوارزم (جنوبی) حوضی طلیی سیحون (آمو دریا)، حوضی رود زرافشان در شمال شرقی تا خیم جنوبی رود جیحون (اسیر دریا)، هیراه با واحدی مرد مصب سیحون و دشت های واقع در شمال شرقی سیحون سطلی و مهر دوسوی سیحون و سطلی حوضی رود کابل و پنجاب شمالی پنجاب جنوبی، موغان، بهول پور و سند عراق در شمال شرقی تا جبال مرین بین النهرین (جنوبی)، سوریه، اردن، لبنان، فلسطین اشغالی، قبرس مصر و سیرناتیک حوضی طلیی دجله و گوشه ی شمال غرب حوضی فرات بخش شرقی سواحل دریای سیاه آناتولی آناتولی شمالی و مرکزی امتداد یافته در جهت شمال غرب تا سواحل آناتولی در بسفر و دریای مرمره و در داخل در جنوب غربی تا سرچشمه رود شاندر و در جنوب شرقی تا لیکونه آناتولی جنوب غربی به امتداد ناحیه ساحلی سواحل غربی و جنوب غربی آناتولی	۱ ۳ ۲ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰	۱۰ ۱۱ ۱۵ ۱۸ ۸ ۱۴+۱ ۱۷ ۱۴+۱۶ ۱۳+۱۶ ۱۰ ۷ ۲۰ ۹ ۵ ۶ ۱۳ ۱۹+۱۳ ۳+۱۳ ۲ ۱	اکیاتان و بقیه ماد کسپه، پارتوزیکه، پشی تیه، دریته مگه، کسپه سینه، سهریها، الرودنها شوش و بقیه سرزمین کسپه تمایه (۱۴)، سگریه، اویه، مگه تیمیدیان جزایر خلیج فارس پریگانی ها، جشی های آسیائی پاریه، آریه، زرنکه (۱۶)، خوارزیه باکتریهای دور از اکیاتان اصنام ضمیمه سوگودا (۱۱۶) اوردنکر و بانیتها گنداره، دادیکه، آباریه، سنگدیه هندوها بالستان و بقیه آسوریه تمام فنیقیه و فلسطین سوریه و قبرس مصر، لیس، سیرناتیک، بارکه اریته مورشی ها، تیاریه، ماکرونه، موزیکه، مارها سوریه، نام دیگر (۱۳) اینی کاپادوکیه پاتلاگوکیه ماریتیه، ترکیه آسیائی، فریگیه، هلنی های مسپوتن میه لیدیه، لاکویه، کابالویه، هیزنها ایویه، ماکتریهای آسیائی، آیویها، کاریه، دوریهای آسیائی، لیکه لیلیه، پامیلیه	ماده ماده ماده اوزه مرویش، اسگریه، مگه مرویش، اسگریه، مگه پسارنوه، هسریه، زراک، ورسا، دلسا موازیش باختریش، سوگودا، مرگوش سکا های نیزخود گنداره، ته گوش چندوش بایریش آگروه موردیه، پوتایه اریته اریته کاپاتویه اسپارده پوشیه و تلخ در سرزمین اصلی کارک

ادامه جدول ۲-

نواحی که بعدها افزوده شد				
سم اقوام و سرزمین ها در فهرست های رسمی	اسم اقوام یا نواحی که در تألیف هرودوت آمده	شماره آثار هرودوت	شماره یا نظم یون	موقعیت ناحیه
یونیه های دریائشیا ن کلا و بر سر	جزائر	۰۰	۲۱	مجمع الجزایر اژه (با این نیت که تا آنسوی شبه جزیره یونان تا سیسل ادامه یابد) ترکیه، حوضه ی مرپسته و حوضه ی دانوب سطلی
آنان که در آنسوی دریاه هستند، نام دیگر هسکاهای آنسوی دریاه - اسکودراه	ساکنان اروپایی تاتاری	۰۰	۲۳	مقدونیه (با این نیت که در یونان اروپائی (یونان شمالی) توسعه یابد
کشورهایی که از نظر سیاست خارجی از شاهنشاهی هخامنشی پیروی می کردند				
سگاهای مهم ترش	سگاهای آمورگیه	۱۰	۰۰	فرغانه عربستان شمال - شرقی که به گوشتی جنوب شرقی دریای مدیترانه راه داشت و در بین سوریه و عراق در دو طرف فرات قرار می گرفت نوبیه و سودان شرقی عازراه قفقاز غربی آناطولی جنوب شرقی از سرزمین واقع در دو طرف خیم قول ایرانی در سمت جنوب غربی که تا ساحل راست فرات و در سمت جنوب تا دماغه ی بیسط در ساحل سوریه و جنوب مصب اوربئوس
اربابه گریبه آکر فیچیه	اریه جشی های هم مرز با مصر کلخی ها، مردم مجاور کوه های قفقاز کیلیکیه	۰۰ ۰۰ ۰۰ ۴	۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰	

— ۲ —

پیوستها

پیوست اول

سنگنبشته داریوش بزرگ

ترجمه ع. شاپور شهبازی

نقل از:

«پژوهشهای هخامنشی: شامل هشت مقاله در باب تاریخ و

باستانشناسی هخامنشی»

(بی تا)

سنگنبشته داریوش بزرگ در بغستان (بیستون)

ستون یکم

- ۱- من (هستم) داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه در پارس، شاه کشورها، پسر ویشتاسپه، نوۀ ارشامه، هخامنشی.
- ۲- گوید داریوش شاه: پدر من ویشتاسپه (است و) پدر ویشتاسپه ارشامه، پدر ارشامه، آریارمنه (بود) پدر آریارمنه چیش پش (و) پدر چیش پش، هخامنش.
- ۳- گوید داریوش: از یراما هخامنشی خوانده می‌شویم، از دیرباز آزاده هستیم، از دیرباز تخمۀ ما شاهان بودند.
- ۴- گوید داریوش شاه: ۸ (تن) از دودمان من (بودند) که از پارینه شاه بودند، من نهمین (ام)، ۹ (تن) در دو تیره، ما شاهان بوده‌ایم.
- ۵- گوید داریوش شاه: به خواست اهورمزدا من شاهم، اهورمزدا پادشاهی به من فرا آورد.
- ۶- گوید داریوش شاه: اینها پند کشورهایی که مرا پیش آمدند (از آن من شدند)، به خواست اهورمزدا منشان شاهم: پارس، خوزستان، بابل، آشور، عربستان (اردن و فلسطین)، مصر، (آنها) که در دریای (اژه) اند، لودیه، یونان (آسیا)، ماد، ارمنستان، کاپادوکیه، خراسان، زرننگ (زرنج - سیستان)، هری (هرات)، خوارزم، بلخ، سغد، گندارا، (سرزمین) سکا، تته گوش (صدگاو - پنجاب)، رخج، مکران، بر رویهم ۲۳ کشور.

۷- گوید داریوش شاه: اینها بندگان کشورهایی که از آن من شدند، به خواست اهور مزدا بندگان من بودند، مرا باج آوردند، آنچنان از من گفته شدی، چه در شب و چه به روز، آن کرده شدی.

۸- گوید داریوش شاه: اندر این کشورها مردی که وفادار بود، او را نیک نواختم، آن که آریغ (بدخواه، بی وفا) بود، سخت بازخواست کردم. به خواست اهور مزدا اینها بندگان کشورهایی که قانونهای مرا پیروی کردند، چو نشان از من (چیزی) گفته شدی، آنسان کرده آمدی.

۹- گوید داریوش شاه: اهور مزدا این پادشاهی به من فرا آورد، اهور مزدایم پشتیبانی کرد تا این پادشاهی بدست آوردم، به خواست اهور مزدا این پادشاهی را دارم.

۱۰- گوید داریوش شاه: اینست کرده من پس از آنکه شاه شدم:

کمبوجیه نامی، پسر کورش، از تخمه ما، او ایدر شاه بود. آن کمبوجیه را برادری بود بر دیه نام، هم مادر (و) هم پدر کمبوجیه. پس کمبوجیه آن بر دیه را کشت. چون کمبوجیه بر دیه را کشت، به مردم آگاهی نبود که بر دیه کشته شده است. پس کمبوجیه به مصر شد. چون کمبوجیه به مصر شد، پس مردم آریغ شدند، آنگاه دروغ در کشورها زیاد شد، هم در پارس، هم در ماد و هم در دیگر کشورها.

۱۱- گوید داریوش شاه: آنگاه مردی مغ بود گئوماته نام، او از پیشیا (ه) و وادا (به شورش) برخاست. کوهیست ارکدري نام، از آنجا؛ ۱۴ روز از ماه ویخنه گذشته بود هنگامی که برخاست. او مردم را ایدون دروغ گفت: «من بر دیه ام، پسر کورش، برادر کمبوجیه». پس مردم همه مهر گسل (شورشی یا بی وفا) شدند، از کمبوجیه به سوی او رفتند، هم پارس، هم ماد (و) هم دیگر کشورها. پادشاهی را او (برای خود) بگرفت (ربود)؛ ۹ روز از ماه گرم پده گذشته بود هنگامی که ایدو پادشاهی را (برای خود) بگرفت. پس کمبوجیه به مرگ خود بمرد.

۱۲- گوید داریوش شاه: این پادشاهی که گئوماته مغ از کمبوجیه (به زور) گرفت، این پادشاهی از پارینه از آن تخمه ما بود، پس گئوماته مغ (آن را) از کمبوجیه (به زور) بستد، هم پارس، هم ماد (و) هم دیگر کشورها را وی (برای خود) بگرفت (و) از آن خود کرد؛ او شاه شد.

۱۳- گوید داریوش شاه: نبود مردی، نی پاریسی، نی مادی، نی از تخمه ما، کسی که از آن

گنوماته مغ شهریاری را (به زور) گرفتن توانستی؛ مردم از او سخت می ترسیدند (که شاید) بسیاری از مردم را که بر دیه را پیش از آن می شناختند - بکشد. از ایرا مردم را بکشد: «مبادا مرا بشناسند که من بر دیه - پسر کوروش - نیستم». کسی چیزی بر ضد آن گنوماته مغ نیارست گفتن، تا من رسیدم. پس من (از) اهور مزدا پشتیبانی خواستم، اهور مزدا یم یاری کرد، از ماه باگیادیش ۱۰ روز گذشته بود؛ هنگامی که من با چند مرد آن گنوماته مغ و مردانی را که نزدیکترین پیروانش بودند، کشتم. سی گیاهوتی نام دژی (است از) سرزمین نیسایه (نسا) در ماد، آنجایش بکشتم؛ از او پادشاهی را بستدم. به خواست اهور مزدا من شاه شدم، اهور مزدا پادشاهی بمن فرا آورد.

۱۴ - گوید داریوش شاه: پادشاهی را که از خاندان ما گرفته شده بود، من آن را بر پای کردم، من آنرا بر جای (خود) ایستادم (آوردم). چونانکه در پارینه (بود)، آنسان من نیایشگاههایی را که گنوماته مغ بر کنده بود (ویران کرده بود)، ساختم من به جنگاوران افزار و گله و بندگان خانگی و خانه‌هایی را که گنوماته مغ از ایشان گرفته بود، باز دادم. من کارآمدان قوم را به جایگاه (پیشین) خود (شان) باز آوردم، هم پارس را، هم ماد را و هم کشورهای دیگر را. چونانکه پارینه (بود) ایدون من آنچه گرفته شده بود، باز آوردم. این (ها) را من بخواست اهور مزدا کردم، من تخشائی (کوشش) کردم تا دوده (ویس) شاهی مان را بر جای (خود) استوار کردم، بدانسان که (در) پارینه (بود). من تخشائی کردم، به خواست اهور مزدا، تا گنوماته مغ دودمان شاهی را که از آن ما (ست)، نبرد (نرباید، برنگیرد).

۱۵ - گوید داریوش شاه: اینست آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم.

۱۶ - گوید داریوش شاه: چون من گنوماته مغ را کشتم، پس مردی (بود) آسی نه نام، پور او پدرمه، او در خوزستان (به شورش) برخاست. به مردم چنین گفت: «من در خوزستان شاه هستم». پس خوزیان مهرگسل (شورشی) شدند، به (سوی) آن آسی نه رفتند، او در خوزستان شاه شد. و مردی (بود) بابلی، نیدین توبل نام، پس ای نیر، او در بابل (به شورش) برخاست. مردم را ایدون (به) دروغ گفت: «من بخت نصر هستم پس نبونه‌تید». پس مردم بابل همه به (سوی) آن نیدین توبل شدند. بابل مهرگسل (شورشی) شد، پادشاهی بابل را او (به زور) بگرفت.

۱۷ - گوید داریوش شاه: پس من (پیکی؟) به خوزستان فرستادم، آن آسی نه، بسته، به (سوی)

من گسیل شد، منش کشتم.

۱۸- گوید داریوش شاه: پس من به بابل شدم به (سوی) آن نیدین توبل که خود را بخت نصر می‌گفت. سپاه نیدین توبل دجله را داشت، آنجا ایستاده بود، و در آن حدود آبراه‌ها بود. پس من جنگاوران را بر مشکها افکندم، (گروهی) دیگر را سوار شتر کردم، برای دیگران اسب فراز آوردم. به خواست اهورمزدا از دجله گذشتم. آنجا آن سپاه نیدین توبل را بسی بکشتم. از ماه آسیادیه ۲۶ روز گذشته بود چون جنگ کردیم.

۱۹- گوید داریوش شاه: پس من به (سوی) بابل شدم، هنگامی که (هنوز) به بابل درنیامده بودم، شهری (بود) زازانه‌نام، برکنار فرات، آن نیدین توبل که خود را بخت نصر می‌خواند، با سپاه آنجارت، بر ضد من، برای جنگ کردن. پس (آنگاه) جنگ کردیم، اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه نیدین توبل را بسی بکشتم، دیگر (ان) به آب انداخته شد (ند)، آبشان ببرد. از ماه انامک ۲ روز گذشته بود چون جنگ کردیم.

ستون دوم

۲۰- گوید داریوش شاه: پس نیدین توبل با کمی سوارگریخت (و) به بابل شد. پس من به بابل شدم، به خواست اهورمزدا هم بابل را گرفتم و هم آن نیدین توبل را گرفتم. پس آن نیدین توبل را من در بابل کشتم.

۲۱- گوید داریوش شاه: تا من در بابل بودم، این کشورها ازم مهر گسل شدند: پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، خراسان، مرو، ثته گوش، سکا.

۲۲- گوید داریوش شاه: مردی (بود) مرتیه نام، پسر چین چیخری. کوگنکا نام شهرست در پارس، او آنجا می‌زیست. او در خوزستان (به شورش) برخاست. مردم را چنین گفت: «من ایمنش هستم، شاه در خوزستان».

۲۳- گوید داریوش شاه: در آن هنگام من به خوزستان نزدیک بودم. پس خوزیان از من ترسیدند، آن مرتیه را که مَهشت (سالار، بزرگترین) آنان بود، گرفتند، و منش کشتم.

۲۴- گوید داریوش شاه: مردی فرورتیش نام، مادی، او در ماد برخاست، مردم را چنین گفت: «من خشریتۀ هستم، از تخمۀ هوخشره. پس سپاه ماد که در میهن بود، آن از من مهرگسل شد. به (سوی) آن فرورتیش شد، او شاه گشت در ماد.

۲۵- گوید داریوش شاه: سپاه پارس و ماد که با من بودند، آن کم بود. پس من سپاه را فرستادم، ویدرنه نامی پارسی، بنده من، او را برایشان مهست (سالار) کردم، (و) چنین شان گفتم: «فراروید آن سپاه ماد را بشکنید که (خود را) از آن من نمی خواند.» پس آن ویدرنه با سپاه بشد، چون بماد فرا رسید، شهریست به ماد ماروش نام، آنجا او جنگ کرد با مادیها. آنکه مادیها را مهست (سرور) بود. او در آن هنگام آنجا نبود، اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاهی که از آن من (بود)، آن سپاهی را که از آن مهرگسلان (بود)، بسی بکشت، ۲۷ روز از ماه انامک رفته بود، چون با ایشان جنگ کرده (شد). پس آن لشکری که از آن من (بود)، کمپنده نام سرزمینی است در ماد، آنجا منتظر من ماند تا من به ماد رسیدم.

۲۶- گوید داریوش شاه: دادرشی نامی (بود) ارمنی، بنده من، او را من به ارمنستان فرستادم، چنینش گفتم: «پیش رو، سپاهی که مهرگسل (شورشی) (شده، خود را) از آن من نمی خواند، آن را بشکن.» پس دادرشی بشد. چون به ارمنستان رسید، پس مهرگسلان انجمن شده، بر ضد دادرشی رفتند (برای) جنگ کردن. دهکده ایست زوزهیه نام در ارمنستان، آنجا آنان جنگ کردند، اهورمزدا مرا یاری کرد، بخواست اهورمزدا سپاهی که از آن من (بود) آن سپاه شورشی را بسی بکشت، ۸ روز از ماه ثور - واهر گذشته بود که ایدون با ایشان جنگ کرده شد.

۲۷- گوید داریوش شاه: باز دومین بار شورشیان انجمن شده، به سوی دادرشی رفتند به جنگ کردن تیگر نام دژیست در ارمنستان، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من آن سپاه شورشی را بسی بکشت. ۱۸ روز از ماه ثور واهر گذشته بود که ایدون جنگشان کرده شد.

۲۸- گوید داریوش شاه: باز سومین بار شورشیان انجمن شده به سوی دادرشی رفتند به آورد کردن. اویم نام دژیست در ارمنستان، آنجا نبرد کردند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من، آن لشکر شورشی را بسی بکشت. از ماه ثای گرچی ۹ روز گذشته بود، چونشان پیکار کرده شد. پس دادرشی همچنان در ارمنستان برای من بماند، تا

من به ماد رسیدم.

۲۹- گوید داریوش شاه: پس وهومیه نامی، پارسی، بنده من، وی را من به ارمنستان گسیل کردم (و) چنین اش گفتم: «پیش رو سپاهی شورشی (خود را) از آن من نمی خواند، آن را بشکن». پس وهومیه بشد. چون به ارمنستان برسید، پس مهرگسلان انجمن شده، به سوی وهومیه رفتند به کارزار کردن. ایزلا نام سرزمینی (است) در آسورستان، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا، سپاه من لشکر شورشی را بسی بکشت. ۱۵ روز از ماه انامک گذشته بود که ایدونشان پیکار کرده شد.

۳۰- گوید داریوش شاه: باز دومین بار شورشیان انجمن شده به سوی وهومیه پیش رفتند به نبرد کردن. ائوتیاره نام، سرزمینی (است) به ارمنستان، آنجا کارزار کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فراهم آورد، به خواست اهورمزدا لشکر من سپاه شورشی را بسی بکشت، در ماه ثور واهر، به فرجامین (روز)، ایدون پیکارشان کرده شد. پس وهومیه همچنان در ارمنستان برای من ماند، تا من به ماد رسیدم.

۳۱- گوید داریوش شاه: پس من از بابل بدرآمدم (و) به ماد شدم. چون به ماد برسدیم. کندورو نام شهری (است) در ماد، آنجا آن فرورتیش، که (خود را) «شاه در ماد» می خواند، به سوی من آمد به پیکار کردن. پس کارزار کردیم. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا برد، به خواست اهورمزدا سپاه فرورتیش را من بسی بکشتم؛ ۲۵ روز از ماه ادوکنه - ایشه گذشته بود (که) ایدون جنگ کردیم.

۳۲- گوید داریوش شاه: پس آن فرورتیش با اندکی سوارگریخت، رگا (ری) نام، سرزمینی (است) در ماد، بدان سوی شد. پس من سپاه را در پی (او) فرستادم فرورتیش گرفتار نزد من آورده شد، منش هم بینی، هم دو گوش و زبان بریدم و همش، چشم برکندم، بر در (کاخ) من دربند داشته شد (تا) همه مردم او را دیدند، آنگاه او را در همدان بر دار کشیدم، و مردانی که نزدیکترین یارانش بودند، آنان را در همدان اندر ارگ، بدار آویختم.

۳۳- گوید داریوش شاه: مردی (بود) چیسن تخمه (چهرتهم) نام، اسه کرتیه ای؛ او از من مهر گسل شد، مردم را چنین گفت: «من شاه هستم در اسه گرت، (و) از تخمه هوخستره پس من سپاه ماد و پارس را گسیل کردم، تخم سپاده (تهم سپاه) نامی، مادی، بنده من، او را برایشان مهست (سالار) کردم؛ بدیشان چنین گفتم: «فراروید (و) سپاه شورشی را - که خود را از آن من نمی خواند، او را بشکنید. پس تخم سپاده با رزم آوران روانه شد، با چیسن

تخمه جنگ کرد، اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من آن سپاه مهرگسل را بشکست و چپسن تخمه را گرفت و نزد من فرستاد. پس من او را هم بینی، هم دو گوش ببریدم و همش، چشم برکندم، بر در (کاخ) من دربند داشته شد (تا) همه مردم او را دیدند؛ آنگاه در اردبیل بر دارش کردم.

۳۴- گوید داریوش شاه: اینست کرده من در ماد.

۳۵- گوید داریوش شاه: خراسان و گرگان از من مهرگسل شدند، (خود را) از آن فروریش خواندند. ویشتاسپه - پدر من - او در خراسان بود. مردم او را رها کردند، (و) مهرگسل شدند. سپس ویشتاسپه روان شد با لشکری که بدو وفادار (مانده) بود؛ ویشپوزتی نام شهری (است) در خراسان، آنجا جنگ آوردند با خراسانیان. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا ویشتاسپه آن سپاه شورشی را بسی بکشت. ۲۲ روز از ماه ویکنه گذشته بود که ایدون جنگشان کرده شد.

ستون سوم

۳۶- گوید داریوش شاه: آنگاه من سپاه پارس را از رگا (ری) به سوی ویشتاسپه فرستادم. چون آن لشکر به ویشتاسپه رسید، پس ویشتاسپه آن سپاه را برگرفت و بشد. پتی گربنه نام شهری (است) در خراسان، آنجا با شورشیان پیکار کرد. اهورمزدایم پشتیبانی فرابرد، به خواست اهورمزدا ویشتاسپه آن لشکر شورشی را بسی بکشت، یک روز از ماه گرم پده گذشته بود (که) ایدون جنگشان کرده شد.

۳۷- گوید داریوش شاه: پس آن سامان، از آن من شد. اینست کرده من در خراسان (پارثو).

۳۸- گوید داریوش شاه: سرزمینی (است) مرونام، آن از من مهرگسل شد. مردی (بود) فراده نام، مروزی، او رامهست (سالار) خودشان کردند. پس من دادرشی نامی، پارسی، بنده من، فرماندار باختر (بلخ) را به سوی او فرستادم، (و) چنین اش گفتم: «برو آن سپاه را بشکن که (خود را) از آن من نمی خواند». سپس دادشی با لشکر برفت، با مروزیان نبرد کرد. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد. به خواست اهورمزدا لشکر من آن سپاه مهرگسل را بسی بکشت، از ماه آسی یادی ۲۳ روز گذشته بود (که) ایدون پیکارشان کرده شد.

۳۹- گوید داریوش شاه: آنگاه آن سرزمین از آن من شد. اینست کرده من به بلخ.

۴۰- گوید داریوش شاه: مردی (بود) وه یزداته نام، شهری (است) تاروا نام، (از) سرزمینی یوتی (یوتیا) نام، در پارس، آنجا می زیست. او، دومین بار (به شورش) برخاست، در پارس. مردم را ایدون گفت: «من بردیه ام، پسر کوروش». آنگاه لشکر پارسی که در میهن (پارس) بود، از هرجائی (که) پیشتر بود، آن از من مهرگسل (شورشی) شد، به سوی آن وه یزداته برفت، وی شاه شد در پارس.

۴۱- گوید داریوش شاه: آنگاه من سپاه پارسی و مادی را که با (همپای، هوادار) من بود، فرستادم. ارته وردیه نامی، پارسی، بنده من، او را مهستان (سالارشان) کردم. سپاه دیگر پارسی، (از) پس من به ماد شد. پس ارته وردیه با سپاه به پارس رفت. چون به پارس رسید رخا نام شهری (است) در پارس، آنجا آن وه یزداته که خود را بردیه می خواند، با سپاه پیش آمد به سوی ارته وردیه برای پیکار کردن. آنگاه جنگ کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا لشکر من سپاه وه یزداته را بسی بکشت. ۱۲ روز از ماه ثور و اهر گذشته بود (که) ایدون کارزارشان کرده شد.

۴۲- گوید داریوش شاه: آنگاه آن وه یزداته با اندکی سوارگریخت، به پیشیا (ه) ووادا رفت، از آنجا سپاهی برگرفت. پس از آن به سوی ارته وردیه آمد به جنگ کردن. پرگه نام کوهی (است)، آنجا پیکار ساختند. اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا آورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر وه یزداته را بسی بکشت؛ ۵ روز از ماه گرم پده گذشته بود (که) ایدونشان کارزار کرده شد و آن وه یزداته را گرفتند و مردانی را کش نزدیکترین فرمانبرداران بودند، گرفتند.

۴۳- گوید داریوش شاه: پس من آن وه یزداته را، و مردانی را کش نخستین پیروان بودند - اووَدئی چینه نام شهری (است) در پارس، آنجا بر دارشان کردم.

۴۴- گوید داریوش شاه: اینست کرده من در پارس.

۴۵- گوید داریوش شاه: آن وه یزداته که خود را بردیه می خواند، او سپاهی به رخج فرستاد و یوانه نامی (بود) پارسی، بنده من، فرماندار در رخج به ضد او (فرستاد)، و برایشان مردی را مهست (سالار) کرد، (و) بدیشان چنین گفت: «بروید و یوانه را بشکنید و (هم) آن سپاهی که خود را از آن داریوش شاه می خواند. آنگاه آن سپاه - که وه یزداته فرستاد -

برفت، به سوی ویوانه به جنگ کردن. کاپیشکانی نام دژی (است)، آنجا جنگ کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فراآورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر شورش را بسی بکشت. ۱۳ روز از ماه انامک گذشته بود (که) ایدون نبردشان کرده شد.

۴۶- گوید داریوش شاه: باز پس از آن شورشیان انجمن شده به ضدویوانه پیش رفتند به جنگ کردن. سرزمینی (است) گندوتوه نام، آنجا جنگ کردند. اهورمزدایم پشتیبانی فراآورد، به خواست اهورمزدا سپاه من لشکر مهرگسل را بسی بکشت. ۷ روز از ماه ویخنه گذشته بود (که) ایدونشان نبرد کرده شد.

۴۷- گوید داریوش شاه: آنگاه آن مردی که آن سپاه را مهست (سالار) بود - که وه یزداته بر ضد ویوانه فرستاد - او گریخت، با اندکی سوار بشد - ارشاده نام دژی (است) در رنج - در آن نزدیکی بیامد. آنگاه ویوانه با سپاه در پی اش رفت. آنجا او را بگرفت و مردانی کش نزدیکترین پیروان بودند، (و) بکشت.

۴۸- گوید داریوش شاه: پس آن سرزمین از آن من شد. اینست کرده من به رنج.

۴۹- گوید داریوش شاه: تا من در پارس و ماد بودم، باز، دومین بار، بابلیان از من مهرگسل (شورشی) شدند. مردی (بود) ارخه نام، ارمنی، پسر هالیدته (خالدی)، او در بابل (به) شورش (برخواست. دوباله نام سرزمینی (است)، از آنجا (برخواست). او به مردم ایدون دروغ گفت: «من بخت نصرام پسر نبونه تید». آنگاه مردم بابل از من مهرگسل شدند، به سوی آن ارخه رفتند. او بابل را گرفت، او در بابل شاه شد.

۵۰- گوید داریوش شاه: آنگاه من سپاهی به بابل فرستادم. وینده فرنه (فریاب) نامی (بود) پارسی، بنده من، او را مهستان (سالارشان) کردم (و) چنین شان گفتم: «بروید آن سپاه بابل را بشکنید که خود را از آن من نمی خواند». پس ویندفرنه با سپاه به بابل شد. اهورمزدا مرا پشتیبانی فراآورد، به خواست اهورمزدا ویندفرنه بابلیان را بشکست (یا) بسته بفرستاد. ۲۲ روز از ماه ورکه زنه گذشته بود، چون آن ارخه که خود را به دروغ بخت نصر می خواند - و مردانی را کش نزدیکترین پیروان بودند، گرفت، بفرمودم آن ارخه را با مردانی که نخستین یارانش بودند، در بابل بر دار کردند.

ستون چهارم

۵۱- گوید داریوش شاه: اینست کرده من در بابل.

۵۲- گوید داریوش شاه: اینست آنچه من کردم، به خواست اهورمزدا، در یک سال پس از آنکه پادشاه شدم. ۱۹ نبرد کردم، به خواست اهورمزدا منشان شکستم و ۹ شاه را بگرفتم: یکی گئوماته مغ بود، او دروغ زد، چنین گفت: «من بردیام پسر کوروش». وی پارس را مهرگسل (شورش) کرد؛ یکی آسی نه نام خوزی (بود)، او دروغ زد، چنین گفت: «من در خوزستان شاهم» او خوزستان را شورشی کرد بر من؛ یکی نیدین توبل نام (بود) بابلی، او دروغ زد، چنین گفت: «من بخت نصرم، پسر نبونه‌تید». وی بابل را شورشی کرد؛ یکی مرتیه نامی (بود) پارسی، او دروغ زد، ایدون گفت: «من ایمنیشام پادشاه درخوزستان». وی خوزستان را شورشی کرد؛ یکی، فرورتیش نام، مادی (بود)، او دروغ زد، ایدون گفت: «من خشتیهام از تخمه هوشتره»، وی ماد را شورشی کرد؛ یکی، چیسین تخمه‌نام، اسه‌گرت‌ای (بود)، او دروغ زد، ایدون گفت: «من دراسه‌گرت پادشاهم، از تخمه هوشتره (ام)». وی اسه‌گرت را شورشی کرد؛ یکی، فراده نام مروزی (بود)، او دروغ زد، ایدون گفت: «من در مروشاهم»، او مرو را شورشی کرد؛ یکی، وه‌یزداته نام، پارسی بود، او دروغ زد ایدون گفت: «من بردیام، پسر کوروش»، وی پارس را شورشی کرد؛ یکی ارخه‌نام، ارمنی (بود)، وی دروغ زد، ایدون گفت: «من بخت نصرم پسر نبونه‌تید». وی بابل را شورشی کرد.

۵۳- گوید داریوش شاه: این ۹ شاه را من در این نبردها بگرفتم.

۵۴- گوید داریوش شاه: این کشورها که مهرگسل شدند، دروغ آنها را شورشی کرد، از برای آنکه اینها (این شاهان) به مردم دروغ گفتند، پس اهورمزدا بدست منشان انداخت، چونانکه کامم بود، بدانان بدانسان کردم.

۵۵- گوید داریوش شاه: تو که از این پس شاه باشی! از دروغ خود را سخت دوردار (سخت به پرهیز) مردی که دروغ‌زن باشد، او را سخت بازخواست کن، اگر اینسان اندیشی: «میهمم درست باد».

۵۶- گوید داریوش شاه: آنچه من کردم به خواست اهورمزدا در یک سال کردم. تو که از این

پس این نپشته بخوانی، آنچه بر دست من رفته است، باورت باد، ترا مباد که دروغ (اش) گمان کنی (پنداری).

۵۷- گوید داریوش شاه: به اهورمزدا سوگند یاد می‌کنم که این را من به راستی نه دروغ - در یک سال کردم.

۵۸- گوید داریوش شاه: به خواست اهورمزدا - و هنوزم کرده‌های دیگر بسی است که در این نپشته نوشته نشده. از برای این نوشته نیامده (است) مبادا آنکو از این پس این نپشته را بخواند، برای او آنچه بر دست من رفته است، زیاد نماید، این (نپشته) او را خشنود (متقاعد) نکند، (و) او آن را دروغ پندارد.

۵۹- گوید داریوش شاه: آن شاهان پیشین، تا آنگاه که زیستند، آنهمه بر دست آنان نرفت که به خواست اهورمزدا بر دست من رفت در یکسال.

۶۰- گوید داریوش شاه: اکنون بگذار آنچه بر دست من رفته است، ترا قانع (متقاعد) کند، پس (آن) را برای مردم پوشیده مدار! اگر تو این نپشته (سند) را پنهان نداری، (اگر) تو به مردم بازش گوئی، اهورمزدا دوست باد، و تخمه تو بسیار باد، و دیریزی!

۶۱- گوید داریوش شاه: اگر این نپشته (سند) را تو پوشیده داری، (اگر) به مردم بازش نگوئی، اهورمزدا ترا زنده باد، و ترا تخمه‌ای مباد!

۶۲- گوید داریوش شاه: این که من در یک سال کردم، به خواست اهورمزدا کردم. اهورمزدایم پشتیبانی فرا آورد و دیگر ایزدان (بغانی) که هستند.

۶۳- گوید داریوش شاه: از برای آن اهورمزدا مرا پشتیبانی فرا برد و دیگر بغانی که هستند، چونکه نه آریغ بودم، نه دروغزن بودم، نه زورگر (زورگوی، ستمکاره) بودم، نه من و نه تخمه‌ام. بر (راه) راستی رفتم (از روی داد رفتار کردم)، نه ناتوان (و) نه توانا را ستم کردم. مردی که با خاندان شاهی من همکاری کرد، او را نیک برکشیدم، آنکه گزند رسانید (فرمان نبرد)، وی را سخت بازخواست کردم.

۶۴- گوید داریوش شاه: تو که از این پس شاه باشی! مردی که دروغزن باشد، یا آنکو زورگر (ستمکار) باشد، اینها را دوست مباش، سخت بازخواستشان کن!

۶۵- گوید داریوش شاه: تو که از این پس این نپشته را - که من نوشتم - یا این پیکره‌ها

(نقشهای برجسته) را، به بینی، مبادا آنها را برکنی (تباه سازی)؛ تا هنگامی که توانا باشی، تا آن هنگام آنها را نگاه دار!

۶۶- گوید داریوش شاه: اگر این نپشته را، یا این پیکره‌ها را، به بینی (و) آنها را نکنی (تباه سازی)، و تا آنجا که ترا تهم (توان، نیرو) باشد، نگهشان داری، اهورمزدا ترا دوست باد، و ترا تخمه بسی باد و دبی! و آنچه کنی اهورمزدا برایت هژیر (نیکو) کناد!

۶۷- گوید داریوش شاه: اگر این نپشته را، با این پیکره‌ها را، به بینی، (و) آنها را بکنی (تباه سازی)، و تا آنجا که ترا تهم بود، نگهشان نداری، اهورمزدا ترا زنده باد، و ترا تخمه مباد، و آنچه بکنی، آنرا اهورمزدا برایت برگند (تباه سازد، براندازد)!

۶۸- گوید داریوش شاه: اینها این مردانی که آنجا بودند، چون من گئوماته مغ را کشتم - که خود را بر دیده می‌خواند - در آن هنگام این مردان با من همکاری کردند به مانند پیروان من: ویندفرنه نامی، پسر وایسپار، پارسی؛ هوتانه نامی، پورثوخره (سوخره، سرخه)، پارسی؛ گئوبرو نامی، پسر مردونیه، پارسی؛ ویدرنه نامی، پسر بغابیغ نه، پارسی؛ بگه بوخشه نامی، پسر داتووهیه، پارسی؛ اردومیش نامی، پسر وهوکه، پارسی.

۶۹- گوید داریوش شاه: تو که از این شاه باشی، تخمه (دودمان) این مردان را نیک نگه‌دار.

۷۰- گوید داریوش شاه: بخواست اهورمزدا، این (است) نوشته‌ام که من پرداختم. بعلاوه آن (به زبان) آریائی بود، و برپوست (درخت، پاپیروس؟) و برچرم و خشت بود؛ بعلاوه پیکره (نقش برجسته) ام را ساختم، بعلاوه دودمان نامه‌ام را نوشتم. و آن نوشته آمد، و پیشم خوانده شد؛ آنگاه من این نپشته را به همه جا فرستادم - اندر کشورها - مردم یک دل بر آن کار کردند.

ستون پنجم

۷۱- گوید داریوش شاه: اینست آنچه من کردم در دومین و سومین سال پس از آنکه پادشاه شدم. سرزمینی (است) خوزستان نام، این مهرگسل (شورشی) شد. مردی (بود) اته مثیه - یک ایلامی، او را مهست (سالار) کردند. پس از آن من سپاهی (بدانسوی) فرستادم.

مردی (است) گئوبرو نام، بنده من، پارسی، وی را مهستان کردم. پس از آن، گئوبرو با سپاه به ایلام شد، با ایلامیان جنگ کرد، آنگاه گئوبرو ایلامیان را بزد و بکشت، و سالارشان را گرفتار کرد و نزد من فرستاد، و من بکشتمش. پس از آن، (آن) سرزمین را از آن من گشت.

۷۲- گوید داریوش شاه: آن ایلامیها آریغ (بی وفا، بی دین، دشمن) بودند، و اهورامزدا بوسیله آنها پرستش نمی شد. من اهورامزدا را پرستیدم، به خواست اهورامزدا چونانکه کامم بود، با آنان بدانسان کردم.

۷۳- گوید داریوش شاه: او که اهورمزدا را پرستد، برکت ایزدی بر او خواهد رسید هم (به هنگامی که) زنده است و هم (آنگاه که) مرده.

۷۴- گوید داریوش شاه: آنگاه با سپاهی من به (سرزمین) سکا شدم، در پی آن سکاهائی که خود نیز دارند (می پوشند). این سکاها از من دور همی رفتند، چون به دریا (آمودریا یا سیردریا؟) رسیدم، با همه لشکریانم از آن بدان ور گذر کردم. آنگاه من سکاها را به سختی شکستم، (سرداری) دیگر را گرفتم، این یک دربند بنزد من فرستاده شد، کشتمش؛ مهست (سالار) آنان، سکونخه نام، او را گرفتند و پیش من فرستادند. آنگاه من دیگری را مهستان کردم، چنانکه کامم بود. پس از آن، آن سرزمین از آن من شد.

۷۵- گوید داریوش شاه: آن سکاها آریغ بودند، بوسیله آنان اهورمزدا پرستیده نمی شد. من اهورمزدا را پرستیدم، به خواست اهورمزدا چونانکه کامم بود، با آنان بدانسان کردم.

۷۶- گوید داریوش شاه: او که اهورمزدا را پرستید، برکت ایزدی بر او خواهد رسید، هم (آنگاه که) زنده است، و هم (به هنگامی که) مرده.

پیوست دوم
فهرست ایالات هخامنشی
در
سنگنبشته‌های فارسی باستان

از: ر.ج. کنت
ترجمهٔ ع. شاپور شهبازی

R.G. Kent
"Old Persian Texts: The List of Provinces" in:
Journal of the Near Eastern Studies, II (1943), 302-306.

نقل از:
«پژوهشهای هخامنشی: شامل هشت مقاله در باب تاریخ و
باستانشناسی هخامنشی»

فهرست ایالات هخامنشی در سنگنبشته‌های فارسی باستان

سنگنبشته‌های فارسی باستان پنج فهرست گوناگون از سرزمینهایی که در عهد داریوش و خشایارشا به شاهنشاهی هخامنشی تعلق داشتند، بدست می‌دهند، علاوه بر این‌ها، سه فهرست دیگر هم داریم که از اهمیت جداگانه و خاصی برخوردار نیستند. هدف من از ژرف نگری در آنها، نه بررسی «استانهای ایرانی» بعنوان مناطق حکومتی است، و نه تعیین دقیق هویت سامانهای نام برده شده، بلکه سر آن دارم که از هماهنگی و تطابق میان فهرستها اندیشه روشنی بیابم تا بتوانم شماره دقیق آن سرزمینها را که گمان دارم در بابشان خلط و پریشانی‌هایی روی داده است، در هریک از فهرستها بدست آورم. اینک این پنج فهرست را نقل می‌کنم، شماره سرزمینها را بوسیله اعداد کوچک بالای نامشان نشان داده‌ایم.

۱- فهرست ایالات در سنگنبشته بغستان (بیستون):^۱

- ستون یکم - (۱۴):^۱ پارَسَه^۲ اوژَه^۳ بایرُوش^۴ -
 (۱۵): ثورا^۵ آرَبایَه^۶ مودرایَه^۷ تَی‌یَی دَیَی^۸ سَپَرَد^۹ یَئوَنَه^{۱۰} ماد^{۱۱}
 آرمینه^{۱۲} کَت -
 (۱۶): پَتوکه^{۱۳} پارثو^{۱۴} زَرَن‌کَه^{۱۵} هَرایو^{۱۶} هوارزمی^{۱۷} باختریش^{۱۸} سوگود^{۱۹}
 گَن‌دار^{۲۰} سَس -
 (۱۷): کَه^{۲۱} تَه‌گوش^{۲۲} هَرَوَاتیش^{۲۳} مَکَه

۲- فهرست ایالات در سنگنبشته داریوش بزرگ بر دیوار صفة تخت جمشید (DPe):^۳

پس از آنکه از پارسه نام می برد، این کشورها را برمی شمارد:

- س (۱۰) ۱^۲ اَوُر ۲^۳ ماد ۳^۴ باپرو -
 (۱۱) - ش ۵^۵ آرباینه ۶^۶ ائورا ۷^۷ مودرای -
 (۱۲) ۱ - ۸^۸ آزمینه ۹^۹ کت پتوکه ۱۰^{۱۰} سپرد ۱۱^{۱۱} یه -
 (۱۳) - ثونا ۱۲^{۱۲} تی بی ۱۳^{۱۳} اوشکها ۱۴^{۱۴} اوتا ۱۵^{۱۵} تی یه -
 (۱۴) - ی ۱۶^{۱۶} دزیه یا ۱۷^{۱۷} اوتا ۱۸^{۱۸} دهباو ۱۹^{۱۹} ت -
 (۱۵) ۱۰^{۱۰} یا پَر دزیه ۱۱^{۱۱} آسه گزته ۱۲^{۱۲} پارنو ۱۳^{۱۳} زر -
 (۱۶) ۱۴^{۱۴} نکه ۱۵^{۱۵} هرایوا ۱۶^{۱۶} باختریش ۱۷^{۱۷} سوگود ۱۸^{۱۸} اوو -
 (۱۷) ۱۹^{۱۹} آرمی ۲۰^{۲۰} تنه گوش ۲۱^{۲۱} هروواتیش ۲۲^{۲۲} ه -
 (۱۸) ۲۳^{۲۳} یَن دوش ۲۴^{۲۴} گَن دار ۲۵^{۲۵} سکه ۲۶^{۲۶} مکه

۳- فهرست ایالات در نبشته داریوش از شوش (Dse):^۴

پس از آنکه از پارسه نام می برد، این کشورها را برمی شمارد:

- س (۲۱) ۱^۱ ماد ۲^۲ اَوُر ۳^۳ پارنو ۴^۴ هرایوا
 (۲۲) ۵^۵ باختریش ۶^۶ سوگود ۷^۷ هوارزمیش
 (۲۳) ۸^۸ زَرَن کَه ۹^۹ هروواتیش ۱۰^{۱۰} تنه گوش ۱۱^{۱۱} مکی -
 (۲۴) ۱۲^{۱۲} یا ۱۳^{۱۳} گَن دار ۱۴^{۱۴} هیندوش ۱۵^{۱۵} سکه ۱۶^{۱۶} هئومه و -
 (۲۵) ۱۷^{۱۷} زگا ۱۸^{۱۸} سکه تیگرختودا ۱۹^{۱۹} بابیر -
 (۲۶) ۲۰^{۲۰} وش ۲۱^{۲۱} ائورا ۲۲^{۲۲} آرباینه ۲۳^{۲۳} مودراینه
 (۲۷) ۲۴^{۲۴} ۲۱^{۲۱} آزمینه ۲۲^{۲۲} کت پتوکه ۲۳^{۲۳} سپرد ۲۴^{۲۴} یثوز -
 (۲۸) ۲۵^{۲۵} ۱ - ۲۶^{۲۶} تی بی دزیه یا ۲۷^{۲۷} اوتا ۲۸^{۲۸} تی -
 (۲۹) ۲۹^{۲۹} ۱۰ - ۳۰^{۳۰} پَر دزیه ۳۱^{۳۱} سکودر ۳۲^{۳۲} پوتایا
 (۳۰) ۳۳^{۳۳} کوشیا ۳۴^{۳۴} کزکا

۴- فهرست ایالات در نیشسته آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم (DNa):

- س (۲۲) / پس از نام بردن پازسه: ۲ ماد ۳ اَوُر ۴ پازتو ۵ هرای-
 (۲۳) - وا ۱ باختیش ۷ سوگود ۸ وواز -
 (۲۴) - یش ۹ زَرَن کَه ۱۰ هَرَوَاتیش ۱۱ تَه گُوش ۱۲ گَن -
 (۲۵) دار ۱۳ هَندوش ۱۴ سَکاهَتومَه ورگا ۱۵ سَه -
 (۲۶) - کَه تیگَر خَودا ۱۶ بایروش ۱۷ آ -
 (۲۷) - ثورا ۱۸ اَرَبایَه ۱۹ مودرایَه ۲۰ اَرمینَه
 (۲۸) ۲۱ کَت پَتوکَه ۲۲ سَپَرَد ۲۳ یَتونَه ۲۴ سِکاتِی یَ -
 (۲۹) رَدزَیَه ۲۵ سَکودَر ۲۶ یَتونانگَه پرا ۲۷ پوتای -
 (۳۰) - ۱ ۲۸ کوشیا ۲۹ مِجیا ۳۰ کَرکا

۵- سنگنبشته خشیارشا از تخت جمشید (XPh):

پس از اینکه پازسه را یاد می‌کند، کشورهای زیر را برمی‌شمارد:

- س (۱۹) ماد ۲
 (۲۰) ۳ اَوُر ۴ هروواتیش ۵ اَرمینَه ۶ زَرَن کَه ۷ پازتو
 (۲۱) ۸ هَرایو ۹ باختیش ۱۰ سوگَد ۱۱ هووآزرمیه -
 (۲۲) - ش ۱۲ بایروش ۱۳ آثورا ۱۴ تَه گُوش ۱۵ سَپَرَد
 (۲۳) ۱۶ مودرایه ۱۷ یثونا ۱۸ تِی یَی دَرینَه یا ۱۹ -
 (۲۴) رَی تِی اوتا ۱۹ تِی یَی پَرَدزَیَه داریه -
 (۲۵) - ی ۲۰ مِجیا ۲۱ اَرَبایَه گَن دار ۲۲ هَندوش
 (۲۶) ۲۳ کَت پَتوکَه ۲۴ دَها ۲۵ سَکاهَتومَه وَرگا ۲۶ سَگا
 (۲۷) تیگَر خَودا ۲۸ سَکودرا ۲۹ آکُوفجیا
 (۲۸) ۳۰ پوتایا ۳۱ کَرکا ۳۲ کوشیا

۶- فهرست ایالات در سنگنبشته داریوش شوش (DSm)

سراسر توسط براندنشتین از روی یک قطعه مختصر از روایت آکدی منقوش بر کاشی‌های رنگین بازسازی شده است*؛ این کاشی‌ها از نوع «بزرگ» هستند و بوسیله «شیل» یافت شده‌اند.** براندنشتین این فهرست را به ترتیبی منظم کرده است، که با صورت مذکور در سنگنبشته بغستان (بیستون) سازگار افتد، تنها شماره ۷، ۲۰ و ۲۳ را انداخته است و در عوض «هندوش»، «سکودرا»، «یثوناتکه برا» را در پایان افزوده است، این فهرست بخاطر باز ساخته بودنش، ارزش مستقلى ندارد.

۷- هفتمین فهرست

«پهلونبشته» هانیست که هریک از اورنگ بران منقوش بر نمای آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم را نام می‌برد، از روی همان اندازه از این نبشته‌ها که هنوز خوانا مانده، می‌توان دریافت که نمایندگان ولایات را به ترتیبی نشان داده‌اند که با ردیف مذکور در سنگنبشته بزرگ آرامگاه (داریوش، نقش رستم الف، بالاتر، فهرست چهارم را بنگرید) هماهنگ افتند.

۸- بهمین روال

«پهلونبشته‌هایی» که اورنگ بران منقوش بر نمای آرامگاه جنوبی در تخت جمشید را - که احتمالاً آرامگاه اردشیر سوم است - به سه زبان نام می‌برند، همان هفتمین فهرست را با تفاوت‌های املائی مختصری بدست می‌دهد.*** در بحث حاضر، پنج فهرست نخستین را بررسی می‌کنیم و اعداد ترتیبی را برای رسانیدن جا و مقام هریک از ایالات در آنها، بکار می‌بریم.^۱

این پنج فهرست به ترتیب ۲۳، ۲۶، ۳۰ و ۳۲ شماره دارند، دلیل اتخاذ شماره‌های

* - With, Brandenstein, in Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes, XXXIX, 55-58.

** - V. Scheil, Inscriptions des Achéménides à Suse, in Mémoires de la Mission archéologique de Perse, XXI, Mission en Susiane, Paris (1929), No. 12.

*** - A.W. Davis, in Journal of the Royal Asiatic Society, 1932, 373-77 E. Herzfeld, Altpersische Inschriften, 1938, 46-50, No 24.

فوق در مورد داریوش، تخت جمشید $(DPe)e$ و داریوش شوش $(DSe)e$ و خشیارشا، تخت جمشید $(XPh)h$ را بعداً بدست خواهیم داد. همچنانکه در جدول یکم می‌بینیم، سوای اقوام مختلف ایونیه‌ای و سکائی، بیست نام را می‌یابیم که در همه فهرست‌ها آمده‌اند. تفاوت‌های چندی در نوشتن نام‌ها یافت می‌شود.^۷ مودرایه [= مصر] در داریوش، تخت جمشید e ، بصورت مودرایا آمده است، و این یا نام سرزمین «مصر» است به حالت مؤنث مفرد - مثل حات مؤنث مفرد سکام در بغستان (ستون پنجم، س ۲۱) که در جایهای دیگر معمولاً در حالت مذکر (فاعلی) سَکَه دیده می‌شود. و یا اینکه یک صفت جمع است به معنی «مصریان» به همانگونه که در یثونا (= ایونیه‌ایها) بجای یثونه (= ایونیه) و یا مچیا (= مکرانیها) بجای مَکَه (مکران) می‌یابیم. باز در سنگنبشته بزرگ داریوش در بغستان (بیستون) و کتیبه داریوش، تخت جمشید، e ، هووازمسی^۸ داریم، ولی در داریوش نقش رستم، a و خشیارشا، تخت جمشید، h هووارزمیش، یا اُووژ (او - و - ژ) در داریوش، بیستون، داریوش، تخت جمشید، e و داریوش، نقش رستم a داریم، اما اُووژ (او = ژ) در خشیارشا، تخت جمشید، h ، و نیز سوگود (س - او - گَ - او - دَ) در داریوش، بیستون و داریوش، نقش رستم a آمده است، ولی در یکجای داریوش نقش رستم a ، سوگ او دَ (س - او - گ - دَ) داریم، و در جایی دیگر - خشیارشا تخت جمشید، h - همینطور هم در داریوش تخت جمشید، h ، س ۶ و داریوش همدان، س ۵/ سوگَدَ (س - او - گ - دَ). بهمین روال، مَکَه مذکور در داریوش، بیستون، و داریوش، تخت جمشید e ، جایش را به مچیا در داریوش، نقش رستم a ، و خشیارشا، تخت جمشید، h داده است.

ایونیه‌ایها و سکاها را در جدول دوم نام برده‌ایم، ولی باید بیاد داشته باشیم که متن فارسی باستان داریوش، شوش e ، یکسره از روی روایت آکدی بازسازی شده است و در باب جزئیاتش مطمئن نمی‌توان بود.

جدول یکم - مقام ایالات هخامنشی در فهرست‌های پنجگانه

شماره	نام قوم	نام اصلی	داریوش بیستون	داریوش تخت جمشید c	داریوش شوش e	داریوش نقش رستم a	خشایارشا تخت جمشید b
۱	فارسیان	پارسه	۱	۱	۱	۱	۱
۲	خوزیان	اوژ	۲	۲	۳	۳	۳
۳	بابلیان	بابیروش	۳	۴	۱۷	۱۶	۱۲
۴	آشوریان	اثورا	۴	۶	۱۸	۱۷	۱۳
۵	عربهای ناحیه اردن	اربایه	۵	۵	۱۹	۱۸	۲۱
۶	مصریان	مودرایه	۶	۷	۲۰	۱۹	۱۶
۷	لودیان	سپرد	۸	۱۰	۲۳	۲۲	۱۵
۸	مادها	ماد	۱۰	۳	۲	۲	۲
۹	ارمنیان	ارمینیه	۱۱	۸	۲۱	۲۰	۵
۱۰	کاپادوکیه‌ایها	کت پتوکه	۱۲	۹	۲۲	۲۱	۲۴
۱۱	پارتیان	پارثو	۱۳	۱۵	۴	۴	۷
۱۲	زرنگیان - سیستانیان	زرنکه	۱۴	۱۶	۹	۹	۶
۱۳	هراتیان	هراپوا	۱۵	۱۷	۵	۵	۸
۱۴	خوارزمیان	هووارزمی	۱۶	۲۰	۸	۸	۱۱
۱۵	بلخیان	باختریش	۱۷	۱۸	۶	۶	۹
۱۶	سغدیان	سوگود	۱۸	۱۹	۷	۷	۱۰
۱۷	گنداریان	گن‌دار	۱۹	۲۴	۱۳	۱۲	۲۲
۱۸	ته‌گودیان	ته‌گوش	۲۱	۲۱	۱۱	۱۱	۱۴
۱۹	رخجیان	هرخوواتیش	۲۲	۲۲	۱۰	۱۰	۴
۲۰	مکرانیان	مکه ۹	۲۳	۲۶	۱۲	۲۹	۲۰

جدول دوم - گروه بندی قبایل ابرنیه‌ای و سگانی

داریوش بیستون	داریوش تخت جمشید e	داریوش، شوش، e	داریوش نقش رستم h	خشیارشا، تخت جمشید h
۹- پیرونه ۷- تی تی تی دزیره یا	۱۱- پیروانی تی تی اوشکها ۱۲- اوتانی تی تی تی دزیره یا ۱۳- اوتانی دیا بر دزیره ۱۶ ۲۵- سکا	۲۴- پیرونا ۱۵- تی تی تی دزیره یا ۲۶- اوتانی تی تی بر دزیره ۱۵- سکا پیرونه ورگا	۲۳- پیرونه ۲۶- پیرونه نکه برا ۲۴- سگانی تی تی بر دزیره ۱۴- سکا پیرونه ورگا ۱۵- سکا پیگر خنودا	۱۷- پیرونا ۱۸- تی تی تی دزیره یا ۱۹- اوتانی تی تی بر دزیره داریشی ۲۶- سکا پیرونه ورگا ۲۷- سکا پیگر خنودا

جدول دوم نکاتی چند را روشن می‌سازد. مثلاً یثونه (ایونیه) مذکور در داریوش بیستون، و داریوش، نقش رستم *a*، در داریوش تخت جمشید، *e* بصورت «ایونیه‌ایها که از آن خشکی / آسیا / هستند» تبدیل شده است.

و در داریوش، شوش، *e* و خشیارشا، تخت جمشید *h* بگونه یثونا (= ایونیان) همچنین سَکَه (سکائیه) مذکور در داریوش بیستون، در داریوش، تخت جمشید، *e* بصورت سکا (= سکاها)^{۱۰} درآمده است و در فهرست‌های بعدی بگونه «سکاها» ی دو تیره یا دوگانه^{۱۱} «سرزمینهایی که آنور دریا (بند)» مذکور در داریوش، تخت جمشید *e* = /تی یی پردریه یا /، در داریوش، شوش، *e* محتملاً بصورت «آنور دریائیان» /تی یی پردریه یا /، در داریوش، شوش، *e* محتملاً بصورت «آنور دریائیان» /تی یی یَزَدَرِیه / درآمده است و در داریوش نقش رستم *a* قطعاً بگونه «سکاهائی که آنور دریا (بند)» = /سکاتی یی پردریه / و در خشیارشا، تخت جمشید *h*، بشکل «آنانکه آنور دریا می‌زیند» /تی یی پردریه داریتی / «آنانکه بر» دریایند» /تی یی دریه یا / در داریوش، بیستون، داریوش، تخت جمشید *e*، و داریوش، شوش، *e* هم دوباره پیدا می‌شود، اما در داریوش، نقش رستم *a*، مبدل می‌شود به «ایونیه‌ایهای پتاسوس دار»^{*}

/یثونا تَکَه برا / و در خشیارشا، تخت جمشید *h*، به «آنانکه بر دریا می‌زیند» /تی یی دریه یی یاداریتی / بدینسان، وضعیت اکنون روشن شده است، بدین معنی که: سه فقره مذکور در داریوش بیستون همه در فهرست‌های دیگر آمده‌اند، اما سکه (سکائیه) بعداً به دو قسمت تقسیم شده است و هر بخش بر قومی سکائی اطلاق گشته. «سرزمینهایی که آنور دریا (بند)» نخستین بار در داریوش تخت جمشید *e*، آمده است و اصطلاحی ناروشن است و برای این بکار رفته که در آن هنگام هنوز آن سرزمینها، نویافته و تازه گشوده می‌بوده‌اند، و سازمان نیافته: همین فقره را به آسانی در فهرست‌های دیگر می‌توانیم شناخت، هرچند که نامش تا اندازه‌ای دیگرگون گشته. از همه دشوارتر فقره «آنانکه بر دریایند» مذکور در داریوش، بیستون، می‌باشد، چون با توجه به محتوای کلام در خشیارشا، تخت جمشید *h*، یعنی «یثونات یی دریه یا داریتی» (آنانکه بر دریا می‌زیند) و همچنین فقره باز ساخته شده مشابهی که در داریوش، شوش، *e* می‌بایم، ممکنست با پژوهندگان پیشین هم‌آواز شد که در اینجا (یعنی در

* - [پتاسوس کلاه‌خودی بود لبه‌دار که همچون سپری سر و کله را از آفتاب هم مصون می‌داشت و بیشتر مردم تراکیه بر سر می‌گذاشتند از همین جهت به این مردم در روایت آکدی داریوش تخت جمشید *e* «دومین گروه یونانی، آنانکه سپر بر سرشان می‌پوشانند» نام داده شده است، نگاه کنید به پائین‌تر یادداشت ۱۵، مترجم]

داریوش، بیستون) «ایونیه‌ایهای آسیائی» از قلم افتاده‌اند، و تنها «ایونیه‌ایهایی که بر دریا می‌زیند» یادگشته.^{۱۲} ولی نحوه تذکار و فقره مورد بحث، وضع را بطو قاطع روشن می‌کند، چون که در این متن، «آنانکه بر دریایند / تی‌ئی دریه یا /» درست پیش از «یئونَه / = ایونیه /» نیامده است تا با آن یکپارچه دانسته شود، بلکه بوسیله یک نام دیگر، یعنی «سپرد / = لودیه /» از آن جدا شده است، و در نتیجه هیچگونه وابستگی دستوری با «ایونیه» ندارد.^{۱۴}

در فهرستهای بعدی، تمایلی به گروه بندیهای جغرافیایی مشخص است، مثلاً:

۱- «ایونیه» یا «ایونیه‌ایهای آسیائی» را داریم،

۲- «آنانکه بر دریایند» یا «آنانکه بر دریا می‌زیند» به روشنی «ایونیه‌ای» خوانده نشده‌اند، اما از اسناد دیگر می‌دانیم که به حقیقت چنان بوده‌اند.^{۱۵}

۳- «آنانکه آنور دریایند» یا «آنانکه آنور دریا می‌زیند» در داریوش نقش رستم *a*، سکائی خوانده شده‌اند.

این گروه بندی بروشنی می‌رساند که از «آنانکه آنور دریایند» مردم سرزمینهای آنور تنگه‌های بوسفور و هلسپونت اراده می‌شده است، اما آمدن واژه دَهِیاو (= سرزمینها) در فقره ۱۳ نبشته داریوش تخت جمشید *e* ممکنست دال بر آن باشد که در اینجا «سکودر» را هم شامل کرده بودند، چون سکودر در همین گروه بندی در داریوش، نقش رستم *a*، و داریوش، شوش *e* آمده است.^{۱۷} و ظاهراً بر منطقه تراکیه و مقدونیه، یا بخشی از آن ناحیه، اطلاق می‌شده است، هرگاه واژه دَهِیاو را بدینصورت تفسیر کنیم، علت آمدنش به صورت «جمع» روشن و عادی می‌نماید. باید توجه داشت که دو گروه دیگر سکائی را همواره در بخش کاملاً جداگانه‌ای از فهرست‌ها یاد کرده‌اند، و این با ذکر «سکاهائی که آنور سغدند» در نوشته‌های داریوش در تخت جمشید *h* و مکشوف از همدان سازگاری دارد.^{۱۸}

هشت نام دیگر ایالاتی داریم که در داریوش، بیستون یاد نشده‌اند، ولی در فهرست‌های بعدی آمده‌اند آنها را در جدول سوم مرتب کرده‌ایم.

چنان می‌نماید که ساگارتا (= آسَه گِرتَه) را بعنوان یک ناحیه اداری مستقل از ایالت ماد جدا کرده بوده‌اند، ولی باز آنرا بر جای نخستینش نشانیده‌اند، و در ماد ادغام کرده. سکودَر ممکن است به همانگونه که در پیش یادآور شدیم، در جزو دَهِیاو تی‌ئی پَرذَرِتَه (= سرزمینهایی که آنور دریایند) مذکور در داریوش، تخت جمشید (*e*) مفهوم می‌نموده، و بنابراین مقام مناسب در متن آن فهرست را دارا می‌بوده است. به قطعیت معین نمی‌توان کرد که آکثوفجیا = مردم آکثوفجیه (= کوه‌نشینان، کوهیان) کجا می‌زیسته‌اند، چون بسی از نواحی

ایران شهر هخامنشی کوهستانی بود، و در اسناد متأخر بواژه «کوهستان» بعنوان نام خاص مکان، بسیار برمی خوریم. فقرات دیگر این فهرست هشتگانه ظاهراً نتیجه کشورگشائیهای بوده است که مرزهای شاهنشاهی را فراتر کشانیده بوده.

جدول سوم - ایالاتی که در نبشته بیستون نیامده‌اند

نام ایالت	موقعیت	داریوش بیستون	داریوش تخت جمشید e	داریوش شوش e	داریوش نقش رستم a	خشیارشا تخت جمشید h
آسه گزته	ساگارتیا	۰۰۰	۱۴	۰۰۰	۰۰۰	۰۰۰
هیندوش	ناحیه سند	۰۰۰	۱۳	۱۴	۱۳	۲۳
دها	داهه [= دهستان]	۰۰۰	۰۰۰	۰۰۰	۰۰۰	۲۵
سکودر	تراکیه و مقدونیه	۰۰۰	۰۰۰	۲۷	۲۵	۲۸
اکتوفچیا	کوهیان، در؟	۰۰۰	۰۰۰	۰۰۰	۰۰۰	۲۹
پوتایا	لیبی	۰۰۰	۰۰۰	۲۸	۲۷	۳۰
کوشیا	حبشه	۰۰۰	۰۰۰	۲۹	۲۸	۳۲
کزکا	کاریه ^{۲۰}	۰۰۰	۰۰۰	۳۰	۳۰	۳۱

مناطق دیگری هست که شاید بیان‌دیشیم شایستگی آمدن در این فهرستها را دارا می‌بوده‌اند، اما در حقیقت هریک جزوی و یا منطقه تابعی از یک استان بزرگ مذکور در فهرست‌های مورد بحث بشمار میرفته‌اند. مثلاً ورکانه (= گرگان) هرچند با حروف ربط اوتا (= و) با پارژتو خراسان بستگی دارد، اما مسلماً بصورت یک جزو تابع از این ایالت حساب می‌شده است همچنین مرگوش (= مرو)، یکی از «سرزمینهای / دَهاوا/ شورش (سنگنبشته بیستون، ستون دوم، س ۷، ستون سوم، س ۱۱)، بخشی از ایالت باختریش (بلخ) بشمار می‌آمده است (بیستون، ستون سوم، ۲ و ۲۱). مناطق کوچکتری که یک دهیانوش (= سرزمین) خوانده شده‌اند، اما در حقیقت خود پاره‌ای از یک «دهیانوش» بزرگتر می‌بوده‌اند، عبارتند از:

نیایه*، سرزمینی در ایالت ماد (بیستون، ستون یکم، س ۵۸).

*- سرزمین نیا = نسا = دشت شاه‌آباد کنونی در کردستان، نگاه کنید به پژوهش استادانده^۱. پوردادو، فرهنگ

کَهْ فَهْ دَهْ (= کمپندَه) در ایالت ماد* (بیستون، ستون دوم، س ۲۷)،
 رَغَا** در ایالت ماد (داریوش، بیستون، ستون دوم، س ۷۱ و ۷۲)،
 ای ذالا، در آسورستان (بیستون، ستون دوم، س ۵۳)
 اثوتیار، ناحیه‌ای در ایالت ارمنستان (بیستون، ستون دوم، س ۵۸ و ۵۹)،
 یثوتیا، ناحیه‌ای از ایالت فارس (بیستون، ستون سوم، ص ۳۳)،
 گَدوئَو، ناحیه‌ای (محملاً) در ایالت رَخج (بیستون، ستون سوم، س ۶۶)،
 دوباله، ناحیه‌ای (محملاً) در بابل‌زمین (بیستون، ستون سوم، س ۷۹).
 بیرون از آنچه در سنگنبشته بیستون آمده است، تنها نام منطقه دیگری که در یک
 نوشته فارسی باستان می‌شناسیم، کَرْمَانَه (= کرمان)^{۲۱} می‌باشد، که پرورشگاه یک نوع چوب
 تزئینی* بوده است که برای ساختمان کاخ داریوش بزرگ در شوش می‌فرستاده‌اند (داریوش،
 شوش f، س ۳۵)، احتمال می‌رود که این ناحیه از نظر اداری تابع ایالت پارس - که در غرب
 آن افتاده - می‌بوده است.^{۲۲}

بررسی و سنجش حاضر از پنج فهرست ایالت ایرانی مذکور در سنگنبشته‌های پارسی
 باستان متعلق به داریوش بزرگ و خشیارشاه، دو نکته را روشنی باز نموده است:

۱- اصطلاحات «یونانی‌بی دَریه‌ها داریتی» / «ایونیه ایها، که بر دریا می‌زیند»
 یاد شده در نوشته خشیارشا در تخت جمشید h، و «یونانی‌بی دریه یا» (=)
 ایونیه ایها که بر دریایند در نوشته داریوش در شوش e، دو ایالت جداگانه را
 توصیف می‌کنند:

یکی «یونَه = ایونیه» / و دیگری «آنانکه بر دریایند / تی‌بی دریه یا» / و یا
 «آنانکه بر دریا می‌زیند / تی‌بی دَریه‌ها داریتی».

۲- اصطلاح «دَهِیاوتی یا پردریه» مذکور در نوشته داریوش، تخت جمشید e،
 در فهرستهای بعدی بصورت «سکاهائی (یا آنهائی) که آنور دریایند (یا
 می‌زیند)» درمی‌آید، در اینجا واژه سرزمین را بصورت جمع (= دَهِیاوَ)
 آورده‌اند، چون اصطلاح مورد بحث به غیر از اشتمال بر سکاهائی که بر کناره
 دریای سیاه می‌زیستند، محملاً شامل ناحیه سکودر مذکور در فهرستهای

→

ایران باستان، ج ۱، تهران (۱۳۲۶)، ص ۲۸ و مابعد.

*- به یونانی کمبندیس، مأخوذ از نام کوههای کامپاندوس = کوهستان غربی کنگاور.

**- رَغَه = ری، ناحیه ری قرون وسطی.

بعدی هم می شده است.

افزوده‌های مترجم

ایران شهر روزگار هخامنشیان تقسیمات بسیار متشکل اداری، نظامی، سیاسی و اقتصادی داشت، و این تقسیمات را داریوش بزرگ سامان داده بود. در مآخذ ما، یعنی سنگنوشته‌های هخامنشی و مطالب منقول در تاریخ هرودوتوس، اختلافاتی در حدود و شماره ولایات هخامنشی دیده می‌شود که موضوع سخن و گفتگوهای بسیار بوده است و نوشته‌کنت تنها یکی از این گونه بررسیها است، و ما نیز بحثی داشته‌ایم که چکیده‌اش چنین می‌شود: در ایران شهر «مردم» گوناگون می‌زیستند که هریک آداب و رسوم خاص خود داشتند و هر کدام در یک «سرزمین» محدود، بسر می‌بردند. از این جهت ایران هخامنشی دارای یک نوع تقسیم‌بندی خاص سیاسی - اجتماعی بود که بنابر آن سرتاسر کشور به «سرزمین‌هایی» تقسیم می‌شد که در هریک «مردم» مشخصی می‌زیستند. مثلاً در سرزمین پارس، پارسیان، و در سرزمین سغد، سغدیان و الخ...، این تقسیم‌بندی همانست که در «نوشته‌ها» و «نقوش» هخامنشی انعکاس پیدا کرده است، یعنی در هنر هخامنشی یک نفر سغدی، نماینده «سرزمین» و «مردم» سغد بشمار می‌رود، و غیره، و در نوشته‌های شاهنشاهان «ماد» و یا «بلخ»، «سرزمین ماد» و «سرزمین بلخ» و نیز «مادها» و «بلخیان» را می‌رسانیده است. بهمین جهت در سخن از شورشها می‌خوانیم: «ماد نام سرزمینی، آن بر من بشورید» یا «خراسان و گرگان از من مهر گسل شدند، و (خود را) از آن فرورتیش خواندند»... و همانند آنها که در همه جا مقصود از سرزمین، قوم ساکن آن سامانست. در نتیجه یک نوع تقسیم‌بندی شاهنشاهی مبتنی بود بر «اقوام» تابع، و تعداد این «اقوام» تابع در آغاز پادشاهی داریوش ۲۳ بود، که در ۲۳ «سرزمین» بزرگ می‌زیستند، و با گسترش مرزهای شاهنشاهی، و یا تغییر پایگاه و وضع اقوام، این شماره به ۳۰ و ۳۲ هم رسید.

«اقوام» شاهنشاهی هخامنشی که در «سرزمینهای» متعدد می‌زیستند. بنابر سنگنوشته آرامگاه داریوش بزرگ (Dna) بدینگونه بودند:

- ۱- پارسه، سرزمین پارسیان، تقریباً فارس امروزی
- ۲- ماد، بوم مادها، سرزمینهای میان شهری و رود دجله در غرب ایران.
- ۳- اَوُر (خوز - خوز - خوزستان)، سرزمین خوزها / = خوز + ستان

- ۴- پارژتو، سرزمین پارژتوها، خراسان و گرگان امروزی،
- ۵- هزایوا، هری /در هری رودمانده/، ناحیه هرات.
- ۶- باختیش، بلخ، سرزمین بلخیان، از دامنه‌های شمالی هندوکش تاکنار رود آمویه.
- ۷- سوگود، سغد، سرزمین سغدیان، میان سرچشمه آمویه و سیردریا.
- ۸- هووارزمی، خوارزم، مسکن خوارزمیان، در پائین رود آمویه.
- ۹- زرنکه، زرنج، سیستان باستانی، در شرق و پائین رود هیرمند.
- ۱۰- هرخوواتیش، رخج، دره رود هیرمند در جنوب کوه هندوکش.
- ۱۱- تته گوش /صدگو، ناحیه صدگاو/، پنجاب.
- ۱۲- گندار، قندهار کهن، دره کابل و پیرامون غزنین تا برسد به رود سند.
- ۱۳- هیندوش، هند شمالی، دره شرقی و بطور کلی حوضه رود سند.
- ۱۴- سکا تیگرخودا، سکا‌های تیزخود، که در آسیای میانه می‌زیستند.
- ۱۵- سکا‌نومه ورگه، سکا‌های هوم پرست، همسایگان سکا‌های تیزخود.
- ۱۶- بابیروش، بابل زمین، بین‌النهرین جنوبی و مسکن بابلیان.
- ۱۷- آثورا، آسورستان، بین‌النهرین شمالی، سوای سرزمین شرقی رود دجله و پیرامون اردبیل، که از آن ماد بود.
- ۱۸- آربایه، عربستان (سرزمین اردن و سوریه).
- ۱۹- مودرایه، مصر.
- ۲۰- ارمینه، سرزمین ارمنی‌ها در مغرب ماد.
- ۲۱- کت پتوکه، کاپادوکیه، آسیای کوچک مرکزی.
- ۲۲- سپرد، ساردیس (= لودیه)، سرزمین لودیان.
- ۲۳- یثونه، کناره‌های غربی آسیای کوچک، سرزمین یونانیان آسیا که گاهی آنان را یثونه تی‌ئی اوشک‌هیا یعنی «یونانیان خشکی» نیز می‌خواندند.
- ۲۴- سکا پردریه، سکا‌های آنور دریا (ی اژه و سیاه)، سکا‌های اروپائی.
- ۲۵- سکودر، تراکیه و مقدونیه.
- ۲۶- یثونه تکه‌براء، یونانیانی که کلاه سپردار داشتند، تالیان.
- ۲۷- پوتایا، سرزمین لیبی در غرب مصر.
- ۲۸- کوشیا، حبشه، در جنوب مصر.
- ۲۹- مچیا، مکه، مکران، در شمال دریای عمان

۳۰- کَرَکا، کاریه، در آسیای کوچک.

یک گونه تقسیم‌بندی دیگری که سیاسی - اقتصادی می‌توان نامید، نیز موجود بود که بنابر آن سرتاسر ایران‌شهر به ۲۰ ناحیه مالیاتی و سیاسی تقسیم می‌شد که هر ناحیه ۱۰ خسترپَه (= شترپَه = شهر) می‌خواندند که ایالت یا «کشور» معنی می‌داد، و آن را به فرمان یک والی می‌گذازدند که پاینده آن باشد، و وی را «خسترپاون» می‌گفتند و همین واژه است که در یونانی / و از آنجا به زبانهای اروپائی / رفته است و ساتراپی و ساتراپ را درست کرده است. هرودوتوس با استفاده از یک فهرست دولتی ایرانی، ساتراپیهای هخامنشی را بر شمرده است، و تصریح کرده که سازمان دادن آنها کار داریوش بزرگ بوده است. برای مطالبی که در این یادداشت آوردیم، مراجعه بفرمائید به: ع. شاپور شهبازی، جهاننداری داریوش بزرگ، شیراز (دانشگاه پهلوی، شماره ۲۶) ۱۳۵۰، ص ۸۷ و پس از آن.

یادداشتها

۱- در این مورد، نگاه کنید به:

E. Herzfeld, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*, I (1928), 79-118; Oscar Leuze, *Die Satrapeneinteilung in Syrien und Zweistrumlande von 529-320*, in *Schriften der Königsberger Gelehrten Gesellschaft. Geisteswissenschaftliche Klasse*, ii Jahr, Heft 4 (1935).

۲- شماره ۹ را پثونه باید خواند، همچنانکه بنویست رأی داده:

Millet- Benveniste, *Gram. de vieux- Perse*, 348.

نه آنگونه که روالینسن و کینگ - تامسون نظر داده‌اند: یثونا.

۳- شماره ۱۳، پردریه ضبط درست نبشته است که کامرون بتازگی از روی خود سنگ بیستون خوانده است، نگاه کنید به:

J N E S, II (1943), 307-13.

۴- همه این فهرست از روی متن آکدی که تقریباً کامل است، ترجمه شده است: امکان دارد که تغییرات جزئی در این نامها راه یافته بوده اما تنها تغییر مهمی که احتمال آن را نادیده نمی‌شود گرفت، اینست که بجای پوتایایا کوشیا شاید چیزی اصلاً نبوده است، چه در اینجا

لوحه آکدی بکلی شکسته است و آن محل از میان رفته کوچک می‌نماید، بطوری که دو نام مذکور را تنها با زحمت بسیار می‌توانسته‌اند بر آن بنویسند. [در مورد این سنگنبشته، نگاه کنید به:

Seheil, Mission arch, en Susiane, XXIV, 116-25; Kent, J A O S, LIV, 40-50 ; LVIII, 112-21; Weissbach, Zf A, XLIV, 150-69.

۵- علت آمدن آن در آخر سکودروکوشیه (شماره‌های ۲۸ و ۳۲) آنست که در اصل نسخه خواسته بوده‌اند سکودر... کوشیه را به سکودر... کوشیا تبدیل کنند، اما حرف آخر کوشیا بجای حرف آخر سکودر هم نشسته است، و این لغزش پیش آمده.

۶- [در این یادداشت کنت اصول طبقه‌بندی و ارجاع به علامات اختصاری نبشته‌های پارس باستان را متذکر می‌شود، که چون موردی نداشت، ترجمه نشد.]

۷- در مورد وضع املائی داریوش، شوش، سخنی در اینجا به میان نمی‌توان آورد، چونکه این نبشته صرفاً «باز ساخته» شده است، چنان می‌نماید که تمایل رسم الخط و شیوه نویسنده‌گی آن گاهی به داریوش، نقش رستم، مشابهت می‌یافته است و گاهی به خشیارشاه تخت جمشید.

۸- [توضیحی درباره تغییرات احتمالی املائی این نام بود، که حذف شد.]

۹- مکه ممکنست مکران یا مکران، در بلوچستان جنوبی، بوده باشد، یا سرزمین مکیا در عربستان، جنوب خلیج عمان، نگاه کنید به نوشته من در.

J A O S, LVI, 217-18.

۱۰- احتمالاً مذکر جمع باشد، برغم آنکه در داریوش، بیستون، ستون پنجم، س ۲۱ و ۲۲ سکام در حالت مفعولی و صیغه مؤنث مفرد داریم.

۱۱- بگفته پوزنر، در فهرستی که در کتیبه‌ای به خط تصویری برستونی در تل‌المسخره (نزدیک کانال سوئز) در مصر یافته‌اند، به جای سکاتیگرخثود (سکاهای تیزخود)، س ک پ خ یعنی «سکاهای ناحیه مردابی» آمده است و بجای سکاهنومه ورگا (سکاهای /هوم پرست /)، س ک ت، یعنی سکاهای دشتی، نگاه کنید به:

G. Posener, La premiere domination perse en Egypt, Cairo (1936), 54, 184-85.

۱۲- حالت مکانی دریه یا /لفظاً: در دریا/ را باید بصوتر «بر /یعنی کنار، برکنار/ دریا» معنی کرد، چونکه این ایالات بروشنی همان است که پایتختش داسکی لین بوده، در فاصله اندکی درون خشکی از ساحل پرویتتس، درست به همانگونه که پیوسته امستد قبول داشته است، مثلاً نگاه کنید به:

Olmstead, C P, XXXIV, 1939, 307.

و این موضوع را مدتها پیش ی. پراشک متوجه شده بوده:

Preasek Geschichte der Meder und Perser, II, 53.

اما این حقیقت را معمولاً فراموش کرده‌اند، و نام مورد بحث را مربوط به ایونیه‌ایهای جزیره‌نشین دانسته‌اند.

۱۳- [یادداشتی است که کنت دربارهٔ مراجعی پیشین برای مربوط دانستن یثونه‌تی دریه یا با «یونانیان جزیره‌نشین» آورده است که به موضوع ما ربطی نمی‌یابد.]

۱۴- [یادداشتی است دربارهٔ موردی دستوری، که حذف شد.]

۱۵- در داریوش، نقش رستم، روایت آکدی بجای «یثونه تکه‌بر» دارد: یثونه‌های دومین، که سپهر بر سر می‌پوشند).

۱۶- یادداشت شماره ۳ را ببینید.

۱۷- اما در پشت یک گروه دیگری از سکاها در نبشته خشیارشا از تخت جمشید، آمده است.

۱۸- لشکرکشی داریوش بر علیه سکاها، شورشی، که در ستون پنجم سنگنبشته بیستون توصیف گشته است، بر علیه سکاها، تیزخود دشتهای شرقی بوده است، البته داریوش از یک دریه [دریا] گذشت، اما این دریا، رابطه‌ای با آنکه در پردریه مقصود است، نداشته.

۱۹- برای اثبات این موضوع که پاتایا همان لیبی بوده است، نگاه کنید به:

Cameron, J N E S, II (1943), 309.

۲۰- برای دلیل قاطع در اثبات این تعیین هویت، نگاه کنید به:

Eilers, O L Z, XXX VIII (1935), 201-13.

۲۱- اما بدون استعمال واژهٔ دهیانوش (سرزمین)، هیچکدام از سرزمینهایی که برای کاخ شوش شیئی فرستاده بوده با این اسم عام یاد شده است. اما متن می‌گوید: هچاگندارا ابری به اوتاهچا کرمانا (یعنی ازگندارو از کرمان)، که نشان می‌دهد حداقل از جنبهٔ جغرافیائی، یا با اشاره به قومشان (در حالت جمع) یا بصورت نام قومی (مانند کاره‌هی به ائوریه، یعنی قومی که آشوری‌اند) یاد شده‌اند.

۲۲- از استاد ج.ج. کامرون که با سخاوتمندی پیشنهادات مفیدی در مورد چند نکته به من ارائه داد، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم، با استفاده از این نظریات، مقاله حاضر بهره‌مندی فراوان یافته است.

پیوست سوم
شرح نقوش مربوط به اقوام

نقل از:
«تخت جمشید»
تألیف اریش ف. اشمیت

ترجمة عبدالله فریار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲
صفحات ۷-۸۴

هیأت‌های نمایندگی

همانگونه که در مقدمه مترجم بر کتاب آمد، تصویر اقوام تابع شاهنشاهی هخامنشی به کرات بر پلکانها و دیوارها و دهلیزهای کاخهای تخت جمشید و همچنین نمای آرامگاه شاهان هخامنشی حجاری و مصور شده است. تمام این حجاریها که قرن‌ها در معرض آسیب ناشی از عوامل طبیعی و بی‌خبری و دستبرد بوده به شدت آسیب دیده است. سالم‌ترین حجاری‌ها مربوط می‌شود به آن بخش از دیوارهای پلکان شرقی کاخ آپادانا که زیر خاک رفته بود و نسبتاً سالم مانده است. تصاویر الف از حجاریهای پله‌کان شمالی کاخ آپادانا و تصاویر ب از حجاری پله‌کان شرقی کاخ مزبور است.

نقوش برجسته مزبور به احتمال زیاد مراسم جشن نوروز را نشان می‌دهد. هر دو پله مشتمل بر تصاویر و مناظر همانند می‌باشد. عمدتاً عبارتند از نقش بیست و سه هیئت نمایندگی از اطراف و اکناف شاهنشاهی. وضع تصاویر در جبهه‌های دو پلکان برعکس یکدیگر است. بدین ترتیب که نقوش یک پلکان جهت مخالف تصاویری را که در پلکان دیگر نموده شده است نشان می‌دهند. اما مطابق معمول گاهی هم در میان دو تصویر اختلافات فاحش دیده می‌شود.

ه. ص. ز.

هیأت نمایندگی مادی‌ها

(لوحه ۱ در نقشه شماره ۱ به سرزمین مادا Mada مراجعه شود)^(۱)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت (سفیر) لباس مادی به بر و کلاه گرد و

۱- محل جغرافیایی مللی که در این قسمت ذکر گردیده در نقشه شاهنشاهی هخامنشی (شکل ۱) نموده شده است.

شمشیر کوتاه دارد. هشت نفر همراهان او بدون سلاح اند و حامل خراجی که عبارت باشد از: سب و دو عدد کاسه و یک شمشیر مادی و دو حلقه بیضی شکل سنگین که شاید در اصل دارای نقش سر حیوان بوده است و دو حلقه ساده سنگین و جبه و قبا و شلوار. کلاه هشت نفر مزبور باشلیق است که سه قبه در جلو سر دارد و لباس ایشان شبیه لباس رئیس هیأت نمایندگی است که عبارت باشد از قبای کمردار و شلوار بلند و کفش بنددار.

پلکان شمالی - حاجب پارسی. سفیر مادی. از پنج نفر همراهان (فقط قسمت پایین نقش ایشان باقی مانده است) یک نفر اسبی را می آورد (که در نقش پلکان شرقی وجود ندارد). در اینجا نیز هدیه نفر آخری یک ثوب شلوار است.

هیأت نمایندگی شوشیان

(لوحة ۲ در نقشه شماره ۱ به سرزمین اوجا *Uvja* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت نمایندگان بدون اسلحه است. پنج نفر همراهان او لباس مشابه دارند که عبارت است از: جامه پارسی، کفش دگمه دار سه بند، نوار به شکل بند ساده که به دو صورت در قسمت پشت سر بسته شده است. هدایا: دو کمان که انتهای آنها به شکل سر اردک است؛ دو دشنه با غلاف از نوع دشنه های پارسی؛ یک شیر ماده که سر را برگردانده است و به سه نفر از همراهان می غرد. یکی از این سه نفر بند شیر را با طناب نگاهداشته و چوبی را بلند کرده است؛ دو نفر دیگر هر کدام بچه شیری به بغل دارند.

پلکان شمالی - آنچه مانده است با نقوش پلکان شرقی کاملاً شباهت دارد جز اینکه جهت آن خلاف جهت نقوش پلکان شرقی است.

هیأت نمایندگی ارمنیان

(لوحة ۳ در نقشه شماره ۱ به سرزمین ارمنیه *Armina* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت نمایندگی بدون اسلحه است و دو نفر همراهان او لباس سبک مادی دربردارند که عبارت باشد از قبای کمردار، و شلواری که در قسمت قوزک پا بسته است، کلاه باشلیق سه قبه که طرفین آنرا به پشت بسته اند. رئیس هیأت گوشواره به گوش دارد. هدایای این هیأت مشتمل بر اسبی است که روی سینه آن زنگی

آویخته‌اند و یکی از افراد هیأت آنرا با خود می‌آورد و پارچی با دو دسته به شکل شیر دال که نفر دومی آنرا عرضه می‌دارد.

پلکان شمالی - حاجب پارسی. رئیس هیأت و چهار نفر همراهان حامل هدایا. لباسها تا آنجا که باقی مانده است کاملاً با نقوش پلکانهای شرقی شباهت دارد ولی نقش سر رئیس هیأت نشان می‌دهد که کلاه او از نوع کلاه مدور مادی‌ها بوده است. انتهای نوک دار کلاه در عقب سر آخرین نفر نشان می‌دهد که اعضای هیأت باشلیق به سر داشته‌اند. این مطلب معلوم می‌دارد که رئیس هیأت و نمایندگان مادی (با در نظر گرفتن نقش هیأت شماره ۱ در پلکان شرقی) با اعضاء هیأت نمایندگی ارمنستان (؟) در نقوش شمالی یک نوع لباس داشته‌اند. هدایای هیأت ارمنستان در پلکان شمالی عبارت است از: جبه و قبا و شلوار و دو ظرف تقریباً استوانه شکل. این اشیاء شبیه بعضی از هدایائی است که مادی‌ها آورده‌اند ولی با هدایای ارمنیان در نقوش پلکان شرقی فرق دارد.

هیأت نمایندگی هراتیان؟

(لوحة ۴ در نقشه شماره ۱ به سرزمین هارایوه *Haravia* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت (که شاید بدون اسلحه باشد) جبه در بردارد و غیر از این موضوع لباس او با لباس سه نفر همراهانش فرقی ندارد؛ قبای کمردار از نوع قبای مادی، شلوار که لبه‌های آن درون کفش نهاده شده است، باشلیق از پارچه‌ای که اطراف سر و گردن پیچیده است. در پشت سر دو نفر از اعضای هیأت یک سر پارچه باشلیق پیدا است. هدایا عبارت است از: دو ظرف شتر دو کوهانه بلخی (*Bactrian*) که زنگ بر گردن دارد و پوست حیوان.

پلکان شمالی - فقط نیمه نقوش یا قسمتی از نیمه بالائی نقش شتر باقی مانده است. پشت سر رئیس هیأت علاوه بر نفر حامل پوست به جای دو نفر سه نفر دیگر دیده می‌شود.

هیأت نمایندگی بابلیان

(لوحة ۵ در نقشه شماره ۱ به سرزمین بابیروش *Babirus* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت (که شاید بدون اسلحه باشد) دست راست

خود را بلند کرده و پنج نفر همراهانش که لباس همه یکسان است؛ جامه آستین کوتاه شال گردن نیم‌دایره شکل با منگوله که از روی شانه به سمت جلو انداخته شده است، کلاه مخروطی که نوک دراز آن در عقب آویزان می‌باشد، کفش ساده کوتاه. هدایا عبارت است از: دو جفت جام، پارچه که حاشیه تور و منگوله دارد و گاو کوهان‌دار.

پلکان شمالی - ظاهراً شبیه نقوش پلکان شرقی است جز اینکه جهت آن خلاف جهت نقوش مزبور می‌باشد.

هیأت نمایندگی آشوری

(لوحة ۶)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت که ظاهراً بدون اسلحه است و پنج نفر همراهانش که لباس مشابه دارند جز دو نفر آخری (مهرها) که سر برهنه هستند: جبه بلند آستین کوتاه با طرح چین‌دار (گویا نشانه پارچه پشمی است)، شال گردن که گوشه‌های منگوله‌دار دارد و روی شانه چپ افتاده است، کلاه مخروطی شبیه دستار، قسمتی از گیس بافته که برکنار شانه افتاده است. کفش کوتاه دارای نوک کمی برگشته. هدایا عبارت است از: دو گلدان فلزی که دسته آنها به شکل گاو بالدار است؛ دو کاسه فلزی؛ دو حلقه بیضی شکل که هر کدام دارای نقش شیر دال است. عرابه ساده که دو اسب آنرا می‌کشند. عرابه و اسبها، دهانه‌های اسب شبیه عرابه شاهی است که شرح آن گذشت. سر میله محور عرابه نیز به شکل انسان بوده و در این مورد شبیه بس (*Bes*) خدای مصری است.

پلکان شمالی - فقط رئیس هیأت و دو نفر از همراهانش کلاه بر سر دارند. هیچ یک از جبه‌ها دارای طرح نیست و چین شال‌گردنها نموده نشده است. نفر سوم از اعضای هیأت با دو مأمور عرابه، سر برهنه هستند. شخصی که پشت سر اسبها ایستاده برخلاف نقش پلکان شرقی دست به شانه نفر جلو نگذاشته است. هدایا در اینجا آنقدرها شایان توجه نیست، ملازم اول دو جام بلند خوش‌ساخت بدست دارد و نقش یکی از حلقه‌ها که سالم مانده و در دست نفر سوم است به جای جانور بالدار دارای سر حیوان می‌باشد. عرابه و اسبها تقریباً شبیه عرابه‌ای است که در نقش پلکان شرقی نموده‌اند ولی معلوم نیست میله محور عرابه در اینجا به شکل انسان بوده است یا نه. تسمه و حلقه بدنه عرابه فقط به وسیله برآمدگی نیمه تمام نشان داده شده است.

هیأت نمایندگی ۸: نمایندگان رخی؟

(لوحة ۸: در نقشه شماره ۱ به سرزمین هرهوتیش *Harauevatiš* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت بدون اسلحه بوده با سه نفر همراهانش جامه یکنواخت در بر دارند (از نفر سوم عضو هیأت فقط نقش نیمه پایینی بدن او باقی مانده است). لباس ایشان عبارت است از قبای کمردار به سبک مادی، کنار شلوارها چاکدار است و شاید لبه آنها را داخل چکمه بلند که در بالا بند دارد و نوک پنجه آن برگشته است کرده باشند؛ باشلیق به سر پیچیده اند که یک سمت آن به پشت افتاده و نوک آن مخروطی شکل است و ممکن است این باشلیق را گرد کلاهی که بر سر می نهاده اند پیچیده باشند. هدایا عبارت است از: دو ظرف و شتر دو کوهانه بلخی که زنگ برگردن آن آویخته اند و پوست حیوان.

پلکان شمالی - قسمت فوقانی نقش، کاملاً از بین رفته است. حاجب مادی و رئیس هیأت نمایندگی. به جای دو نفر که در نقش پلکان شرقی پشت سر رئیس هیأت هستند، در پلکان شمالی سه نفر همراه و پشت سر او قرار دارند. از نقوش هدایا فقط پای شتر و دم پوست حیوان که عضو چهارم هیأت نمایندگی حمل می کند باقی مانده است.

هیأت نمایندگی شماره ۷: نمایندگان کیلیکیه؟

(لوحة ۷ و نقشه شماره ۱)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت بدون اسلحه بوده دست راست خود را بلند کرده است و با شش نفر همراهانش لباس متحدالشکل در بر دارند. این جامه عبارت است از سربندی که یک سر راهراهدار آن از پشت گوش راست بیرون آمده است و جبه آستین کوتاه با شالی (شبه سربند) به دور کمر، لبه شال بین کمر بند و جبه تو گذاشته شده. نیم چکمه برگه دار با چهاربند و حلقه پروانه شکل که در کفش پای جلو پیداست. هدایا عبارت است از دو جفت کاسه و دو پوست حیوان، شال گردن یا چیزی شبیه آن که گوشه های آن دارای منگوله است و دو رأس قوچ.

پلکان شمالی - از آنچه باقی مانده است نقوش این قسمت در پلکان شمالی با نقوش پلکان شرقی شباهت کامل دارد به استثنای جزئی اختلاف از قبیل شکل لبه برگردان شال و

تغییر جهت تمام نقش.

هیأت نمایندگی کاپادوکیه؟

(لوحة ۹ در نقشه شماره ۱ به سرزمین کت پتوکه *Katpatuka* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت بدون اسلحه است و با چهار نفر همراهانش همه لباس متحدالشکل دربردارند؛ کلاه سه قبه (باشلیق) که دو طرف آن به عقب برگشته و در پشت سر بسته است بر سر دارند. قبای کمردار، شلوار و بند قوزک به سبک مادی؛ شنلی که با سنجاق به سر شانه بسته و در گوشه‌های پایین منگوله‌دار است. هدایا عبارت است از: اسب با افسار که بر سینه آن زنگ آویخته است و نفر اولی عضو هیأت آنرا رهبری می‌کند و جبه و قبا و شلوار.

پلکان شمالی - کاملاً مشابه نقوش این قسمت بر پلکان شرقی است جز آنکه از جهت مخالف نموده شده است.

هیأت نمایندگی مصریان؟

(لوحة ۱۰: در نقشه شماره ۱ به سرزمین مودرایا *Mudraya* مراجعه شود)

پلکان شرقی - قسمت بالای نقوش این قسمت از میان رفته است. حاجب پارسی. رئیس هیأت که شاید اسلحه ندارد و چهار نفر از پنج نفر همراهانش لباس مانند هم دارند که عبارت باشد از جبه بلند که پایین آن حاشیه راه‌راه برجسته دارد. نفر چهارم از میان همراهان که گاو را با خود می‌آورد روی جبه، پیش‌بند بسته است. همه مصریان پابرهنه هستند. هدایائی که از بقایای نقوش تشخیص داده می‌شود عبارت است از: یک قواره پارچه تا شده در دست سومین نفر از همراهان و گاوی که افسار آنرا نفر چهارم از همراهان بدست گرفته است.

پلکان شمالی - آنچه باقی مانده کاملاً مشابه نقوش پلکان شرقی است تنها جهت دو نقش برخلاف یکدیگر می‌باشد.

آپادانا

هیأت نمایندگی سکا‌های تیزخود

(لوحة ۱۱)

پلکان شرقی - حاجب مادی. همه اعضای هیأت مسلح هستند؛ رئیس هیأت و پنج نفر همراهانش شمشیر از نوع مادی به جانب راست کمر بسته‌اند. بعلاوه رئیس هیأت در جانب چپ کمر خود جلد کمان نیز دارد. لباس همه یکسان است؛ کلاه بلند نوک تیز که به وسیله سه بند محکم می‌شده است و قبای کمردار و شلوار و بندمچ پا از نوع مادی. هدایا عبارت است از: اسب دهانه‌دار که زنگی روی سینه آن آویخته‌اند و دو حلقه مزین به نقش سر حیوان و جبه و قبا و شلوار.

پلکان شمالی - از حیث لباس کاملاً شبیه نقوش پلکان شرقی است ولی لبه عقب کلاه به سمت خارج برگشته است. در مورد اسلحه فقط جلد کمان رئیس هیأت پیداست زیرا سمت چپ نمایندگان که شمشیر را به آن نمی‌بستند نمودار است. هدایا مشابه با نقوش پلکان شرقی می‌باشد.

هیأت نمایندگی ایونیان؟ (یونانیان آسیای صغیر)

(لوحة ۱۲ در نقشه شماره ۱ به سرزمین یونان Yauna مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت بدون اسلحه و هفت نفر همراهانش دارای لباس یکسان هستند: جبه بلند آستین کوتاه با طرح چین‌دار (شاید پشمی باشد؟)، شال گردن با گوشه‌های منگوله‌دار بر شانه چپ افتاده است، سرهای برهنه، کفش کوتاه که نوک آن کمی برگشته است (با لباس نمایندگان سوریه که جز کلاه از بابت قسمت‌های دیگر کاملاً شباهت دارد مقایسه شود). هدایا عبارت است از: دو کاسه فلزی راه‌راه، دو زوج جام فلزی، دو قواره پارچه تا شده و دو جفت مخروط کروی که از طبقات نازک موجددار تشکیل شده است.

پلکان شمالی - تعداد اشخاص و لباس با نقوش پلکان شرقی یکسان است ولی شال‌گردن طرز دیگری بر دوش انداخته شده است و چین ندارد. جبه اعضای هیأت کوتاه‌تر از جبه رئیس هیأت است. هدایا همان است که در نقوش پلکان شرقی ذکر شد با این اختلاف

که در پلکان شمالی دو جفت کاسه و فقط یک جفت جام و دو جفت کره صاف به جای مخروط طبقه دار دیده می شود.

هیأت نمایندگی پارتیان؟

(لوحة ۱۳ در نقشه شماره ۱ به سرزمین پرثوه Parthava مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت (بدون اسلحه) و سه نفر همراهانش لباس یکسان در بردارند: قبای کمردار نوع قبای مادی؛ شلوار گشاد که تا مچ پا می آید؛ کفشها ساده است مگر کفش نفر آخری که بند دارد؛ گوشواره (مشمعل بر آویز بیضی شکل که از حلقه آویزان است)؛ محاسن صاف و کشیده؛ زائده منحنی (شاید انتهای بند باشد؟) که از پشت سر پیداست؛ قسمت پایین موی سر به صورت دسته شده بنظر می رسد که یا حجاری آن ناتمام مانده یا موها درون کیسه قرار گرفته است و کیسه به وسیله بندی که دور پیشانی را احاطه می کند نگاهداری شده است. هدایا عبارت است از: یک جفت کاسه، یک جفت جام، شتر دوکوهانه بلخی که زنگ بر سینه آن آویخته اند.

پلکان شمالی - قسمتی که باقی مانده است (نیمه پایینی نقوش) مانند نقوش پلکان شرقی می باشد جز یک نفر اضافی که عقب شتر حرکت می کند و پوست حیوانی بر پشت گرفته است.

هیأت نمایندگی گنداریها

(لوحة ۱۴ در نقشه شماره ۱ به سرزمین گندارا مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت بدون اسلحه است و با پنج نفر همراهانش لباس یکسان در بردارند: سربند، قبای آستین کوتاه با کمر پهن. شل که در پشت افتاده و از گردن تا ساقه پا را پوشانده، دارای منگوله در چهار گوشه است که دو تای آنها در طرف جلو شانه قرار دارد. پای عریان، صندل با پشت پاشنه دارای دو بند روی پا که به دو بند دیگر متصل است. هدایا عبارت است از: گاو کوهان دار (به نقش مربوط به هیأت نمایندگی شماره ۵ مراجعه شود)، یک نیزه و سپر مدور و دو جفت نیزه.

پلکان شمالی - فقط قسمت پایین نقوش آن باقی مانده و عده همراهان به جای چهار نفر پنج نفر است. آن قسمت از لباس که باقی مانده است ظاهراً شبیه لباس نقش پلکان شرقی می باشد. از هدایا فقط اسب تشخیص داده می شود.

هیأت نمایندگی سغدیان؟

(لوحة ۱۷ در نقشه شماره ۱ به سرزمین سغدیان *Sugda* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت که مسلح است با چهار همراهش لباس یکسان در بر دارند. کلاه که برگه های آن روی گوش را می پوشاند و در سمت جلو نوکی پیش آمده دارد، ردای کمردار آستین بلند که لبه پایین آن اریب می باشد. قلاب در جلو کمر، انتهای غلاف خنجر مادی از زیر لباس در سمت راست پدیدار است، جلد کمان از کمر در سمت چپ آویزان است (با نقش پلکان شمالی مقایسه شود)، شلوار گشاد که تا میج پا می آید، کفش ساده (یا چکمه؟). هدایا عبارت است از: شمشیر از نوع شمشیر مادی ولی کمی هلال شکل که انتهای غلاف آن به وسیله تسمه حلقه ای به پا متصل می شود، یک جفت حلقه بیضی شکل، یک جفت تبرزین کوتاه، یک رأس اسب با دهانه که زنگ بر سینه آن آویخته است.

پلکان شمالی - اعضای هیأت به جای چهار نفر پنج نفرند و عموماً دارای اسلحه هستند. لباس فرق جزئی دارد و کلاه کاملاً نوک دار و متمایل به جلو است، بر سینه رئیس هیأت بندی است که ردا را با آن بسته اند. از سلاحها فقط جلد کمان دیده می شود زیرا شمشیر در پهلوی دیگر آویخته است. نفری که اسب را رهبری می کند جلد کمان ندارد؛ و این مطلب نشان می دهد که نفر مزبور در پلکان شرقی نیز فقط با یک شمشیر مسلح می باشد. هدایا در هر دو نقش همانند یکدیگر است جز یک جفت تبرزین دیگر که در نقش پلکان شمالی یک نفر اضافی آنرا عرضه می دارد.

هیأت نمایندگی شماره ۱۸: هندیان؟

(لوحة ۱۸ در نقشه شماره ۱ به سرزمین هیندوش *Hindouš* مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت بدون اسلحه بوده شانه و بازوی راستش

برهنه است، جامه‌ای با گوشه‌های منگوله‌دار بر شانه چپ افتاده ظاهراً دامنی را که از کمر تا بالای مج پا می‌رسد پوشانیده است؛ سربند که در پشت سربسته می‌شد؛ صندل با قسمت پشت پا و دو بند که در پشت پا به یکدیگر پیوسته می‌شود و به وسیله تسمه‌ای متصل به صندل می‌گردد. چهار نفر همراهان دارای یک نوع سربند هستند ولی جامه در بر ندارند. قسمت بالای بدن آنها برهنه است. دامن از کمر تا زانو که شالی روی آن بسته‌اند یا لبه بالای آنرا بر بدن پیچیده‌اند، پاها برهنه. هدایا عبارت است از: دو جفت شیء به شکل کوزه که از طلا است یا انباشته از گرد طلا است و آنها را درون دو سید نهاده‌اند و در دو سمت چوبی که بر شانه نفر اولی عضو هیأت قرار دارد آویزان است، یک الاغ که دو نفر آنرا به جلو می‌برند، یک جفت تبرزین دو طرفه.

پلکان شمالی - همراهان به جای چهار نفر پنج نفر هستند و لباسشان شبیه یکدیگر می‌باشد. هدایا نیز مانند نقش پلکان شرقی است جز آنکه نفر اضافی دو سبد دیگر در دست دارد که در هر کدام آنها یک جفت کوزه است.

هیأت نمایندگی اسکودریان؟

(لوحة ۱۹ در نقشه شماره ۱ به سرزمین اسکودرا Skudra مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت بدون اسلحه بوده با سه نفر همراهانش دارای لباس یکسان هستند: کلاه نوک‌دراز با برگه‌هایی که روی گوش را می‌گیرد، شل با گوشه‌های منگوله‌دار، شلوار که ظاهراً لبه‌های آن داخل نیم‌چکمه رفته است. هدایا عبارت است از: دو جفت نیزه با دو سپر گرد راه‌راه که معلوم می‌دارد آنها را از ترکه ساخته‌اند و اسب دهانه‌دار.

پلکان شمالی - فقط قسمت پایین نقوش آن باقی مانده و می‌رساند که این قسمت نقوش در هر دو پلکان کاملاً شبیه هم بوده است (جز آنکه مثل سایر موارد جهت آنها نسبت به یکدیگر متقابل است). یک قطعه نقش برجسته که توسط پروفیسور هرتسفلد توصیف گشته و انتشار یافته است. بدون شک به این نقطه تعلق دارد و قسمت مفقود دو نفر اعضای هیأت را که حامل سپر و نیزه بوده‌اند نشان می‌دهد. پای ایشان و انتهای دو جفت نیزه در محل خود باقی مانده است.

هیأت نمایندگی تازیان؟

(لوحة ۲۰ در نقشه شماره ۱ به سرزمین عربستان Arabaya مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت بدون اسلحه و ظاهراً سربرهنه است و جامه بلندی دربردارد. که گوشه‌های آن دارای منگوله و حاشیه پایین آن قلابدوزی است؛ قسمت پایین جامه دور بدن پیچیده و قسمت بالای آن روی شانه چپ انداخته شده است، شاید هم شال گردن باشد. خط بالای آرنج راست نشانه لبه تنگ آستین جامه زیرین است؛ صندل با پشت پاشنه و دو بند که به تسمه بلند صندل بسته شده است. دو نفر اعضای هیأت دارای لباس یکسان هستند که مشتمل بر جامه حمایل‌دار بوده ظاهراً یکپارچه است و آن را بر دور بدن پیچیده و روی شانه چپ انداخته‌اند. یک انتهای منگوله‌دار پارچه زیر بازوی راست امتداد یافته است؛ آستین جامه زیرین بر بالای آرنج راست پدیدار است. آنچه از صندل نفر اولی باقی مانده است کاملاً شبیه صندل رئیس هیأت می‌باشد. موها به وضعی نیکو بالای پیشانی و شقیقه آراسته شده، صورت یا صاف است یا حجاری قسمت محاسن را ناتمام گذارده‌اند ولی موی چانه با چند خط نشان داده شده است. هدایا عبارت است از: طاقه پارچه با لبه قلابدوزی و چهار گوشه منگوله‌دار، شتر جمازه.

پلکان شمالی - عده همراهان به جای دو نفر سه نفر می‌باشد. لباس نفر اول (نفر سوم از چپ) می‌رساند که حاملین هدایا زیر ردای حمایل‌دار، جامه‌های کوتاه پوشیده‌اند. هدایا همان است که در پلکان شرقی دیده می‌شود فقط نفر اضافی یک طاقه پارچه دیگر عرضه می‌کند. وضع دست شخصی که افسار شتر را گرفته است مانند موارد نظیر آن با نقش پلکان شرقی اختلاف دارد.

هیأت نمایندگی زرنکیان

(لوحة ۲۱: در نقشه شماره ۱ به سرزمین زرنکه Zaranka مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت بدون اسلحه بوده با سه نفر همراهش لباس یکسان دربردارند. سربند مشتمل بر نوار ساده‌ای است که دور سر را گرفته شال با گوشه‌های منگوله‌دار که روی لباس حمایل کرده‌اند و بر شانه چپ افتاده است، قبای کمردار آستین بلند

از نوع قبای مادی در زیر شال، شلوار مادی با بند میج پا. هدایا عبارت است از: نیزه و سپر مدور که یکی از اعضاء هیأت با خود می آورد و گاو دارای شاخ بلند که دو نفر دیگر آنرا به جلو می رانند.

پلکان شمالی - اعضاء هیأت به جای سه نفر گویا چهار نفر باشند. لباس ایشان تا آنجا که آثار باقیمانده نشان می دهد ظاهراً شبیه نقوش پلکان شرقی است. هدایا عبارت است از: سپر مدور و نیزه که به وسیله یکی از اعضاء هیأت عرضه می گردد؛ نفر بعدی دو نیزه با خود می آورد. عصائی که در دست نفر سوم از اعضاء هیأت است شاید همان عصائی باشد که در نقش پلکان شرقی شخصی که افسار گاو را گرفته است در دست دارد. عصای اخیرالذکر از عصای نقش پلکان شرقی بلندتر است که ضمناً به طور عمودی آن را نگاه داشته است. نقش گاو و نقش آخرین نفر عضو هیأت از بین رفته است.

هیأت نمایندگی لیبی ها؟

(لوحة ۲۲: در نقشه شماره ۱ به سرزمین پوتایه Putaya مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب پارسی. رئیس هیأت با دو نفر همراهش لباس یکسان در بردرند. سرها برهنه، موها به وضعی نیکو بالای پیشانی و شقیقه آراسته شده است (به هیأت نمایندگی شماره ۲۰ مراجعه شود). شل با حاشیه مضرس بر روی جامه شبیه پیراهن که حاشیه آنها هم دنداندار است پوشیده اند، یکی از افراد هیأت پابرنه می باشد. یک بند صندل دلیل بر آنست که ملازم دوم کفش به پا کرده است. هدایا عبارت است از نیزه در دست شخصی که بز کوهی شاخ پیچیده ای را به هدیه می آورد، عرابه دو اسبه که نفر دوم رهبری آنرا عهده دار است و چوبی به دست دارد.

پلکان شمالی - تعداد نفرات با نقش پلکان شرقی یکسان است. جزئیات لباس روشن نیست ولی موی سر و اطراف شقیقه همانند نقوش پلکان شرقی آراسته است. هدایا ظاهراً شبیه یکدیگر می باشد. ولی وضع تقدم و تأخر بز کوهی و عرابه و همچنین جهت آنها برخلاف نقوش جبهه شرقی است. قسمت وسط چرخ عرابه را بسیار ناقص و خراب کرده اند و معلوم است که در این جا نیز میله محور دارای نقش قابل توجه و ممتازی بوده است.

هیأت نمایندگی حبشیان

(لوحة ۲۴: در نقشه شماره ۱ به سرزمین کوشیه مراجعه شود)

پلکان شرقی - حاجب مادی. رئیس هیأت که بدون اسلحه است با دو نفر همراهانش دارای موی مجعد و چهره سیاه افریقائی بوده همگی سربرهنه هستند و دامنی پوشیده‌اند که از کمر تا میچ پا می‌رسد و در کنار حاشیه عمودی آن بریدگی دارد که علامت قلاب‌دوزی یا چیزی شبیه به آن است. شال گردنی با لبه چین‌خورده بر روی شانه چپ و بدن رئیس هیأت افتاده، شانه‌های راست و بازوهای راست تمام اعضاء هیأت عریان است. بندهایی که شاید به دامن وصل بوده است روی شانه هر دو نفر اعضای هیأت دیده می‌شود. انتهای بند از پشت گردن پیداست. رئیس هیأت و نفر پشت سر او صندل معمولی به پا دارند که پشت پاشنه، دو بند در عرض و یک بند در طول پا دارد. نفر بعدی پابرهنه است، هدایا عبارت است از: ظرف با سرپوش که محتویات آن معلوم نیست و دندان فیل بر روی شانه نفر آخری که علاوه بر آن یک زرافه افریقائی را همراه می‌آورد.

پلکان شمالی - فقط نیمه پایینی نقوش این مجلس باقی مانده است. تعداد اشخاص در هر دو نقش یکسان می‌باشد و فقط پای حاجب مادی و رئیس هیأت نمایندگی و نفر آخری باقی مانده است. دامن شخصی که پشت سر رئیس هیأت قرار دارد کاملاً شبیه نقش پله‌کان شرقی می‌باشد. از هدایا فقط نقش حیوان نمودار است.



آبادانا، نمایندگان مادی‌ها (رک: نقشه ۱)



آبادانا، نمایندگان شوشی ها (رک: اوز، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان ارمنیان (رک: ارمنیه، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان هراتی‌ها (رک: هریوه، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان بابلی‌ها (رک: بایروش، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان آشوری‌ها (رک: آشور، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان کیلیکیه‌ای‌ها (رک: کیلیکیه، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان رنجی‌ها (رک: هرویش، نقشه یک)



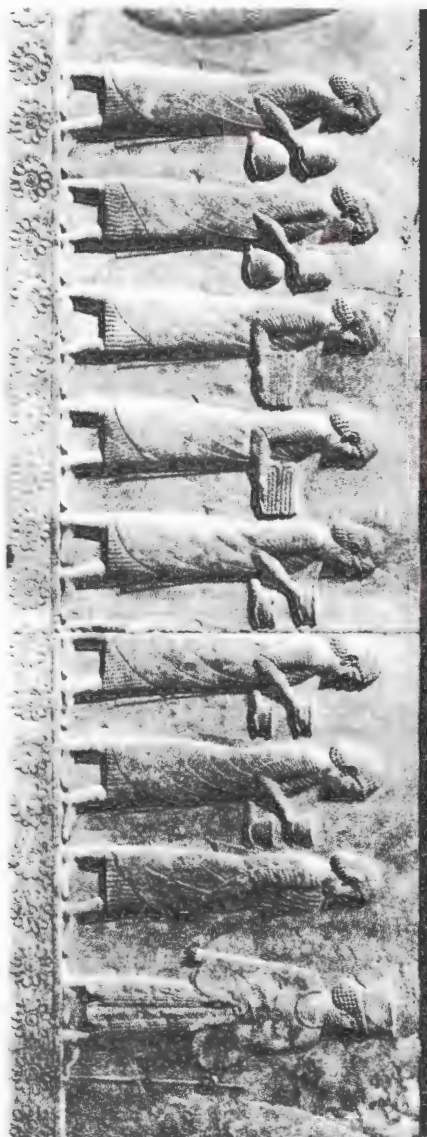
آبادانا، نمایندگان کا پادوکیه (رک: کت پتوکه، نقشه یک)



پادانا، نمایندگان مصریان (رک: مودرایه، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان ماسازات‌ها (رک: سکا‌های تیرخنوده، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان یونانیان (رک: یونیه، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان پارتیها (رک: پرو، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان بلخی‌ها (رک: باختریش، نقشه یک)



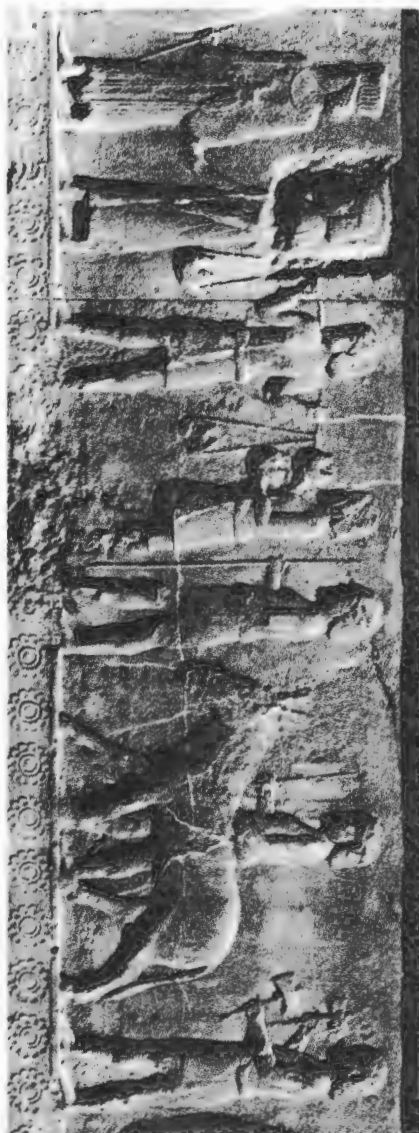
آبادانا، نمایندگان گنداریها (رک: گنداریه، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان اسگرتیه (رک: اسگرتیه، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان سفدیها (رک: سوگودا، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان هندیان (رک: هیلدوش، نقشه یک)



آبادانا، نمایندگان مقدونیان (رک: اسکودره، نقشه یک)

آبادانا، نمایندگان اعراب (رک: اریابه، نقشه یک)





آبادانا، نمایندگان زرنگه (رک: زرنگ، نقشه یک)



آبادان، نمایندگان لیبائی (رک: پوتیه، نقشه یک)

آبادانا، نمایندگان حبشیان (رک: کوشیه، نقشه یک)



فهرست اعلام

فهرست حاضر شامل اعلام پیوسته نیست

۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶	T
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴	آپاریتی ۱۱۹
۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱	آپی سیاکای (سکاهای آبی) ۱۱۶، ۱۱۷
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵	آتروپاتن ۱۴۸
آسیائی - اروپائی ۱۷۷	آتن ۱۷۱، ۱۷۲
آسیا - اروپا ۵۱، ۵۴	آتنا ۱۷۲
آسیا - اروپائی ۵۱	آثور ۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
آسیای صغیر ۲۵	۱۳۵، ۱۳۷
آسنه ۴۴، ۱۹۲، ۱۹۹	آذربایجان ۵۳، ۵۶، ۷۵، ۱۴۸
آشور ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹	آرخوزیا (هردهوتیش) ۶۹، ۹۷، ۹۸
۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷	آریارمنه ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۴۲، ۶۱، ۷۷، ۱۰۷
۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴	۱۰۸، ۱۲۶ ← آریامنه
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴	آریان ۲۷، ۶۸، ۶۹، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۴
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵	۱۳۲، ۱۳۴ ← آریان
۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۳	آریه ها هراتی ها Arcioi ۳۴
۱۶۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱	آسارخادون ۶۸
آشیل ۱۵۶	آسپورگیانوی ۱۹
آفریدی ها ۱۱۹	آستیاک ۳۸، ۳۹، ۵۰ ← استیاک
آفریقا ۱۶۸ ← آفریقا	آسیا ۸، ۲۶، ۲۸، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷
آق قوینلو ۹۴	۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۲
آکروفجیه ۷۰	۹۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۲

آلمان ۱۰	اُدْرِسه ۱۷۳، ۱۷۹
آمودریا ۱۳، ۱۱۲، ۱۱۳ ← رود سیحون	اَدْریناپول ۱۸۴
آناتولی ۹، ۱۱، ۱۴، ۳۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶	ادوم ۱۳۷
۵۷، ۵۸، ۶۳، ۷۱، ۱۲۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲	ادومانتیس ۱۴۴
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳	ادومیه ۱۳۷
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۹	ادومی‌ها ۱۳۸
۱۸۰، ۱۸۱	ادونتز ۱۳۲، ۱۴۲
آنان که در دریا می‌زیند ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶	ادیابن ۵۰، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۷۵
آنان که در فراسوی دریا هستند ۱۷۶	اراتوستنس ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۶
آنسوی رودان ۱۳۳، ۱۳۴ ← سوریه‌ی آنسوی رودان	اراختوتی ۹۶
آنها که در دریا می‌زیند ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳	ارامنه ۳۴، ۳۵، ۵۷، ۱۲۹
آنها که در دریایند ۱۶۸	اربایه ۱۸، ۲۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۶۸
آی گل ۳۳	اربلا ۹۰
آئوگاسیو ۱۱۴، ۱۱۷	اربله ۶۶
آئوگلوئی ۱۱۴، ۱۱۵	اربیلوم ۶۶
	اربه ۱۳۵
	ارپدو ۱۵۳
الف	ارتافرنس ۴۱
ابیر - ناری ۶۳	ارتاکسیادها ۱۴۷، ۱۴۸
ابیر - نری ۱۳۴	ارتکستا ۱۴۵
اپارتیه ۱۱۹، ۱۲۴	ارتکسته ۱۴۵
اپریتی ۷۰	ارتکسیاد ۱۴۷، ۱۴۸
اپریتیه ۲۳	ارتکسیاس ۸۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
اپریتی ۳۰	۱۴۹
اپریتیه ۱۱۹	ارتکسیاسها ۱۴۷
اتاسیو ۱۱۵	ارتکسیس ۱۴۵
اتحاد جماهیر شوروی ۱۱۹	ارتوخاس ۱۴۲
اتروپاتن ۱۴۸	ارتوس پنه ۹۸
اتروپاتنه ۹۲	ارتوکربانیت‌ها ۳۳
اتروسکن‌ها ۱۶۶	ارتوکروبانیت ۳۲
اُتنی ۸۵	ارخوتی ۶۷
اتونه ۱۵۳	ارخوزیا ۳۰، ۶۷، ۸۰، ۸۱، ۱۰۶، ۱۱۹ ←
اتیکا ۱۷۲	ارکوزیا
احمد بلاذری ۱۵۳	ارخوزیها ۱۱۹

- ارخه ۴۱
 ردشیر اول ۱۷۹، ۱۰۹، ۱۸
 ردشیر دوم ۷۷، ۴۲، ۱۸
 ردشیر سوم ۲۰۷
 ردلان ۸۳، ۷۵
 ردن ۱۰۱، ۷۱، ۱۰۰
 ارزینه ۹۱
 ارزینی ۱۴۳، ۱۴۲
 ارسه موسته ۱۴۹، ۱۴۴
 ارشادا ۱۰۶
 ارشام ۷۸، ۷۷، ۴۲، ۴۰
 ارکینه ۸۵
 ارکینی ها ۸۵
 ارکوزیا ۳۰، ۶۵، ۶۶، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
 ارخوزیا ۱۲۴ ←
 رمنستان ۱۲
 رمنستان صغیر ۱۴۳
 رمنی ها ۱۲، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹
 ۱۶۲، ۱۴۹
 رمنه ۱۹، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۸، ۷۱
 ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۶ ←
 ارمنیه
 ارمنیه ایها ۱۶۰
 ارمنیه غربی ۱۴۰
 ارمنیه کوچک ۵۷
 رمنیهی زیردریس، ۱۴۴
 روپا ۴۶، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۶۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳
 ۸۴، ۹۴، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۵
 ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰
 ۱۸۱، ۱۸۳
 اروپائی ۱۹
 اروپا - آسیائی ۱۸، ۱۸۰
 اروپایی ۵۷
 اروپایی تاتسالی ۱۴، ۱۶۹، ۱۷۴
 ارمیه ← اوریه
 ارده پخه ۹۴
 اریارمنه ۱۲، ۴۲، ۶۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۳
 ۱۰۴ ← آریامنه
 اریان ۸۵
 اریستابولس ۲۶
 اریستاگورس ۲۶
 اریستوگراس میلطی ۸۹
 ارین ۱۳۲ ← اریان
 اریه ها ۱۲۰
 ازالا ۹۰، ۱۳۱
 اژه ۷۹، ۲۷، ۱۸
 اسارحادون ۱۲۸، ۱۶۳
 اسبهای اومان ماندائی ۱۸۴
 اسبیر ۴۶، ۹۳
 اسپارت ۲۶، ۸۹
 اسپارده ۱۶۳
 اسپاکو ۱۲۹
 اسپرده ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۵۵، ۵۷، ۶۳، ۱۵۷، ۱۵۸
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰
 ۱۸۰
 اسپرده ایها ۱۶۳، ۱۶۴
 اسپرده ها ۵۷، ۱۲۸، ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۸۴
 اسپریده ۱۶۳، ۱۶۵
 اسپیتمن ۱۱۷
 اسپیر ۸۸
 استافانوس بیزانسی ۹۸
 استخری ۵۷
 استرابون ۵۴
 استفانوس ۱۱۴، ۱۷۴

اطریش ۱۶۵	استیاک ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۱۳۲، ۱۶۱ ←
اعراب ۱۴	آستیاک
اعراب ۱۳۵، ۱۳۷	اسخیلوس ۴۱
افریقا ۲۳، ۱۰۹ ← آفریقا	اسکرتیه ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۳
افسوس ۵۵	۱۰۸، ۱۰۷
افغانستان ۳۱، ۳۴، ۴۶، ۶۷، ۹۶، ۹۷	اسکرتیه‌ها ۴۴
افیون ۱۶۷	اسکرتیه‌های جنوبشرقی ۱۰۲، ۱۰۳
اقوام مجاور تا دریای سیاه ۱۷۶	اسکرتیه‌های شمالغربی ۸۲، ۸۳، ۱۰۳
اقیانوس هند ۹۶، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۹	اسکرتیه ۷۳
۱۶۸، ۱۷۹	اسکندر ۱۵، ۲۶، ۲۷، ۶۷، ۶۹، ۸۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۷۲
اکتوفجیه ۲۱، ۲۳	۱۷۳، ۱۷۵
اکتوفجیه ۱۵۱، ۲۱۳	اسکندریه ۴۸، ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۸، ۱۰۵
اکباتان ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۳۲، ۷۷، ۷۹	۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۶۷
اکسیدراکیه ۱۲۵	اسکونخه ۲۰
اگه ترسوی ۱۷۹	اسکیتی‌نوی‌ها ۵۲
اگه‌تنگلوس ۸۶	اسکیدره ۱۷۴، ۱۷۵
اگه‌تیروس‌ها ۱۸۰	اسکیلایس ۹۷، ۱۰۹، ۱۷۹
البانیه ۸۶	اسکیلایس اهل کاربند ۹۶
البانی‌ها ۸۵	اسگراتیه ۱۲
الرودی ۴۶	اسگرته ۲۱، ۲۴، ۲۶
الرودیه‌ها ۴۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۴۹، ۱۵۱	اسگرته ۲۱
الفولد مجاری ۵۴	اسگرته ۱۰۱
الفینستون ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۵	اسمیت، سیدنی ۴۲، ۵۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸
الگین‌ها ۱۷۲	اسوان ۱۴
المستد، الن. ت. ۲۰، ۴۰، ۴۱، ۱۳۲	اسوریه ۱۲۹
الی ۵۱	اسیلی‌سنه ۱۴۴
الیات ۱۶۴	اسیلی‌سینه ۱۴۹
اماتیه ۱۷۴، ۱۷۵	اشخوز ۱۶۵
امدی ۴۸	اشکنازی ۱۶۴
امردوس ۷۲	اشور بانیپال ۴۸ ← آشوربانیپال
امردیه‌ها ۸۲	اشوکا مئوریه ۱۲۶
امنوس ۱۵۳	اصفهان ۶۸
امیراتوس ۱۱	
انباروس ۱۱، ۱۰۹	

- انتشارات علمی و فرهنگی ۵۴
 نته مسیوس ۱۴۴
 نتیکوس سوم ۱۲۷
 نتینگنوس مقدونی ۹۵
 نتینگنوس مونوفتلموس ۱۵۳
 نتیماخوس ۱۷۲
 نئیکوس سوم ۱۴۴، ۱۴۹
 ندروماشه ۱۵۶
 نشان ۱۸، ۳۸، ۴۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۹۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۷۵ ← پارسواش
 انگلستان ۱۵
 نیتوخوس سوم ۸۵
 اوترسکانها ۱۶۶
 اوتکی ۱۵۳
 اوتوئی ۱۰۸ ← یاتوئی
 اوتیانها ۱۱۰
 اوتینی ۸۵
 اوتیوی ۳۱ ← یاتوئی
 اوتیه ۲۳، ۲۵، ۷۹، ۱۱۱
 اوتیهها ۱۱۱
 اودریسه‌ایها ۱۷۹
 اوزارتو ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱
 اوزارتوئیها ۱۴۱، ۱۴۹
 اورتوکریبانیتها ۱۱۷
 اورشلیم ۸۴، ۱۳۷
 اوریه ۸۶، ۹۲، ۹۳
 اورنوس ۱۷۴
 اوروئیت ۱۵۷
 اوریت ۱۷۰
 اوریتوس ۵۸
 اوزن ییلا ۱۵۴
 اوژه ۹۴، ۹۵، ۱۶۸ ← ازده
 اوستا ۱۹، ۳۲، ۶۶، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۴
 اوکسیوی ۹۵
 اولیا ۹۹
 اومان ماندا ۱۸۴
 اونکی ۱۵۴
 اونگی ۱۵۳
 اوی تویی ۵۴ ← یاتوئی
 اوی تیو ۷۲ ← یاتوئی
 اهواز ۹۵
 ایالت رومی آلمان سفلی ۱۷۶
 ایالت رومی آلمان علیا ۱۷۶
 ایتالیا ۱۰، ۱۵۹، ۱۷۰
 ایتالیکیها ۱۵۹
 ایران ۳، ۱۰، ۱۷، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱
 ایران در سینه دم تاریخ ۴۲، ۵۴، ۶۸، ۷۶
 ایرانیان ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۳۳، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۹، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱
 ایریه ۱۱۹
 ایسودنس ۱۱۵
 ایغورها ۸۳
 ایگلانی ۶۹
 ایگلای ۳۲
 ایلریان ۱۵۹
 ایلریها ۱۵۹
 ایلید ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۵۹
 ایناونو ۱۵۶
 ایندرا ۱۴۴
 ایندیا ۱۲۳

برکی ۱۳۸	اٹوگازدائو ۱۱۵
برنز ۹۷	اٹولیا ۱۶۷
بریتانیا ۹۷	ایونیہ ۲۸، ۵۸، ۶۳، ۸۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱
بزیده ۹۰	۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹
بسورپده ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶	ایونیہ‌ها ۱۶۷
بسوس ۱۱۳، ۱۱۸	
بشاگرد ۵۴	ب
بظلمیوس ۵۷، ۷۱، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۱۰۲	بابل ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۸، ۴۴، ۵۳، ۶۳، ۷۶، ۹۴
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۶۳	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷
۱۷۴	۱۵۳، ۱۶۳، ۱۷۶
بغاز ۲۸، ۱۶۰	بابلستان ۷۶، ۹۴، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۶۸
بغاز قلمه ۱۵۵، ۱۵۹	بابلیان ۸، ۷۶، ۱۰۴، ۱۳۱، ۱۵۳
بگرام ۱۰۵	بابیروش ۱۸، ۲۷، ۶۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴
بلغ ۱۰۶، ۱۱۳	۱۳۵، ۱۵۴، ۱۷۶
بلژیک ۱۰	باختریش ۱۲، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۳۹، ۶۳، ۱۲۴
بلوچستان ۵۴، ۱۷۱	۱۷۵
بمشی ۹۷	باشکریستان ۵۴
بندرعباس ۷۰، ۱۱۰	باشکیرها ۵۴
بنوغشان ۱۳۷	باکتریا ۲۳، ۳۳، ۵۱، ۵۹، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱
بوان ۱۴۴	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
بوداپست ۱۰۵	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۶۳، ۱۷۲
بودینی‌های ۵۴	باکتریان ۵۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴
بودی‌ها ۵۴	باکتریش ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۶۱
بهت بابلی او ابیر-ناری ۱۷۶	باکتری‌ها ۵۹، ۱۲۴
بهتیان ۱۴۶	بالکان ۱۷۴
بهوال‌پور ۹۷	بام دنیا ۸۸
بیابان مرکزی ۱۰۲	باهلیکه ۱۲۴، ۱۲۵
بیت زمانی ۴۸	بخارا ۹۷
بیت کری ۱۶۳	بخت‌نصر ۴۱
بیزانس ۵۷	بدره ۷۶
بیستون ۲۰، ۲۱، ۵۳، ۶۰، ۸۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶	بربرها ۱۲۹
۱۲۸، ۱۶۳، ۱۷۰	بردعه ۵۷
بیکنی ۶۸	بردیه ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۶۰، ۱۰۴، ۱۰۵
بین‌النهرین ۹، ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۹۳، ۹۴، ۱۲۹	برک ۱۰۸

پامفیلا کرکا ۱۶۸	۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۸۱
پامفیلا ۱۶۶	
پامیر ۵۴، ۵۱	پ
پاندوها ۱۲۷	پائوزکبه ۸۰
پایترکان ۸۶	پائوزیکه ۸۲
پتان ۳۰	پاراو پایی سیانه ۱۱۸، ۱۲۰
پتوش اری ۶۸	پاراسا ۷۳
پتیس خور ۶۸	پارتها ۳۴
پتیشخواره ۱۸۱	پارتیا ۹۸
پختان ۵۶، ۳۰	پارتیان ۱۱۱، ۱۱۲
پختون ۵۶، ۳۰	پارتی ها ۱۰۲
پراثوتی ۷۱	پارثود ۱۲، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۳۴، ۴۴، ۸۰، ۸۱، ۹۹
پراتکه ۶۸	۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۶۸
پراشک ۱۶۵، ۲۱۹	پارس ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۵۳
پراویتوی ۷۱	۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸
پرایتکه ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۰۲	۷۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۶
پرتغالی ها ۱۰۹	۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۸۱
پرتوکه ۶۸	پارساوش ۱۸، ۷۵، ۷۸
پرنود ۲۲، ۸۰، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۵	پارساها ۵۳
پرسوا ۵۴	پارسوش ۷۵، ۷۹
پرسواش ۴۲، ۹۵، ۱۰۴	پارسه ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۳، ۲۷، ۳۸، ۴۲، ۶۳
پرسیس ۶۷، ۷۶	۱۰۴، ۱۵۷، ۱۶۸، ۱۷۵
پرسیکا ۱۰۹	پارسیان ۱۵، ۴۴، ۱۰۷، ۱۸۰
پرکاسپس ۴۰	پارسی باستان ۷۴
پرگه ۱۰۸، ۱۹۷	پاروپنیزادی ۱۱۹
پروپانیزادی (گندری) ۹۶	پاروپنيسوس ۱۱۸
پروپانیسوس ۱۲۶	پاروی تیه ۱۱۹
پروتا ۷۰، ۱۱۹	پاسارگاد ۷۶
پروفاتیه ۹۸	پافلاگونیان ۱۵۹
پردپنیزادینها ۱۱۸	پافلاگونی ها ۱۵۸، ۱۶۱
پرینکی ۶۹	پاک توک ۵۸
پرینکه ۶۸، ۹۵	پاکتی کیه ۳۴، ۳۵
پرینکائی ۳۱	پامفلی ها ۱۶۷
پرینکائی ها ۳۲، ۳۳، ۱۱۰، ۱۱۱	پامفیلا ۱۶۶

پنزیس ۸۳، ۸۴	پریکانی‌های جنوبی ۱۱۰
پوتایه ۲۱، ۲۲، ۱۳۸	پریکنی ۶۹، ۷۰
پوته ۲۴	پستیکه ۸۲
پولیوس ۱۱۶	پسیدیه ۱۶۶، ۱۶۷
پیریکا ۶۹	پشتان ۳۰
پیریکاس ۱۲۵	پشتکوه ۹۵
پیریکاش ۳۲	پشتون ۳۰
	بطرا ۱۳۷، ۱۳۸
ت	بطر کبیر ۹۷
تائوخوی ۵۷	پکتیانی‌ها ۵۵
تاجیکستان ۱۱۹	پکتیاس ۵۶
تاجیک‌ها ۳۱، ۱۰۰، ۱۱۸	پکتیس ۳۵
تاخوی ۵۲	پکتیه ۱۰۰
تارن ۷۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۸	پکتیکه ۵۸
۱۲۲، ۱۲۶، ۱۷۲	پکتین‌ها ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۴
تارونیتیس ۱۴۰	پکتیه ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۷
تاریخ ۳	۹۵، ۱۶۱
تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ۲۰، ۳۰، ۶۰، ۹۷	پکتی‌ها ۳۱، ۳۵، ۴۵، ۱۸۴
تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان ۱۳، ۴۰	پکتیه‌ها ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۶۶
تاریخ طبیعی ۹۲، ۹۸، ۱۰۵	۶۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۷۹
تاریخ (کتاب) ۲۰	پکتیه‌های ارخوزیا ۶۷
تاریخ کمبریج ۷۶	پکتیه‌های ساکن ارخوزیا ۷۹
تاریخ نایری ۴۸	پکتیه‌های شرقی (پاتان‌ها) ۱۰۷
تاشکند ۱۱۵	پلاتوس ۱۷۲
تبال ۵۲	پلینی ۹۲، ۹۸، ۱۰۵
تپسه کوس ۱۳۳	پمفیلی‌ها ۱۷۰
تپوری ۷۱، ۷۲، ۷۳	پنتی متوی ۸۴
تندگودیه‌ها ۱۲۰	پنتی‌متی‌ها ۸۰، ۸۲
تنگودها ۱۲۰	پنجاب ۷۲، ۹۷، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴
تنگودیه ۱۲۰	۱۲۵، ۱۷۹
تنگویه ۲۸	پنج قبیله ۸۴
تنگوئیه‌ها ۱۰۴	پنجا ۸۳، ۸۴
تنگودیه ۱۲۵	پنجالا-کورروی ۸۴
تنگوش ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۹	پنچلا ۸۳

تورگوش‌ها ۱۰۵	تورات ۷۱
تنای ۱۳۴	تورانیا ۹۹
تتوگود ۱۲۰	تور عابدین ۹۰
تنه‌کود ۱۸	تورع ابدین ۹۰
تنه‌کودیه‌ها ۱۷۹	توکلتی - نینورتای اول، ۴۹
تنه‌گودها ۱۲۵	توکو ۱۷۱
تخت جمشید ۳، ۱۵، ۲۵، ۳۲، ۷۸، ۷۹، ۹۷، ۱۱۱، ۱۷۲	توکیدیدس ۱۶۲
تراژن ۱۵۹	توماشگ ۱۱۵
تراکیه ۲۱، ۴۹، ۱۵۸، ۱۶۱	تهران ۲۰، ۲۵، ۳۰، ۴۲، ۵۴، ۶۰، ۶۸، ۷۷، ۸۴
تراکیه‌ایها ۱۵۹، ۱۶۵	۱۵۳، ۹۵
ترکهای سلجوقی ۱۶۳	تیانا ۱۵۶
ترمد ۹، ۱۴۰	تیانیتس ۱۶۲
ترونیس ۱۴۳	تیارنی‌ها ۱۵۰، ۱۵۱
تردوا ۱۰۴	تیارینها ۳۵
تکه ← کلاه تکه	تی‌برنوی‌ها ۷۱
تل‌گرمیو ۴۸	تی‌بری‌نوی‌ها ۵۲
تله‌بوس ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶	تی‌بی ۱۵۶
تمانیه ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۶۷، ۶۹، ۷۹	تیارینها ۱۵۱
تمیزوی ۱۲۶	تیرباز ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
تمدن آشوریک ۱۲۹	تی‌ریسه ۱۷۴
تمدن بابلیک ۱۲۹	تیکران ۱۴۷
تمدن چینی ۱۸۴	تیکلات پیلر اول ۴۹
تمائیه ۲۵	تیکلات پیلر سوم ۱۰، ۴۸، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۷
تمیه‌ها ۴۵، ۵۶	۱۸۱
تنگه بسفور ۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰	تیگران ۸۵، ۸۶
تنگه جبل الطارق ۱۰۹	تیل‌توری ۱۵۳
تنگه کرج ۵۴	تيله ۱۳۱
تنگه‌ی خوْک ۱۰۶	تیما ۱۳۸
تنگه‌ی خیر ۱۱۹	تیوشپو ۱۲۸
توارینخ ۲۶	
توبال ۷۱	ج
توخانه ۱۵۳	جبال سلیمان ۹۹ ← کوه سلیمان
تور ۹۹	جت‌ها ۱۱۵
	جزایر ۱۲، ۱۴، ۱۰۹

- جزیره رودس ۷۱، ۷۳
 جزیره ساموس ۱۷۰
 جزیره قیس ۱۰۸
 جزیره کرت ۷۳
 جزیره کیش ← جزیره قیس
 جزیره نشینان ۱۷۱
 جزیره هرمز ۱۰۸
 جغرافیا ۳، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۲۴، ۳۴، ۳۷، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴
 جغرافیای ۱
 جنگ پلاته ۱۸۴
 جنگجویان گوردی ۱۴۵
 جنگجویان موشکی ۱۴۷
 جنگجویان موشکیایی ۱۴۱
 جنگجویان موشکینی ۱۴۱
 جنگ کوکمل ← نبرد کوکمل
 چالونیش ۸۹
 چرکس های ۱۰۰
 چسن تخمه ۴۴
 چناب ۹۷
 چندراکوپتا ۹۶
 چیش پش ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹
 حبشه ۱۳۳، ۱۳۸، ۲۱۶
 حبشیان ۱۳۸
 حبشی های آسیائی ۳۱، ۷۰، ۱۱۰، ۱۶۸
 حترا ۱۳۸
 حتی ۱۴۹، ۱۵۵
 حتی ها ۴۹، ۵۷، ۹۳، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۶
 حجاز ۱۳۷، ۱۳۸
 حدود العالم ۲۱
 حرّان ۱۳۱
 حسن انوشه ۴۲
 حسن انوشه ۵۴، ۶۸
 حلوله ۷۶
 حوریان ۵۱
 حوری ها ۱۵۰
 خراسان ۵۶، ۸۱، ۱۱۲
 خشایارشا ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۴۵، ۵۶، ۶۴، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۸، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹
 خشریته ۱۲۸
 خشریو ۱۶۳
 خشریه ۱۲۸
 خلفای عباسی ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۲
 خلیج ادرمیت ۱۵۶
 خلیج الکسندرون ۱۵۴
 خلیج سوتز ۱۳۳
 خلیج فارس ۱۲، ۲۵، ۴۵، ۶۰، ۱۰۱، ۱۰۷
 خلیکو ۱۵۵
 خمه ۸۳، ۸۴
 خوارزم ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۱۶
 خ

داوس ۷۲	خوارزمیان ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۲۱۶
داهی‌ها ۹۹	خوارزمی‌ها ۳۴، ۱۱۷
ددیکی ۳۰	خوجولا ۱۰۵
ددیکه ۱۱۸	خوزستان ۱۸، ۷۹، ۹۵، ۱۶۸
در بند ۵۱	خيله كو ۹، ۱۵۱
دریك‌ها ۱۶۵	
درجات ۹۵	د
درجات ۹۷، ۱۲۵	دائوس ۷۲
درکسینه ۱۴۹ ← گزرکسینه	دادی‌کن‌ها ۵۶
درنگیانا ۹۸	دادیکه ۱۱۹
درویا ۹۱	دادیکی‌ها ۱۰۰
دروین‌های آسیائی ۱۷۰	داردائی‌های ۱۵۹
دره اسمعیل خان ۹۷	داردانیل ۲۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰
دره سند ۹۷	داردانوس ۱۵۹
دره غازی خان ۹۷	داریوش ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱
دره‌ی اردن ۱۳۳	۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۵
دره‌ی اورننس ۱۳۳	۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۰
دره‌ی بقاع ۱۳۳	۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۹۰
دره‌ی پنجشیر ۱۰۶	۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
دره‌ی سیحون ۱۰۶، ۱۱۹	۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶
دره‌ی کابل ۹۹	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵
دریاچه ارال ۱۱۶، ۱۱۷	۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
دریاچه ارومیه ← دریاچه اورمیه	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
دریاچه اورال ۱۷۷	داریوش اول ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۱، ۳۷، ۷۴، ۷۵
دریاچه اورمیه ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۸۳	۷۷، ۷۸، ۸۹، ۹۷، ۱۲۴، ۱۳۴
۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۴۰، ۱۴۶	داریوش سوم ۲۶، ۸۵، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸
دریاچه مرتیانی ۹۳	۱۲۴، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۷۸
دریاچه منتیانی ۹۳	داریوش یکم ۲۵
دریاچه منیاس، ۱۷۰	داسکلیون ۵۸، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
دریاچه وان، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
دریای احمر ۹۶، ۱۷۹ ← دریای سرخ	دانشگاه شیکاگو ۱۳۸
دریای ادریاتیک ۱۶۵	دانشگاه کمبریج ۷۶
دریای اریتره ۴۰	دان مارک، ۶۹
دریای اژه ۲۲، ۲۸، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲	

دما ۷۲، ۱۱۲	دریای خزر ۱۷، ۵۴
دمه ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۵۷	دریای سرخ ۱۷، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۶۸
دهه‌ی ۱۶۳	← دریای احمر
دهیوش ۶۶، ۷۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۴	دریای سیاه ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۶، ۴۷، ۴۹
۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۶	۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۳۹
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳	۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴	۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴
دهیوها ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۳۳، ۵۸، ۵۹، ۷۹، ۹۱	دریای عربی ۱۲۳
۱۰۳، ۱۲۹، ۱۶۳	دریای فارس ۵۷
دهیوهانی ۱۷	دریای قزوین ۱۷، ۵۴
دهی‌ها ۱۱۱	دریای کاسپین ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۷۱، ۸۱
دیاربکر ۴۸، ۱۴۲	۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۲، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۲
دیر ۷۶، ۱۳۱	۱۴۷، ۱۶۳
دیوار مادها ۱۳۵	دریای مدیترانه ۱۷، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۷۰
دیبهستان ۱۱۲، ۱۷۵	دریای مرمره ۵۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸
ر	دریه‌تی ۸۰
راج‌پوته ۷۲	دریه‌تیه ۸۱، ۸۲
راس البیسط ۱۵۲	دریه‌تی‌ها ۸۰
راسنه ۱۶۶	دشت کورو ۱۲۷
راگا ۸۰، ۸۱	دشت موش ۱۴۰
ربع مسکون ۱۵، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۷۳	دکن ۱۲۴
روخانه سند ۱۴	دماغه پوسیدیوم ۱۵۲
رود اترک ۸۱	دماغه تائوکه ۵۷
رود اراکس (= ارس) ۱۱۵	دماغه کالیپولی ۵۵
رود اردن ۷۱، ۷۳	دمتریوس دوم ۱۷۲
رود ارس ۴۶، ۵۲، ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۱۲۷	دمن ۳۱، ۶۷ ← دامان
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۳	دموسد ۱۷۰
رود اورنتس ۱۵۲	دموسیدس ۱۰۹
رود ایریس ۹	دناکیل ۱۳۳
رود بلیخ ۱۳۲	دواریا ۸۰
رود بهتان ۴۸، ۴۹	دودمان هخامنشی ۲۵، ۴۲، ۴۳، ۵۹، ۶۰، ۷۵
رود بهتیان ۱۴۶ ← رود سترتیس	۷۸، ۷۹، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۶
رود پنج‌شیر ۱۰۶	دورین‌های آسیائی ۱۶۷
	دوی ۷۲

رود فرات سو، (= قره‌سو) ۱۴۳، ۱۴۵ ← رود	رود تخمه‌سو ۴۸
فرات غربی	رود تخمه سو ۱۵۴، ۱۵۷
رود فرات شرقی (= مرادسو) ۸۸	رود ترنک ۱۰۶
رود فرات غربی ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹	رود جمنا ۱۷۹، ۱۸۵
← رود فرات سو	رود جیحون ۱۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷ ← سیر
رود کامبیز ۱۲۷	دریا
رود کایستر ۱۶۷	رود چرق ۴۶، ۸۸
رود کرخه ۷۵	رود چناب ۹۷
رود کروم ۹۹	رود خابور ۹۳، ۱۳۵، ۱۴۷
رود کوبان، ۵۴، ۱۲۲، ۱۷۹	رود دانوب ۱۶۵، ۱۶۶
رود کور، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۰	رود دجله ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۳۳
رود گرانبها ۱۱۳ ← رود زرافشان	رود درغ‌بند ۱۰۸
رود گرانیکوس، ۱۶۸	رود دن ۵۴، ۵۵، ۱۱۶
رود گنگ، ۱۲۷، ۱۷۳	رود دیاله ۸۹، ۹۰
رود مئاندر، ۱۵۷، ۱۵۸	رود رهیون ۱۵۰
رود مرتیسه، ۱۷۳	رود زاب بالا ۹۰
رود نیل، ۱۷، ۱۰۹، ۱۷۳	رود زاب بزرگ ۸۹، ۹۰، ۹۲
رود ولگا، ۵۴	رود زاب سفلی ۹۰
رود هاليس (= قزل ایرماق) ۹، ۸۸، ۱۵۲، ۱۵۴	رود زاب کوچک ۵۴، ۸۹، ۹۰
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴	رود زرافشان ۱۱۳ ← رود طلایی
رود هره‌هوائی، ۶۶	رود زرد ۱۸۰
رود هیرمند ۶۹	رود سرسواتی ۱۲۷
رود هیلمند ۱۰۰ ← رود هیرمند	رود ستریتس ۱۴۲، ۱۴۶
رود یاردانوس ۷۳	رود سند ۳۸، ۵۲، ۵۴، ۶۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸
روساس سوم، ۱۴۲	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
روسیه ۵۴	۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۷۶، ۱۸۵
رومی ۸۲	رود سنگریوس ۱۵۸
رومیان ۸۵، ۱۴۳، ۱۴۴	رود سوتلج ۱۲۱، ۱۷۹
روی رود فرات ۱۲۹	رود سیحون ۱۳، ۳۲، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۱۰۶، ۱۱۳
رهاگیانی ۸۱	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۷ ← آمودریا
ری، ۷۵	رود سیروس ۱۲۷
ریگ‌ودا ۱۹	رود طلائی ۱۱۳
	رود فرات ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۳
	۱۵۴، ۱۸۱
ز.ژ	
زاب‌علیا ۵۴	

- زادگاه کاسپیه، ۱۰۰
 زرتشت ۷۰
 زرنکه ۱۹، ۱۰۱، ۱۱۳ ← سیستان
 زرنگی ۵۶
 زرنگیانا (زرنکه) ۶۹
 زرنگی‌ها ۵۶
 زریدرس ۱۴۴
 زریدریسی‌ها ۱۴۷
 زکروتی ۸۲
 زیری ۱۴۴
 زیکرتو ۵۴، ۸۲
 ژهلوم ۱۲۱
- س
- سنویرا - سندهو ۱۲۲
 ساپردا ۱۶۳
 ساتراپ ۱۰، ۲۳، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۷۰
 ساحل‌نشینان واقع در شمال ارمینه ۱۶۸
 سارد ۵۶، ۵۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۶
 سارگون ۸۳
 سارمات‌ها ۱۸۴
 ساسانیان ۹۹، ۱۳۷
 ساکنان آنسوی دریاها ۲۱
 سامی‌ها ۶۶
 سانسکریت ۱۹، ۵۳، ۷۲، ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۲
 ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۴
 ساوردی ۵۷، ۵۸
 ساوردیة الاسفل ۵۷
 ساینی ۹۹
 سیادوئی‌ها ۱۶۳
 سپرده (اسپارت) ۲۵
 سپرده‌ای‌ها ۱۷۹
 ستاسپس ۱۰۹
- ستاگدیها ۱۲۰، ۱۲۵
 ستوده، منوچهر ۴، ۲۱
 سرزمین سکه‌ها ۸۵، ۱۱۳ ← سکه آشیانه
 سرزمین صدگله‌گاو ۱۲۱
 سرزمین صدهاگله‌ی گوسفند و بز ۱۲۱
 سرزمین کوهستانی ۷۱
 سرزمین‌های آن سوی دریا ۱۷۳
 سرزمین‌های آن سوی رودخانه ۶۳
 سرزمین‌های خلافت شرقی ۵۴، ۹۵، ۹۶، ۱۴۲
 سرزمین‌های فراسوی دریاها ۱۷۳
 سرزمین هفت رود ۱۲۱
 سرسوتی ۱۲۱
 سرمتی ۹۹
 سرنگی (زرنگی) ۷۹
 سپریان ۴۶
 سپرها ۸۸
 سپیرها ۸۷
 سغد ۱۱۳
 سغدیان ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
 سغدیانا ۳۳، ۳۴، ۶۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹
 ۱۲۵، ۱۳۴
 سغدیا ۳۳، ۳۴، ۷۱، ۷۳
 سفر پیدایش ۷۱
 سفر جنگی اسکندر ۲۷، ۶۸، ۶۹، ۸۵، ۹۷، ۱۳۲
 سفر جنگی کوروش [صغیر] ۹۱
 سفر دیم (اهالی سپرده) ۱۶۴
 سفیدرود ۸۲
 سفیدکوه ۱۱۹
 سک آشیانه ۸۴، ۸۵ ← سکه آشیانه
 سکاها ۲۰، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹
 ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
 ۱۸۴
 سکاها‌ی آبی ۱۱۶
 سکاها‌ی تیزخود ۳۳، ۳۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷

- سکه‌های خودسر ۲۰ ← سکه‌های تیز خود
 سکه‌های ساکن دشت‌ها ۲۰، ۲۲
 سکه‌های ساکن مرداب‌ها ۲۲
 سکه‌های فراسوی سوگوده ۳۲
 سکه‌های هئوم - ورگه ۱۱۳
 سکه‌های هئومه‌ورگه ۱۳
 سکه‌های هماورگه ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
 سکه‌های هواره زمیش ۱۸
 سکه‌های «هوم‌نوش» ۱۹
 سکه‌های هوم‌نوش ۲۲، ۲۳، ۳۳
 سکه‌های هوم‌نوش ۲۳، ۳۲، ۵۱، ۶۹، ۷۰، ۱۱۳،
 ۱۱۵، ۱۳۶
 سکه ۸۴
 سگرتیه ۱۰۲
 سگوده ۲۲، ۲۴
 سلجوقیا ۱۶۳
 سلطان مراد اول عثمانی ۱۷۴
 سلوکوس نیکاتور ۹۶، ۱۲۷، ۱۵۳
 سلوکیان ۱۴۵
 سلوکیه ۱۴۴، ۱۷۲
 سم‌آل (سمالو یا ضمالو) ۱۵۳
 سمرایس ۵۰
 سمردیس ← پردیه ۳۷، ۴۰، ۱۰۴، ۱۰۵
 سمرقند ۱۱۳
 سناخریب ۴۸، ۷۶
 ستریتیس ۹۱
 سند ۲۶، ۹۷، ۱۳۴، ۱۵۷
 سندیها ۵۴
 سنوی‌ها ۵۲
 سونز ۱۷، ۱۸
 سوردیک ۵۷، ۱۶۳
 سورن‌کندو فارس ۹۶
 سوریه ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۷، ۲۸، ۵۳، ۱۲۹، ۱۳۲
 ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۷
 ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۲۰
 ۲۲۷
 سکا‌های ساکن آن سوی دریا ۱۷۸
 سکا‌های ساکن مردابها ۲۰
 سکا‌های سکونخه ۱۱۶
 سکا‌های صحرانشین ۱۱۶، ۱۱۷
 سکا‌های فراسوی دریا ۱۷۳
 سکا‌های کافر (پریکانی) ۱۱۷
 سکا‌های مرداب‌نشین ۱۱۶
 سکا‌های هئوماورگه ۱۱۷
 سکا‌های هوم‌نوش ۳۳، ۳۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۷۴
 ۱۷۸، ۱۸۴
 سکایلکس ۱۲۹
 سکرتوی ۸۲
 سکرتیه ۷۹
 سگستان ۶۹، ۹۹
 سکینوی ۵۲
 سکینه ۸۷، ۹۲
 سکودا (سفدیانا) ۱۳۴ ← سگودا
 سکودرا ۱۷۴
 سکوده ۲۳، ۲۴، ۱۷۵ ← سگوده
 سکودیه (سفدیها) ۳۲
 سکونخه ۲۰، ۱۱۶، ۱۷۶، ۱۸۰
 سکونخه‌ی ماساژاتی ۱۷۹
 سکه آشیانه (سرزمین سکه‌ها) ۸۵
 سکه ۱۹، ۳۲، ۳۳، ۵۱، ۶۲، ۶۹، ۷۹، ۸۵، ۸۷
 ۱۱۵ ← سکا
 سکه‌ها ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۳۳، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۸۵، ۹۹
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۷۲
 سکه‌های آمورگه ۳۳
 سکه‌های امیرگین ۱۵
 سکه‌های پریکانی ۳۳
 سکه‌های تیزخود ۲۰، ۲۲، ۳۳، ۷۴، ۱۱۱، ۱۱۵
 سکه‌های تیگراخنوده ۱۱۵

سیندهوس ۱۲۳	۱۸۲، ۱۸۱، ۱۶۸
سیواش ۴۸، ۱۳۹، ۱۵۴، ۱۵۵	سوریه‌ایهای سپید ۹
سئویرا - سیندهو ۱۲۲	سوریه خالی ۱۳۲
سی‌یرت ۴۸، ۴۹	سوریه فلسطین ۱۲۹، ۱۳۰
ش	سوریه‌ی آنسوی رودان ۱۳۳
شاه پارسو ۷۸	سوریه‌ی خالی ۱۳۲، ۱۳۳
شاه شهرانشان ۷۸	سوریه‌ی میان رودها ۱۳۲
شلمانصر اول ۴۷	سوفنی ۴۸
شلمانصر سوم ۵۴	سوفنی ۱۴۳، ۱۴۴
شوش ۱۵، ۱۷، ۷۷، ۷۸، ۹۰، ۹۷، ۱۰۲، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۷۰	سوکودا (= سگدا) ۱۳
شهر چهارایزد ۶۶ ← اربله	سوکوده ۱۹، ۲۵، ۳۲
شهری‌گندرای ۹۸	سولنج ۹۷
شیراز ۱۰۸	سومریان ۷۶
شیکاگو ۱۳۸	سومه ۱۹
شینار ۷۶	سیبی ۱۲۵
ص، ض	سی‌جینی‌های ۱۸۳
صحرای قره‌قوم ۱۱۲	سی‌جینی‌ها ۱۶۵
ضمالو ۱۵۳	سی‌جینی‌های ۱۶۵
ط	سیراکس‌ها ۵۲
طارم ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۰	سیردریا ۱۳، ۳۲، ۶۹، ۱۱۳ ← رود جیحون
طایفه ساکا ۱۱۷	سیرنائیک ۱۳۸
طبرستان ۷۱، ۸۱	سیروس (کورو) ۱۲۷
طبری ۷۱	سیروی ۱۳۰
طخاریها ۱۱۵	سیریم ۹۹
طرابوزان ۱۵۰	سی‌ژنی ۱۶۵
طهوری ۷۷	سی‌ژنی‌ها ۱۶۵
ع	سیژین‌ها ۱۸۳
عثمانی ۱۰۰	سیسهریها ۸۹، ۱۴۸، ۱۵۱
عثمانی‌ها ۸۰، ۱۰۹	سیس‌پرتیس‌ها ۹۱
	سیستان ۶۳، ۶۹ ← زرنکه
	سی‌سیرنه ۱۰۰
	سیندوها ۱۲۳
	سیندوی ۱۲۲
	سیندهو ۱۲۲

- عراق ۷۶
عربستان ۴۸، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۷۹
عرفان، محمود ۵۴، ۹۵، ۹۹، ۱۴۲
عشایر کمیوجی ۱۸۰
عشایر کورو ۱۸۰
عشایر کورو - کمیوجیه ۱۲۸
عشایر گالاتی ۱۵۶
عشایر گردونه ران ۱۸۴
عشایر مادی - پارسی ۱۸۱
عشایر متینی ۱۸۱
عشایر مریانو ۱۸۱
عشایر مریانی ۱۸۲
عیلام ۴۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴، ۱۷۵
عیلامیان ۱۰۴
- غ
غزنه ۱۰۶
غزه ۱۳۵، ۱۳۶
غزه ها ۵۴
غوربند ۹۸
- ف
فائوستوس ۸۶
فارباکس ۱۶۲
فارس ۵۳، ۵۸، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۸
فارسی باستان، دستور زبان، متون واژه نامه ۷۷
فارغان ۷۰
فانوی تیس ۸۶
فتوح البلدان ۱۵۳
فراناباز ۱۶۲
فرانسه ۱۰، ۱۵۹
- فرانسیس ژوزف ۱۰۷
فرانکلین ۲۰، ۳۰، ۶۰
فراوریش ۴۴ ← فره وریش
فرغان ۱۱۰
فرغانه ۱۳، ۳۲، ۳۳، ۵۱، ۷۰، ۸۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۷۸
فرک ۱۰۸
فرگون ۱۹
فروریش ۸۰ ← فره وریش
فرهنگ اورارتوئی ۱۵۱
فرهنگ باکتریائی ۱۲۵
فرهنگ باکتریایی ۱۱۱
فرهنگ جغرافیائی ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱
فرهنگ مادی ۱۱۱
فرهنگ موسخی ۱۵۱
فره وریش ۸۰، ۸۴، ۱۲۸
فریگیه ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۲
فریگیه ای ها ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۱
فریگیه شمالی (هلسپونت) ۱۶۲
فریگیه ها ۱۳۱، ۱۴۹
فریگیه هلسپونتی ۵۸
فریگیه بزرگ ۱۶۲
فریگیه هلسپونت ۱۶۶
فریگیه هلسپونتی ۱۵۶
فریگیه هلسپونتی ۱۶۸
فلسطین ۷۳
فلسطینیان ۹
فلسطینی ها ۱۶۸
فورر ۴۸، ۸۲
فونی ۸۶
فیلانوس ۹۹
فیلیپ ۱۷۵

- فلیه ۱۴، ۶۰، ۱۳۸
 فین مارک ۶۹
 فینیقیان ۸، ۹
 فینیقیه ۱۲۹، ۱۳۰
 فینیقیه‌ایها ۱۶۷، ۱۶۸
- ق
- قازان ۵۴
 قبرس ۱۲۹، ۱۳۰
 قبیلہ تورها ۹۹
 قبیلہ بحرانی سیمون ۱۳۷
 قره‌باغ ۵۴، ۵۷، ۸۵، ۹۹
 قره حصار ۱۶۷
 قره‌قوینلو ۹۴
 قزل ایرماق ۴۸، ۵۳، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۸۰
 قزوین ۸۳، ۸۴
 قفقاز ۱۴، ۵۱، ۸۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۷۹
 قفقازیہ ۵۷
 قلعه باغ ۹۷، ۹۹
 قندهار ۹۶، ۹۷، ۱۰۶
- ک
- کتوفه ۷۰
 کائودسی ۸۱
 کابالی‌ها ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶
 کابل ۳۱، ۶۷، ۸۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵
 کاپادوکیه ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۸۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰
 کاپادوکیه‌ایها ۱۵۸، ۱۶۱
 کاپادوکیه پونتی ۹
 کاپیشا ۹۸، ۱۰۵، ۱۲۶
- کاپیش کانیش ۱۰۵، ۱۲۶
 کاپیشه ۱۰۵
 کاخ آپادانا ۱۸، ۲۵
 کاخ داریوش ۱۰۲
 کاخ صد ستون ۱۸
 کادوسیان ۸۱، ۸۵، ۹۲
 کادوسیہ ۸۱، ۹۲
 کاریه ۱۶۷، ۱۶۸
 کاریها ۱۶۷
 کاریه‌ایها ۱۶۷، ۱۶۸
 کاسپین ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۱۲ ← کسپین
 کاسپین‌ها ۹۶
 کاسپی‌ها ۵۵، ۱۰۰، ۱۶۸
 کاسپیه مته ۱۰۰
 کاسیت‌ها ۱۲۸
 کاسی‌ها ۲۷، ۹۵
 کالاخانه ۹۱
 کاله (نمرود) ۹
 کامبوج‌ها ۱۲۵، ۱۲۹ ← کمبوجها
 کامبوجیه ۱۲۶ ← کمبوجیه
 کامبیز اول ۱۲۶
 کامبیزس ۱۲۶
 کامبیز (کمبوجیه) ۱۲۷
 کامبیزوی ۱۲۶
 کامرون، جورج جی. ۷، ۲۳، ۴۲، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۶۶، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۱
 کانیش ۹۸، ۱۰۵
 کبلیه ۱۶۶
 کتاب اشعیا ۵۴
 کتاب عذرا ۱۳۴
 کت پاتوکه ۱۹، ۵۸، ۱۵۸

- کت پتوکه ۶۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۶
 کت پوتکه ۱۵۷
 کنزیاس ۴۰، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۶۰
 کنونیا ۷۱
 کنه پتوکه ۲۸، ۵۱
 کیه آپادانا ۹۷
 کیه بیستون ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۷۸، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۷۰
 کیهی منوآس ۱۴۱
 کجرات ۱۲۳
 کدیس ۱۰۵
 کر - آشور ۱۳۱
 کرجی ۱۵۰
 کرچمیش ۱۵۳
 کردخوی ۴۹
 کردوخ‌ها ۱۴۲
 کرکا (کاریه) ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶
 کرکره ۲۸
 کرکوک ۹۴
 کرکه ۱۳، ۲۱
 کرمان ۴، ۱۲، ۵۳، ۶۰، ۶۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰
 کرمانشاه ۵۳، ۷۹
 کرمانه ۱۰۲ ← کرمان
 کرمانیا ۱۰۲ ← کرمان
 کروات‌ها ۱۰۷
 کروتون ۱۰۹، ۱۷۰
 کسبیک ۸۶
 کس‌پتروس ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۲۲
 کسپوی ۸۴
 کسپه پیروس ۹۷، ۱۰۱
 کسبی ۸۷
 کسپانه ۸۴، ۱۴۷، ۱۴۸
 کسبی پاروس ۱۰۹
 کس پیروس ۹۶
 کس پیروس ۹۸، ۱۲۹
 کسپین ۴۵، ۵۱، ۸۰، ۱۱۲ ← کاسپین
 کسپین‌ها ۹۸، ۹۹
 کسپینی ۸۶
 کسپینه ۸۶، ۸۷
 کسپو ۸۶
 کسپه ۹۳
 کسبی‌ها ۵۶، ۵۷، ۶۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۸۴
 کسبی‌های شرقی ۱۰۰
 کسپهای شرقی ۱۰۰، ۱۰۱
 کشتاسپ ۱۸۱
 کشمیر ۱۰۰
 کشیا - پورا ۹۶
 کلثومانس اول ۸۹
 کلثومنس اول ۲۶
 کلات ۹۹
 کلات غلزائی ۹۸، ۱۰۶
 کلاه کاردینالی ۱۷۳
 کلچی‌ها ۱۴، ۲۳، ۴۶، ۵۸
 کلخی ۱۵۰، ۱۵۱
 کلخیس‌ها ۱۶۸
 کلخی‌ها ۸۸، ۱۵۰، ۱۵۱
 کلدانیا ۱۲۹
 کماجنه ۱۸۱
 کمبوج ۱۲۶
 کمبوج‌ها ۱۲۸
 کمبوجیه اول ۷۷، ۷۸، ۱۲۶
 کمبوجیه دوم ۷، ۴۰، ۷۷، ۷۸
 کمبوجیه ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۰، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۱۲۶
 ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۰، ۱۸۰ ←
 کامبوجیه

کوه کا ۱۰۴	کم - بو - زیا ۱۲۶
کوموخو ۱۵۳، ۱۸۱	کمبیزنه ۱۲۷
کوه اته بیروس ۷۱، ۷۳	کمدی های اتیک ۷۲
کوه البرز ۱۷، ۴۵، ۵۲، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۱، ۸۲	کمنو ۱۵۴، ۱۵۳
۱۸۳	کنت، رونالد جی. ۷، ۱۹، ۲۱، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۲
کوه الوری ۱۵۹	۷۷، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳
کوه اوماتوس ۱۵۴	۱۲۶، ۱۳۳، ۱۷۰
کوه پاروتینان (سفیدکوه) ۱۱۹	کنداسپ ۱۸۱
کوه پلاکوس ۱۵۶	کنیا ۱۳۳
کوه تابور ۷۱	کواتمابودا ۱۰۰
کوه تبور ۷۳	کوبان ۵۴
کوه دامان ۱۱۸	کوپینگ ۸۲
کوه درسیم ۱۴۳	کورام ۱۱۹
کوه زاگرس ۵۴، ۶۸، ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۸۱	کورو ۱۲۷، ۱۲۶
کوهستان ۱۱۲، ۱۱۹	کوروش ۱۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۶
کوه سلیمان ۹۶، ۹۹، ۱۲۳ ← جبال سلیمان	۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴
کوه سلیمانیه ۳۱	۷۷، ۷۸، ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۹
کوه سنگور ۳۱	۱۳۲، ۱۳۴، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰
کوه فروغون ۷۰	کوروش اول ۴۲، ۴۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴، ۱۲۶
کوه قفقاز ۸۶، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۷۷	۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۰
۱۸۴، ۱۸۳	کوروش دوم کبیر ۷، ۱۰، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳
کوه مسیوس ۹۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷	۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۷۷، ۷۸، ۱۰۴
کوه نشینان ۷۱	۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۶
کوه های آلپ ۱۶۵، ۱۸۳	۱۷۷
کوه های انتی تاروس ۱۴۳، ۱۵۳ ← کوه های	کوروش صغیر ۹۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۶۲
ضد تاروس	کوروش کبیر ۷۷
کوه های اورال ۵۱، ۵۴	کوروها ۸۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۷۹
کوه های پامیر ۹۹، ۱۶۳	کورها ۱۲۸
کوه های پره خوئوتره ۹۲	کوشیه ۲۱
کوه های تاروس ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۱	کوشانیان ۱۰۵
کوه های ضد تاروس ۷۱ ← کوه های انتی	کوشه ۱۳۸
تاروس	کوشیه ۲۲، ۲۳، ۲۵
کوه های کارپات ۵۴، ۱۸۵	کوفج ۲۱
کوه های کاسپین ۸۶	کوفجیان ۲۱

گورده ۴۸، ۵۷	کوههای گوردینه ۹۰، ۹۱
گروزس ۵۶	کوههای نمک ۹۹
گرگا ۱۶۷ ← کرکا	کوههای هندوکش ۶۷، ۱۰۶، ۱۲۱
گرگان ۱۷۵	کویر مرکزی ۱۷، ۴۵، ۵۲، ۶۸، ۸۰، ۸۱
گرینده ۱۰۹	کویر نمک ۶۸
گزرکسینه ۱۴۹	کیا گزاریس ۳۸، ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۷۵
گزنفون ۴۸، ۵۲، ۵۷، ۹۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵	۱۲۸، ۷۸
۱۴، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۲	کیی راتیش ۱۶۶
گساها ۱۵۹	کی بیرد ۱۶۶
گشودراکس ۱۲۵	کیرتیه ۱۰۹
گلی ۹۲	کیرینی ۱۳۸
گمبالو ۱۳۱	کی سوی ۲۷، ۹۴، ۹۵
گمیر ۵۷	کیسه ۶۸، ۹۰
گنداره ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰	کییها ۱۲۹
۱۲۴، ۱۷۵	کیلیکیه ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۹
گنداری ۵۶، ۱۲۴	۵۰، ۷۱، ۸۸، ۹۰، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
گنداریه ۱۱۹	۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸
گنداریها ۵۶، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹	کیلیکیها ۱۵۶
گندرانه (= پاراواپیری سیانه) ۹۷، ۱۱۸	کیلیکیه ایها ۱۵۶، ۱۶۸
گندره ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۱۰۶	کیمرانیها ۵۱
گندوتوه ۱۰۶	کیمری ۵۶
گندوفاریا ۹۶	کیمریائی ۵۴
گوتها ۱۸۴	کیمریان ۵۵
گوردی ۱۴۱	کیمریها ۵۴، ۵۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۷
گوردینه ۴۹	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴
گوردیونز ۴۹	کیو ۱۵۳
گورگوم ۱۵۳	
گیلان ۸۱	ک
گی لای ۸۱، ۹۲	گنوماته ۴۰
گیلمور. جی. ۱۰۹، ۱۱۳	گلاوان ۱۷۹
گیلی ۹۲	گنای ۱۸۰
	گنی ۱۷۹
	گدروزیا ۹۶
ل	گردونه رانان ۱۸۴
لار ۱۰۸	

ماچیای ۱۰۱	لارستان ۱۲، ۶۰، ۶۳، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۲
ماچییه ۱۲، ۵۳، ۵۴، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۰۲	۱۰۸، ۱۰۷
۱۰۸ ← میکوی	لاسترنج ۹۵ ← لسترنج
ماچییه ها ۶۰	لاسونیان ۱۶۲
ماد ۱۲، ۲۳، ۲۷، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴	لاسونی ها ۱۶۶
۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۸، ۶۰، ۶۱	لاکونیا ۱۵۸
۶۳: ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۴	لباس مادی (سکائی) ۱۶۵
۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۵	لبنان ۱۳۳
۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷	لخمی ها ۱۳۷
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۵	لرستان (پارساواش) ۵۳، ۷۵، ۷۹، ۹۵، ۱۰۴
ماد آتروپاتن ۱۴۸ ← آذربایجان	۱۲۸
ماد ۵۴	لاسترنج ۹۹، ۱۰۳ ← لسترنج
ماد اتروپاتن ۱۴۸	لغیر ۱۰۸
مادای ۵۴، ۱۶۳	لندن ۱۰۹، ۱۱۳
ماد بزرگ ۱۷۵	لوهان ۹۷
مادرین ۱۳۱	لوی، سیلوین ۱۲۶
ماده ۱۹	لیبی ۱۳۸، ۱۷۶
مادها ۱۲، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹	لیبائی ها ۱۳۸
۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۷۸، ۸۵، ۸۹	لیبوس ۹۲
۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶	لیدی ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴
۱۶۳، ۱۸۱، ۱۸۳	لیدییه ۳۹، ۴۹، ۵۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
مادیها ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۱۰۱	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۰
مارتیه ۱۷۹	لیدیها ۱۶۲، ۱۶۶
مارچ آنکونا ۶۹	لیدیها ۱۸۰
مارچ براندبورک ۶۹	لیزامخوس ۱۲۷
ماردوس ۴۱	لیکونیا ۱۵۶
ماردین ۹۱	لیکیه ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸
مارگوش ۱۰۵ ← مرگوش	لیکی ها ۱۶۷
مارگیانا ۱۱۹	لیکیه ایها ۱۶۸
مارگیان ها ۱۰۴	لی گی ها ۱۵۹، ۱۶۱
مارها ۳۵، ۵۲، ۱۵۰، ۱۵۱	لیگی های آسیائی ۱۶۶
ماریاندینی ها ۱۵۸، ۱۶۱	
مازنوس ۱۳۴	م
ماساژات ۱۱۷	ماتینی های غربی ۱۵۸

مارگوش	ماساژاتها ۷۴، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۱
مرگیانه ۱۱۶	۱۷۳، ۱۷۶
مرو ۱۱۳	ماشک ۷۳
مرباندينوى ۱۵۹	ماکرونها ۳۵، ۱۵۰، ۱۵۱
مرباني ها ۱۸۴	ماکميلن ۱۱۳
مزئوس ۱۳۲	ماوراء قفقاز ۵۳، ۵۴، ۷۲
مزا که (= قيصريه) ۱۵۵، ۱۵۶	ماهان ۱۰۸
مزکه ۵۰، ۱۵۲	متحدین ۳۲، ۳۳، ۶۹، ۷۶
مسختى ۱۵۰	متن های ایران باستان، چهار: فهرست ایالات ۱۷۱
مسخوى ۵۲	متنى ۵۳
مسخ ها ۳۵	متيانه های مادی ۸۵
مستیوس ۱۸۴	متینوى ۹۲
مسعودى ۵۷	متينه ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۳۲، ۱۴۶
مسیح ۹۹	متينه ای ها ۱۴۸
مشکوى ۷۳	متينه های غربی ۱۵۹، ۱۶۱
مشكى های گوردی ۱۵۶	متينه ۶۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۱۴۰
مشكى های ميتانى ۱۵۶	متينى ها ۴۶، ۸۷، ۸۸، ۱۸۴
مصر ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۷، ۳۷، ۴۰، ۶۰، ۹۶	مجارستان ۱۷۹، ۱۸۵
۹۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۸	مجمع الجزائر اژه ۱۶۸
۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳	مجمع الجزائر اژه ۱۶۸
مصريان ۸، ۱۳۱، ۱۳۸	مدا ۱۲۵
مضافات ۱۴۴	مدارکا ۱۲۵
مغوكه ۱۰۸	مداوه ۱۲۵
مغولان ۱۶۳	مدرا ۱۲۵
مغولها ۵۱، ۵۴	مدیا ۵۴، ۸۱
مقدم، محمد ۲۰، ۳۰، ۶۰	مرتبانیه ۹۳
مقدونيان ۱۱۸	مرتبه ۴۴، ۷۲، ۹۳، ۱۰۴
مقدونيه ۱۳۱، ۱۷۲، ۱۷۴	مرتبه اهل کوگنه کا ۱۰۴
مقدونيه های آسیائی ۱۷۲	مردم کوه نشین ۱۵۱
مکابیز ۱۰۹	مردوس ۷۲
مکزیا ۱۲۷	مرزنشینان ۳۱، ۵۶، ۶۷، ۶۹
مکه ۱۹، ۷۹، ۱۰۸، ۱۶۸	مرعش ۱۳۲، ۱۵۳
مکه ها ۶۳، ۱۰۸	مرکسى ۱۵۳
مكى ۲۴	مرگوش ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۷۵ ←

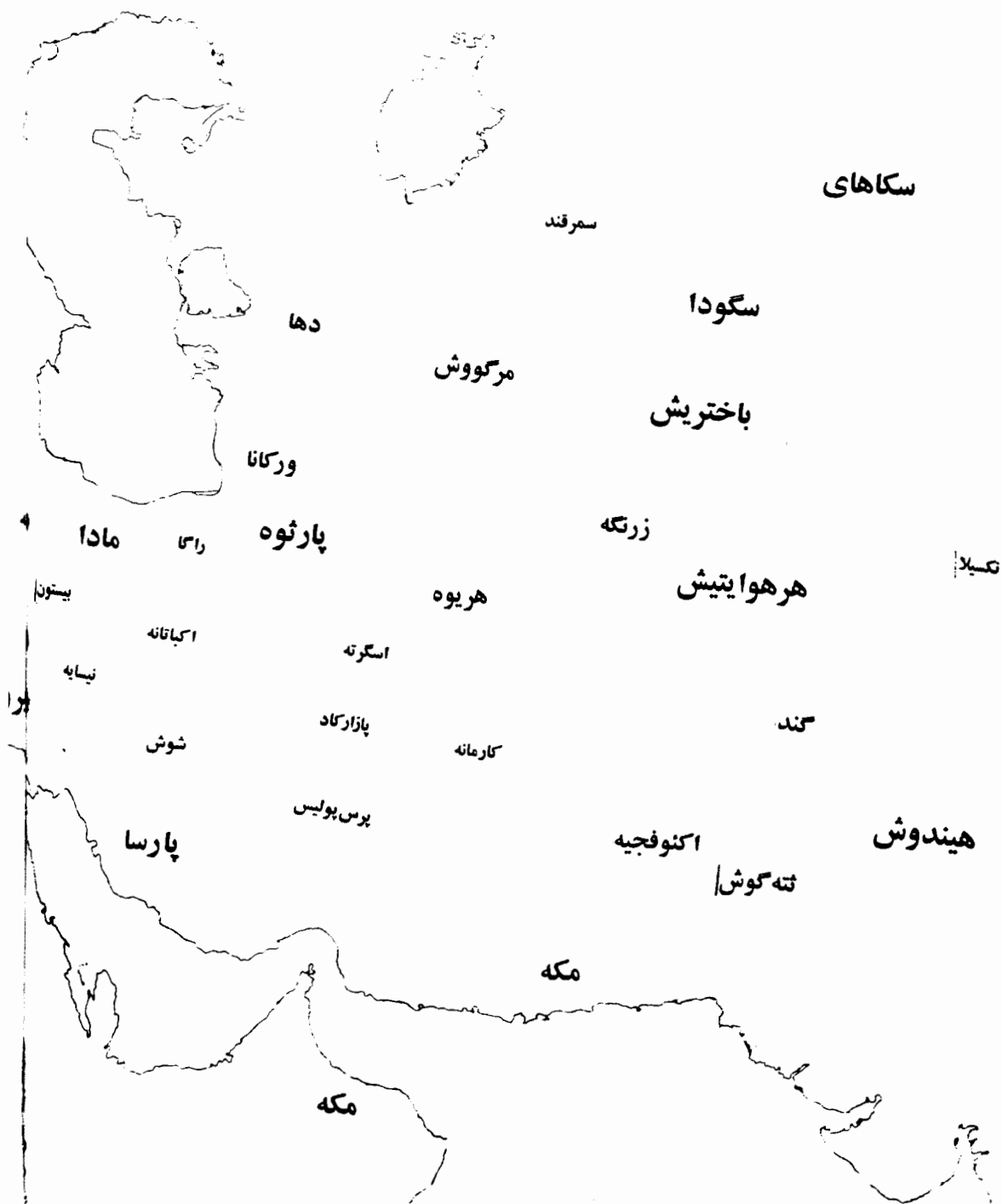
میتروبات ۱۵۷	مکیه ۱۰۷
میتانه ۹۳	مکی‌ها ۱۱۱
میتنه ۱۵۲، ۹۴، ۹۱	مگنتی‌های آسیائی ۱۶۷
میرا ۱۶۷	ملاطیه ۱۵۳، ۴۸، ۹۰
می‌زده ۱۷۴	ملطیه ۱۳۹
می‌زین اولیمپوس ۱۵۶	ملوه ۱۲۵
میشان المپیوس ۱۶۸	ملوی ۱۲۳
مسی‌ها ۱۶۶، ۱۶۲	ملیدو ۱۵۴، ۱۵۳
میکوی ۷۹، ۳۱ ← ماجیه	منا ۸۳، ۹۲
میگدونیا ۱۳۱	منشی‌زاده، داود ۲۵
میگدونیه ۱۴۴، ۸۹	منوآس ۱۴۱، ۱۴۰
میلئوس ۱۶۴	مودرایه ۱۳۸، ۱۹
میلطوس ۱۰۹	موراود ۱۷۵
میلطه ۲۶	مورسیل دوم ۱۵۹
میلی‌ها ۱۶۷	موریائی‌های هند ۱۷۲
میناب ۵۴	موریاهای هند ۹۶
مینانکوت ۹۷	موزیکانها ۱۵۱، ۱۵۰، ۳۵
میونی‌ها ۱۶۶	موسخی‌ها ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۰
	موشکی ۱۴۱، ۷۳
ن	موشکیان ۴۸
نئارکوس ۱۲۹	موشکینی ۱۴۱
نابوپلسر ۱۳۱	موغان ۱۰۸، ۷۳، ۵۴
نابوپلسر ۱۱	موغ‌کان ۵۴
نابونید ۳۸ ← نبونید	موقان ۵۴
ناپلئون ۱۰	مولتان ۱۲۴، ۹۷، ۱۲۲
نایری ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۴۱، ۹۰، ۵۸، ۵۰، ۴۸، ۴۷	مهابهارات ۱۲۷
۱۵۶، ۱۴۹، ۱۴۶	مهراشتر ۱۲۳
نبرد پانی‌پات ۱۲۷	مهدی (خلیفه عباسی) ۱۵۳
نبرد کوکمل ۱۷۸، ۱۱۸، ۱۱۴، ۸۵ ← جنگ	مهپانه ۱۰۰
کوکمل	میانرودان سوریه ۱۳۳ ← سوریه‌ی میانرودان
نبرد هیتینگ ۱۸۴	میانرودان ۱۳۳ ← سوریه‌ی میانرودان
نطیان ۱۳۷	میتانی ۱۴۰
نیوکد نصر ۱۳۷	میتراباتس ۱۶۱، ۵۸
نبونید ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۹، ۴۱	میتراادات ۱۴۴

- نیونید - کوروش ۷۸
نرون ۴۵
نشر نقره ۱۵۳
نشریه مطالعات شرقی ۱۳۸
نصیین ۹۰، ۱۳۱
نقش رستم ۱۷، ۱۵
نمایشنامه پارسیان ۴۱
نوبالیان ۸، ۹، ۸۹، ۱۳۲
نوباللی (شاهشاهی) ۳۸، ۳۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
۱۳۷، ۱۳۳
نورمانها ۱۸۴
نیرگ ۹۹
نیدین تویل ۴۱، ۴۴
نینوا ۹، ۹۰، ۱۳۱
نیویورک ۱۸۲
- و
واحه تیما ۱۳۷
وادی اربع ۱۳۳، ۱۳۷
وادی تومیل ۱۷
وجتیس، کستانین پرفیور ۵۷
ودا ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵
ورکانه ۲۱، ۲۲، ۴۴، ۱۱۱، ۱۱۲
ورگ ۱۹
ورگه ۱۹
ونتی ۱۵۹، ۱۶۵
وندیداد ۱۲۱
وود، جان ۱۰۶
ووسون ۱۱۵
ویدزداته ۴۴، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۹۷، ۱۹۹
وهیداه ۱۲۱
وشتاسب ۴۲
وینجه وردر ۱۷۴
- وینلوک ۱۸۳
ویونه ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
ه
هئومه ۱۹
هئومه ورگه ۱۹
هائیک ۵۷
هامون ۱۱۳
هایک ۱۴۱، ۱۴۵
هایگ ۱۴۱
هپاله ۱۶۶
هپتا هندو ۱۲۱
هئوساس ۱۵۵
هخامنش ۳۸، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۹۰
هخامنشیان ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۴
۲۶، ۲۸، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۶
۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۷۵
۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۹۵، ۹۷
۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴
هرات ۹۷، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۷۵
هرازمیه ۱۱۲
هرایوئی ها ۱۱۱
هرایوئی ها ۱۱۱
هرتزفلد، ئی. ۴۹، ۵۹، ۸۲، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۰
۱۲۱
هرودوت ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱
۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۵
۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹

هندو ۱۲۴، ۱۷۹	۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۵
هندو - اروپائی ۱۲۱	۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰
هندو - اروپائی ۱۴۴	۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱
هندو اروپائی ۱۴۷، ۱۵۹	۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
هندوستان ۳۸، ۵۴، ۷۲، ۸۴، ۹۷، ۱۲۱، ۱۲۲	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
هندوش ۲۵	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
هندوها ۱۲۲، ۱۶۸	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
هندوهای بیابان نشین ۱۲۴	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
هندوی ۳۲، ۱۲۳	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
هندیان ۱۰۱، ۱۲۳	۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹
هندیان کالاتی ۷۰	۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
هندیها ۱۱۰، ۱۲۴	هرهوتیش ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵
هنری هفتم ۱۵	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۵۷
هوارزمی ۱۹	۱۶۸، ۱۷۵
هوارزمیش ۲۴، ۱۱۲	هرهوتیه ۴۵
هوارزمیه ۱۱۲	هرهوتیش ۷۹، ۸۱
هونها ۵۴	هرههوتیش ۱۲، ۱۹، ۲۲
هیاسه ۱۴۵	هرهههوتیه ۲۵، ۳۰
هیاسیه ۵۷	هرههوتیش ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۶۶
هیدوش ۱۲۲	هری رود ۱۱۹
هیرکانیه ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶	هریبه ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۹۹، ۱۱۳
۱۶۸	هزارجات ۱۱۹
هیروگلیف ۱۸	هکاتوس ۹۶، ۹۸، ۹۹
هیژنیا ۱۶۲، ۱۶۵	هکاتم پلیس ۹۸
هی سپریتیس ۱۷۵	هکتور ۱۵۶
هیبه ۱۴۶، ۱۴۹	هکرا ۱۲۱
هیسه ۱۴۶	هگمتانه ۶۸
هیشتاسب ۷۷، ۸۰، ۱۰۲، ۱۰۵	هلاکو خان ۱۶۳
هیکسوس ها ۱۸۲	هلال اخضر ۱۳۶
همالیا ۱۲۳، ۱۲۷	هلسپونت ۱۶۲
هیدوش ۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۸	همدان ۱۷، ۴۶، ۴۷، ۶۸، ۷۵، ۷۷، ۹۴
۱۷۵	هند ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۵۱، ۵۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱، ۱۲۲
هینوچوی ۱۸۴	۱۲۳، ۱۲۷

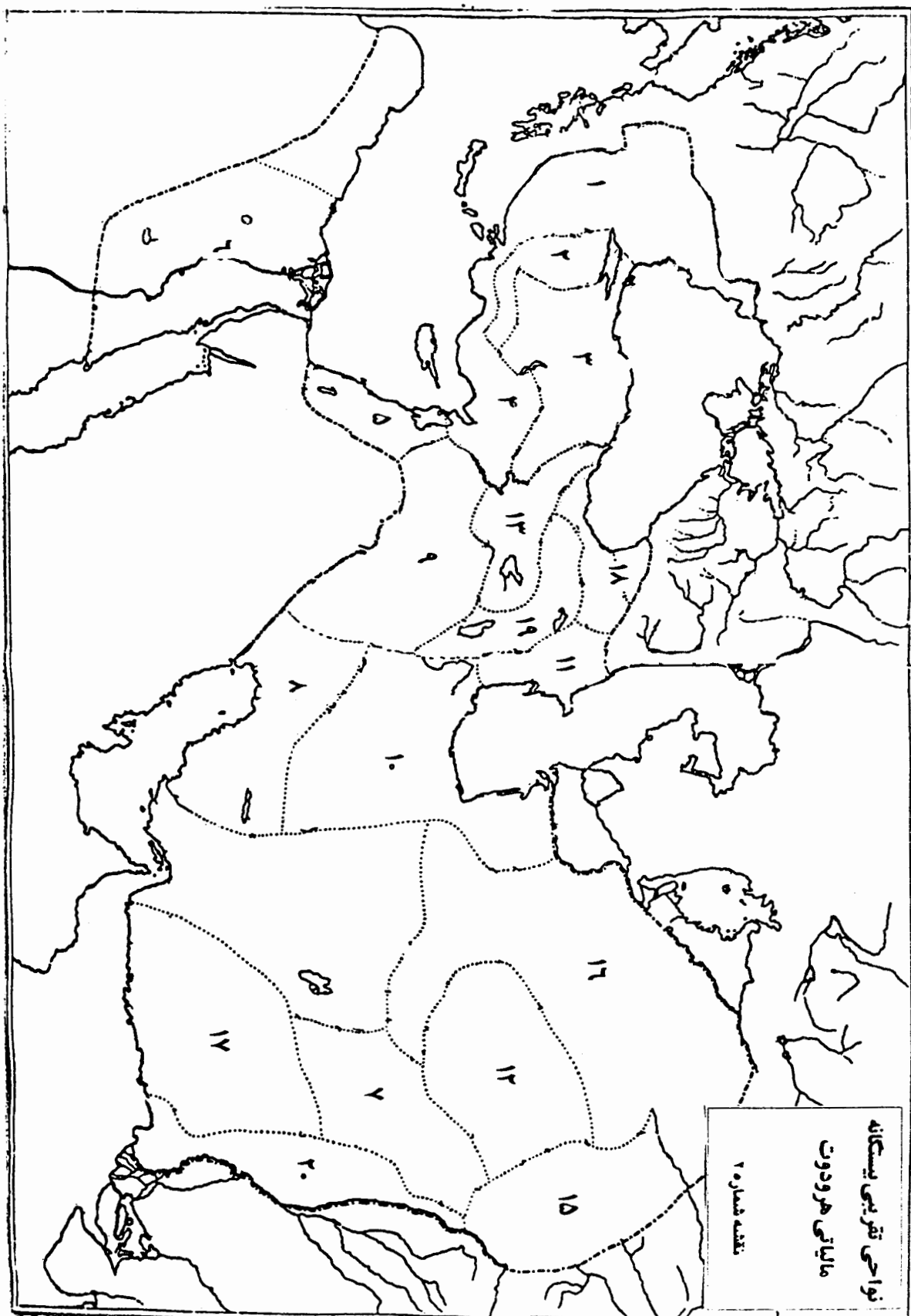
یونانیان ساکن خشکی ۱۷۶	ی
یونانیانی که کلاه سپردار بر سر داشتند ۱۷۱	یاثوتیه ۲۱، ۷۹، ۸۰، ۱۰۳
یونانی‌های آسیائی ۱۵۸	یانودیه ۷۲
یونانی‌های بعدی که سپر بر سر دارند ۱۷۲	یاوتوی ۷۲
یونانی‌های خشکی نشین ۱۷۰	یاثوتیه ۱۲، ۲۵، ۵۳، ۵۴، ۶۳، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۵
یونانی‌های ساکن خشکی ۱۵۸	۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰ ← اوتوتیه
یونانی‌های هلسپونت ۱۶۷	یاثوتیها ۶۰
یونگ ۱۸	یاتیوی ۱۱۵
یونگه ۲۵	یارتوا ۲۱
یونیه ۱۳، ۲۷، ۲۸، ۱۶۸	یزد ۱۰۲
یهودیای ۸، ۱۶۴	ینی‌سوس ۱۳۵
یهودیه ۱۳۷	یوئونا ۱۶۱
یوئنا ۱۶۷	یوتی ۴۴، ۴۵
یئوناتی‌ی اوشکیها ۱۶۸	ئوتره - کوروس ۱۲۷
یئونه ۱۹، ۱۶۷، ۱۷۳	یوچیه ۱۱۵
یئونه‌ای که کلاه تکه سپر مانند بسر می‌گذارند	ئولوبا ۱۴۲
۱۷۳	یوناس (یونانیان) ۱۲۶
یئونه تکه‌بر ۱۷۱	یونان ۲۲، ۴۵، ۵۶، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۵۱
یئونه خشکی‌نشین ۱۷۳	۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۵
یئونه که در دریا می‌زیند ۱۷۳	یونانیان ۲۸، ۵۸، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۳
یئونه‌های ساکن خشکی ۱۷۳	۱۷۱، ۱۷۸
یئونه‌هایی که در دریا می‌زیند ۱۷۳	یونانیان خشکی‌نشین ۱۶۸، ۱۷۶
یئونه‌هایی که در فراسوی دریا می‌زیند ۱۷۳	یونانیان در باکتریا و هندوستان ۷۵، ۹۶، ۱۰۵
	۱۰۶، ۱۱۶، ۱۷۲

سکاهای تیگره خنودا



سکاهای پارادریا





نواحی تقویمی یسکانه

مالیاتی هرودوت

نقشه شماره ۲

***THE ADMINISTRATIVE GEOGRAPHY
OF
THE ACHAEMENIAN EMPIRE***

by
ARNOLD J. TOYNBEE

TRANSLATED

by
H. SAN'ATI